

مہدویت

برترین حقیقت تاریخ

دہی بر کتاب «عجیب ترین دروغ تاریخ»

مرتضیٰ مطیع



فهرست

- دباجه..... ۱۳
- مقدمه..... ۱۵
- امامت، محبت به اهل بیت علیهم السلام و مهدویت شیعی..... ۲۱
- امامت از اصول شیعه..... ۲۱
- امامت مانند نبوت منصبی الهی..... ۲۱
- بالاتر بودن امامت از نبوت..... ۲۲
۱. نماز خواندن عیسی علیه السلام با مهدی علیه السلام..... ۲۳
۲. آیه مباهله..... ۲۴
- وجود آیات امامت به مفهوم شیعه، در قرآن..... ۲۴
- معراج رفتن علی علیه السلام..... ۲۵
- انکار منکران امامت دلیل بر بطلان امامت!..... ۲۶
- استواری عقاید شیعه بر دلایل محکم و ثابت..... ۲۸
- غلو نبودن عزاداری و گریه بر سیدالشهدا علیهم السلام..... ۲۸
- دیدگاه علمای اهل سنت درباره عزاداری امام حسین علیه السلام..... ۳۰
- همراهی وهابیت با مکتب اموی در تفسیح عزاداری و تبرئه یزید..... ۳۳
- شخصیت حقیقی امام زمان علیه السلام از دیدگاه شیعه و سنی..... ۳۴
- تهمت انتقام‌جویی..... ۳۵
- احترام و محبت مسلمانان به اهل بیت علیهم السلام..... ۳۶
- دیدگاه وهابیت و ابن تیمیه درباره اهل بیت علیهم السلام..... ۳۷
- نظر ابن تیمیه درباره رفتار فاطمه علیه السلام..... ۳۹

- ۴۷ پاسخ به شبهات نویسنده برای رسیدن به حقیقت
- ۴۸ روایات درباره مهدی علیه السلام در کتب اهل سنت
- ۴۹ متواتر بودن احادیث درباره مهدی علیه السلام طبق نظر علمای اهل سنت
- ۵۱ تواتر وجود امام عصر علیه السلام فرزند امام عسکری و غیبت آن حضرت
- ۵۴ بیانیه مجمع وهابیان
- ۵۶ سازگاری ضرورت وجود امام زمان علیه السلام با غایب بودن حضرت
- ۵۷ حضرت مهدی علیه السلام پناهگاه درماندگان
- ۶۱ توسل و درخواست حاجت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۶۶ انتساب ربّ دانستن مهدی علیه السلام به شیعه
- ۶۷ کمالات امام زمان علیه السلام، از خداوند
- ۷۰ کمک خواستن از امام زمان علیه السلام
- ۷۲ تفاوت شرک با توسل
- ۷۴ اجرای عدالت کامل توسط امام زمان علیه السلام
- ۷۶ پیروزی اسلام بر سایر ادیان در زمان ظهور مهدی علیه السلام
- ۸۰ اشکال
- ۸۰ پاسخ
- ۸۱ دلالت نداشتن فتح مکه بر پیروزی بر همه ادیان
- ۸۳ شخصیت‌شناسی حضرت مهدی علیه السلام و مسأله غیبت
- ۸۳ نام‌های حضرت مهدی علیه السلام
- ۸۷ نام زیاد نشانه کمال و شرافت صاحب نام
- ۸۸ اختلاف در ذکر نام مخصوص آن حضرت
- ۹۰ علت منع تسمیه
- ۹۱ مادر امام زمان علیه السلام و نام‌هایش
- ۹۴ داستان ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با مادر امام زمان علیه السلام
- ۹۷ معتمد بودن برخی انصار
- ۹۸ ایراد بنی اسرائیلی!
- ۹۸ کیفیت حمل و نحوه ولادت حضرت
- ۱۰۰ اختلاف در تاریخ ولادت
- ۱۰۲ معنای غیبت حضرت

۱۰۴	تفاوت کیفیت رشد امامان با دیگران.....
۱۰۷	مکان زندگی امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۱۱	افتزایی بزرگ به شیعه.....
۱۱۴	سن حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در موقع ظهور.....
۱۱۶	مدت حکومت حضرت.....
۱۱۸	اصل غیبت قطعی، مدتش نامعلوم.....
۱۲۰	مهدی <small>علیه السلام</small> وارث حضرت موسی <small>علیه السلام</small> در ولادت و غیبت.....
۱۲۰	مدت غیبت به اندازه حیرت بنی اسرائیل.....
۱۲۲	کشته شدن نفس زکیه پانزده روز قبل از ظهور.....
۱۲۳	مدّت غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۲۵	توقیت و ممنوعیت آن.....
۱۲۶	اعتقاد به بدا.....
۱۳۰	دویست سال زندگی امیدوارانه شیعه.....
۱۳۱	اتهام جعل روایات به شیعه.....
۱۳۷	لزوم عصمت امام و تداوم امامت شیعی تا قیامت.....
۱۳۷	لزوم عقلی وجود و عصمت امام.....
۱۳۸	معنای واجب بودن لطف بر خدا.....
۱۴۰	عصمت.....
۱۴۳	کافی نبودن وجود پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ، برای مراجعه مردم در احکام دینی.....
۱۴۸	اقتضای قاعده لطف، وجود معصوم در هر مکان و زمان.....
۱۴۹	نیازمندی قرآن معصوم به امام معصوم.....
۱۵۰	ابلاغ و پایداری دین، نیازمند امام معصوم.....
۱۵۱	اثبات عصمت امام عسکری <small>علیه السلام</small> و امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۵۲	وراثت عمودی در امامت.....
۱۵۴	امام عصر <small>علیه السلام</small> فرزند امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۱۵۷	حضور امام <small>علیه السلام</small> بین شیعه.....
۱۵۸	تداوم امامت تا قیامت.....
۱۶۰	امامان دوازده نفرند.....
۱۶۰	عمر طولانی امام زمان <small>علیه السلام</small>

- ۱۶۱..... معنای فترت بین حضرت عیسیٰ علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۱۶۴..... جمع بین نیاز به امام روی زمین با ولایت فقیه.
- ۱۶۷..... روایات مهدویت، آگاهی شیعیان خاص از امام زمان علیه السلام، نائبان و مدعیان دروغین.
- ۱۶۷..... ردّ روایات متواتر مهدویت بدون هیچ دلیل!
- ۱۶۹..... تواتر روایات مهدویت نزد شیعه اثنا عشر و اهل سنت.
- ۱۷۱..... اعتراف علمای اهل سنت به ولادت مهدی علیه السلام فرزند امام عسکری علیه السلام.
- ۱۷۵..... تهمت به شیعه در قول به تحریف قرآن.
- ۱۷۸..... روایات تحریف در کتب اهل سنت.
- ۱۸۱..... تواتر روایات مهدویت.
- ۱۸۱..... آگاهی اصحاب خاص ائمه از امامان عصر خود.
- ۱۸۶..... آگاه بودن زید بن علی علیه السلام از امام زمان خود.
- ۱۸۹..... لطف و عنایت امام علیه السلام به شیعیان خود.
- ۱۹۰..... بی‌پروایی در عیبجویی از امام سجاد علیه السلام.
- ۱۹۲..... آگاه بودن زراره از امام زمان خود.
- ۱۹۶..... ادعای بیعت شیعیان بعد از امام صادق علیه السلام با عبدالله افطح!
- ۱۹۷..... ادعای مهدویت امام حسن عسکری علیه السلام!
- ۱۹۸..... نام پدر امام زمان علیه السلام.
- ۲۰۲..... معرفی جعفر کذاب از زبان یک ناصبی.
- ۲۰۴..... ادعای بی‌فرزندگی امام عسکری علیه السلام!
- ۲۰۶..... علت غیبت امام زمان علیه السلام.
- ۲۰۷..... آگاهان از ولادت امام زمان علیه السلام.
- ۲۰۹..... مشاهده‌کنندگان امام زمان علیه السلام در زمان امام عسکری علیه السلام.
- ۲۱۱..... توضیح نفی مشاهده امام زمان علیه السلام.
- ۲۱۴..... اختلاف در مدت غیبت صغرا!!
- ۲۱۷..... نواب اربعه امام زمان علیه السلام.
- ۲۱۸..... عثمان بن سعید.
- ۲۱۹..... محمد بن عثمان عمری.
- ۲۲۰..... حسین بن روح نوبختی.
- ۲۲۲..... علی بن محمد سمري.

۲۲۳	مدعیان نیابت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۲۷	صداقت نواب اربعه.....
۲۲۸	جعفر صادق <small>علیه السلام</small> مقابل جعفر کذاب.....
۲۲۹	نواب اربعه و مشاهده امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۳۰	نایبان دروغین، احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال.....
۲۳۱	نایب دروغین، محمد بن علی شلمغانی.....
۲۳۲	خدمات نواب اربعه.....
۲۳۴	ویژگی‌های نواب اربعه.....
۲۳۴	دست‌خط مشترک در همه توقیعات.....
۲۳۸	چگونه مشترک بودن دست‌خط امام عسکری <small>علیه السلام</small> و امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۳۹	منتسب نبودن جعفر کذاب به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۴۳	چهارده فرقه شیعه بعد از امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۲۴۴	بی‌ارتباطی انحراف برخی وکلای نایبان با علم غیب امام.....
۲۴۶	لعن بر مدعیان نیابت.....
۲۴۷	نرسیدن اصل توقیعات به دست شیعیان.....
۲۴۷	شواهد صداقت نواب اربعه.....
۲۴۸	درباره کتاب مشرعه بحار الانوار.....
۲۵۰	خبر ولادت و غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small> قبل از ولادت آن حضرت.....
۲۵۲	تهمت جعلی بودن روایات غیبت.....
۲۵۲	علمای شیعه و توجه به اسناد روایات.....
۲۵۴	متواتر بودن احادیث ولادت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۵۴	تواتر و اقسام آن.....
۲۵۷	تحریف سخن شیخ حر عاملی.....
۲۵۸	حدیث صحیح نزد قدمای شیعه.....
۲۵۹	شیعه و نقل حدیث از صحابه و موثقان غیر شیعه.....
۲۶۲	مستند بودن روایات شیعه.....
۲۶۳	چگونگی جمع‌آوری نهج البلاغه.....
۲۶۴	بعضی از منابع نهج البلاغه.....
۲۶۴	نهج البلاغه در نگاه ابن ابی الحدید معتزلی.....

- ۲۶۶ مستندسازی نهج البلاغه
- ۲۶۸ تولد امام زمان علیه السلام
- ۲۶۸ امام زمان علیه السلام نوه امام حسین علیه السلام و فرزند امام عسکری علیه السلام
- ۲۷۱ چرایی غیبت امام زمان علیه السلام و تعداد امامان
- ۲۷۱ ترس از کشته شدن و عدم ظهور
- ۲۷۳ غیبت انبیای سابق
- ۲۷۵ تفاوت شجاعت با تهور
- ۲۷۵ وابسته نبودن ظهور امام عصر علیه السلام به حاکمیت دولت‌های شیعی
- ۲۷۶ اراده امام زمان علیه السلام در طول اراده خدا
- ۲۷۷ استکبار جهانی در پی نابود کردن امام زمان علیه السلام
- ۲۷۸ عجیب نبودن ترس از کشته شدن
- ۲۷۹ انتظار فرصت مناسب برای ظهور، مقتضای حکمت و مصلحت الهی
- ۲۸۰ کشته شدن مدعیان نبوت و مهدویت
- ۲۸۱ امام به وظیفه الهی خود آگاه‌تر از همگان
- ۲۸۲ عدم امکان زندگی با تقیه برای امام زمان علیه السلام
- ۲۸۴ وظیفه هر یک از امامان معصوم علیهم السلام
- ۲۸۶ ظهور زود هنگام محکوم به نابودی
- ۲۸۷ امتحان، سنت الهی و غیبت یکی از مصادیق آن
- ۲۸۸ اجبار امام زمان علیه السلام به بیعت در صورت غائب نبودن
- ۲۸۹ غیبت امام زمان علیه السلام به اندازه طول غیبت‌های انبیای گذشته
- ۲۸۹ علت غیبت برای ما مجهول، و برای خدا معلوم
- ۲۹۰ تفسیر «ظاهر» در روایت امام باقر علیه السلام
- ۲۹۱ شرط نبودن عدالت در امام نزد غیر شیعه
- ۲۹۲ معنای معروف بودن امام
- ۲۹۴ تبدیل نشدن سخن باطل به حق با تکرار شدن
- ۲۹۵ امام زمان علیه السلام، چون خورشیدی پس ابر
- ۲۹۶ منحصر نبودن «معروف بودن»، در مشاهده حسی
- ۲۹۸ وجوه استفاده از امام علیه السلام در زمان غیبت
- ۳۰۰ قیام نکردن مهدی منتظر علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تاکنون

۳۰۲.....	منشأ تأسیس واقفیه.....
۳۰۳.....	ابطال ادعای واقفیه.....
۳۰۵.....	تهمت جعل حدیث به شیعه.....
۳۰۶.....	همانندی امامان با قرآن در معصوم بودن.....
۳۰۷.....	روایات نص بر ائمه <small>علیهم السلام</small>
۳۰۹.....	اطلاق «مهدی» و «قائم» بر همه امامان به طور عام، و امام زمان <small>علیه السلام</small> به طور خاص.....
۳۱۱.....	تعداد امامان شیعه.....
۳۱۲.....	رجعت، اعتقادی مطابق قرآن.....
۳۱۵.....	احوالات شخصی، مسجد جمکران و رفتار حضرت با مساجد و مشرکان.....
۳۱۵.....	جزیره خضراء.....
۳۱۶.....	امام زمان <small>علیه السلام</small> و مسئله ازدواج.....
۳۱۸.....	تاریخچه مسجد جمکران.....
۳۲۱.....	توجه مراجع و بزرگان به مسجد جمکران.....
۳۲۲.....	ظهور کرامات و معجزات در مسجد جمکران.....
۳۲۳.....	نماز امام زمان <small>علیه السلام</small> ، سراسر توحید.....
۳۲۵.....	تشویق به عمل، با قرار دادن ثواب حج برای آن.....
۳۲۷.....	کمک به عمران مساجد.....
۳۲۷.....	مکه برترین سرزمین و قبله‌گاه همه مسلمانان.....
۳۳۰.....	قرآن مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۳۴.....	رفتار امام زمان <small>علیه السلام</small> با مساجد.....
۳۳۷.....	پیروی حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> از شیوه قضاوت حضرت داود <small>علیه السلام</small>
۳۳۹.....	اشکال تراشی با استناد به روایات ضعیف.....
۳۴۴.....	خواندن خدا به نام عبری.....
۳۴۴.....	رفتار امام زمان <small>علیه السلام</small> با کعبه و مسجدالنبی <small>صلی الله علیه و آله</small> و مسجد کوفه.....
۳۴۶.....	مهدی <small>علیه السلام</small> نعمت و عذاب بر ظالمان و کافران و مشرکان.....
۳۴۷.....	کشته شدن نوادگان قاتلان امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۴۹.....	امام عصر <small>علیه السلام</small> و اعراب.....
۳۵۳.....	کتابنامه.....

دیباچه

مهدویت از آموزه‌های مهم اسلامی است که در قرآن و سنت جایگاهی بس مهم، و همچنین با فلسفه و حکمت خلقت انسان و نظام تشریح الهی، پیوندی ناگسستنی دارد؛ زیرا با وجود آخرین حجت و هدایت‌کننده، وعدهٔ اکمال دین و اتمام نعمت و غلبه حق بر باطل، تحقق می‌یابد.

اما با این حال، کج‌اندیشان همواره کوشیده‌اند تا با شبهه‌پراکنی در این حقیقت روشن، ایجاد تردید کنند. وهابیان که با نگاهی خوشبینانه، نماینده فکری و عملی خوارج محسوب می‌شوند، از جمله کسانی‌اند که درباره مهدویت، شبهات پرشماری مطرح ساخته‌اند.

برهمن اساس، فاضل و محقق ارجمند، حجت‌الاسلام و المسلمین «مرتضی مطیعی»، کوشیده است در این اثر، با دلایل متقن، به شبهات مطرح شده در کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ»، اثر نویسنده‌ای وهابی، پاسخ دهد. پژوهشکده حج و زیارت ضمن تقدیر از تلاش‌های ارزنده ایشان، این اثر را به همه پیروان حق تقدیم می‌کند.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه کلام و معارف

مقدمه

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ
أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۱۷ و ۱۸)

پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند. آنان کسانی‌اند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمنداند.

پیامبر اعظم، حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ساختن جامعه دینی پس از بعثت، ابتدا پایه‌های باورمندی امت را محکم کرد و سپس، به مرور زمان، احکام و اخلاق را برای آنها تبیین نمود.

در مقابله با اندیشه نبوی نیروهای شیطانی و قدرت‌های استعماری همواره اندیشه‌های استوار اسلام را با خواسته‌های استکباری خود ناسازگار می‌دانند و آن را سد محکمی مقابل زیاده‌خواهی‌های خود می‌بینند؛ چنان‌که امروزه نیز بیداری مسلمانان و به دنبال آن، بیداری مستضعفان عالم را برنتافته و درصدد حفظ و گسترش سیطره خود بر ممالک زرخیز و سرمایه‌های خدادادی مسلمانان‌اند. از این‌رو با شیوه‌های گوناگون، اسلام‌هراسی را سرلوحه برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت خود قرار داده، و در این راه با همکاری مزدورانشان، همه امکانات و توانایی‌های پیشرفته خود، همچون رسانه‌های نوشتاری و الکترونیکی را به کار گرفته‌اند.

آنان، از آنجا که طلایه‌داران این بیدارسازی را شیعه اثناعشری می‌بینند، نوک پیکان

حمله را به طرف شیعه نشانه رفته‌اند و چون مقابل اصول استوار و مستدل شیعه، با وجود به‌کارگیری تمام حیل‌ها و حرب‌ها، کاری از پیش نبرده‌اند، با حرب تفرقه‌افکنی بین امت اسلام وارد میدان شده‌اند. از این رو عده‌ای را برای هجوم فرهنگی خود اجیر کرده‌اند تا با القای شبهات جدید یا تکرار شبهات قدیم، شعله تفرقه را برافروخته‌تر سازند.

متأسفانه گروهی به نام وهابیت که ادعای سردمداری امت اسلام را دارند، بالاترین خدمت را به استکبار جهانی کرده و با صرف بودجه‌های کلان و به کارگیری شیوه‌های مختلف، از جمله چاپ و توزیع کتاب و مجله با تیراژ بسیار بالا، در پی اجرای مقاصد شوم آنان برآمده‌اند.

نویسنده کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» با انتخاب موضوع مهدویت از نظر شیعه اثنا عشری، ضمن نادیده گرفتن واقعیت‌ها، حقایقی را تحریف کرده و از مطالبی با پیش‌فرض باطل ذهنی خود، برداشت غلط نموده است. او با تعصب و عناد که خمیرمایه مکتب اموی و حامیان آن است و امروز با نام وهابیت جلوه‌گری می‌کند، شبهاتی را در کتابش مطرح کرده است.

کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» ترجمه کتاب «متی یشرق نورک ایها المنتظر»، نوشته «عثمان بن محمد الخمیس» است که در سال ۱۴۲۹ ه.ق به چاپ رسیده است. پیش از این، بخش زیادی از کتاب به صورت مقاله، با نام «المهدی المنتظر الحقیقة والخرافه» ارائه شده است. از این شخص کتاب‌های دیگری نیز علیه شیعه و اهل بیت پیامبر ﷺ منتشر شده است؛ مثل «حقبة من التاريخ» که البته محققان و اندیشمندان شیعه آن را نقد کرده‌اند. گفتنی است بخشی از آن کتاب، در رد آیه تطهیر، حدیث کساء و حدیث ثقلین بوده که استاد «شیخ حسن بن عبدالله العماني» در کتاب «الرد النفیس علی اباطیل عثمان الخمیس» به آن پاسخ داده است. در بخش دیگری از کتاب حقبة من التاريخ، شبهاتی درباره واقعه کربلا و شخصیت امام حسین (علیه السلام) بیان شده که استاد «عبد الرضا الصالح» کتاب «مخاضی عثمان الخمیس» را در رد آن نوشته است.

پاسخگویی به شبهات مخالفان شیعه، به‌طور عام در تمام موضوعات، و به‌طور خاص در موضوع مهدویت، از قرن‌های گذشته مورد توجه علمای بزرگ شیعه بوده است. شیخ مفید رحمته‌الله علیه متوفای ۴۱۳ ه.ق در بخشی از کتاب «الفصول العشره» به شبهات مهدویت پاسخ داده است. شیخ طوسی متوفای ۵۴۸ ه.ق در بخشی از کتاب «اعلام الوری» به پاسخگویی شبهات مهدویت پرداخته است. شیخ عبدالجلیل قزوینی در اوایل نیمه دوم قرن ششم، کتاب «النقض»، معروف به «مثالب النواصب» را در رد کتاب «فضایح الروافض» نگاشته است. در سده‌های اخیر نیز علمای شیعه به پاسخگویی‌های خود ادامه داده‌اند؛ برای نمونه، قاضی شهید نورالله تستری کتاب «الصوارم المهرقه» را در پاسخ «الصواعق المحرقة» ابن حجر هیتمی و کتاب «احقاق الحق» را در رد کتاب «ابطال الباطل» فضل بن روزبهان، و میر حامد حسین «عبات الانوار» را در رد «تحفه اثنی عشریه» دهلوی نوشته است. البته عبات الانوار، افزون بر ردیه‌های متعددی است که بر این کتاب نوشته شده است.^۱

سید محسن امین رحمته‌الله علیه کتاب «نقض الوشیعه» را در رد کتاب «الوشیعه» موسی جارالله نوشت؛ علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین نیز کتاب «اجوبه مسائل موسی جارالله» را در پاسخ به «الوشیعه» نوشت.

علامه امینی رحمته‌الله علیه در موسوعه شریف «الغدیر»^۲، کتاب‌های زیادی از این قبیل را نام برده و رد کرده است. همچنین امام خمینی رحمته‌الله علیه در سال ۱۳۲۲ ه.ش، کتاب «کشف الاسرار» را در رد «اسرار هزار ساله» نوشت. گفتنی است کتاب‌ها و مقاله‌های بسیار دیگری نیز در پاسخ به شبهات، به‌ویژه شبهات مهدویت نگاشته شده است. نویسنده این کتاب نیز، به پیروی از علمای بزرگ شیعه و برای پاسداری از مرزهای

۱. ر.ک: موقف الشیعه من هجمات الخصوم، السید عبدالعزیز طباطبایی.

۲. الغدیر، ج ۳، صص ۷۸ - ۳۳۴.

عقیدتی، با استمداد از پروردگار، به نقد کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» پرداخته است. این نوشته که نام «مهدویت، برترین حقیقت تاریخ» را برای آن انتخاب کرده‌ایم، با دوری گزیدن از هرگونه تعصب، و با مراجعه به منابع معتبر و متون روایی، تاریخی، تفسیری و کلامی شیعه و سنی تدوین یافته است. امید است که قدمی هرچند کوچک، در رفع شبهات، و آشکار نمودن حقایق معارف مهدوی برداشته شود و موجبات رضایت حضرت بقیة الله علیه السلام را فراهم سازد. انشاءالله.

در این مقدمه، نکاتی درخور ذکر است:

۱. هرچند موضوع مورد بحث نویسنده (عثمان الخمیس) درباره مهدویت از نگاهی شیعه بوده است، اما چون هرگونه سخن یا شبهه‌ای را که به نظرش آمده یا در کتاب‌های دیگران دیده از قلم نینداخته است، ناچار آنها را نیز بررسی کرده‌ایم.
۲. بعضی از شبهات سست و بی‌پایه، شایستگی پاسخ دادن را نداشت ولی چون کتاب بین همه اقدار جامعه پخش می‌شود، پاسخ به همه شبهات را بایسته دیدیم.
۳. شبهاتی که دو یا چند بار تکرار شده‌اند، یا یکجا به صورت کامل پاسخ داده‌ایم یا هر جا که مطرح شده، مقداری از پاسخ را آورده‌ایم تا برای خواننده ملال‌آور نباشد.
۴. برای پاسخ به برخی شبهات، به دانش خاصی چون حدیث یا رجال نیاز بود که ما چاره‌ای جز جواب دادن نداشتیم؛ با این حال، کوشیده‌ایم پاسخ را در عباراتی رسا، کوتاه و درخور فهم عموم، بیان کنیم.
۵. مترجم کتاب، متأسفانه با آگاهی نداشتن از معانی لغات و شاید از روی غرض‌ورزی، گاهی مطالب را خلاف متن عربی کتاب «متی یشرق نورک ایها المنتظر» ترجمه، و به گمان خود شبهه را قوی‌تر بیان کرده است؛ برای مثال در صفحه ۱۱ می‌گوید: «در بعضی از روایات ذکر شده است که علی علیه السلام ۱۲۰ بار همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد...»؛ درحالی که روایت مذکور با همان آدرسی که در پاورقی ذکر کرده، چنین است: «پیامبر ۱۲۰ بار به معراج رفت و هیچ‌بار نبود، مگر آنکه خدای عزوجل بیشتر

از سایر واجبات، ولایت علی علیه السلام و امامان را به او سفارش کرد.^۱ در این گونه موارد ما با مراجعه به منابع و متن عربی کتاب، تذکر داده‌ایم که اشتباه از مترجم است.

۶. متأسفانه نویسنده در مواردی حفظ امانت نکرده و عبارتی را از روایات یا کتاب‌های علمای شیعه، به دلخواه تقطیع کرده و آن را برای اغراض باطل خود شاهد قرار داده است؛ برای نمونه در صفحه ۸۹، کلام شیخ حر عاملی، صاحب وسائل الشیعه را تقطیع و تحریف کرده است.

۷. پاسخگویی، به همان ترتیب صفحات کتاب انجام شده است. و مباحث کتاب را با کمی تسامح به چند عنوان تفسیم کردیم و برای هر پاسخ، عنوان مناسبی را انتخاب کردیم.

۸. در مواردی که نقل قول مستقیم آورده‌ایم، برای حفظ امانت، به همان صورت و بدون ذکر علیه‌السلام و امثال آن، آورده‌ایم.

با سپاس از پروردگار که توفیق این خدمت را به این جانب عنایت فرمود و با تقدیم خالصانه‌ترین سلام‌ها به ساحت مقدس حضرت ولی عصر، روحی و ارواح العالمین له الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف از همه عزیزانی که حقیر را در سامان دادن این کار یاری رساندند، صمیمانه سپاسگزارم.

از هر تقصیر و قصوری عذرخواهم و هرگونه نقد و نظر خیرخواهانه‌ای را پذیرایم.

وما توفیقی الا بالله علیه توکلتُ والیه اُنیب.

مرتضی مطیعی

۱. خصال، شیخ صدوق، صص ۶۰۰ و ۶۰۱؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۶۹.

امامت، محبت به اهل بیت علیهم السلام و مهدویت شیعی

امامت از اصول شیعه

مصحح کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» در مقدمه مطالبی آورده است که پاسخ آنها در اینجا می‌آید:

☒ در صفحه ۷، بعد از آنکه اصول اعتقادی را اصولی دانسته که باید قلب به آن اعتقاد داشته باشد و تردید در آن نباشد، گفته است دلایل اصول اعتقادی، باید قرآنی، واقع، ثابت و تأویل ناپذیر باشند. سپس امامت را از اصول شیعه دوازده امامی دانسته و گفته است: «امامت، عبارت است از اعتقاد به اینکه خداوند، دوازده امام را معین کرده که اولین آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنها مهدی، محمد بن حسن عسکری است». سپس عباراتی از علمای شیعه را در مسئله اهمیت امامت آورده است.

☒ امامت از نظر شیعه، به همان معنایی است که شما گفته‌اید؛ زیرا امامت در نگاه شیعه همراه دلیل قرآنی است و واضح، ثابت و تأویل ناپذیر است.

امامت مانند نبوت منصبی الهی

☒ مصحح از کتاب «اصل الشیعه و اصولها»^۱ نوشته مرحوم کاشف‌الغطاء، آورده است: «امامت منصبی الهی، مانند نبوت است».

۱. اصل الشیعه و اصولها، ص ۲۱۱.

☑ کاش مصصح ادامه مطلب مرحوم کاشف‌الغطاء را که عبارت فوق را توضیح می‌دهد و مقصود ایشان را روشن می‌سازد، ذکر می‌کرد. مرحوم کاشف‌الغطاء در ادامه می‌نویسد:

پس همان‌طور که خدای سبحان هر بنده‌ای از بندگانش را که بخواهد برای نبوت و رسالت انتخاب می‌کند... برای امامت نیز هر که را بخواهد انتخاب می‌کند و به پیامبر ﷺ امر می‌کند به امامت آن شخص تصریح کند و او را برای امامت مردم بعد از خود، منصوب نماید تا بعد از پیامبر به وظایفی که بر عهده پیامبر بود، عمل کند. البته بر امام، مثل پیامبر، وحی نمی‌شود. بلکه امام، احکام را با تأیید و پشتوانه الهی، از نبی ﷺ می‌گیرد. بنابراین نبی رساننده و مبلغ از طرف خداست و امام، مبلغ رساننده از طرف پیامبر است.^۱

بالا تر بودن امامت از نبوت

☒ مصصح در صفحه ۸ می‌گوید: عده‌ای دیگر معتقدند که امامت از نبوت بالاتر و مهم‌تر است.

☑ گویا گوینده می‌خواهد با این کلام برساند که شیعه، امامان را از پیامبر نیز بالاتر می‌دانند. این تهمت نارواست و در کتاب‌های علمای شیعه، حقیقت آن بیان شده است.^۲ اما اینکه امامت از نبوت بالاتر است، مستند بر دلیل قرآنی است. امام رضا علیه السلام فرمود:^۳

امامت قدرش جلیل‌تر و شأنش عظیم‌تر و جایگاهش بالاتر و دست‌نیافتنی‌تر و عمیق‌تر است از آنکه مردم با عقل‌های خود به آن دست یابند یا با رأی و انتخاب به آن نایل شوند یا آنکه امامی را به اختیار خود به امامت برسانند. امامت را خدای عزوجل بعد از مقام نبوت و بعد از مقام خلقت (خلیل خدا بودن)، در مرتبه سوم، به

۱. اصل الشیعه و اصولها، ص ۲۱۱.

۲. رک: تفضیل الائمة علی الانبیاء، آیت الله میلانی، صص ۲۹ و ۳۰.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

حضرت ابراهیم علیه السلام اختصاص داد و فضیلتی است که ابراهیم علیه السلام را به آن شرافت بخشید و یادش را به آن پرآوازه ساخت. خدای عزوجل می فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱ حضرت ابراهیم [که قبل از آن، دارای مقام نبوت و خلّت بود، وقتی به مقام امامت می رسد] از روی خوشحالی می گوید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾؛ «ذریه من هم این منصب امامت را خواهند داشت؟» خدای تبارک و تعالی می فرماید: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ «عهد [امامت] من به ظالمان نمی رسد».^۲

با توجه به این روایت، معلوم می شود که حضرت با استناد به آیه قرآن^۳، امامت را بالاتر از مقام نبوت دانسته است. معلوم است که از نظر شیعه، پیامبر اعظم حضرت محمد صلی الله علیه و آله که هم دارای مقام نبوت و هم دارای مقام امامت است، از همه امامان معصوم، از حضرت علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام، افضل است.

بر افضلیت مقام امامت بر نبوت، به ادله بسیاری استناد شده است که در اینجا به دو دلیل بسنده می کنیم:^۴

۱. نماز خواندن عیسی علیه السلام با مهدی علیه السلام

یک دلیل، اقتدا کردن حضرت عیسی علیه السلام به امام عصر علیه السلام است؛ چنان که در روایات اهل سنت آمده است این اقتدا، دلیل بر افضلیت مهدی علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام است. «تفتازانی» روایت نماز خواندن عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی را انکار کرده و گفته است: «عیسی علیه السلام چون پیامبر است، نمی تواند پشت سر مهدی علیه السلام نماز بخواند».^۵ سیوطی در «الحاوی للفتاوی» در رد قول سعد تفتازانی می گوید:

۱. (بقره: ۱۲۴).

۲. کمال الدین، ص ۶۷۶.

۳. (بقره: ۱۲۴).

۴. ر.ک: تفضیل الائمة علی الانبیاء، ص ۱۰.

۵. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۳، به نقل از تفضیل الائمة علی الانبیاء، صص ۲۹ و ۳۰.

این از عجیب‌ترین عجایب است! چون نماز خواندن عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به امامت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در احادیث متعددی از رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که صادق مصدق است و اخبارش تخلف‌ناپذیر است، ثابت است.^۱

«ابن حجر» در «الصواعق المحرقة» احادیث نماز حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پشت سر حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را متواتر دانسته است.^۲

«ابونعیم اصفهانی» به اسناد خود از «ابوسعید خدری» نقل می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «از ماست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند».^۳

۲. آیه مباهله

دلیل دیگر برتری امام بر انبیا، آیه مباهله^۴ است؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق این آیه، علی عَلَيْهِ السَّلَام را نفس خود خوانده است: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» و چون پیامبر طبق کتاب، سنت و اجماع، از همه انبیا افضل است، علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز از همه انبیا، غیر از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، افضل است. «فخر رازی» این مطلب را از قول «شیخ محمود بن الحسن الحمصی» از علمای قرن هفتم ذکر کرده است.^۵

وجود آیات امامت به مفهوم شیعه، در قرآن

✕ مصحح در صفحه ۹، روایاتی را ذکر کرده است که طبق آن روایات، شیعه امامت را نه تنها در مرتبه نماز، زکات، حج و روزه می‌داند، بلکه ولایت را بالاتر از بقیه به حساب می‌آورد. سپس نویسنده می‌گوید: قرآن به صراحت از زکات، روزه و حج سخن گفته است. ولی درباره امامت، به مفهومی که شیعه دوازده امامی به آن قائل است،

۱. الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۹۹، به نقل از تفضیل الائمة علی الانبیا، ص ۳۰.

۳. اربعون حدیثاً فی المهدی عَلَيْهِ السَّلَام، ابونعیم اصفهانی، حدیث ۳۸. منتخب الاثر، در بحث «فی نزول عیسی بن مریم و صلاته خلف المهدی عَلَيْهِ السَّلَام»، ص ۳۹ حدیث ذکر کرده است.

۴. (آل عمران: ۶۱).

۵. مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۸۱، ذیل آیه ۶۱ آل عمران.

سخنی نگفته است و شیعیان برای امامت در ذیل آیات، به روایات استناد می‌کنند.

☑ گفتنی است اولاً ادله عقلی فراوانی بر لزوم وجود امام هست. در واقع درباره لزوم وجود امام به همان دلایلی استدلال می‌شود که برای اثبات نبوت عامه بیان شده است؛ از جمله آن دلایل این است که عقل حکم می‌کند، بعد از پیامبران، وجود افراد برگزیده و معصوم ضروری است تا آنان حافظ قوانین الهی باشند و ارشاد و هدایت مردم را بر عهده گیرند.^۱

ثانیاً آیات بسیاری در قرآن درباره امامت و ولایت هست؛ از جمله آیه ولایت^۲، آیه اطاعت^۳ و آیات دیگری که در کتاب‌های تفصیلی ذکر شده است.

ثالثاً استفاده از روایات برای استدلال بر امامت چه اشکالی دارد؟ اگر استناد به روایات صحیح نیست، تعداد رکعات نمازهای یومیه، مقدار زکات و حد نصاب آن، احکام حج و عبادات دیگر از کجا فهمیده می‌شود؟! مگر در قرآن جزئیات احکام آمده است؟!^۴

رابعاً شما برای حاکمیت خلفا چه دلیل قرآنی دارید؟ شما که حاکمان کنونی خود را اولوالامر می‌دانید و همه اموال و سرمایه‌های عظیم طبیعی را ملک طلق آنها می‌شمارید، چه دلیل صریح و واضحی از قرآن دارید؟!^۵

معراج رفتن علی علیه السلام

☑ مصحح در صفحه ۱۱ می‌گوید: در بعضی از روایات شیعه، ذکر شده است که علی علیه السلام ۱۲۰ بار همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان رفته، و در هر بار خداوند، بیش از آنچه به فرائض سفارش کرده باشد، به ولایت علی و امامان پس از او سفارش کرده است.

۱. ر.ک: امامت را بشناس، پرسش‌ها و شبهات، اثر نگارنده، صص ۲۹ - ۴۹.

۲. (مائده: ۵۵).

۳. (نساء: ۵۹).

☑ جای تأسف است که کسی برای اثبات یاوه‌های خود به شیعه و ائمه معصومین علیهم‌السلام تهمت بزند و دروغ ببندد. آیا گوینده چنین سخنانی، کمترین احتمال نمی‌دهد که ممکن است خوانندگان به منابع مراجعه کرده، به دروغ بودن گفتارش پی ببرند؟! برای اطلاع از میزان راستگویی و امانتداری مصحح، عین روایت را در اینجا می‌آوریم و قضاوت را به خواننده محترم وامی‌گذاریم:

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

عَرَجَ النَّبِيُّ مِائَةً وَعِشْرِينَ مَرَّةً، مَا مِنْ مَرَّةٍ إِلَّا وَقَدْ أَوْصَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْوَلَايَةِ لِعَلِّيٍّ وَالْأئِمَّةِ عليهم‌السلام أَكْثَرَ مِمَّا أَوْصَاهُ بِالْفَرَائِضِ.^۱

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۱۲۰ بار عروج کرد و در هیچ مرتبه‌ای نبود، مگر آنکه خدای عزوجل درباره ولایت علی علیه‌السلام و امامان علیهم‌السلام، بیش از واجبات دیگر، به پیامبر سفارش کرد. در این روایت هیچ سخنی از معراج رفتن علی علیه‌السلام به میان نیامده است. بلکه فقط به معراج رفتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره شده است. آیا صداقت و امانتداری در ترجمه، اقتضای تهمت و افترا را دارد؟!

انکار منکران امامت دلیل بر بطلان امامت!

☒ مصحح در صفحه ۱۱ عبارتی را ذکر کرده که متأسفانه در منبعی که آدرس آن را داده، چنین مطلبی نیامده است. او می‌گوید: [خداوند] هر آنچه را برای تقویت مردم لازم بود، با اقرار به امامت، برای آنها محکم ساخت و سپس آنها را رد کرد.

☑ گفتنی است که عبارت روایت این است:

مَا وَكَّدَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي شَيْءٍ مِمَّا وَكَّدَ عَلَيْهِمْ بِالْإِقْرَارِ بِالْإِمَامَةِ وَمَا جَحَدَ الْعِبَادُ شَيْئاً مِمَّا جَحَدُواَهَا.^۲

۱. خصال، صدوق با ترجمه فارسی، ص ۲۲۵؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۶۹.

۲. قرب الاسناد، حمیری قمی، ص ۳۰۰؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۶۹.

خداوند بر بندگان بر چیزی مثل اقرار بر امامت تأکید نموده است و بندگان چیزی را مثل امامت انکار نکرده‌اند.

مخفی نماند که با مراجعه به متن عربی کتاب مورد نقد که با عنوان «متی یشرق نورک ایها المنتظر» چاپ شده است، معلوم شد که عبارت فوق در آن کتاب به این صورت نیامده، و مترجم غلط ترجمه کرده، یا غلط فهمیده است و به زعم خود عبارت را ترجمه کرده است.

☒ مصحح پس از نقل عبارت بالا در همان صفحه ۱۱ می‌گوید: این روایت تعجب فرد حقیقت‌جو را بیشتر می‌کند که چگونه در قسمت اول این‌گونه بر آن (اقرار به امامت) تأکید کرده است، در حالی که نتیجه آن از جمله اموری می‌شود که بیشترین انکار را به همراه دارد؟!

☑ چه جای تعجب است؟! بسیاری از امور حق با وجود تأکید زیاد بر آنها، مشتریان کمی دارند و بسیاری از مردم آنها را انکار می‌کنند. مگر پیامبر صلی الله علیه و آله طی سیزده سال در مکه زحمت فراوان نکشید و با آوردن معجزات گوناگون بر ایمان به خدای سبحان و توحید تأکید نکرد؟! آیا قریش و مشرکان او را انکار نکردند؟! مگر چه تعدادی به حضرت نوح علیه السلام پیوستند؛ در حالی که ایشان^۱ به نص قرآن ۹۵۰ سال تبلیغ دین خدا کرد؟! همین‌طور پیامبران دیگر.

بسیاری هستند که مسئله مهمی مثل غدیر خم را که شیعه و سنی در کتاب‌های معتبر خود نقل کرده‌اند، انکار می‌کنند. گفتنی است که «علامه امینی رحمته الله علیه» واقعه غدیر خم را در کتاب «الغدیر» از ۱۱۰ صحابی^۲، ۸۴ تابعی^۳، ۳۶۰ عالم^۴ و ۱۰۴ شاعر^۵ شیعه و سنی قرون متمادی نقل کرده است.

۱. (عنکبوت: ۱۴).

۲. الغدیر، علامه امینی، ج ۱، صص ۱۴ - ۶۱.

۳. همان، صص ۶۲ - ۷۲.

۴. همان، صص ۷۳ - ۱۵۱.

۵. همان، ج ۲، صص ۳، ۴، ۶، ۷ و ۱۱.

بنابراین انکار زیاد مسئله مهمی مثل امامت و تعجب از این انکار، دلیل بطلان اصل امامت نمی‌شود؛ همان‌طور که انکار توحید از سوی مشرکان و ملحدان گذشته و امروز، دلیل بطلان اصل توحید نمی‌شود.

استواری عقاید شیعه بر دلایل محکم و ثابت

☒ مصحح در صفحه ۱۲ از «احمد کاتب»^۱ چنین نقل کرده است: اگر قضایای اعتقادی مبتنی بر دلایل محکم و ثابت نباشد، ممکن است امروز عقیده‌ای قوی به نظر برسد، ولی فردا به عقیده منحرف تبدیل شود و این چیزی است که برای شیعه دوازده امامی اتفاق افتاده است.

☑ کبرای این مطلب که قضایای اعتقادی باید مبتنی بر دلایل محکم و ثابت باشد، صحیح است و به همین دلیل، شیعه همه عقاید خود را با ادله متقن عقلی و نقلی ارائه کرده است.

اما صغرای قضیه که شیعه دوازده امامی عقایدش مبتنی بر دلایل محکم و ثابت نیست و از این رو دچار انحراف شده است، ادعایی بی دلیل است؛ گرایش شدید به تشیع در جهان دیروز و امروز، با وجود تبلیغات گسترده علیه آن، به دلیل مستدل و متقن بودن عقاید شیعه است؛ همان‌طور که مخالفت شدید علمای اسلام، حتی علمای اهل سنت با عقاید وهابیت، نشان از انحراف و بی پایه بودن آن دارد.

غلو نبودن عزاداری و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

☒ مصحح در صفحه ۱۲ عباراتی را از کتاب «حماسه حسینی»^۲ شهید مطهری رحمته الله علیه به نقل از کتاب «لؤلؤ و مرجان» محدث نوری رحمته الله علیه نقل می‌کند و بدین وسیله می‌خواهد نتیجه بگیرد که جریان عزاداری امام حسین علیه السلام و گریه بر مصائب آن حضرت را شیعیان

۱. ر.ک: تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه، احمد الكاتب.

۲. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۲۰ و ترجمه عربی آن، الملحمة الحسينية، ص ۱۳.

ایجاد کرده‌اند و از موارد غلو در دین است که از شیعیان سر زده است.

☑ به یقین عالمان بزرگ هر عصری وظیفه دارند که جلوی انحراف و تحریف دین را بگیرند. مرحوم محدث نوری (رحمته الله علیه) در عصر گذشته و علامه شهید مرتضی مطهری (رحمته الله علیه) در عصر کنونی، از جمله عالمانی بوده‌اند که با آگاهی دادن به مردم، سعی کردند تا از مواردی که ممکن است موجب وهن دین، انحراف و گرایش به خرافات باشد، جلوگیری کنند. البته این سخن بدان معنا نیست که اصل وقایع جانسوز عاشورا اتفاق نیفتاده باشد؛ زیرا یکی از شواهد، روضه‌خوانی‌های خود نویسنده کتاب حماسه حسینی، در پایان هریک از سخنرانی‌هایش است. آن دانشمند شهید با بیان حقایق و جلوگیری از ورود تحریف و دروغ در تاریخ نهضت امام حسین (علیه السلام)، بزرگ‌ترین مروج و مبلغ مکتب حسینی بوده است؛ به گونه‌ای که همین روشنگری‌ها سبب شد تا کوردلانی به نام گروه فرقان، ایشان را به شهادت برسانند.

«نقد بعضی از کارها در عزاداری، به معنای باطل دانستن سوگواری و گریه بر اباعبدالله (علیه السلام) نیست». در واقع، نقد و نظرهای سازنده و پاکسازی شور و حماسه حسینی از خرافات، نه تنها موجب از بین رفتن و فراموش شدن اصل نهضت سرخ حسینی نمی‌شود، بلکه باعث پویایی و مانایی آن در همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌گردد.

شهید مطهری در همین کتاب حماسه حسینی^۱ می‌گوید:

من برای این دسته‌ها (هیئات عزاداری) حقیقتاً احترام قائل هستم؛ چون ابراز احساسات است؛ احساساتی صددرصد طبیعی، ناشی از عقیده و ایمان. آنهایی که می‌دانند: اگر در یک ملت احساسات طبیعی ناشی از عقیده و ایمان درباره قهرمانان بزرگ آن ملت وجود داشته باشد، چقدر ارزش دارد، می‌دانند که من چه می‌گویم. نباید اینها را نسخ کرد. نباید با اینها مبارزه کرد. باید اینها را اصلاح کرد. باید این

۱. حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

احساسات بسیار بسیار عظیم را که فقط ناشی از قدرت عقیده و ایمان است، اصلاح کرد. آیا اگر شما میلیاردها دلار خرج کنید، می‌توانید چنین احساساتی در ملت به وجود بیاورید؟!

اینکه آن بابا از جیب خود پول خرج می‌کند، خودش را بیکار می‌کند، زنجیر برمی‌دارد، پشت خود را سیاه می‌کند و اشک او هم متصل جاری است، ارزش دارد و نباید با آن مبارزه کرد و گفت این کارها وحشیگری است. ابراز احساسات برای قهرمانان بزرگ تاریخ وحشیگری نیست. فقط اشتباه او در این است که وقتی می‌خواهد ابراز احساسات بکند، به شکلی ابراز احساسات می‌کند که نمایشگر قهرمانی جنایتکارانه جنایتکاران، و نمایشگر مظلومیت آن کسی است که به او عشق می‌ورزد و علاقه دارد. او نمی‌داند حالا که می‌خواهد نمایشگری بکند، باید طوری نمایشگری بکند که نمایشگر حماسه حسینی باشد، نمایشگر آن جنبه نورانی و روشن تاریخ عاشورا باشد؛ نمایشگر روح حسین بن علی علیه السلام باشد. خوشبختانه کم‌وبیش این بیداری پیدا شده است و گاهی انسان به چشم می‌بیند که بعضی از دستجات [عزاداری] توجه کرده‌اند که چه باید بکنند و چه می‌کنند.

فقط شهید مطهری و دیگر عالمان و دانشمندان فرهیخته ما نیستند که از اصل عزاداری و برپاداشتن نام و یاد حماسه حسینی تجلیل می‌کنند، بلکه عالمان اهل سنت نیز بدان توجه دارند. در واقع همگی آنان در این مسئله، به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا می‌کنند.

دیدگاه علمای اهل سنت درباره عزاداری امام حسین علیه السلام

«احمد بن حنبل»، امام حنابله در مسند خود^۱، ضمن مسند علی بن ابی طالب علیه السلام این روایت را نقل می‌کند:

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۵.

محمد بن عبید از شرحبیل بن مُدرک از عبدالله بن نجی از پدرش نقل کرده است که با حضرت علی علیه السلام در سفر به سوی صفین همراه بود و به حضرت علی علیه السلام خدمت می کرد. وقتی در موازی نینوا قرار گرفتند، حضرت علی علیه السلام [را دیدم که] صدا می زد: «صبر کن یا اباعبدالله! صبر کن یا اباعبدالله! در شط فرات»، گفتم چه شده است؟ فرمود: «روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم درحالی که ایشان شدید گریه می کرد. گفتم یا نبی الله! آیا کسی شما را غضبناک کرده است؟ چرا چشمان شما گریان است؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قبل از ورود شما جبرئیل از نزد من رفت. او به من خبر داد که حسین علیه السلام کنار شط فرات کشته می شود. آن گاه جبرئیل به من گفت: می خواهی تربت او را برای استشمام به تو بدهم؟ من گفتم آری. آن گاه جبرئیل دستش را دراز کرد و مقداری خاک (تربت حسین علیه السلام) را به من داد و من [با دیدن تربت حسین علیه السلام] نتوانستم جلوی گریه چشمانم را بگیرم».^۱

همین روایت را ابویعلی در مسند خود ذکر کرده است و محقق «حسین سلیم اسد» گفته است: «اسناد آن حسن است».^۲

«البانی» همین روایت را در «السلسلة الصحيحة»^۳ ذکر کرده و ابتدا گفته است: نجی، ضعیف است. سپس از هیثمی^۴ نقل کرده که او گفته است این روایت را احمد، ابویعلی، بزار و طبرانی نقل کرده اند و رجالش صحیح است و «نجی» تنها نقل نکرده است. بعد خود البانی می گوید: «یعنی این حدیث دارای شواهدی است که آن را تقویت می کند و این درست است». همچنین البانی نقل کرده است که ام الفضل بنت الحارث گفته است:

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۵، تحقیق: سید ابوالمعالی النوری، ج ۱، ص ۸۵.

۲. مسند ابویعلی الموصلی التمیمی مسند علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۳. تحقیق حسین سلیم اسد.

۳. السلسلة الصحيحة، البانی، ج ۳، ص ۱۵۹.

۴. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، ج ۹، ص ۳۰۰.

روزی بر پیامبر ﷺ وارد شدم و حسین علیه السلام را در دامن پیامبر گذاشتم. دیدم از دو چشم پیامبر علیه السلام به شدت اشک می‌ریزد. عرض کردم: «یا نبی الله! پدر و مادر به فدایت! چه اتفاقی افتاده است؟» فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و به من خبر داد که اتمت این فرزندانم، یعنی حسین علیه السلام، را می‌کشند». گفتم: «این (حسین علیه السلام) را؟» جبرئیل گفت: «آری». و برای من از تربت سرخ او آورد.^۱

همین روایت را حاکم در مستدرک الصحیحین در باب «فضایل ابی عبدالله الحسین علیه السلام»^۲ آورده و گفته است این حدیث با شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است و آن دو آن را ذکر نکرده‌اند. هرچند ذهبی در پاورقی گفته است که این حدیث منقطع و ضعیف است، ولی البانی در السلسلة الصحیحة^۳ می‌گوید: «این حدیث شواهد زیادی دارد که صحیح بودن آن را می‌رساند». وی شواهد متعددی نیز از روایات دیگر ذکر می‌کند.

اگر عزاداری برای امام حسین علیه السلام و گریه برای آن حضرت اشکال می‌داشت، چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه برای آنچه هنوز اتفاق نیفتاده، گریه می‌کند. چگونه می‌توان عزاداری سالار شهیدان را زیر سؤال برد، درحالی‌که ام‌سلمه که ام‌المؤمنین است برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کند. «ابن کثیر» در «البدایة و النهایة»^۴ می‌گوید:

ترمذی از ابوسعید اشج از ابوخالد احمر از رزین از سلمی نقل کرده است که گفت بر ام‌سلمه وارد شدم درحالی‌که گریان بود. گفتم: «چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «[در خواب] پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که بر سر و محاسنش خاک بود. عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه شده است؟ [که سر و رویت خاکی است.] فرمود: همین الان شاهد قتل حسین علیه السلام بودم.»

۱. السلسلة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۳۸۶.

۳. السلسلة الصحیحة، ج ۲، ص ۴۸۴.

۴. البدایة و النهایة، إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی أبو الفداء، ج ۸، ص ۲۰۰.

ابن کثیر از شهر بن حوشب نقل می‌کند^۱ که گفت:

ما نزد ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم که صدای فریادی شنیدیم. نزدیک رفتیم و دیدم ام سلمه است. گفت: «حسین (علیه السلام) کشته شد». سپس گفت: «این کار را کردند. خدا قبرهایشان را [یا خانه‌هایشان را] از آتش پر کند». [این را گفت] و غش کرد و افتاد.

جالب است ابن کثیر که خود دیدگاه اموی دارد، در همین مورد می‌گوید:^۲

هر مسلمانی سزاوار است که در قتل [و شهادت] حسین (علیه السلام) محزون باشد؛ چون او (امام حسین (علیه السلام)) از سادات مسلمانان و علمای صحابه و پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. دختری که افضل دختران پیامبر است. حسین (علیه السلام)، عابد، شجاع و باسقاوت بوده است.

سپس ابن کثیر با دیدگاه اموی خود از شیعه ایراد می‌گیرد که خوب نیست شیعه در عزاداری حسین (علیه السلام) اظهار جزع و حزن و اندوه کند. شاید بیشتر اینها ظاهرسازی و ریاکاری باشد!

همراهی وهابیت با مکتب اموی در تقبیح عزاداری و تبرئه یزید

آقای ابن کثیر! شما که می‌گویید باید مسلمانان بر حسین (علیه السلام) محزون باشند، چگونه بر شیعه ایراد می‌گیری که چرا اندوهناک و عزادار حسین (علیه السلام) است؟! شما مگر علم غیب داری که می‌گویی بیشتر اینها ظاهرسازی و ریاکاری است؟

این روش و دیدگاه، برگرفته از مکتب اموی است که البته اختصاص به ابن کثیر ندارد. بلکه همه پیروان این مکتب، از جمله وهابیان چنین دیدگاهی دارند. بی‌دلیل نیست که امثال ابن تیمیه که مروّج مکتب اموی است، درصدد تبرئه یزید برآمده است و لعن بر آن جرثومه فساد را جایز نمی‌داند و امام حسین (علیه السلام) را خطاکار معرفی می‌کند و می‌گوید یزید درصدد تکریم امام حسین (علیه السلام) بود.^۳

۱. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۱.

۲. همان، ص ۲۰۳.

۳. منهاج السنة، ج ۴، صص ۵۳۰ و ۵۵۷.

به یقین، دیدگاه مکتب صحابه از دیدگاه مکتب اموی متمایز است. آلوسی در تفسیر خود ذیل آیه ۲۲ سوره محمد ﷺ^۱ می‌گوید که عده‌ای از علما بر کفر یزید و جواز لعن او تصریح کرده‌اند؛ مثل حافظ ناصر السنه، ابن جوزی، قاضی ابویعلی و علامه تفتازانی. آن‌گاه عبارت آنها را نقل می‌کند.

آلوسی می‌گوید:

به نظر من هرگز یزید خبیث، به رسالت رسول‌الله ﷺ ایمان نداشته، و تصدیق نکرده است... و اگر هم بپذیریم این خبیث، مسلمان بوده است، [فاسقی بوده که] همه گناهان کبیره را یک‌جا جمع کرده است که نمی‌توان آنها را بیان کرد.

من لعن او را با تعیین، [یعنی گفتن لعن صریح (لعنت بر یزید)، نه لعن عمومی (لعنت بر ظالمان و فاسقان)] جایز می‌دانم و به او ملحق‌اند این‌زیاد و عمر بن سعد و جمع همراهانش؛ فلعنة الله عزوجل علیهم اجمعین و علی انصارهم و اعوانهم و شیعتهم و من مال الیهم الی یوم الدین ما دمعت عین علی ابی‌عبدالله الحسین ع^۲.

شخصیت حقیقی امام زمان ع از دیدگاه شیعه و سنی

☒ مصحح در صفحه ۱۵ می‌گوید: شما چیزهای بسیاری را در حسینیه‌ها و مجالس علمای شیعه درباره مهدی شنیده‌اید. از افراد بسیاری نیز شنیده‌اید که ادعای دیدن مهدی و همنشینی با او را کرده‌اند یا اینکه مهدی این‌گونه به آنها فتوا داده است. آیا از خودت پرسیده‌ای که ممکن است این شخصیت، غیر حقیقی باشد؟ و آیا دلایل و جوب ایمان به آن، صریح و صحیح‌اند؟

☒ اولاً وجود حضرت مهدی ع با ادله محکم که در صفحات بعدی خواهد آمد، ثابت شده است و این ادله فقط از طریق شیعه نیست. بلکه بسیاری از علمای

۱. تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج ۱۳، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۲. همان.

اهل سنت بر وجود آن حضرت اقرار نموده‌اند و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده و صحیح دانسته‌اند.

ثانیاً کسانی که به محضر آن حضرت رسیده‌اند، چه در زمان حیات پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و چه در زمان غیبت، از نویسندگان و عالمانی چون مقدس اردبیلی، سید بن طاووس و غیر آنهاست که نه تنها خود ادعایی نداشته‌اند، بلکه تا توانسته‌اند این امر را کتمان می‌کردند؛ مگر جایی که مجبور بودند آن را آشکار کنند. مراجعه به شرح حال این بزرگان، شاهد مطلب است.

البته ممکن است عده‌ای هم به دروغ و برای کسب امتیازات و جذب مؤمنان، ادعای مشاهده و رؤیت کنند. بنابراین مؤمنان باید مواظب باشند تا در دام شیادان و فرصت‌طلبان نیفتند. ولی این، باعث انکار اصل مطلب که حقایق آن ثابت شده است، نمی‌شود.

تهمت انتقام‌جویی

□ مصحح در صفحه ۱۶ می‌گوید: در مورد شخصیت مهدی، محمد بن حسن عسکری، تردیدهای فراوانی وجود دارد. از نظر شیعه دوازده امامی^۱ این عقیده از لوازم ایمان، و منکر آن، کافر است. شیعیان با این عقیده می‌خواهند از دشمنانشان انتقام بگیرند!

□ اولاً شیعیان دوازده امامی با استناد به آیات قرآن، مثل آیه ولایت^۲، آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾^۳، آیه اکمال دین^۴ و احادیث مقبولی که از طرف شیعه و سنی نقل شده، مثل

۱. اوائل المقالات، مفید، ص ۴۴؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۶ و ج ۲۳، ص ۳۹۰.

۲. (مائده: ۵۵).

۳. (نساء: ۵۹).

۴. (مائده: ۳).

حدیث ثقلین^۱، امامت را پذیرفته‌اند. به اعتقاد شیعه، امام بعدی، با معرفی امام قبلی شناخته می‌شود و با دلایل و شواهد متعددی که بر وجود حضرت مهدی علیه السلام هست^۲، تردیدی در این واقعیت باقی نمی‌ماند.

ثانیاً این سخن که شیعیان می‌خواهند با عقیده به وجود امام زمان علیه السلام، از دشمنان انتقام بگیرند، تهمتی است که مثل سایر تهمت‌ها، بدون هیچ دلیل و منطقی به شیعه زده می‌شود؛ زیرا ظهور مهدی علیه السلام برای برچیده شدن بساط ظلم و برقراری عدل و داد است و این، اعتقاد تمام مسلمانان است و در احادیث شیعه^۳ و سنی^۴ آمده است.

احترام و محبت مسلمانان به اهل بیت علیهم السلام

☒ مصحح در صفحه ۱۶ می‌گوید: جایگاه اهل بیت علیهم السلام نزد مسلمانان [حتی غیر شیعه] روشن است و علما بر وجوب محبت به آنها و پیروی از آنها نص دارند و واقعیت آنها شاهد این امر است.

☑ شکی نیست که بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت، از گذشته و حال، به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محبت عمیق داشته و دارند و جایگاه ویژه‌ای برای آنان قائل‌اند و کتاب‌های متعددی در فضایل اهل بیت علیهم السلام نوشته‌اند.

خدای متعال در قرآن، اهل بیت را از هرگونه پلیدی، پاک و معصوم دانسته است.^۵ مراد از اهل بیت نیز معلوم است؛ چنان‌که عایشه می‌گوید:

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، صص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۸ به نقل از فضائل الخمسه من الصحاح الستة، فیروزآبادی، ج ۲، صص ۵۲ - ۶۰.

۲. دلایل در پاسخ به صفحه ۲۴ ذکر شده است.

۳. منتخب‌الانثر، صافی گلپایگانی، فصل ۲، باب ۲۵.

۴. المستدرک علی الصحیحین، کتاب الفتن والملاحم، ش ۸۳۶۴ و ۸۶۶۹؛ سنن ابی‌داود، ج ۴، صص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ صحیح ابن‌حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۶.

۵. (احزاب: ۳۳).

بامدادی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که جامه پشمی سیاهی بر دوش داشت، از منزل خارج شد. آن گاه حسن علیه السلام آمد. پیامبر او را داخل آن جامه برد. سپس حسین علیه السلام آمد. او را هم داخل جامه برد. سپس فاطمه علیه السلام آمد. او را هم داخل جامه برد و بعد علی علیه السلام آمد. او را هم داخل جامه برد. سپس فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

انس بن مالک می گوید:^۲

رسول الله صلی الله علیه و آله در مدت شش ماه برای نماز صبح از در خانه فاطمه علیه السلام عبور می کرد و می فرمود: «نماز! ای اهل بیتی که خدا خواسته پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک و پاکیزه سازد».^۳

اما آنچه جای تعجب است کینه و بغض و هابیت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که چرا با وجود دلایل بسیار، همچون خوارج و نواصب، به اهل بیت علیهم السلام اظهار بغض و کینه می نمایند که نمونه هایی از آن را در مطلب بعدی می آوریم.

دیدگاه وهابیت و ابن تیمیه درباره اهل بیت علیهم السلام

✘ مصحح در پاورقی شماره ۲ صفحه ۱۶ می گوید: شیخ الاسلام ابن تیمیه در بیان عقیده اهل سنت در مورد اهل بیت (رضوان الله علیهم) می گوید:

اهل سنت، اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست دارند و از آنها پیروی می کنند و وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد آنها رعایت می کنند که در روز غدیر گفت: «به خاطر خدا اهل بیت مرا فراموش نکنید. به خاطر خدا اهل بیت مرا فراموش نکنید».

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۷ به نقل از فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۵۲ به نقل از فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۲۷۲.

۳. ر.ک. به کتاب امامت را بشناس از صفحه ۱۸۰ به بعد.

همچنین به عمویش عباس، هنگامی که نزد او گلایه کرد که بعضی از قریشیان به بنی هاشم جفا می کنند، گفت: «قسم به کسی که جانم به دست اوست، مؤمن نیستند تا زمانی که به خدا و نزدیکان من محبت نداشته باشند» و گفت: «خدای متعال فرزندان اسماعیل را برگزید و از میان آنان کنانه را برگزید و از میان کنانه، قریش را و از میان قریش، بنی هاشم را و از میان بنی هاشم، مرا برگزید».^۱

☑ کاش دیدگاه وهابیت و چهره های اصلی آن مثل ابن تیمیه همین باشد که در این عبارت آمده است. ولی متأسفانه دیدگاه واقعی آنها که در کتاب های دیگرشان انعکاس یافته، چیزی جز بغض و کینه به اهل بیت علیهم السلام و انکار فضایل آنان نیست.

ای کاش همان طور که در عبارت ابن تیمیه نقل شده و غدیر خم را تأیید نموده است، واقعاً دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به گوش جان می شنیدند و خلاف آن عمل نمی کردند و در مقابل دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت را به فراموشی نمی سپردند و درباره آنان دشمنی و کینه ورزی نمی کردند.

ای کاش همچون بعضی از قریشیان، به خاندان پیامبر جفا نمی کردند. ای کاش طبق همین عبارت ابن تیمیه، از ایمان خارج نمی شدند و به اهل بیت محبت می ورزیدند. البته آنچه در حدیث غدیر آمده است، فقط محبت نیست. بلکه اولی بودن آنها در تصرف و سرپرستی و ابلاغ وصایت و جانشینی علی ایشیلا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چنان که در کتاب های تفصیلی، به طور کامل بیان شده است.^۲

ولی با کمال تأسف آنچه از امثال ابن تیمیه و ابن قیم و تابعان آنها از سران وهابیت درباره اهل بیت علیهم السلام می بینیم، ستیزه جویی با اهل بیت و انکار فضایل آنان است. این برداشت فقط از طرف علمای شیعه نیست تا کسی درباره آن شک و تردید کند؛ بلکه نویسندگان و عالمان منصف اهل تسنن نیز همین برداشت را دارند.

۱. [ر.ک: مجموعه الفتاوی، ج ۳، ص ۱۵۴ به نقل از عجیب ترین دروغ تاریخ، پاورقی ص ۱۶].

۲. ر.ک: الغدیر، علامه امینی.

نویسنده کتاب «اخطاء ابن تیمیه» گوشه‌ای از بی ادبی‌ها و کینه‌توزی‌های ابن تیمیه را درباره پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او جمع‌آوری کرده است.^۱ در اینجا مناسب است بعضی از کلمات ابن تیمیه درباره امیرمؤمنان علیه السلام، فاطمه علیها السلام و امام حسین علیه السلام را بیاوریم تا روشن شود ادعای مدافع اهل بیت بودن برای ابن تیمیه، دروغی بزرگ و فریبی آشکار است؛ تا چه رسد به اینکه از محبان و تابعان اهل بیت علیهم السلام باشد.

نظر ابن تیمیه درباره رفتار فاطمه علیها السلام

ابن تیمیه حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی‌فایده می‌داند و می‌گوید: صرف حزن هیچ فایده‌ای ندارد... شیعه و غیرشیعه حزن بسیار شدید فاطمه علیها السلام بر [رحلت] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقل می‌کنند و مذمت نمی‌کنند که برای فاطمه علیها السلام، بیت‌الاحزان ساخته شد [تا در آنجا به عزاداری بپردازد]؛ با آنکه این اندوه و عزاداری، بر امری است که گذشته است و بر نمی‌گردد... بی‌شک حزن و اندوه ابوبکر بر پیامبر کامل‌تر از حزن فاطمه علیها السلام بر پیامبر بوده است. گریه بر پیامبر نوعی ضعف است (ضعف ایمان) و فاطمه علیها السلام مأمور به آن نبوده است.^۲

ابن تیمیه درباره سخن نگفتن فاطمه علیها السلام با ابوبکر تا آخر عمر شریف خود می‌گوید: همچنین آنچه را ابن مطهر (علامه حلی) ذکر کرده است که فاطمه علیها السلام قسم یاد کرد با ابوبکر و عمر سخن نگوید تا زمانی که پدرش را [در قیامت] ملاقات کند و به آن حضرت شکایت ببرد، سزاوار نیست از فاطمه علیها السلام ذکر شود [یعنی آن را نقص برای فاطمه می‌داند]. چون باید شکایت را فقط به پیش خدا بُرد؛ چنان‌که عبد صالح خدا (یعقوب) گفته است: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا

۱. اخطاء ابن تیمیه، السید الشریف دکتر محمود الصبیح.

۲. منهاج السنه، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.

تَعْلَمُونَ؛ «جز این نیست که شرح اندوه خویش را تنها با خدا می‌گویم، زیرا آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید».^۱

آیا واقعاً گریه کردن پیامبر بر فرزندش ابراهیم که هنوز دو سال نداشت و از دنیا رفت و قسم یاد کردن به اینکه ما بر تو محزونیم، از ضعف ایمان است؟! احمد بن حنبل در مسند خود از پیامبر نقل می‌کند:

تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا وَاللَّهُ إِنَّا بَكَ يَا اِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ.^۲
چشم گریان است و قلب محزون و ما غیر از آنچه پروردگاران را خشنود کند، نمی‌گوییم. قسم به خدا! ما درباره تو ای ابراهیم اندوهگین هستیم.

محقق «شعیب ارنووط» می‌گوید: «اسناد این حدیث صحیح است طبق شرط مسلم». ابن تیمیه غضب حضرت فاطمه علیها السلام را مثل غضب منافقان دانسته است؛^۳ درحالی‌که بخاری و پیروان او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که حضرت فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»؛^۴ «فاطمه پاره تن من است. هر که او را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است».

همچنین «حاکم» در مستدرک نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا»؛^۵ «خدا به غضب فاطمه غضب می‌کند و به رضایت فاطمه علیها السلام راضی می‌شود».

آیا غضب فاطمه علیها السلام را که غضب پیامبر و غضب خدا را به همراه دارد، می‌توان به غضب منافقان تشبیه کرد؟!

۱. (یوسف: ۸۶)؛ منهاج، ج ۴، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ السلسلة الصحيحة، البانی، ج ۴، ص ۳۱۰.

۳. منهاج السنة، ج ۴، صص ۲۴۴ و ۲۴۶.

۴. صحیح بخاری، کتاب بدأ الخلق، باب مناقب قرابة الرسول و منقبة فاطمه علیها السلام به نقل از کتاب مظلومیت فاطمه الزهرا علیها السلام، السید علی المیلانی، ص ۱۲.

۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۷۴ و ج ۱۲، ص ۱۱۱ به نقل از کتاب مظلومیت فاطمه الزهرا علیها السلام، السید علی المیلانی، ص ۱۳.

ابن تیمیه حدیث مؤاخاة (برادری) پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام را انکار می‌کند. بلکه برادری مهاجر با مهاجر، ابوبکر با عمر و... همه را انکار می‌کند؛^۱ در حالی که این احادیث را افزون بر راویان و محدثان شیعه، بخاری در صحیح خود^۲ و مسلم در صحیح خود^۳ نقل کرده‌اند.

ابن حجر^۴ می‌گوید:

ابن تیمیه در کتاب رد بر ابن مطهر [حلی] [یعنی کتاب منهاج السنة که در رد کتاب منهاج الکرامه علامه حلی نوشته است] مؤاخاة بین مهاجر، به ویژه مؤاخاة پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام را انکار کرده و گفته است: «چون مؤاخاة برای رفاقت بعضی با بعضی، و تألیف قلوب بعضی با بعض دیگر است، معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ یک از اصحاب برادری داشته باشد و نه مهاجری با مهاجر دیگر».

همچنین ابن حجر می‌گوید:

این [انکار ابن تیمیه و دلیل آوردنش] رد نصوص به وسیله قیاس، و غفلت از حکمت مؤاخاة است؛ چون بعضی از مهاجران نسبت به بعض دیگر از مهاجران، از نظر مال، عشیره و نیرو قوی تر بودند. پیامبر نیز بین بالاتر و پایین تر، برادری برقرار کرد تا پایین تر با بالاتر رفاقت کند و بالاتر از پایین تر کمک بگیرد و به این ترتیب، برادری پیامبر با علی علیه السلام روشن می‌شود؛ چون علی علیه السلام همان کسی است که از دوران کودکی، قبل از بعثت، به پیامبر قوام یافت و همین‌طور ادامه داشت. همچنین برادری حمزه سیدالشهداء با زید بن حارثه؛ چون زید آزاد شده ایشان بود و اخوت آن دو ثابت شده است و هر دو از مهاجران بوده‌اند....^۵

۱. منهاج السنة، ج ۷، صص ۳۶۰ و ۳۶۱.

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۷ و ج ۵، ص ۱۷۸ و ج ۳، صص ۵۷ و ۵۸، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۳.

۴. فتح الباری فی شرح البخاری، ج ۷، ص ۲۷۱.

۵. به نقل از اخطاء ابن تیمیه، صص ۹۹ و ۱۰۰.

ابن تیمیه می گوید: «حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، به اتفاق اهل معرفت حدیث، دروغ است».^۱ در حالی که حافظ ابن حجر^۲ می گوید این روایت را ترمذی و نسائی روایت کرده اند و طُرُق روایت آن کثیر است و «ابن عقده» همه آن احادیث را در کتاب جداگانه ای جمع آوری کرده، و بسیاری از سندهای آنها صحیح و حسن است.^۳

گفتار ابن تیمیه بر «اتفاق بر دروغ بودن این حدیث»، خود کذب و افترائی است که ابن تیمیه مرتکب آن شده است.

ابن حبان، حاکم نیشابوری، ضیاء مقدسی و غیر ایشان که قرن ها قبل از ابن تیمیه، و اهل معرفت حدیث بوده اند، این احادیث را نقل کرده اند. آیا فقط ابن تیمیه، اهل معرفت حدیث است که این احادیث را کذب دانسته است؟! لفظ «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» را احمد بن حنبل در مسند^۴، نسائی در سنن^۵، ابن حبان در سنن^۶، حاکم نیشابوری در مستدرک^۷ و غیر ایشان در کتب خود نقل کرده اند. آیا همه اینها بر پیامبر دروغ بسته اند؟!

همچنین لفظ «عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» را احمد بن حنبل در مسند^۸ و دیگران نیز در کتاب های شان نقل کرده اند.^۹

ابن تیمیه معیار حب و بغض به علی (علیه السلام) را برای شناسایی مؤمنان از منافقان رد می کند و می گوید:

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۵.
۲. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۷۴.
۳. به نقل از اخطاء ابن تیمیه، ص ۹۷.
۴. ج ۱، صص ۱۱۸، ۱۱۹ و ۱۵۲.
۵. ج ۵، صص ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶ و ۱۵۴.
۶. ج ۵، ص ۳۷۶.
۷. ج ۳، ص ۱۲۶.
۸. ج ۱، صص ۸۴ و ۱۱۹.
۹. به نقل از اخطاء ابن تیمیه، محمود الصبیح، صص ۹۹ و ۱۰۰.

کسی که درباره بعضی از صحابه اعتماد غیرمطابقی داشته باشد و گمان کند که او کافر یا فاسق بوده است و به همین علت، مبعوض او باشد، این فرد جاهل و ظالم است، ولی منافق نیست و از اینجا روشن می شود دروغ گو بودن کسی که از مثل جابر [بن عبدالله انصاری] روایت می کند که گفته است: «ما منافقان را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله نمی شناختیم، مگر با بغضشان به علی بن ابی طالب علیه السلام».

این نفی [و منافق دانستن کسانی که بغض به علی علیه السلام دارند]، دروغ بسیار آشکاری است و باطل بودن آن بر افراد عادی پوشیده نیست؛ تا چه رسد به جابر و مثل او؛ چون خدا در آیه ۴۹ سوره توبه و غیر آن، علامت‌هایی برای منافقان ذکر کرده است که در هیچ کدام از آنها بغض علی علیه السلام، علامت نفاق شمرده نشده است.^۱

دکتر الصبیح در کتاب اخطاء ابن تیمیه، صفحه ۱۰۲ می گوید:

آیا ابن تیمیه از کسانی است که قرآن را می گیرد و سنت را تکذیب می کند؟ آیا او فقط قرآن را قبول دارد؟! یا باب دیگری برای او باز شده است؟! [که برای دیگران باز نشده است]. مسلم و غیر او از زر [بن حبیش] نقل کرده اند که علی علیه السلام فرمود: «قسم به کسی که دانه را شکافت [و گیاهان را از آن رویاند] و همه مردم را آفرید! همانا پیامبر اُمّی صلی الله علیه و آله با من عهد کرد که مرا دوست نمی دارد مگر مؤمن، و به من بغض نمی ورزد مگر منافق».^۲

عده‌ای از صحابه نیز نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «لَا يُجِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».^۳

آیا صرف اینکه این معیار^۴ در قرآن نیامده است، باید آن را رد کرد؟! در قرآن تعداد

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۴۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ مسند ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۳۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

۳. اخطاء ابن تیمیه، ص ۱۰۲.

۴. حب و بغض علی علیه السلام نشانه ایمان و نفاق است.

رکعات نماز ظهر هم نیامده است. پس باید آن را انکار کرد؟!^۱ علی عَلَيْهِ السَّلَام کسی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اش فرمود: «لَا يُبْكُ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يُغْضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».^۲ اما ابن تیمیه می گوید: «این درباره علی عَلَيْهِ السَّلَام صحیح نیست؛ چون بسیاری از صحابه و تابعان، به علی بغض می ورزیدند و او را سب می کردند و با او می جنگیدند».^۳

آیا این گفته ابن تیمیه تکذیب قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست؟ آیا بغض و سب و جنگیدن معاویه و امثال او با علی عَلَيْهِ السَّلَام، نشانه نفاق آنان نیست؟! یا آن گفته پیامبر درباره علی عَلَيْهِ السَّلَام دروغ است؟!^۴

آیا این همان محبت ورزیدن ابن تیمیه و دیگر پیروان مکتب اموی به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است که نویسنده در مقدمه کتابش بدان ادعا می کرد؟! مگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی عَلَيْهِ السَّلَام نفرمود:

مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

هر کس علی عَلَيْهِ السَّلَام را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هر کس به علی عَلَيْهِ السَّلَام بغض و کینه داشته باشد، به من کینه ورزیده است.

این روایت را حاکم نیشابوری در مستدرک نقل کرده و آن را صحیح دانسته است.^۴ هیشمی نیز در مجمع گفته است که طبرانی آن را نقل کرده و اسنادش صحیح است.^۵ مگر پیامبر نفرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»؛ «هر کس به علی دشنام دهد، به من دشنام داده است». این روایت را احمد بن حنبل در مسند^۶ و نسائی در سنن^۷ نقل کرده اند.

۱. حب و بغض علی عَلَيْهِ السَّلَام نشانه ایمان و نفاق است.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۷.

۳. منهاج السنة، ج ۷، صص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۴. المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۱.

۵. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

۶. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳.

۷. سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳.

حاکم نیشابوری نیز آن را در مستدرک الصحیحین نقل کرده و آن را صحیح دانسته است.^۱ هیشمی در مجمع^۲ نقل کرده است که پیامبر فرمود: «هرکس علی را اذیت کند، مرا اذیت کرده است». همچنین گفته است احمد این روایت را نقل کرده و رجال او صحیح است.^۳

این سخن تنها شیعه نیست که می گوید ابن تیمیه و تابعان او به اهل بیت علیهم السلام کینه و بغض دارند و آنها را تنقیص می کنند، بلکه ابن حجر در لسان المیزان درباره ابن تیمیه که کتاب منهاج السنة را در رد کتاب منهاج الکرامه علامه حلی نوشته، می گوید:

ابن تیمیه در رد احادیثی که ابن مطهر ذکر کرده است، توجیه های زیادی می کند و این باعث شده است که بسیاری از احادیث خوب را که در موقع نوشتن کتاب، نزد او نبوده است، رد کند؛ چون به سینه خود اعتماد کرده است و انسان نیز فراموشکار است. چه بسا در سست کردن کلام حلی، به تنقیص علی علیه السلام دچار شده است.^۴

ابن حجر در «دُرر الکامنه»^۵ می گوید:

و از علما کسانی اند که ابن تیمیه را منافق می دانند؛ یکی به علت آنچه گذشت (تنقیص بر علی علیه السلام) و دیگری به علت سخنان ابن تیمیه که چند نمونه آن را در اینجا می آوریم: «علی علیه السلام در همه حالات از یاری یاوران باز مانده است»، و «علی علیه السلام چندین بار دنبال به دست آوردن خلافت بوده، ولی به آن دست نیافته است»، «علی علیه السلام برای ریاست جنگیده، نه برای دیانت»، «علی علیه السلام دوستدار ریاست

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰. به نقل از اخطاء ابن تیمیه، ص ۹۲.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۱ آن را نقل کرده و صحیح دانسته است و ذهبی او را تأیید کرده است. ابن حبان نیز در ج ۱۵، ص ۳۶۵ آن را صحیح دانسته است.

۴. اخطاء ابن تیمیه، ص ۱۰۳.

۵. دُرر الکامنه، حافظ ابن حجر، ج ۱، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

بوده و عثمان دوستدار مال»، «بوبکر در سنین پیری ایمان آورده و می‌دانسته چه می‌گوید (آگاهانه ایمان آورده است). ولی علی علیه السلام در کودکی اسلام آورده است و اسلام کودک بنا بر قولی صحیح نیست» و دیگر سخنان ابن تیمیه.^۱

علما به علت همه این موارد که بغض علی علیه السلام از آن فهمیده می‌شود، ابن تیمیه را منافق دانسته‌اند؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُغْضَبُ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ «به تو بغض نمی‌ورزد مگر منافق».^۲

کسی که می‌گوید: «اندیشه مقدم داشتن آل رسول الله صلی الله علیه و آله، از آثار جاهلیت است که خاندان رؤسا [ی ظلم و جور] را مقدم می‌داشتند»^۳، چگونه می‌تواند به اهل بیت علیهم السلام محبت داشته باشد؛ با اینکه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از خدا درخواست می‌کند: «خدایا اینها اهل بیت من‌اند، پس پلیدی را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان».^۴ خدای سبحان نیز آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را در شأن اهل بیت عصمت و طهارت نازل کرد.^۵

بین شیعه و سنی مشهور است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود:
من بین شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من، یعنی اهل بیتم، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه روز قیامت نزد حوض [کوثر] بر من وارد شوند.
پس بنگرید چگونه در آن دو مرا رعایت می‌کنید.^۶

۱. ذرر الکامنه، حافظ ابن حجر، ج ۱، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲. اخطاء ابن تیمیه، ص ۱۰۳.

۳. منهاج السنة، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴. صحیح مسلم، حدیث ۲۴۲۴؛ سنن ترمذی، حدیث ۳۲۰۵، ۳۷۸۷، ۳۸۷۱ و... به نقل از کتاب ابن تیمیه فی صورته الحقیقه، صائب عبدالحمید؛ سلسله الکتب المؤلفة فی الرد علی ابن تیمیه الوهابیه، شماره ۲۷، مرکز ایحات العقائده، ص ۳۰.

۵. ر.ک: ابن تیمیه و امامت امام علی علیه السلام نوشته سید علی حسینی میلانی در سلسله کتب در رد بر ابن تیمیه، شماره ۱۴، مرکز ایحات العقائده.

۶. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸. به نقل از فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۵۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷، صحیح مسلم، ح ۲۴۰۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۷۸۸. به نقل از ابن تیمیه فی صورته الحقیقه.

شیعه و سنی نقل کرده‌اند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرمود: «هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ «آن دو آقای جوانان بهشت هستند».

ابن تیمیه می‌گوید: «اینکه حسن و حسین زاهدترین و داناترین مردم زمان خود باشند، حرفی بی دلیل است».^۱

ابن تیمیه یزید ملعون را در قتل امام حسین علیه السلام بی گناه می‌داند و او را تبرئه می‌کند.^۲ او همه مصائبی را که یزید ملعون بر خانواده و فرزندان امام حسین علیه السلام وارد کرده است و نیز به اسارت بردن خانواده امام حسین علیه السلام را تکذیب می‌کند^۳ و آن روایات را جعلی می‌داند؛ درحالی‌که «طبرانی» در «معجم‌الکبیر» همه آن مطالب، حتی اهانت یزید به سر مبارک امام حسین علیه السلام را نقل کرده است^۴ و هیشمی در مجمع الزوائد از طبرانی نقل کرده و گفته است: «رجال طبرانی ثقه‌اند».^۵

موارد متعدد دیگری وجود دارد که ابن تیمیه، امام زین العابدین علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام را تقیص کرده است.^۶

با این همه اهانت و نقصی که ابن تیمیه و امثال او بر اهل بیت عصمت روا داشته‌اند، چگونه می‌توان آنها را از محبان و پیروان اهل بیت علیهم السلام دانست!؟

پاسخ به شبهات نویسنده برای رسیدن به حقیقت

☒ مصحح در صفحه ۱۷ می‌گوید: این رساله، هر شیعه‌ای را دعوت به خواندن صفحات آن، و تأمل در آن برای رسیدن به حقیقت می‌کند تا در خواب عمیق نماند.

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۵۰.

۲. همان، ص ۵۵۵.

۳. همان، ص ۵۵۷.

۴. معجم‌الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۰۴.

۵. مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۶. اخطاء ابن تیمیه.

☑ گفتنی است که این نوشتار نیز قصد دارد تا با ادله محکم، به شبهات و ادعاهای بی دلیل نویسنده کتاب پاسخ دهد و حقیقت را آشکار سازد تا منصفان اهل سنت که تعداد آنان کم نیست، مکتب اهل بیت و مکتب صحابه را بشناسند و این دو را از مکتب اموی که قصد تخریب عقاید مسلمانان را دارد، جدا کنند.

در این کتاب می‌خواهیم درباره عقایدی سخن گوئیم که اصل آن بین شیعه و سنی مشترک است؛ مانند عقیده به مهدی عجل الله تعالی فرجه که از عترت پیامبر ص و فرزند فاطمه ع است و روزی ظهور می‌کند و زمین را پس از پرشدن از ظلم و جور، از عدل و قسط پُر خواهد کرد.

روایات درباره مهدی عجل الله تعالی فرجه در کتب اهل سنت

☒ نویسنده در مقدمه کتاب، از صفحه ۱۹ تا ۲۱ روایاتی را از منابع اهل سنت می‌آورد و می‌گوید که احادیث زیادی از پیامبر ص درباره مهدی رسیده است؛ از جمله این حدیث که ابوداود از پیامبر ص نقل کرده است:

اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من که اسمش همانند اسم من، و اسم پدرش همانند اسم پدر من است، برانگیخته شود و دنیا را آنطور که از ظلم و ستم پر شده، از عدل و داد پر کند.

البانی این روایت را صحیح دانسته است.^۱ همچنین در سنن ابی‌داود از قول پیامبر ص آمده است: «مهدی از عترت من، و از فرزندان فاطمه است». البانی این حدیث را نیز صحیح دانسته است.^۲ همچنین امام احمد بن حنبل در مسند خود از قول پیامبر ص آورده است: «مهدی از ما اهل بیت است که خداوند او را در شبی برای اصلاح

۱. سنن ابی‌داود، باب الملاحم، ج ۴، ص ۱۷۳.

۲. همان، ص ۱۷۴.

می فرستد.^۱ همچنین ابوداود نیز آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مهدی از من است؛ با پیشانی برجسته و بینی کشیده. زمین را چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، از عدل و داد پر می نماید و هفت سال حکومت می کند». ^۲ در صحیح مسلم نیز اشاره ای به مهدی (علیه السلام) شده است؛ آنجا که از قول پیامبر ﷺ فرمود:

همیشه گروهی از امت من بر حق اند و بر سر آن مبارزه می کنند و آن را تا روز قیامت اظهار می کنند و عیسی بن مریم نازل می شود؛ پس امیر آنها می گوید: «بیا و با ما نماز بخوان». او می گوید خیر، بعضی از شما بر بعض دیگر امیرید [یعنی خود شما امیر باش] و خداوند این امت را گرامی داشته است.^۳

سپس نویسنده می گوید: «علما گفته اند که این مردی که جلو می آید و با عیسی نماز می خواند، همان مهدی است و بعد از [او] عیسی زمام امور را به دست می گیرد». ^۴ همچنین در روایتی که ابن قیم سند آن را خوب دانسته، چنین آمده: «امیرشان همان مهدی است». ^۵

متواتر بودن احادیث درباره مهدی (علیه السلام) طبق نظر علمای اهل سنت

✕ نویسنده می گوید: بنابر [همین] روایات، شوکانی می گوید: احادیثی که درباره مهدی آمده است و می توان از آنها صحبت کرد، پنجاه حدیث صحیح و حسن و ضعیف [منجبر (جبران شده) به عمل علما] ^۶ است که این احادیث بی هیچ شک و شبهه ای، متواتر ^۷ است. بلکه وصف تواتر را بر طبق تمام اصطلاحات اصولی تصدیق

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴. البانی در کتاب السلسلة الصحیحه، ش ۲۳۷۱ آن را صحیح دانسته است. و همچنین ر.ک: سنن ابن ماجه، کتاب الفتن باب خروج المهدی، ج ۲، ص ۱۳۶۷.

۲. سنن ابی داود، ابتدای کتاب المهدی، باب الملاحم، ج ۴، ص ۱۷۴. البانی در پاورقی، روایت را حسن دانسته است.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۵.

۴. المهدی و فقه اشراف الساعة، محمد مقدم، صص ۳۳ - ۵۹ به نقل از عجیب ترین دروغ تاریخ، ص ۲۱.

۵. المنار المنیف، ابن قیم، فصل ۵۰، ش ۳۲۷.

۶. عبارت داخل قلاب [] در متن اصلی کتاب عربی آمده است، ولی مترجم آن را ترجمه نکرده است. (مؤلف)

۷. وقتی خبری را جماعت کثیری نقل کنند که توافق و تبانی آنها بر دروغگویی ممکن نباشد، آن خبر را متواتر می گویند. تواتر گاهی لفظی، گاهی معنوی و گاهی اجمالی است. توضیح کامل آن در پاسخ به صفحه ۸۹ خواهد آمد.

می‌کند. آثار صحابه نیز که درباره مهدی صراحت دارند، بسیارند...^۱

نویسنده ابتدا همه شواهد بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام را می‌آورد و می‌نویسد که ایشان از اهل بیت و از فرزندان فاطمه علیها السلام است. اگر یک روز هم از عمر دنیا باقی باشد، ظهور خواهد کرد و جهان پر از ظلم و جور را از عدل و داد پُر می‌کند. عیسی علیه السلام پشت سر آن حضرت نماز می‌گزارد. اما درخور توجه است که پس از ذکر تمام این موارد و پس از نقل متواتر بودن این احادیث نزد علمای اهل سنت، با کمال تعجب بین مهدی موجود در منابع اهل سنت و مهدی شیعه دوازده امامی فرق می‌گذارد و می‌گوید: داستان مهدی طبق عقیده شیعه دوازده امامی، بسیار عجیب است که تار و پود آن از خیال بافته شده و حوادث و حالات آن خیالی است؛ به طوری که در آینده به یکی از اسطوره‌های زمان تبدیل می‌شود که عقل سالم و فطرت صحیح آن را نمی‌پذیرد.

☑ چگونه می‌توان به دو مهدی قائل شد و حال آنکه هم روایات اهل سنت و هم روایات شیعه از پیامبر است، و همه ویژگی‌هایی که شما برای مهدی علیه السلام برشمردید، همان ویژگی‌های موجود در روایات شیعه است. البته شیعه ویژگی‌های دیگری را درباره مهدی علیه السلام، از اهل بیت علیهم السلام نقل می‌کند و به یقین می‌دانیم: «اهل البیت ادری بسا فی البیت»؛ یعنی امام علی علیه السلام و امامان دیگر درباره مهدی علیه السلام که فرزند آنان است، نسبت به دیگران اطلاع بیشتری دارند. اگر مهدی معرفی شده در روایات شیعه، خیالی باشد و با فطرت و عقل صحیح سازگاری نداشته باشد، مهدی شما نیز همین‌طور خواهد بود. افزون بر این، اصل ظهور منجی نه فقط نزد مسلمانان امری مسلم است، بلکه همه ادیان و مکاتب، منتظر آن‌اند.^۲

کلام آخر اینکه: اگر شما طبق عقائد باطل وهابیان و مکتب امویان نمی‌خواهید مهدی مورد اتفاق شیعه و اهل سنت (مکتب صحابه) را بپذیرید، چرا عقاید خود را به

۱. کتاب التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح. به نقل از عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۲۲.

۲. ر.ک: ظهور مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، سید اسدالله هاشمی شهیدی.

تمام اهل سنت نسبت می‌دهید و سخنی می‌گویید که هیچ مسلمانی به آن قائل نیست؛ یعنی اعتقاد به دو مهدی: یک مهدی اهل سنت و یک مهدی شیعه! با آنکه بسیاری از خصوصیات مهدی علیه السلام در منابع اهل سنت و شیعه، مشترک است!

تواتر وجود امام عصر علیه السلام فرزند امام عسکری و غیبت آن حضرت

☒ نویسنده در صفحه ۲۴ می‌گوید: وجود مهدی، فرزند حسن عسکری، غیبت او، امام بودن او و... صرف ادعا از طرف شیعه است.

☑ وجود امام عصر علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت آن حضرت نزد شیعه متواتر^۱ است. او همان مهدی موعود است؛ همان‌طور که براساس بعضی از روایات اهل سنت، مهدی علیه السلام همان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و از فرزندان فاطمه علیها السلام است و حضرت عیسی علیه السلام هنگام ظهور مهدی علیه السلام می‌آید و پشت سر ایشان نماز می‌گزارد. خود شما از «امام شوکانی» که از علمای اهل سنت است، نقل کردید که روایات درباره مهدی علیه السلام متواتر است.^۲

افزون بر آن، «محمد سفارینی حنبلی» متوفای سال ۱۱۸۸ هـ.ق در کتاب «لوامح الانوار البهیه» می‌گوید:

روایات ظهور مهدی علیه السلام بسیار زیاد است؛ تا جایی که به حد تواتر رسیده است. پس ایمان به ظهور مهدی علیه السلام واجب است؛ چنان‌که نزد اهل علم مقرر است و در عقاید اهل سنت و جماعت تدوین شده است.^۳

«محمد برزنجی» متوفای سال ۱۱۰۳ هـ.ق در کتاب «الاشاعة لاشراط الساعة»

می‌گوید:

۱. در صفحات بعدی، در پاسخ به ص ۸۹، در ضمن بیان اقسام تواتر خواهد آمد.
۲. کتاب التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح. به نقل از عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۲۲.
۳. لوامح الانوار البهیه، ج ۲، ص ۸۴. به نقل از موعود ادیان، ص ۸۲.

روایاتی که در آنها از ظهور مهدی عجل الله فرجه یاد شده، زیاد و در حد تواتر است؛ بعضی از آنها صحیح، بعضی حسن و بعضی ضعیف است که این دسته اخیر، بیشترین آنهاست. اما به علت کثرت راویان آنها، دسته ضعیف به وسیله دسته قوی تقویت می‌گردد و موجب «قطع» می‌شود. و قطعی هم این است که ظهور او مسلم است و از اولاد فاطمه علیها السلام و پرکننده زمین از عدل است.^۱

«شیخ صدیق حسن قنوجی» متوفای ۱۳۰۷ هـ. ق در کتاب «الاذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة» می‌گوید:

احادیث درباره مهدی عجل الله فرجه، با اختلافی که در آنها هست، بسیار زیادند؛ تا جایی که به حد تواتر می‌رسد و در کتب سنن و غیر آن از مؤلفات اسلامی، و نیز در معجم‌ها و مسندها مذکور است.^۲

همچنین می‌گوید:

شکی نیست که مهدی عجل الله فرجه در آخرالزمان قیام می‌کند؛ زیرا اخبار آن متواتر است و جمهور امت (عموم امت) خلفاً عن سلف بر آن اتفاق نظر دارند؛ مگر کسی که مخالفتش [در مقابل روایات متواتر و اتفاق همگانی] درخور اعتنا نباشد. پس شک کردن در این فاطمی موعود منتظر که ادله بر آن دلالت دارد، معنا ندارد. بلکه انکار این احادیث در مقابل نصوص مستفیضه مشهوره که به حد تواتر رسیده است، جرئتی عظیم است.^۳

حتی کسی چون ابن تیمیه که منادی مکتب اُموی است، نتوانسته است روایات ظهور مهدی عجل الله فرجه و از اهل بیت بودن او را انکار کند. از این رو، در کتاب «منهاج السنة النبویة» در تعلیق بر حدیث عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «در

۱. الاشاعة لاشراط الساعة، ص ۸۷. به نقل از موعود ادیان، ص ۸۰.

۲. الاذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة، ص ۱۱۲. به نقل از موعود ادیان، ص ۸۳.

۳. همان، ص ۱۴۵. به نقل از موعود ادیان، ص ۸۳.

آخر الزمان مردی از فرزندان من که اسم او، اسم من، و کنیه اش، کنیه من است، زمین را از عدل پُر می‌کند؛ آن چنان که از ستم پر شده باشد و او همان مهدی است»، می‌گوید:

احادیثی که به آنها بر ظهور مهدی علیه السلام احتجاج می‌شود، احادیث صحیح هستند که ابوداود، ترمذی، احمد و غیر ایشان از حدیث ابن مسعود و غیر او نقل کرده‌اند. مثل حدیثی که ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «اگر از عمر دنیا یک روز باقی مانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از من [یا از اهل بیت من] ظهور کند که اسمش هم اسم من باشد و اسم پدرش اسم پدرم باشد.^۱ [او] زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ همان‌طور که از ظلم و جور پر شده باشد. ترمذی و ابوداود از روایت ام سلمه نقل کرده‌اند و در آن حدیث آمده است: «مهدی علیه السلام از عترت من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است».^۲

بنابر آنچه گذشت، اصل عقیده مهدویت، مشترک بین تمام مسلمانان است و به شیعه اختصاص ندارد. پس اختلاف در بعضی جزئیات، سبب انکار اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام که از فرزندان فاطمه علیها السلام و عترت پیامبر است، نمی‌شود.

همچنین با وجود روایاتی از شیعه و سنی^۳ که امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را دوازده نفر از قریش می‌داند، چگونه می‌توان منکر دوازدهمین امام شد؟! حدیث ثقلین که مورد اتفاق نظر شیعه و سنی است، بر وجود آن حضرت، مادامی که قرآن موجود است،

۱. در صفحات آینده در پاسخ به صفحه ۶۸ خواهد آمد که روایت اصلی، همان است که از ابن عمر نقل شده است که کنیه اش کنیه من است.

۲. منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۲۱۱.

۳. صحیح بخاری، باب الاستخلاف، ج ۸، ص ۱۲۵؛ سنن ترمذی، باب ما جاء فی الخلفاء، ج ۳، ص ۳۴۰؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب الناس تبع لقریش، ج ۶، ص ۳؛ سنن ابی داود، ج ۴، کتاب المهدی، ص ۱۷۰، ش ۴۲۸۱ و ص ۱۷۲، ش ۴۲۸۲؛ المستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفة الصحابة؛ مسند احمد، حدیث جابر بن سمره، ج ۵، صص ۸۷ و ۸۸.

دلالت دارد؛ چون طبق این حدیث شریف، آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه روز قیامت بر پیامبر وارد شوند.^۱

بیانیه مجمع وهابیان

بد نیست در اینجا بیانیه مجمع وهابیان به نام «الرابطة العالم الاسلامی» را ذکر کنیم. «محمد صالح قزاز» دبیر کل «الرابطة العالم الاسلامی»، در پاسخ به شخصی به نام «ابومحمد» از «کنیا» که درباره ظهور مهدی منتظر علیه السلام، پرسش کرده بود، متن رساله‌ای را که پنج تن از علمای معروف کنونی حجاز در این باره تهیه کرده‌اند، برای او ارسال کرد. در این رساله پس از ذکر نام «مهدی» علیه السلام و محل ظهور آن حضرت، یعنی مکه، چنین می‌خوانیم:

هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی علیه السلام) جهان را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است...
 او آخرین «خلفای راشدین دوازده‌گانه» است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از آنها را در کتب «صحاح» داده است. احادیث مربوط به مهدی علیه السلام را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند؛ از جمله عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب رضی الله عنه، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمان بن عوف، قره‌بن اساس مزنی، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین و ام سلمه.

اینها نام تعدادی از کسانی‌اند که روایات مهدی علیه السلام را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند. سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده است که در آن بحث از ظهور مهدی علیه السلام به میان آمده است که آنها را نیز می‌توان در

۱. کمال‌الدین، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۳۴ به بعد، صص ۴۴، ۴۵، ۴۶ و ۵۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ج ۷، صص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۸ به نقل از فضائل الخمسه من الصحاح الستة، فیروزآبادی، ج ۲، صص ۵۲-۶۰.

ردیف روایات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد؛ زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی درباره آن گفت.

علاوه بر احادیث بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و شهادت و گواهی صحابه که در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث، اعم از «سنن»، «معجم» و «مسانید»، آمده است؛ از جمله سنن ابوداود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمرو الثانی، مسند احمد و ابی یعلی و بزار، صحیح حاکم، معجم طبرانی (کبیر و متوسط)، رویانی، دار قطنی، ابونعیم در اخبار المهدی، خطیب در تاریخ بغداد، ابن عساکر در تاریخ دمشق.

بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتاب‌های مخصوصی تألیف کرده‌اند؛ از جمله ابونعیم در «اخبار المهدی»، ابن حجر هیتمی در «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، شوکانی در «التوضیح فی تواتر ماجاء فی المنتظر و الدجال و المسیح»، ادریس عراقی مغربی در «المهدی»، ابوالعباس ابن عبدالؤمن مغربی در «الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون».

آخرین کسی که در این زمینه، تا تاریخ نگاشتن این نامه، بحث مشروحی نگاشته، مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.

عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام، از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه «مهدی» علیه السلام در حد تواتر است و به هیچ وجه انکارپذیر نیست؛ از جمله سخاوی در کتاب «فتح المغیث»، محمد بن احمد سفارینی در «شرح العقیده»، ابوالحسن الابری در «مناقب شافعی»، ابن تیمیه در کتاب فتاوی، سیوطی در «الحاوی»، ادریس عراقی در «المهدی»، شوکانی در «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر»، محمد جعفر کنانی در «نظم التناثر» و ابوالعباس ابن عبد المؤمن در «الوهم المکنون...». حافظان و دانشمندان بزرگ حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث «مهدی» علیه السلام مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن متواتر می‌باشد.

بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی علیه السلام، بر هر مسلمانی واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند.

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی^۱

محمد منتصر کنانی

با وجود این بیانیه که اعترافی از یک مجمع وهابی است، پس چگونه نویسندگان مزبور، وجود امام عصر علیه السلام را که دوازدهمین نفر از خلفای دوازده‌گانه است و پیامبر بشارت آمدن او را داده، انکار می‌کنند؟!

سازگاری ضرورت وجود امام زمان علیه السلام با غایب بودن حضرت

☒ نویسنده در صفحه ۲۴ می‌گوید: غیبت محمد بن الحسن العسکری از دیدگان مردم و خروج (ظهور) او با وجود اعتقاد به ضرورت وجود او و نیاز امت به او، یک تناقض بارز است. چگونه ممکن است بگوییم وجود او ضروری است و در همان حال بگوییم که غایب است و باید غایب باشد؟!

☑ در اینجا دو مطلب جدا از هم مطرح است. بنابراین هیچ تناقضی در کار نیست: یک مطلب، ضرورت وجود امام برای امت در هر عصری است که با ادله عقلی و نقلی فراوان ثابت شده است و ما در جواب به صفحه ۵۶ کتاب از آن بحث خواهیم کرد. مطلب دیگر، علت و سرّ غیبت امام عصر علیه السلام است که در جواب به صفحه ۱۰۳ کتاب، علت خروج نکردن ایشان را بیان می‌کنیم. به یقین این‌طور نیست که امام اگر ظاهر نباشد، برای امت فایده نداشته باشد و نیازهای امت را برآورده نسازد. البته این بحث سومی است که در بحث فایده حضرت در زمان غیبت، در پاسخ به صفحه ۱۱۶ خواهد آمد. انشاء الله تعالی.

۱. به نقل از تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۳۷۵ - ۳۷۸.

حضرت مهدی علیه السلام پناهگاه درماندگان

✘ نویسنده در صفحه ۲۵ عباراتی را از «شیخ محمدرضا مظفر» در کتاب «عقاید الامامیه» نقل می‌کند^۱ که نیاز بشر را به ظهور مصلح جهانی امام زمان علیه السلام برای از بین بردن ظلم و فساد و برقرار کردن عدالت در زمانی که خداوند صلاح بداند، بیان کرده است. سپس عبارتی را از کتاب «الامام المهدی و ظهوره»^۲ ذکر می‌کند که هرچند امام زمان علیه السلام غایب است، ولی هرگاه فرد درمانده‌ای به او پناه برد، فردی که از تمام امور قطع امید کرده و تمام درها به روی او بسته شده باشد، او پناه و کمک‌دهنده بیچارگان و درماندگان است.

سپس نویسنده می‌گوید: گفتم سبحان‌الله چگونه یک مسلمان در هنگام گرفتاری‌ها به غیرخدا پناه می‌برد؛ درحالی‌که کافران با وجود کفرشان در هنگام سختی‌ها، به خداوند پناه می‌برند و خداوند متعال در وصف کافران می‌گوید: «هنگامی که سوار کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند. اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».^۳

✒ درخواست از امام عصر علیه السلام که از خاندان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، همچون درخواست از خود پیامبر و واسطه کردن او نزد خدا برای گرفتن حاجات است که نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه عمل به دستور خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۴؛ «به سوی خدا وسیله‌ای طلب کنید». درخواست از مقربان درگاه الهی، در واقع درخواست از خداست چون صاحب اختیار همه چیز در عالم، خداست. او رب العالمین است و دیگران حتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بندگان اویند.

۱. عقاید الامامیه، صص ۷۷ - ۸۰.

۲. الامام المهدی، ص ۲۲۵.

۳. عنکبوت: ۶۵.

۴. مائده: ۳۵.

در اینجا نمونه‌هایی از حاجت خواستن صحابه و تابعان را از پیامبر، از کتاب‌های معتبر اهل سنت ذکر می‌کنیم. به یقین نمی‌توان به صحابه نسبت شرک داد؛ زیرا اگر عمل آنان شرک بود، پیامبر جلوییشان را می‌گرفت و آنها را به درخواست کردن مستقیم از خدا، امر می‌کرد.

نافع بن جبیر از عبدالله بن عباس چنین نقل می‌کند:

به عمر بن خطاب گفته شد حدیثی از زمان سختی و گرفتاری نقل کن. وی گفت برای تبوک، در حرارت شدید خارج شدیم و آن‌گاه در منزلی از منزل‌ها پیاده گشتیم. چنان ما را عطش گرفته بود که گمان کردیم گردن‌هایمان قطع می‌شود؛ تشنگی به حدی بود که شخص شترش را نحر می‌کرد و محتویات داخل شکم او را می‌فشرد و می‌نوشید. [در این هنگام] ابوبکر به پیامبر عرض کرد: «یا رسول‌الله! دعای شما مستجاب است؛ برای ما دعا کن». فرمود: «دوست داری دعا کنم؟» عرض کرد: «آری». حضرت دست‌های خود را بالا برد و هنوز پایین نیآورده بود که آسمان بارید و هرچه ظرف داشتند، پر کردند. سپس حرکت کردیم و دیدیم باران تنها در همان محدوده سپاهیان باریده بود.^۱

همیشی در مجمع گوید: «بزار و طبرانی این حدیث را در المعجم الاوسط نقل کرده‌اند و رجال بزار ثقه‌اند».

«سالم بن ابی جعد» از جابر چنین نقل کرده است:

در حدیبیه دچار عطش شدیم. مردم به طرف پیامبر هجوم بردند [و طلب آب کردند]. حضرت ﷺ دستش را در ظرف آب کوچکی گذاشت. پس دیدم مثل چشمه شد. گفتم: «چند نفر بودید؟» گفت: «اگر سه هزار نفر هم بودیم آن آب ما را کفایت می‌کرد و ما ۱۱۵ نفر بودیم».^۲

۱. سنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۳۵۷؛ صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، باب النجاسات و تطهیرها، ج ۴، ص ۲۲۳؛ مسند البزار، مسند عمر بن الخطاب، ج ۱، ص ۱۶۷؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، باب غزوه تبوک، ج ۶، ص ۲۸۹.
 ۲. صحیح ابن حبان، فصل فی هجرت ﷺ، ج ۱۴، صص ۴۷۹ و ۴۸۰؛ صحیح بخاری، باب علامات النبوه، ج ۱۱، ص ۴۱۲؛ و باب غزوة الحدیبیة، ج ۱۳، ص ۵۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۹.

انس بن مالک می گوید:

خانواده‌ای از انصار، شتری داشتند که با آن آب می کشیدند. ولی شتر نمی گذاشت بر پشتش سوار شوند. انصار آمدند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و گفتند: «شتری داریم که با آن آب می کشیم، ولی نمی گذارد که بر پشتش سوار شویم». حضرت به اصحابش فرمود: «بلند شوید». پس آنان بلند شدند. حضرت داخل باغ آنها شد و شتر هم در گوشه‌ای بود. حضرت به طرفش رفت. انصار گفتند: «یا رسول الله این شتر مثل سگ گیرنده شده است و می ترسیم به شما حمله کند». حضرت فرمود با من کاری ندارد. وقتی شتر به پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کرد، به طرف حضرت حرکت کرد تا جایی که نزد حضرت به سجده افتاد. حضرت دست مبارک را بر پیشانی شتر گذاشت و او را به کار گرفت...^۱

انس می گوید:

اهل مدینه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار قحطی شدند. هنگامی که پیامبر خطبه نماز جمعه را می خواند، مردی بلند شد و عرض کرد: «یا رسول الله! گوسفندان مُردند؛ از خدا بخواه باران بفرستد». حضرت دستش را بالا برد و دعا کرد. انس گوید آسمان مثل شیشه بود. بادی وزید. سپس ابر ایجاد شد و جمع شد و باران گرفت. تا خارج شدیم و تا به خانه برسیم، در آب فرو رفتیم و باران همین طور تا جمعه بعد می بارید. همان مرد یا دیگری بلند شد و عرض کرد: «یا رسول الله! خانه‌هایمان خراب شد از خدا بخواه باران را حبس کند». حضرت تبسمی نمود و سپس فرمود: «حوالینا و لا علینا؛ یعنی در حوالی و اطراف بیار و بر ما نبار. در نتیجه ابرها از بین رفت [و باران متوقف شد].^۲

۱. مسند احمد؛ مسند انس بن مالک، ج ۳، ص ۱۵۸؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، باب فی معجزاته صلی الله علیه و آله، ج ۸، ص ۵۵۶.
 ۲. سنن ابی داود، باب رفع الیدین فی الاستسقاء، ج ۱، ص ۴۵۶؛ سنن نسائی، باب مسأله الامام رفع المطر اذا خاف، ج ۵، ص ۴۵۱؛ سنن نسائی باحکام الالبانی، الامام رفع المطر اذا خاف، ج ۳، ص ۱۶۵؛ البانی گفته است: صحیح الاسناد است؛ صحیح ابن حبان باب صلاة الجمعة، ج ۷، صص ۱۰۵ — ۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۴؛ صحیح بخاری، باب الاستسقاء علی المنبر، ج ۴، ص ۱۰۸؛ و باب الاستسقاء الدعاء اذا کثر المطر حوالینا، ج ۴، ص ۱۲۰؛ صحیح مسلم، باب الدعاء فی الاستسقاء، ج ۴، ص ۴۳۲.

«عثمان بن ابی العاص» می گوید:

وقتی پیامبر مرا به طائف فرستاد، حالتی بر من عارض شد که در نماز نمی فهمیدم چه می خوانم. به مدینه خدمت پیامبر ﷺ رفتم. حضرت از من پرسید: «برای چه کاری به مدینه آمدی؟» مشکل خودم را گفتم. فرمود: «این شیطان است. نزدیک بیا.» من نزدیک رفتم و روی قدم هایم نشستم. حضرت با دستش بر سینه ام زد و آب دهانش را در دهانم ریخت و فرمود: «خارج شو دشمن خدا». این کار را سه بار انجام داد. سپس فرمود: «به سر کارت برو». عثمان گوید: «به جان خودم قسم! بعد از آن دیگر آن مشکل را نداشتم».^۱

همچنین در روایت است که عثمان بن ابی العاص برای درد مهلکی که او را بی تاب کرده بود، پیش پیامبر رفت. حضرت دستور داد که دستت را هفت بار روی آن محل بکش و بگو: «أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَحْدُو وَأُحَاذِرُ». ^۲ او می گوید: «این کار را کردم و خدای عزوجل آن درد را بُرد و همیشه به خانواده و دیگران، این دعا را سفارش می کردم».^۳

موارد متعدد دیگری نیز در کتب صحاح و مسانید اهل سنت ذکر شده است؛ به طوری که نمی توان آنها را شرک دانست؛ از جمله مراجعه دو نفر از اصحاب به پیامبر برای عیالواری و بسته شدن راه ^۴ و مراجعه «عبدالله الجلی» به نزد پیامبر، برای آنکه توانایی نشستن روی اسب را نداشت. حضرت نیز با دست مبارک روی سینه اش زد و

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱۰، ص ۳۸۹ باب القزع و ما يتعوذ منه، ج ۴۰۸۳.

۲. به عزت و قدرت خدا پناه می برم از شر آنچه به آن دچار می شوم و می ترسم.

۳. سنن ابی داود، باب کیف الرقی، ج ۴، ص ۱۷. البانی می گوید: صحیح است؛ سنن ابن ماجه، باب ما عوذ به النبی ﷺ، ج ۲، ص ۱۱۶۳؛ سنن ترمذی باب ما جاء فی دواء ذات الجنب، ج ۴، ص ۴۰۸؛ ابو عیسی می گوید: «این حدیث حسن صحیح است». صحیح ابن حبان، باب صلاة الجمعة، ج ۷، صص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ صحیح مسلم، باب استحباب وضع یدیه علی موضع الالم، ج ۱۱، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، حدیث عثمان بن ابی العاص، ج ۴، صص ۲۱ و ۲۱۷.

۴. صحیح ابن حبان، باب ذکر عایشه ام المؤمنین، ج ۱۵، ص ۳۷۴؛ صحیح بخاری، الصدقة قبل الرد، ج ۵، ص ۳۲۵.

دعا کرد: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا».^۱ و شکایت اصحاب از فقر و برهنگی و نداری به پیامبر صلی الله علیه و آله.^۲

توسل و درخواست حاجت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

ممکن است کسی اشکال کند که این درخواست کردن از پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات پیامبر بوده است و اشکال ندارد. ولی درخواست کردن بعد از حیات، شرک است. اولاً سخن نویسنده در اصل درخواست و کمک خواستن از غیرخدا بود و همه مواردی که ذکر شد، شاهد جواز آن است.

ثانیاً کمک خواستن از غیرخدا از آن رو جایز است که در عرض کمک خواستن از خدا نیست؛ به عبارت دیگر، کمک خواستن از دیگران به صورت استقلالی نیست. بلکه هرکس هرچه دارد از خداست و حاجت دادن و عمل به درخواست‌ها از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، با اذن و اراده خداست. بنابراین فرقی بین زمان حیات و بعد از حیات پیامبر صلی الله علیه و آله یا ولی خدا نیست.

«مسلمانان جهان از عصر صحابه و تابعان تا امروز، عملاً این باب رحمت را باز می‌دانند و زائران روضه مطهر پیامبر هم اینک پس از تقدیم سلام و درود به پیشگاه ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ^۳ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ را تلاوت می‌کنند و ضمن استغفار به درگاه الهی، از پیامبر نیز می‌خواهند که برای آنان طلب آمرزش کند».^۴

۱. خدا یا او را ثابت [قدم] بدار و او را هدایت‌کننده و هدایت‌شده قرار ده.

سنن ابن‌ماجه، باب فضل جریر بن عبدالله البجلی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ صحیح بخاری، باب من لا یثبت علی الخیل، ج ۱۰، ص ۲۳۷ و باب غزوة ذی الخلصه، ج ۱۳، ص ۲۵۴؛ صحیح مسلم، باب من فضایل جریر بن عبدالله، ج ۱۲، ص ۲۵۷.

۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۶، ص ۳۱۳.

۳. (نساء: ۶۴).

۴. راهنمای حقیقت، ص ۱۴۴.

بنابراین، کلام ابن تیمیه صحیح نیست که می گوید:

هیچ کس از علما ذکر نکرده‌اند که طلب باران و توسل به پیامبر و صالحان بعد از موت (مُردن) آنها و بعد از غیبت آنها جایز باشد و این امر را در طلب باران و کمک خواستن و دیگر خواسته‌ها مستحب ندانسته‌اند.^۱

در واقع خود ابن تیمیه مواردی را نقل می‌کند که افرادی مثل عثمان بن حنیف، صحابی جلیل‌القدر پیامبر ﷺ، بعد از رحلت پیامبر ﷺ در زمان عثمان بن عفان، خلیفه سوم، توسل به پیامبر را که از دنیا رفته بود، به مردم تعلیم می‌داد. وی در این باره می‌گوید:

بیهقی نقل کرده است که مردی کاری داشت و زیاد نزد خلیفه سوم، عثمان بن عفان، رفت و آمد می‌کرد. ولی خلیفه به او توجه نداشت و به حاجتش رسیدگی نمی‌کرد؛ تا آنکه آن مرد، عثمان بن حنیف را دید و از این بی‌توجهی خلیفه به او شکایت کرد.

عثمان بن حنیف به او گفت: «برو وضو بگیر و به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان. سپس بگو: «اللَّهُمَّ اِنِیْ اَسْأَلُکَ وَ اَتُوْجِّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیْنَا مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ، یا مُحَمَّد اِنِّیْ اَتُوْجِّهُ بِکَ اِلَی رَبِّیْ لِیَقْضِیْ لِیْ حَاجَتِیْ». سپس حاجتت را بخواه. بعد برو تا من هم بیایم.

آن مرد از او جدا شد و به مسجد رفت و همان توسل به پیامبر را بعد از نماز انجام داد. سپس نزد خلیفه رفت. دربان آمد و دستش را گرفت و به نزد خلیفه برد و او را نزد عثمان بر فرش نشاند و گفت هر حاجتی داری بگو. آن مرد حاجتش را به خلیفه گفت و خلیفه حاجتش را برآورده کرد.

آن مرد از نزد خلیفه خارج شد و با عثمان بن حنیف ملاقات کرد و به او گفت: «خدا تو را جزای خیر دهد. به حاجتم رسیدگی نمی‌کرد و توجه نمی‌نمود تا اینکه

۱. زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبور، صص ۳۷ و ۴۳.

این کار (توسل) را به من یاد دادی». عثمان بن حنیف گفت من چیزی به تو یاد ندادم. بلکه از پیامبر صلی الله علیه و آله این را شنیده بودم که مرد ناینمایی نزدش آمد و از ناینمایی خود شکایت نمود و عرض کرد: «از خدا بخواه که مرا شفا دهد». حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر بخواهی دعا می کنم و اگر می خواهی صبر کن و این برای تو بهتر است». ناینما عرض کرد: «دعا کن». حضرت به او امر فرمود وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و سپس این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ اِنِیْ اَسْأَلُکَ وَاَتُوْجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیْکَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ، یا مُحَمَّدَ اِنِیْ اَتُوْجَّهُ بِکَ اِلَی رَبِّیْ فِی حَاجَتِی لِقَضَیِّی، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِیَّ». ابن حنیف گفت: «به خدا قسم! هنوز در حال صحبت بودیم و متفرق نشده بودیم که آن مرد ناینما بر ما وارد شد و گویی هرگز ناینما نبوده است».

خود ابن تیمیه این حدیث را صحیح می داند و می گوید «ابوجعفر» که نامش در سند این حدیث هست، «ابوجعفر خطمی» است که ثقه است.^۱ این حدیث را ترمذی در سنن، ابواب الادعیه، احمد در مسند^۲، حاکم در مستدرک^۳ و دیگران نقل کرده و آن را صحیح دانسته اند. ابن تیمیه^۴ می گوید این حدیث را طبرانی از ابوجعفر که نامش عمیر ابن یزید است، نقل کرده و گفته ثقه است. ابو عبدالله مقدسی هم گفته است که حدیث صحیح است.

همچنین از ابوبکر نقل کرده اند که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به پیامبر گفت: «أَذْکُرْنَا یا مُحَمَّدَ عِنْدَ رَبِّکَ وَلتَکُنْ فِی الْبَیْتِ»؛ «یا محمد! ما را نزد پروردگارت یاد کن و ما در خاطرت باشیم».

عجیب است که خود ابن تیمیه، صراحتاً به دلالت و صحت سند آن اعتراف دارد؛

۱. مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۳۳۹؛ قاعدة جلیله فی التوسل و الوسیله، ابن تیمیه، صص ۱۳۴.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۸.

۳. مستدرک، ج ۱، ص ۷۰۷.

۴. مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۶۴؛ قاعدة جلیله فی التوسل و الوسیله، ابن تیمیه، ص ۱۳۴.

۵. الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۳۶. به نقل از جزوه توسل، المجمع العالمی لاهل البیت، ص ۲۹.

ولی به علت پیش فرض ساختگی خودش که هر نوع توسلی به اموات را شرک می‌داند، خواسته است در دلالت آن بر مقصود، یعنی جواز توسل به اولیای الهی مثل پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام بعد از رحلت، خدشه کند.

از موارد دیگر توسل به پیامبر بعد از رحلت این است که ابن تیمیه از «ابن ابی‌الدنیا» در کتاب «مجابی الدعاء» نقل می‌کند که مردی نزد «عبدالملک بن سعید بن ابجر» آمد. عبدالملک مردی حافظ و ثقه بود، و در ضمن طیب ماهری بود که مجانی طبابت می‌کرد. همچنین وی از رجال مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی بود.^۱ او دست بر شکم آن مرد مالید و گفت تو مرضی داری که خوب نمی‌شود. گفت چه مرضی؟ گفت: دُیله (غده‌ای در داخل شکم که غالباً کشنده است). می‌گوید آن مرد متحول شد و گفت: «لا اله الا الله لا اشرک به شیئاً، اللهم انی اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة، یا محمد انی اتوجه بک الی ربک و ربی یرحمنی ممّا بی». سپس می‌گوید: [عبدالملک بن سعید ابجر] دست بر شکمش کشید و گفت مرضی که داشتی خوب شد.^۲

ابن تیمیه می‌گوید: «این دعا و امثال آن را سلف (گذشتگان از امت و علما) می‌خوانده‌اند و احمد بن حنبل در «منسک المروزی» توسل به پیامبر را در دعا نقل کرده است و دیگران از آن نهی کرده‌اند». سپس می‌گوید:

اگر مقصود متوسلان، توسل به ایمان به پیامبر و به محبت به پیامبر و به موالات و طاعت پیامبر است، نزاعی بین دو طایفه (منکر و غیرمنکر) نیست؛ یعنی جایز است. ولی اگر مقصودشان توسل به ذات پیامبر ﷺ باشد، محل نزاع است...^۳

حال با توجه به قول احمد بن حنبل که توسل به پیامبر را نقل کرده است و ابن تیمیه نیز این جریان را که بعد از رحلت پیامبر اتفاق افتاده، از ابن ابی‌الدنیا بیان کرده است،

۱. الدر الثمین مختصر الرد المحکم المتین، ص ۱۱؛ المحدث العلامه الغماری. اختصار و تقریب سعید فوده.

۲. مجابوا الدعوة، ابن ابی‌الدنیا، ص ۱۵۴.

۳. قاعدة جلیله فی التوسل و الوسیله، ج ۱، ص ۲۱۵.

چگونه می تواند ادعا کند که احدی از سلف، توسل به پیامبر را بعد از موتش نقل نکرده است؟!^۱

یکی دیگر از موارد توسل و حاجت خواستن بعد از رحلت پیامبر، روایتی است که «حافظ ابو عبدالله محمد بن موسی النعمانی» در کتاب «مصباح الظلام» نقل می کند. وی می گوید:

حافظ ابوسعید سمعانی در آنچه از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده، می گوید: پس از سه روز که از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، یک اعرابی آمد و خود را روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و خاک قبر را بر سرش می ریخت و می گفت: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله گفتمی و ما سخن تو را شنیدیم. از طرف خدا آگاه شدی و ما نیز از [طرف] تو آگاه شدیم. از جمله آنچه نازل شد، این آیه است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۲ من بر خویشتم ظلم کرده ام (گناهکارم) و آمده ام تا برای من طلب استغفار کنی». آن گاه از قبر ندا بلند شد که آمرزیده شدی.^۳

«محمی الدین نووی» از محدثان عالی مقام نزد اهل سنت و شارح صحیح مسلم می نویسد:

زائر رسول الله رو به رسول خدا کند و به او متوسل شود و تا او وسیله شفاعت نزد خدا باشد و از زیباترین چیزها همان است که «ماوردی قاضی ابوطیب» و دیگر اساتید ما از «عتبی» نقل کرده اند که وی می گوید: روزی کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. مردی از بیابان به سوی ما آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله. شنیدم که خداوند [در قرآن] می فرماید: و هرگاه آنان بر خویش ستم کنند و نزد تو آیند و از

۱. زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبور، صص ۳۷ و ۴۳.

۲. (نساء: ۶۴).

۳. وفاء الوفاء، للسهمودی، ج ۴، ص ۱۸۶.

خدا طلب آموزش کنند و رسول خدا ﷺ نیز برای آنان درخواست آموزش کند، خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.^۱ ای رسول خدا! اینک من نزد تو آمدم و از گناهم استغفار می‌کنم و تو را شفیع نزد پروردگار قرار می‌دهم.^۲

آیا می‌توان همه این موارد را بر طلب دعا از پیامبر حمل کرد؟! با آنکه در بسیاری از این موارد، خدا را به منزلت و مقام پیامبر قسم می‌دهند و به‌ویژه آنکه بعضی از این موارد که ذکر شد، بعد از رحلت پیامبر بوده است.

شافعی در توسل به ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) سروده است:

أَلِ النَّبِيِّ ﷺ ذَرِيعَتِي وَ هُمْ إِلِيهِ وَسِيَلَتِي أَرْجُوا بِهِمْ عَدَا بَيْدِ الْيَمِينِ صَحِيفَتِي^۳

آل پیامبر واسطه من‌اند و ایشان وسیله من به سوی خدایند. امید به ایشان دارم تا فردای قیامت نامه عملم به دست راستم داده شود.

انتساب ربّ دانستن مهدی (علیه‌السلام) به شیعه

☒ نویسنده در صفحه ۲۷ با نقل کلامی از حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی در شرح حدیث منسوب به امام صادق (علیه‌السلام): «العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة»؛^۴ «بندگی گوهری است که اساس و کنه آن، ربوبیت است»، می‌خواهد القا کند که شیعه، مهدی را رب می‌داند.

☑ گفتنی است خود نویسنده در ادامه، کلام حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی را می‌آورد که ایشان فرموده است:

پس کسی که مالک چنین گوهری (عبودیت) باشد، ربوبیت او به واسطه خداوند متعال، به سایر چیزها محقق می‌شود؛ البته نه به‌طور مستقل [و در عرض ربوبیت خدا].

۱. نساء: ۶۴.

۲. المجموع شرح المهذب، محی‌الدین نووی؛ شرح بر صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۵۶.

۳. الصواعق المحرقة، ابن حجر الهیتمی، ج ۲، ص ۵۲۴.

۴. مصباح الشریعه، ص ۷.

[مراد از این ربوبیت این است که] بنده وقتی به وظایف بندگی خود برای خدای عزوجل ملتزم شد و اطاعت واقعی حق تعالی را به جا آورد، مرتبه عظیم و جایگاه بزرگی برایش حاصل می شود که به وصف نمی آید و غایت آن را نمی توان به حساب آورد که آن مقام ربوبیت است؛ به این معنا که آنچه بخواهد و هرطور بخواهد و هرجا بخواهد، انجام می دهد؛ ولی به اذن الله و اراده الهی که عبد از آن آگاه است. این مطلب اشاره دارد به حدیث قدسی «عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي (او مثلی)»^۱.

کمالات امام زمان علیه السلام، از خداوند

☒ نویسنده در صفحه ۲۸ می نویسد: همچنین [آیت الله العظمی وحید خراسانی] می گوید: «امام زمان صاحب مقام امام مطلق است؛ یعنی [امام زمان دارای] علم مطلق، قدرت مطلق و اراده مطلق و کلام کامل و رحمت واسع است». سپس نویسنده می گوید: پس چه چیزی برای خداوند متعال باقی مانده است؟

☑ همه صفات کمال به طور استقلالی و ذاتی برای خداست و اگر به غیر خدا نسبت داده می شود، در عرض خدا نیست که استقلالی شود. بلکه در طول خدا و به تبع اوست؛ همان گونه که قرآن شریف، صفات زیادی را به خدای سبحان اختصاص داده، ولی همان صفات را برای دیگران هم مجاز دانسته است؛ برای مثال درباره عزت می فرماید: ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا^۲، إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا^۳ و ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا^۴. در این آیات، عزت را مختص به خدا دانسته است. ولی همین عزت را در جای دیگری به رسول و مؤمنان نیز نسبت داده است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ^۵.

۱. بنده من مرا اطاعت کن، تو را همانند خود، یا سمبل و نمونه خود، قرار می دهم. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵.

۲. (نساء: ۱۳۹).

۳. (یونس: ۶۵).

۴. (فاطر: ۱۰).

۵. (منافقین: ۸).

آلوسی، مفسر اهل سنت، می گوید:

تقدیم خبر (الله) بر مبتدا (العزة) در ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً﴾ مفید اختصاص عزت بر خداست و این منافات ندارد با آیه ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ چون آن عزتی که مختص خداست، عزت بالذات است و عزت رسول به واسطه قرب به خداست و عزت مؤمنان به واسطه رسول است.^۲

همچنین قرآن در برخی آیات، شفاعت را مختص به خدا می داند و می فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۳
ولی همان شفاعت را در جای دیگر، برای افرادی با اذن خدا جایز می شمرد و می فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۴، ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْداً﴾^۵، ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^۶، ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۷

آلوسی در ذیل آیه ۸۷ سوره مریم می گوید: «معنایش این است که هیچ یک از بندگان نمی توانند برای غیر خود شفاعت کنند؛ مگر کسی که دارای صفاتی باشد که با آن صفات، اهلیت شفاعت پیدا کند».^۸

آلوسی از ابوسعید خدری روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. (منافقین: ۸).

۲. تفسیر روح المعانی، ج ۱۱، ص ۳۴۶.

۳. (زمر: ۴۴).

۴. (بقره: ۲۵۵).

۵. (مریم: ۸۷).

۶. (یونس: ۳).

۷. (طه: ۱۰۹).

۸. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۴۵۲.

یک مرد از امت من، برای جماعتی شفاعت می کند و آنها داخل بهشت می شوند و شخص دیگری، [تنها] از یک نفر و اهل بیت خود، شفاعت می کند و آنان با شفاعت او داخل بهشت می شوند.^۱

«علامه طباطبایی رحمته الله در «تفسیر المیزان» می فرماید:

به هر صورت [مجموع آیات شفاعت] شفاعت را ثابت می کند. بعضی از این آیات، شفاعت را بالاصاله برای خدا ثابت می کند؛ بدون آنکه کسی شریک او باشد. و بعضی آیات، شفاعت را برای غیر خدا ثابت می کند؛ مثل آیاتی که علم غیب را از غیر خدا نفی می کند: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ﴾^۲ و ﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^۳ [ولی در جای دیگر برای غیر خدا هم علم غیب را ثابت می داند؛ مثل] ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾^۴ و همچنین آیاتی که درباره توفی و خلق و رزق و تأثیر در حکم و ملک و غیر اینها در قرآن شایع است که هر کمالی را از غیر خدا نفی می کند و به خود اختصاص می دهد. سپس همان کمال را برای غیر خود با اذن و مشیت الهی ثابت می کند که نتیجه می گیریم غیر خدا بنفسه و استقلالاً آن کمالات را دارا نیستند؛ اما خدای متعال به هر که بخواهد، آن کمالات را می دهد.^۵

بنابراین امام زمان علیه السلام کمال علم، قدرت، اراده، رحمت و امثال آن را داراست و همه از ناحیه خدا به آن حضرت داده شده است و جای این پرسش نیست که چه چیزی برای خدا باقی ماند؟!۱

۱. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۴۵۳.

۲. (نمل: ۶۵).

۳. (انعام: ۵۹).

۴. (جن: ۲۷)؛ (یوسف: ۱۰۲)؛ (آل عمران: ۴۴).

۵. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی رحمته الله، ج ۱، ص ۱۵۶.

کمک خواستن از امام زمان علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۲۸ و ۲۹ کلماتی دیگر از حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی می آورد که ایشان کمک خواستن از امام زمان علیه السلام و پناه بردن و متوسل شدن به آن حضرت علیه السلام را مُجاز دانسته است. سپس آیاتی از قرآن را ذکر می کند که انسان را از شرک نهی کرده است. آن گاه نتیجه می گیرد که کمک خواستن از غیر خدا شرک است.

✒ پیش از این مقداری درباره توسل به غیر خدا و کمک خواستن از غیر خدا سخن گفتیم^۱ و از کتب معتبر اهل سنت روایاتی را که صحابه و تابعان از غیر خدا کمک خواسته بودند، ذکر کردیم. اکنون آیاتی را که نویسنده در رد توسل ذکر کرده است، بررسی می کنیم:

خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾ (احقاف: ۵)

چه کسی گمراه تر از آن کس که معبودی غیر خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید و از خواندن آنها غافل است؟!^۲

بسیار روشن است که آیه، مربوط به مشرکانی است که غیر خدا را می پرستند و شاهد آشکارش آیه بعد است که می فرماید: ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾؛ «و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود و [حتی] عبادت آنها را انکار می کنند». (احقاف: ۶)

آیه دیگر:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ (یونس: ۱۰۶)

۱. در پاسخ به صفحه ۲۵.

۲. مترجم این آیه را در کتاب «عجیب ترین دروغ تاریخ» نیاورده است؛ ولی در اصل کتاب به عربی، آمده است.

و جز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، مخوان [و پرستش مکن] که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود.

هرکس به این آیه نگاه کند، با توجه به آیات قبل و بعد آن، می‌بیند که از آیات مربوط به شرک در بندگی است. خداوند در دو آیه قبل (۱۰۴ و ۱۰۵) می‌فرماید:

بگو ای مردم! اگر در آیین من شک دارید، من کسانی را که جز خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم؛ تنها خداوندی را می‌پرستم که شما را می‌میراند و من مأمورم که از مؤمنان باشم. و [به من دستور داده شده که]: روی خود را با اخلاص به آیین الهی متوجه ساز و از مشرکان مباش!

بنابراین سخن از شرک و بت‌پرستی است؛ نه کمک خواستن از اشخاصی که خود بهترین بندگان خدایند.

آیه دیگر:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ﴾ (اعراف: ۱۹۴)

کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید [و پرستش می‌کنید] بندگان همانی همچون خود شما هستند؛ آنها را بخوانید و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند [و تقاضایتان را برآورند].

این آیه نیز با توجه به سیاق آیات قبل و بعدش، واضح است که مربوط به شرک و بت‌پرستی است؛ زیرا خداوند در سومین آیه قبل از آیه مذکور می‌فرماید: «آیا موجوداتی را همتای او قرار می‌دهند که چیزی را نمی‌آفرینند و خودشان آفریده شده‌اند» و در آیه پس از آن می‌فرماید: «و [آن بت‌ها] نمی‌توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می‌دهند».^۱

در آیه بعد نیز می فرماید:

آیا [آنها حداقل همانند خود شما] پاهایی دارند که با آن راه بروند؟! یا دست‌هایی دارند که با آن چیزی را بگیرند [و کاری انجام دهند]؟! یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟! یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟! نه، هرگز چنین نیست]. بگو: «شریکان خود را [و بت‌هایی که همتای خدا قرار داده‌اید، بر ضد من] بخوانید و برای من توطئه کنید و لحظه‌ای مهلتم ندهید [تا بدانید کاری از آنها ساخته نیست].^۱

آیه دیگر:

﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ (سبأ: ۲۲)

بگو: «کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می‌پندارید، بخوانید! [آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌کشایند؛ چرا که] آنها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند، و نه در [خلقت و مالکیت] آنها شریک‌اند و نه یاور او [در آفرینش] بودند».

به راستی، آیا این آیات و آیات مشابه آنها، ارتباطی به درخواست کمک از امام

زمان علیه السلام دارد؟!

تفاوت شرک با توسل

شما چگونه توسل را شرک می‌دانید، درحالی‌که به‌طور کامل با هم فرق دارند. شرک در لغت به معنای اعتقاد به شریک داشتن خدا در الوهیت است. به یقین، این معنا، کفر است. اما توسل، یعنی وسیله قرار دادن دیگران برای گرفتن حاجت از خدا.

شرک مشرکان که مذموم و ظلم عظیم بود، برای آن بود که آنان انبیاء، ملائکه و اولیا را می‌پرستیدند و غیرخدا را در الوهیت، شریک خدا می‌دانستند و برای غیرخدا تأثیر استقلالی در اشیا قائل بودند.^۲

۱. (اعراف: ۱۹۵)

۲. اقتباس از الدر الثمین، مختصر الرد المحکم المتین، صص ۷ و ۸.

پرستش غیرخدا و درخواست استقلالی از غیرخدا کجا و توسل کجا؟! اگر از مردم معمولی شیعه از معنای توسل و کمک خواستن از ائمه معصوم پرسید، خواهید دید که هیچ شیعه‌ای، معصومان (علیهم السلام) (پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام)) را نمی‌پرستد و آنها را مؤثر مستقل و در عرض خدا نمی‌داند. بلکه می‌گوید چون آنان بندگان مقرب خداوند و نزد او مقام و منزلت ویژه دارند، آنها را واسطه و وسیله قرار می‌دهیم تا حوائج ما را از خدای قادر متعال بگیرند. این همان سنت صحابه و تابعان پیامبر ﷺ است که موارد متعدد آن را پیش از این ذکر کردیم.^۱ حتی در مواردی، توسل بزرگان اهل سنت به غیر پیامبر نیز نقل شده است:

«علی بن میمون» توسل شافعی به قبر ابوحنیفه را در بغداد نقل می‌کند.^۲ ابن حجر نیز توسل شافعی به ابوحنیفه و جلوگیری نکردن شافعی از توسل اهل معرفت به مالک بن انس را نقل می‌کند.^۳

همچنین ابن حجر، جریان توسل احمد بن حنبل به شافعی را نقل می‌کند.^۴ ابوخلال، شیخ حنبله در عصر خودش، می‌گوید: «هیچ امری مرا مهموم نمی‌کرد مگر آنکه قصد قبر موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌کردم و متوسل به او می‌شدم و خدای متعال آنچه را می‌خواستم برای من به آسانی فراهم می‌کرد».^۵

«ابوالفرج ابن جوزی» اخبار زیادی را از زیارت قبر احمد بن حنبل و تبرک و توسل به او نقل کرده است.^۶

بنابر آنچه گذشت، معلوم شد که نزد تمامی مسلمانان شیعه و سنی توسل به غیرخدا

۱. در پاسخ به صفحه ۲۵.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳. به نقل از الزیارة و التوسل، ص ۱۵۳، قسم العقاید الخلافیه.

۳. الخیرات الحسان، ابن حجر، ص ۹۴. به نقل از همان.

۴. همان.

۵. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰. به نقل از الزیارة و التوسل، ص ۱۵۴.

۶. مناقب احمد بن حنبل، ابن جوزی، صص ۴۰۰ و ۵۶۳. به نقل از همان.

برای طلب حوائج، رایج بود و هیچ‌کس آن را شرک نمی‌پنداشته است. حال چه اشکال دارد که این طلب حاجت از عصاره خلقت و آخرین وصی پیامبر ﷺ، یعنی امام عصر باشد. چگونه می‌توان نام آن را شرک دانست؛ درحالی‌که او بنده خاص خداست و هر چه دارد از خدا دارد؟!

اجرای عدالت کامل توسط امام زمان ﷺ

☒ نویسنده ابتدا در صفحه ۳۰ سخنانی را از امام خمینی رحمته‌الله علیه نقل می‌کند که ایشان فرموده است: هریک از انبیا، تنها برای اجرای عدالت آمده‌اند و هدفشان اجرای آن در دنیاست. ولی موفق نشده‌اند. حتی خاتم پیامبران، محمد صلی‌الله علیه و آله، که برای اصلاح بشر و پاک کردن آنها و اجرای عدالت آمده بود، موفق نشد. تنها کسی که به معنای واقعی کلمه موفق می‌شود و عدالت را در تمام زوایای دنیا اجرا می‌کند، همان مهدی عجل‌الله فرجه است.^۱

سپس نویسنده می‌گوید: در اینجا پرسش مهم این است که چرا پیامبر صلی‌الله علیه و آله در دعوت کردنش موفق نشد؟! آیا علتش، کامل نشدن شریعت بود یا شایستگی نداشتن پیامبر یا آنکه خدا قصد خوار کردن او را داشت؟!

نویسنده همین پرسش را در صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷ مطرح می‌کند.

☒ ما نیز در همین جا به بررسی این مطلب می‌پردازیم و می‌گوییم همان‌طور که امام خمینی رحمته‌الله علیه در همین بیانات فرموده است^۲، هرچند مقتضای اصلاح بشر و گسترش عدالت موجود بوده است، ولی وجود موانع، سبب عدم موفقیت انبیا شده است. توضیح اینکه: موفق نشدن کامل انبیا و پیامبر صلی‌الله علیه و آله در اجرای عدالت، به علت کامل نشدن شریعت یا شایسته نبودن پیامبر نبود و خدای متعال هم قصد نکرده است که پیامبر خود را خوار کند. بلکه به علت موانعی بود که شاید از بزرگ‌ترین آن، شایسته نبودن مردمی

۱. مضمون سخنان امام در صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۸۱.

۲. همان.

بوده باشد که پیامبران بر آنان مبعوث شدند.

همچنین با وجود ایمان آوردن بسیاری از افراد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وجود منافقان و دشمنان، انکار نشدنی است؛ همان‌طور که آیات بسیاری درباره آنان وجود دارد. در واقع، اطراف پیامبر کسانی بودند که در زمان‌های حساس، پیامبر را تنها می‌گذاشتند و منافع شخصی و قبیله‌ای خود را ترجیح می‌دادند. کار آنان به جایی رسید که آیاتی خطاب به آنان نازل شد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

خداوند در آیه ۱۴۲ سوره آل‌عمران می‌فرماید: «آیا چنین پنداشتید که [تنها با ادعای ایمان] وارد بهشت خواهید شد؛ درحالی‌که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!»

همچنین در آیه ۱۴۴ همین سوره می‌فرماید: «محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته [و دوران جاهلیت] باز می‌گردید؟!»

در آیه ۱۵۲ و ۱۵۳ نیز خداوند چنین می‌فرماید:

خداوند، وعده خود را به شما [درباره پیروزی بر دشمن در احد] تحقق بخشید؛ در آن هنگام که دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ تا اینکه سست شدید و در کار [حفظ سنگرها] به نزاع پرداختید و بعد از آنکه خداوند آنچه را دوست می‌داشتید [از غلبه بر دشمن] به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند، و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از غلبه بر آنان باز گرداند [و پیروزی شما به شکست انجامید] تا شما را بیازماید و او شما را بخشید و خداوند به مؤمنان دارای احساس و بخشش است.

[به خاطر بیاورید] هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید و [یا در بیابان پراکنده می‌شدید و از وحشت] به هیچ کس [از عقب‌ماندگان] نگاه نمی‌کردید؛ درحالی‌که پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد. سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد. این به خاطر آن

بود که دیگر نه برای از دست رفتن چیزی غمگین شوید و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

روایات اهل سنت گویای این معناست که پیامبر روز قیامت می‌بیند بعضی از اصحاب آن حضرت را به سوی آتش جهنم می‌برند. آن‌گاه پیامبر صدا می‌زند «اصحاب من!، اصحاب من!» خطاب می‌رسد که نمی‌دانی پس از تو، اینها چه کردند. اینها به جاهلیت (قبل از اسلام) برگشتند و از دین خارج شدند.^۱

معلوم است که با وجود چنین منافقانی، پیامبر ﷺ موفق به اجرای کامل عدالت نشده است. بنابراین باید منتظر عدالت‌گستر جهان، حضرت مهدی ﷺ بود که وعده آمدن او و اجرای عدالتش در جهان، در روایات شیعه و سنی آمده است.

پیروزی اسلام بر سایر ادیان در زمان ظهور مهدی ﷺ

☒ نویسنده در صفحه ۳۱، آیه ۳۳ توبه را ذکر می‌کند که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها، پیروز گرداند؛ هرچند مشرکان ناخشنود باشند.

وی ادعا می‌کند که خدا طبق این آیه، پیامبر و دین اسلام را بر همه آیین‌ها غلبه داده است. چطور شما می‌گویید باید مهدی ﷺ بیاید و عدالت را کامل اجرا کند!؟

☒ این آیه افزون بر سوره توبه، در آیه ۹ سوره صف و با اندک تفاوتی در آیه ۲۸ سوره فتح آمده است که بیانگر اهمیت موضوع آن است. در واقع این آیات، خبر از جهانی شدن و عالمگیر گشتن این آیین (اسلام) می‌دهد. گرچه بعضی از مفسران،

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۰ و ج ۷، ص ۲۰۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۸ و ج ۵، ص ۴۸ و ج ۱، ص ۳۸۴؛

صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۸ و ج ۸، ص ۱۵۷.

پیروزی مورد بحث این آیه را به معنای پیروزی منطقه‌ای و محدود گرفته‌اند که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا زمان‌های بعد از آن برای اسلام و مسلمانان صورت پذیرفت، ولی با توجه به اینکه در آیه هیچ‌گونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است، دلیلی ندارد که آن را محدود کنیم. پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است و معنای این سخن آن است که سرانجام، اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد شد.

شکی نیست که در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته است. ولی می‌دانیم که این وعده حتمی خدا در حال تحقق است. سرعت پیشرفت اسلام در جهان و به رسمیت شناخته شدن این آیین در کشورهای مختلف اروپایی و نفوذ سریع آن در امریکا و افریقا، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند اینها، همگی نشان می‌دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می‌رود. ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده، تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که مهدی علیه السلام ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد.^۱

روایات زیر هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل سنت درباره تفسیر آیات مذکور آمده است:

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «وعده‌ای که در این آیه است، به هنگام ظهور مهدی علیه السلام صورت می‌پذیرد. در آن روز هیچ‌کس روی زمین نخواهد بود، مگر اینکه به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله اقرار می‌کند».^۲

«شیخ صدوق» در «کمال‌الدین و تمام النعمة» با اسناد خود از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود:

به خدا قسم! تأویل این آیه هنوز نازل نشده است و تا روزی که قائم (حضرت مهدی علیه السلام) ظاهر نشود، تأویل آن تحقق نمی‌یابد. وقتی قائم علیه السلام ظاهر شود، هیچ

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۳۷۲ و ۳۷۳.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، ج ۵، ص ۳۸.

کافر به خدا و منکر امام پیدا نمی‌شود، مگر آنکه ظهور آن حضرت برایش ناخوشایند است. این سیطره به حدی است که اگر کافری در دل سنگی پناه گرفته باشد، سنگ [با قدرت الهی به زبان آمده و] می‌گوید: «ای مومن! کافری در دل من است. مرا بشکن و او را بیرون بیاور و بکش».^۱

همچنین شیخ صدوق به اسناد خود از «محمد بن مسلم» نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

قائم ما (امام مهدی علیه السلام) با ترس یاری می‌شود و با نصرت [الهی] تأیید می‌شود. زمین برای او آماده است و گنج‌هایش را برای او ظاهر می‌سازد و سیطره و حکومت او به مشرق و مغرب می‌رسد و خدای عزوجل دینش را به وسیله او بر همه ادیان پیروز می‌کند؛ هرچند مشرکان را خوش نیاید. پس در زمین هیچ خرابی باقی نمی‌ماند مگر آنکه آباد شود و عیسی علیه السلام روح الله نازل می‌شود و پشت سر او نماز می‌خواند.^۲

«فخر رازی» از علمای اهل سنت قرن ششم هجری، در «تفسیر مفاتیح الغیب» می‌گوید: اگر گفته شود: «ظاهر قول ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، اقتضا دارد که اسلام بر همه ادیان غالب باشد؛ درحالی که هنوز اسلام بر همه ادیان در هند، چین، روم و سایر سرزمین‌های کفر، پیروز و چیره نشده است»، باید بگوییم که از ابوهریره نقل شده است این وعده خداوند است که اسلام را بر همه ادیان برتری خواهد داد و این وعده زمانی به‌طور کامل حاصل می‌شود که عیسی علیه السلام ظهور کند.

همچنین «سَدّی» گفته است: «این وعده مربوط به زمان ظهور مهدی علیه السلام است که هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر آنکه یا مسلمان می‌شود یا جزیه (مالیات خاص اهل کتاب) می‌پردازد».^۳

۱. کمال الدین، صدوق، ص ۶۷۰.

۲. همان، ص ۳۱۷.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص ۳۳. (با اندکی ویرایش و تصرف).

«آلوسی» از علمای قرن سیزدهم در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید:

«لیظهره» یعنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله را بر همه ادیان پیروز می‌گردانند... مفسران گفته‌اند: «این در موقع ظهور حضرت عیسی تحقّق خواهد یافت؛ چون در آن زمان دینی به جز دین اسلام باقی نخواهد ماند».^۱

«بیهقی» در «سنن کبری» از «مجاهد» نقل کرده است: «وعدۀ خدا در آیه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾، زمانی است که حضرت عیسی علیه السلام نازل شود. آن گاه روی زمین دینی غیراسلام باقی نمی‌ماند».^۲

همچنین بیهقی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که مراد از آیه، زمان خروج حضرت عیسی بن مریم علیها السلام است.^۳

به یقین مراد مفسران و علمای اهل سنت، همان زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است؛ چون بنابر روایات موجود در منابع معتبر اهل سنت، حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و پشت سر حضرت مهدی علیه السلام که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، نماز خواهد خواند.

نمونه‌ای از این احادیث را نویسنده کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ»، در مقدمه کتاب خود^۴ آورده است:

جابر می‌گوید از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم: همواره گروهی از امت من بر حق‌اند و مبارزه می‌کنند و پیروزند تا روز قیامت و عیسی علیه السلام فرو خواهد آمد. امیر آنها می‌گوید: «بیا با ما نماز بخوان» [عیسی علیه السلام] می‌گوید: «نه، شما بعضی بر بعض دیگر امیرید به علت کرامتی که خدا به این امت داده است».^۵

۱. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، صص ۲۷۷ و ۲۷۸.

۲. سنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۱۸۰.

۳. همان.

۴. ص ۲۱.

۵. صحیح مسلم؛ شرح نووی، کتاب الایمان باب نزول عیسی بن مریم، ج ۱، ص ۹۵؛ سنن الکبری، باب اظهار دین النبی صلی الله علیه و آله، ج ۹، ص ۱۸۰.

نویسنده می گوید که علما گفته اند: «مردی که جلو می آید و نماز می خواند [و عیسی به او اقتدا می کند] همان مهدی علیه السلام است».

ابن قیم در «المنار المنیف» می گوید:

اخبار به صورت متواتر و در حد استفاضه از پیامبر صلی الله علیه و آله، از مهدی علیه السلام یاد کرده است و اینکه مهدی علیه السلام از اهل بیت اوست و هفت سال مالک و حاکم خواهد شد و زمین را پُر از عدل خواهد کرد و عیسی ظهور خواهد کرد و او (مهدی علیه السلام) را بر قتل دجال کمک می کند و او (مهدی علیه السلام) بر این امت امامت می کند و عیسی علیه السلام پشت سرش نماز خواهد خواند.^۱

ابوهریره نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه اید شما وقتی عیسی بن مریم فرو آید و امام شما از شماست».^۲

اشکال

ممکن است کسی بگوید این پیروزی، به معنای غلبه منطقی و استدلالی، حاصل شده است؛ زیرا هم اکنون اسلام از نظر منطقی و استدلال بر آیین های دیگر غلبه دارد.

پاسخ

اولاً با بررسی موارد استعمال ماده «لیظهره» در قرآن معلوم می شود که این پیروزی بیشتر به معنای برتری جسمانی و پیروزی ظاهری به کار رفته است. در داستان اصحاب کهف چنین می خوانیم: ﴿تَهُمُ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ﴾؛ «اگر آنان به شما دسترسی پیدا کنند، سنگسارشان می کنند». (کهف: ۲۰)

همچنین خداوند درباره مشرکان می فرماید: ﴿كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾؛ «چگونه [بیمان مشرکان ارزش دارد] درحالی که اگر آنها بر شما

۱. المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ص ۱۴۲، فصل ۵۰.

۲. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۱۳؛ صحیح بخاری، ج ۳، باب ۵۰، ص ۱۲۷۲.

چیره شوند، نه رعایت خویشاوندی با شما را می‌کنند و نه پیمان را». (توبه: ۸)
بدیهی است که پیروزی در این موارد، غلبه در منطق و استدلال نیست؛ بلکه پیروزی عملی و عینی است. بنابراین در آیه مورد بحث نیز، «لیظهره» به معنای غلبه و پیروزی جسمانی و ظاهری است.

ثانیاً پیروزی مطرح شده در آیه مورد بحث: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، همه جانبه است: هم در برهان و استدلال و هم در ظاهر و خارج. این معنا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است، سازگارتر است؛ یعنی روزی فرا می‌رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت، بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد^۱ و آن روز، همان روز ظهور مهدی موعود علیه السلام خواهد بود.

دلالت نداشتن فتح مکه بر پیروزی بر همه ادیان

☒ نویسنده در صفحه ۳۱ با آوردن سوره نصر: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾، می‌خواهد جریان فتح مکه را بر آیه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ تطبیق کند.

☑ با دقت در آیه ۳۳ توبه و آیه ۹ صف که پیروزی مطلق و همه جانبه را بیان می‌کند، آیا می‌توان فتح مکه را با تمام بزرگی‌اش، که در مقطعی تاریخی و بر مشرکان خود مکه بوده است، پیروزی و غلبه دین اسلام بر همه آیین‌ها دانست؟!

۱. برگرفته از تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۳۷۱ و ۳۷۲.

شخصیت‌شناسی حضرت مهدی علیه السلام و مسأله غیبت

نام‌های حضرت مهدی علیه السلام

☒ نویسنده در صفحه ۳۳ با آوردن بعضی از نام‌های حضرت مهدی علیه السلام، اشکال می‌کند که چرا نام‌های آن حضرت زیاد است و سپس با ذکر بعضی نام‌های غیرعربی آن حضرت، در پاورقی، می‌گوید: «خواننده این نام‌ها تعجب می‌کند که مگر مهدی، عرب و از نسل هاشمی نیست. پس این نام‌ها چیست؟! گویی که تجسم باقی‌مانده تمام ادیان بت‌پرستی این دنیاست.»

☒ اولاً نام‌هایی که مرحوم «محدث نوری» در کتاب «النجم الثاقب» آورده است، اعم از اسم، وصف، لقب و کنیه است که از قرآن مجید و سایر کتاب‌های آسمانی و کتاب‌های روایی، تاریخی، سیره و رجال جمع‌آوری، و منبع هر اسمی را نیز ذکر کرده است؛^۱ برای مثال، درباره اسم «قیدمو» فرموده است: «فاضل المعی میرزا محمد نیشابوری در کتاب «ذخیره الالباب» معروف به «دوائرالعلوم»، گفته است که اسم آن حضرت در تورات، به زبان توکوم، «قیدمو» است.»

همچنین درباره اسم چهارم: «ایزدشناس» و پنجم: «ایزدنشان» می‌گوید:

در همین کتاب «ذخیره الالباب» گفته است که این دو نام برای امام زمان علیه السلام نزد

۱. النجم الثاقب، ج ۱، ص ۱۶۵.

مجوس است. شیخ بهائی رحمته الله علیه در «کشکول» گفته است که فارسیان او را «ایزدشناس» و «ایزدنشان» می‌نامند.^۱

همچنین اسم چهل و هفتم را «خسرو» دانسته و گفته است در کتاب «ذخیره و تذکره» علامه حلی آمده است که در کتاب «جاویدان»، نام آن حضرت «خسرو مجوس» است.^۲

معلوم است که «خسرو مجوس» به معنای پادشاه و سرور مجوس است. همه ادیان الهی و حتی غیرالهی به گونه‌ای منتظر یک منجی اند که در آخرالزمان ظهور می‌نماید و جهان را بعد از پر شدن از ظلم و جور، پر از عدل و داد می‌کند.^۳ از این رو هر کدام، آن منجی را با نام یا نام‌هایی خوانده است و چون آن منجی، کسی غیر از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه نخواهد بود، همه این اسامی بر او اطلاق می‌شود و هیچ اشکالی ندارد. البته پوشیده نیست که برخی از این نام‌ها با ذوق و سلیقه شخصی بیان شده و ممکن است مورد قبول همگان نباشد.

ثانیاً اگر داشتن نام‌های متعدد، نقص باشد، نعوذ بالله باید برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومان هم که نام‌های متعددی دارند، نقص باشد.

«اسماعیل حقی» صاحب «تفسیر روح البیان» در ذیل آیه ۷ سوره صف می‌گوید:
در تعداد نام‌های پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف است و گفته شده که برای آن حضرت هزار اسم است؛ چنان که خدای متعال هزار اسم دارد و این به علت آن است که پیامبر مظهر تام خدای متعال است.^۴

«قرطبی» در «تفسیر الجامع لاحکام القرآن»^۵ گفته است:

۱. النجم الثاقب، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲. همان، ص ۱۸۵.

۳. ر.ک: ظهور مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، سید اسدالله هاشمی شهیدی.

۴. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، ج ۹، ص ۵۰۰.

۵. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ذیل آیه ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب.

آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» در بردارنده شش نام از نام‌های پیامبر ﷺ است. برای پیامبر نام‌های فراوانی است و علامت‌های جلیلی (عظیمی) که در قرآن و سنت و کتب متقدمه ذکر شده است. خدا پیامبر را در قرآن «محمد» و «احمد» نامیده است و پیامبر ﷺ در آنچه افراد مورد اطمینان و عادل روایت کرده‌اند، فرموده است: «برای من پنج نام است، من محمد، احمد، ماحی [که خدا به وسیله من کفر را محو می‌کند]، حاشر [که مردم نزد من محشور می‌شوند] و عاقب [که بعد از من پیامبر نیست] هستم».^۱ در صحیح مسلم از حدیث «جُبیر بن مطعم» نقل شده که خدا پیامبر را «رئوف رحیم» نامیده است. همچنین در صحیح مسلم از ابوموسی اشعری نقل کرده است که رسول خدا ﷺ چند اسم برای خود ذکر می‌کرد و می‌فرمود: «من محمد، احمد، مُقْتَى، حاشر، نبی التوبه و نبی الرحمة هستم».

«قاضی ابوالفضل عیاض» در کتاب خود به نام «الشفاء»، آنچه برای آن حضرت در کتاب خدا (قرآن) و سنت رسول الله ﷺ و از کتاب‌های متقدم آمده، و آنچه اُمت بر آن حضرت اطلاق نموده است، اسم‌ها و صفات زیادی را بررسی کرده است که مسمای آنها بر آن حضرت صادق است و من آن مبانی را در آن حضرت یافتیم.

«قاضی ابوبکر بن العربی» در کتاب «احکام»^۲، ۶۷ اسم از نام‌های پیامبر را ذکر کرده است. صاحب «وسيلة المتعبدین الی متابعة سید المرسلین» از ابن عباس نقل می‌کند که برای محمد ﷺ ۱۸۰ اسم است. هر که می‌خواهد به آنجا رجوع کند.^۳

«تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی» متوفای ۸۴۵ هـ. ق در کتاب «امتاع الاسماع للنسبی

من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع» می‌نویسد:

۱. سنن ترمذی، ما جاء فی اسماء النبى، شماره ۲۸۴۰.

۲. ذیل آیه ۴۵ و ۴۶ احزاب.

۳. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۰۰.

بدان که برای رسول خدا ﷺ چندین نام است؛ از جمله آن نام‌ها، نام‌هایی است که خدا، پیامبرش را در قرآن کریم به آنها نامیده است و از جمله آنها نام‌هایی است که پیامبر ﷺ خودش را به آنها نامیده است و همانا به نام‌های زیادی نامیده شده است. حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن وهبة بن عساکر، بیست اسم برشمرده است.

«حافظ ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد بن جوزی»، ۲۳ اسم ذکر کرده است.^۱ «حافظ ابوالخطاب عمر بن حسن بن دحیه» در کتابش «المستوفی فی اسماء المصطفی» سیصد اسم ذکر کرده و گفته است که «ابوالحسن علی بن احمد بن حسن حرالی»، ۹۹ اسم ذکر کرده است.

«قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله بن عربی معافری» در «شرح جامع ترمذی» از بعضی صوفیه نقل کرده است که برای خدای تعالی هزار اسم، و برای پیامبر ﷺ هم هزار اسم است که ۶۴ اسم را خودش آورده است.^۲

ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح‌الباری می‌گوید:

و از آنچه از اسماء در قرآن واقع شده است بالاتفاق، شاهد و مبشر و نذیر و مبین و داعی الی الله و سراج المنیر است و نیز در قرآن است مذکر، رحمت، نعمت، هادی، شهید، امین، مزمل، مدثر و... از اسماء مشهور آن حضرت، مختار، مصطفی، شفیع، مشفق، صادق، مصدوق و غیر اینهاست.

ابن دحیه در کتابی که در باب اسماء نبوی نوشته، گفته است: بعضی گفته‌اند اسماء پیامبر ﷺ به تعداد اسماء خدا، ۹۹ اسم است و گفته اگر کسی تحقیق و جست‌وجو کند [نام‌های حضرت محمد ﷺ] به سیصد نام می‌رسد...

ابن عربی در شرح ترمذی از بعضی از صوفیه نقل کرده که برای خدا هزار اسم است و برای پیامبر ﷺ هم هزار اسم است و گفته شده است حکمت اینکه در حدیث، در

۱. صفة الصفوة، ابن جوزی، ج ۱، صص ۵۴ و ۵۵.

۲. امتناع الاسماع، تقی‌الدین احمد بن علی المقربزی، ج ۲، ص ۱۳۸.

پنج اسم منحصر شده، آن است که این اسم‌ها (محمد، احمد، ماحی، حاشر و عاقب) از غیر آنها مشهورترند و در کتب قدیمی و بین اُمتهای گذشته موجودند.^۱

نام زیاد نشانه کمال و شرافت صاحب نام

ثالثاً داشتن نام زیاد را هیچ‌کس دلیل بر وجود نداشتن آن فرد نمی‌داند. بلکه نام زیاد دلیل بر کمال و شرافت صاحب نام است. «فیروزآبادی» صاحب «قاموس المحيط» متوفای ۸۱۷ ه.ق می‌گوید:

بدان که کثرت اسم دلالت بر شرافت آن مسما یا کمال او در امری از امور دارد. آیا نمی‌بینی کثرت اسم برای بشر دلالت بر کمال قوت او می‌کند و کثرت اسم برای قیامت دلالت بر کمال شدت و صعوبت و سختی آن می‌کند و کثرت نام برای مصیبت دلالت بر شدت غلبه و قهر در آن می‌کند و همچنین کثرت اسماء الله تعالی دلالت بر جلالت و عظمت او می‌کند و کثرت اسماء پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت بر بالا بودن رتبه و درجه و مقام آن حضرت دارد و همچنین کثرت اسماء قرآن دلالت بر شرافت و فضیلت آن دارد.^۲

بنابراین کثرت اسم برای شخصیتی جهانی و همگانی که همه عالم منتظر ظهور اویند، دلالت بر بزرگی مقام آن حضرت دارد.

رابعاً نام غیرعربی مثل عبرانی، سریانی، فارسی و هر زبان دیگر برای شخص، نقصی بر او وارد نمی‌کند. مگر نه این است که نام سریانی پیامبر در انجیل، «فارقلیط» است. در انجیل یوحنا، باب‌های ۱۴، ۱۵ و ۱۶ حضرت مسیح صلی الله علیه و آله از آمدن پیامبری بعد از خود به نام «فارقلیط» خبر داده است و قرائن زیادی گواهی می‌دهد که مقصود از آن، پیامبر اسلام است.^۳

۱. فتح الباری فی شرح البخاری، صص ۵۵۶، ۵۵۷ و ۵۵۸.

۲. بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز، ص ۶۱.

۳. تفسیر المنار، ج ۹، ص ۲۳۷.

در سیره حلبی از صاحب «در المنظم» به اسنادش از پیامبر ﷺ نقل کرده است که به عمر فرمود: «ای عمر آیا می دانی من که هستم؟ من کسی هستم که نامم در تورات «أحید»، در انجیل «بارقلیط»، در زبور «حمیاط» و در صحف ابراهیم «طاب طاب» است.»^۱

بنابراین اگر برای مهدی ﷺ نام‌های غیرعربی گفته شده است، هیچ نقصی نخواهد بود و نمی‌توان آن را اشکالی در اعتقاد شیعه به حضرت مهدی ﷺ دانست.

اختلاف در ذکر نام مخصوص آن حضرت

✘ نویسنده در صفحه ۳۴ می‌گوید: شیعیان دوازده امامی درباره مهدی اختلاف نظر زیادی دارند: نخست در نام بردنش اختلاف نظر دارند؛ از طرفی از جعفر صادق ع نقل کرده‌اند که «صاحب این امر مردی است که نام [خاص] او را نمی‌برد، مگر کافر.»^۲

در روایتی نیز از امام باقر ع نقل کرده‌اند که «عمر از امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب ع پرسید: «نام مهدی چیست؟» حضرت فرمود «اسمش را نمی‌گویم؛ چون دوست و رفیقم (رسول خدا) از من عهد گرفته تا زمانی که مبعوث نشود (ظهور نکند)، اسمش را نگویم و این چیزی است که خداوند علم آن را نزد رسولش به ودیعت نهاده است.»^۳

ولی از طرفی دیگر، روایت دیگری از امام حسن عسکری ع نقل کرده است که به مادر امام زمان ع فرمود: «به زودی به پسری حامله خواهی شد که نامش محمد است و او قائم بعد از من خواهد بود.»^۴

✘ در بررسی این سخنان باید به نکات زیر توجه داشت:

۱. السیرة الحلبیة، علی بن برهان الدین حلبی، ج ۱، ص ۳۵۳.

۲. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳؛ کمال الدین، ص ۶۴۸.

۴. کمال الدین، صدوق، ص ۴۰۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲.

۱. اختلاف نظر و بحث در جواز و عدم جواز نام بردن آن حضرت، یک بحث علمی و نظری است که از گذشته بین علما مطرح بوده است. علما و فضلاء امامیه کتاب‌هایی را در این موضوع نوشته‌اند؛ از جمله «میرداماد رحمته الله علیه» کتاب «شرعیة التسمیه» را نوشته است که این به معنای داشتن اختلاف نظر درباره مهدی علیه السلام نیست.

۲. در تمامی اسماء و القاب آن حضرت اختلاف نیست؛ بلکه فقط در اسم خاص آن حضرت اختلاف است؛ چنان‌که «قطب‌الدین اشکوری» در کتاب «محبوب القلوب» از استاد خود میرداماد آورده است که از ائمه معصوم علیهم السلام به ما رسیده است که اسم خاص حضرت را نباید بُرد و با کنایه نام بردن، اشکال ندارد.^۱

۳. با اشاره و کنایه نام بردن اسم خاص نیز نزد هیچ یک از علما، نه قائلان به جواز تسمیه و نه قائلان به عدم جواز تسمیه، اشکال ندارد؛ چنان‌که در روایات از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «اسمه اسمی و کنیته کنیتی».^۲

محدث نوری رحمته الله علیه که خود قائل به عدم جواز تسمیه است، می‌گوید: «فرق است بین تلفظ به اسم و کنیه، که حرام است، با اشاره به اسم و کنیه، که حرام نیست».^۳

۴. فقط شیعه نیست که به‌طور آشکار از آن حضرت نام نمی‌برد؛ بلکه در روایاتی هم که اهل سنت ذکر کرده‌اند، نام حضرت با صراحت آورده نشده است.

«ابونعیم اصفهانی» متوفای ۴۳۰ هـ. ق در «الاربعون فی المهدی» از پیامبر صلی الله علیه و آله این جملات را نقل می‌کند: «و یواطی اسمُه اسمی»^۴، «لیبعث الله رجلاً اسمه اسمی و خُلِقَه خُلُقِی».^۵ و «رجل من اهل بیتی».^۶

۱. النجم الثاقب، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۷۱ و ۷۳.

۳. النجم الثاقب فی احوال الامام الغائب، ج ۱، ص ۲۲۰.

۴. الاربعون فی المهدی. ابونعیم اصفهانی، به نقل از عقدالدردر، ص ۹۲.

۵. همان، ص ۹۳؛ سنن ترمذی، باب ما جاء فی المهدی، ج ۳، ص ۳۴۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۳۸.

۶. مسند احمد، ج ۱، صص ۳۷۶ و ۳۷۷؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۲۸.

۵. منظور از لفظ کافر در روایت «آن حضرت را به اسم [خاص] نام نمی‌برد، مگر کافر»، کفر عملی است؛ نظیر «من ترک الصلاة متعمداً فقد کفر» و امثال آن. در واقع ترک اوامر الهی و مرتکب شدن نواهی الهی مراد است، نه کفر اعتقادی که انکار خدای متعال باشد. کفر در نام بردن حضرت، برای مبالغه در تحریم است.^۱ اگر کسی هم بدون انکار نماز، آن را ترک کند، کافر اعتقادی محسوب نمی‌شود، هرچند گناه بسیار بزرگی مرتکب شده است.

۶. گفتن نام فرزند به مادر امری طبیعی است. از این رو امام حسن عسکری علیه السلام به مادر امام زمان، نام فرزندش را گفته است.

علت منع تسمیه

اما اینکه چرا نباید نام خاص آن حضرت به صراحت برده شود و این ممنوعیت تا چه زمانی است، مسئله‌ای علمی و نظری است؛ زیرا اگرچه در بعضی روایات از نام بردن به اسم خاص منع شده است، اما در روایات بسیاری به نام آن حضرت تصریح شده است.

امام حسن عسکری علیه السلام نام آن حضرت را برد و گوسفندی را عقیقه^۲ کرد.^۳ همچنین به مادر امام زمان علیه السلام فرمود: «به زودی به پسری حامله خواهی شد که نام او محمد است و او قائم بعد از من است».^۴ روایات دیگری نیز در این موضوع وارد شده است.^۵ شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه گفته است:

۱. شرح ملا محمد مازندرانی بر اصول کافی، ج ۶، ص ۲۱۷ به نقل از النجم الثاقب، ج ۱، ص ۲۲۵ و مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷.

۲. گوسفندی که روز هفتم تولد کودک برای سلامتی او قربانی کنند. ر.ک: مجمع البحرین، ماده عق.

۳. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۶، ص ۲۴۳.

۴. همان.

۵. همان، صص ۲۴۴ و ۲۴۶.

احادیث در تصریح به نام مهدی محمد بن حسن علیه السلام و امر به نام بردن به صورت عمومی و خصوصی، با صراحت و با اشاره عملاً و با تأیید و تقریر، در نصوص، زیارات و ادعیه و... بسیار زیاد است.

عده‌ای از علمای ما در کتاب‌های حدیثی و اصول و کلام و غیر آن، صریحاً از امام زمان علیه السلام نام برده‌اند؛ از جمله علامه [حلی]، محقق [حلی]، [فاضل]، [مقداد]، [سید مرتضی]، [سید] بن طاووس و دیگران.^۱

از مجموع روایات به دست می‌آید که ممنوعیت تسمیه مربوط به زمانی است که نام بردن از حضرت مفسده‌ای در پی داشته باشد و ترس شناسایی و ضرر زدن به آن حضرت باشد.^۲ امام رضا علیه السلام در روایتی فرمود: «شما را از تصریح به اسم [مهدی علیه السلام] نهی می‌کنم تا اسمش از دشمنان مخفی بماند و او را نشناسند».^۳ در روایت دیگر آمده است: «اگر آنها را بر اسم راهنمایی کردید، آن را پخش می‌کنند و وقتی مکانش را شناختند، [دشمنان را] به آن رهنمون می‌شوند».^۴ همچنین روایت شده است: «اگر او را شناسند برای اینکه او را قطعه قطعه کنند، حرص می‌ورزند».^۵

مادر امام زمان علیه السلام و نام‌هایش

☒ نویسنده در صفحه ۳۵ می‌گوید: از جمله دلایل عدم وجود این فرد (امام زمان علیه السلام) این است که مادرش معلوم نیست. سپس روایاتی را درباره نام مادر حضرت مهدی علیه السلام آورده است که مادرش بنابر اقوال مختلف، کنیزی به نام سوسن، نرگس، صیقل، ملیکه، خمط، حکیمه یا ریحانه، یا کنیز سیاه‌پوست، یا زن آزاده به نام مریم

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۶، ص ۲۴۴ و ۲۴۶، باب ۳۳.

۲. ر.ک: القواعد الفقهیه، مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۹۴ - ۵۰۶.

۳. مستدرک الو سائل، ج ۱۲، ص ۲۸۵.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳.

۵. همان، ص ۳۱.

علویه دختر ابوزید بوده است.

البته نویسندگان در متن عربی و مترجم در ترجمه فارسی هر دو به اشتباه ابوزید علوی ذکر کرده‌اند؛ درحالی که شهید اول فرموده است: «وقیل مریم بنت زید العلویه»؛ «و گفته شده مریم علویه دختر زید».^۱

سپس نویسندگان می‌گویند: چگونه ممکن است که فردی معروف باشد و این اختلافات درباره مادرش وجود داشته باشد؟!

و در آخر می‌گویند: چگونه زنی می‌تواند هم سفید باشد، هم سیاه، هم کنیز باشد، هم حرّه؟!

☑ برای بررسی سخنان نویسندگان، نکات زیر درخور توجه است:

۱. نویسندگان با بی‌انصافی، عبارات را به گونه‌ای آورده است تا القا کند از نظر شیعه، اصل وجود مادر حضرت مهدی علیه السلام محل اختلاف است؛ درحالی که هیچ اختلافی در اصل وجود مادر امام زمان علیه السلام نیست. بلکه اختلاف فقط در اسامی متعددی است که برای ایشان ذکر شده است.

۲. مادر بزرگوار آن حضرت همان‌طور که در صفحات بعد خواهد آمد، دختر یشوع پسر پادشاه روم، یعنی نوه پادشاه روم بوده که به اسارت گرفته شده است و حرّه بودن آن بانو را فقط «شهید اول» در کتاب «الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه» در کتاب «المزار» با تعبیر «قیل»، یعنی قول ضعیف، نقل کرده است و هیچ‌یک از علمای شیعه آن را ذکر نکرده‌اند و در هیچ روایت مسندی هم نیامده است.

۳. فقط در یک روایت به سیاه بودن مادر آن حضرت اشاره شده است که اگر در سندش خدشه‌ای نباشد، چون با روایات متعدد دیگر منافات دارد، پذیرفتنی نیست و همان‌طور که علامه مجلسی گفته است، بر مادر با واسطه، یعنی مادر بزرگ یا پرستار

۱. دروس، ج ۲، ص ۱۶.

حمل می‌شود؛ چون گاهی به پرستار کودک، مادر گفته می‌شود.^۱

۴. نامیده شدن به نام‌های مختلف، دلیلی بر فرزند نداشتن آن مادر نیست؛ مگر آنکه کسی بخواهد با زورگویی نظر باطل خود را تحمیل کند.

۵. اسم اصلی مادر امام زمان علیه السلام، به زبان رومی، «ملیکه»، و به زبان عربی، «نرجس» است که در فارسی نرگس گفته می‌شود. همچنین «سوسن» و «ریحانه» نام گل است.^۲

«صیقل» نیز به معنای جلا داده شده است؛ یعنی به سبب بارداری وجود مبارک امام زمان علیه السلام، به آن بانو جلا و نورانیت داده شده است.^۳ علت نامگذاری به هر یک از این نام‌ها را باید در کلمات امام حسن عسکری علیه السلام یافت که فرمود: «نام مادرش ملیکه بود که بعضی روزها به او سوسن، و در بعضی روزها ریحانه گفته می‌شد. گاهی صیقل و نرجس هم صدایش می‌زدند».^۴ در بعضی نقل‌ها، عبارت «و قیل حکیمه» ذکر شده است. اما نام «خمط»، در عبارت «ابن خلکان» در «وفیات الاعیان» آمده است.^۵

۶. داشتن نام زیاد نقصی بر صاحب نام نیست؛ چنان‌که دلیل بر نبودن او نیز نیست. برای مادر حضرت موسی علیه السلام نیز نام‌های متعدد گفته شده است؛ مثل یحیی ابنة شموئیل ابن برکیا،^۶ اباحته، یوخابث،^۷ یوحانذ،^۸ لوحا بنت هاند بن لاوی،^۹ یارخا، ایاذخت، یوحاند و بادونا.^{۱۰} هر چند بعضی آنها را از اسرائیلیات دانسته‌اند، ولی به هر حال این نام‌ها گفته

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۹.

۲. ریحانه به دسته‌ای از گیاه خوشبو گفته می‌شود.

۳. کمال‌الدین، ص ۴۳۲.

۴. النجم الثاقب، ج ۱، ص ۱۳۵.

۵. وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان. ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۶. طبری در تاریخ الرسل و الملوک، ج ۱، ص ۲۷۱.

۷. ابن قتیبه دینوری در المعارف، ص ۶۰. به نقل از «سورة القصص دراسة تحليلیة»، دکتر محمد مطنی در باب

هلاک قارون و ماله، ص ۲۷۰.

۸. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۰.

۹. حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۳، ص ۲۰۹. به نقل از «سورة القصص دراسة تحليلیة»، ص ۲۷۰.

۱۰. فتاوی الشبکه الاسلامیة، رقم الفتوی ۳۹۶۶۳، اقوال العلما فی اسم امّ موسی، باشراف دکتر عبدالله الفقیه.

شده است. اسامی دیگری نیز در کتاب‌های تفسیری و غیر آن ذکر شده است. بنابراین آیا این نام‌ها، نقص بر مادر حضرت موسی و دلیل بر نبودن اوست؟!

داستان ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با مادر امام زمان علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۳۶ می‌گوید: داستان ازدواج حسن عسکری با مادر مهدی داستان عجیبی است. در اینجا آن را به تفصیل می‌آوریم تا ببینیم که آیا عقل سلیم چنین چیزهای عجیبی را قبول می‌کند؟!

سپس داستان را از منابع شیعه نقل می‌کند که امام هادی علیه السلام خادم خود را به دنبال بُشر بن سلیمان، از نوادگان ابویوب انصاری، می‌فرستد و نامه‌ای به خط رومی می‌نویسد و مُهر می‌کند و ۲۲۰ دینار به او می‌دهد و او را به بغداد می‌فرستد تا در روز معین که اسیران را با قایق می‌آورند، نزد «عمر بن یزید نخّاس» برود و هنگامی که کنیزی را با فلان خصوصیات برای فروش می‌آورد و آن کنیز از فروش خود به قیمت‌های بالا هم خودداری می‌کند، جلو برود و نامه را به عمر بن یزید بدهد تا به کنیز بدهد. بشر بن سلیمان می‌گوید همه کارهایی که امام فرموده بود، انجام دادم. وقتی نامه را به دست آن کنیز دادم به آن نگاه کرد و به شدت گریه کرد و گفت مرا به صاحب این نامه بفروش.

سرانجام با همان مبلغی که امام به بُشر داده است، توافق می‌کنند و او را خریداری می‌کند. کنیز با خوشحالی تمام نامه را می‌بوسد و به چشمان و صورت خود می‌گذارد و می‌گوید من «ملیکه» دختر «یشوع» پسر قیصر روم هستم و مادرم از فرزندان حواریون است که به جانشین مسیح، یعنی «شمعون» منتسب است. همچنین می‌گوید که جدش قیصر خواسته است او را به ازدواج برادرزاده‌اش درآورد. پس از مهیا کردن مقدمات و دعوت سپاهیان و مهمانان، صلیب از بالای قصر سقوط می‌کند و پایه‌های تخت جواهری (ساخته شده از جواهر) از هم جدا می‌شود و برادرزاده‌اش از تخت می‌افتد و بیهوش می‌شود و اُسقف بزرگ می‌گوید این واقعه، بر نحس بودن دلالت دارد و قیصر

نیز این واقعه را به فال بد می‌گیرد. سپس برادرزاده دیگرش را برای ازدواج با وی آماده می‌کند. دوباره همان اتفاق می‌افتد و قیصر بسیار ناراحت می‌شود.

در همان شب در خواب، مسیح و شمعون و عده‌ای از حواریون را در قصری می‌بیند که منبری از نور نصب کرده‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و داماد و جانشینش (علی علیه السلام) و عده‌ای از انبیا بر او وارد می‌شوند. مسیح علیه السلام محمد صلی الله علیه و آله را در آغوش می‌گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به مسیح می‌فرماید: «ای روح خدا! آمده‌ام تا ملیکه، دختر شمعون جانشینت را برای این پسرم خواستگاری کنم» و با دستش به ابومحمد (حسن عسکری علیه السلام) پسر صاحب این نامه، اشاره می‌کند.

مسیح به شمعون نگاه می‌کند و می‌گوید: «شرف و افتخار به تو رو آورده است. پس رجم خود را به رجم آل محمد صلی الله علیه و آله وصل کن». آن‌گاه پیامبر آنها را به هم عقد می‌کند. کنیز از ترس، خواب را برای کسی تعریف نمی‌کند و از محبت حضرت ابومحمد (امام عسکری) غذا و آب نمی‌خورد و بیمار می‌شود و پزشکان می‌آورند و دختر برای شفا یافتن از پدر بزرگش می‌خواهد اسپران مسلمان را که در زندان هستند، آزاد کند و او این کار را انجام می‌دهد و کنیز مقداری غذا می‌خورد.

چهارده روز بعد، دوباره حضرت فاطمه علیه السلام را در خواب می‌بیند که حضرت مریم، دختر عمران و هزار حوری بهشتی همراه ایشان هستند و مریم علیه السلام حضرت فاطمه علیه السلام را معرفی می‌کند که این مادر شوهرت، ابومحمد (امام عسکری) است و برای آنکه ابومحمد علیه السلام او را ملاقات کند، به دست حضرت زهرا علیه السلام شهادتین می‌گوید و مسلمان می‌شود. از آن شب، هر شب امام عسکری علیه السلام را در خواب می‌بیند و امام عسکری علیه السلام از جنگی که بین لشکریان قیصر با مسلمانان پیش خواهد آمد، به او خبر می‌دهد و می‌فرماید که با آنها برای پرستاری به جنگ می‌آید و در جنگ اسیر می‌شود و او را برای فروش به بغداد می‌آورند.

بُشر می‌گوید وقتی نزد ابوالحسن امام هادی علیه السلام آمدم، حضرت فرمود: «من دوست

دارم تو را اکرام کنم. کدام‌یک را بیشتر دوست داری: ده هزار درهم به تو بدهم یا به شرافتی ابدی تو را بشارت دهم؟» ایشان شرافت ابدی را انتخاب می‌کند. حضرت فرمود: «پس بشارت باد تو را به فرزندی که مالک شرق و غرب دنیا می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همچنان‌که پر از ظلم بود». سپس به حکیمه خواهر خود می‌فرماید او را به خانه‌ات ببر و واجبات و مستحبات را به او یاد بده. او همسر ابومحمد (حسن عسکری) و مادر قائم علیه السلام است.^۱

سپس نویسنده در صفحه ۴۳ می‌گوید: این داستانی شبیه به خیال، بلکه خود خیال است. آیا شایسته است که چنین داستانی به خاندان نبوت منسوب باشد یا به کتاب هزار و یک شب؟!

☑ بسیار روشن است که واقعیتهای تاریخی که با شواهد صدق همراه است و از راستگوترین و باتقواترین فرد آن زمان (امام هادی علیه السلام) روایت شده است، به مجرد استبعاد یک شخص منکر، رد نمی‌شود.

اگر آنچه ما عجیب می‌شماریم، سبب انکار باشد، باید وقایع بسیار عجیبی نیز که در قرآن شریف یا روایات صحیح آمده، انکار شود؛ آیا تولد حضرت آدم بدون پدر و مادر، تولد حضرت عیسی علیه السلام از مادر بدون تماس با هیچ مردی، سخن گفتن کودکی در قنذاق که تازه چشم به جهان گشوده و داستان یوسف و زلیخا که در قرآن مفصل آمده است، عجیب نیستند؟! پس بگویید اینها هم افسانه و کتاب داستان هزار و یک شب است!

در واقع، تعصب کور باعث می‌شود هر آنچه را انسان بعید می‌شمارد و نمی‌تواند بفهمد، باطل و افسانه و خیال بداند.

اعتقاد شیعه درباره امامان معصوم علیهم السلام و علم آنان بر وقایع عالم که با اذن الهی است، موجب پذیرش این واقعیتهای عجیب، ولی راست می‌شود. معجزات و کرامات بسیاری

۱. کمال‌الدین، صص ۴۱۹ و ۴۲۳؛ الغیبه طوسی، صص ۲۰۸ و ۲۱۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۶ و ۱۰.

از اهل بیت عصمت علیهم السلام و نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در کتاب‌های معتبر، مثل «اثبات الهداة» شیخ حر عاملی و «مدینه المعاجز» بحرانی ذکر شده است. امروز نیز شیعیان از برکات و کرامات اهل بیت علیهم السلام برخوردارند و بزرگان، عالمان و مؤمنان حتی از غیر شیعیان موارد زیادی از آنها را یا خود تجربه کرده‌اند یا از زبان افراد متقی و راستگو شنیده‌اند.

آیا سزاوار است به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که آیه ﴿لَئِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ در شأن آنان نازل شده است، چنین نسبت‌های ناروایی داده شود؟!

معتمد بودن برخی انصار

☒ نویسنده در صفحه ۳۷، می‌گوید که امام هادی علیه السلام به بشر بن سلیمان گفت: «ای بشر تو از فرزندان انصار هستی و این موالات میان شما نسل به نسل منتقل می‌شود و شما معتمدان ما اهل بیت هستید». آن‌گاه نویسنده در پاورقی می‌نویسد: حادثه سقیفه ثابت می‌کند که انصار طالب خلافت برای خودشان بودند نه برای علی و فرزندان او. آیا طبق تعریف شیعه می‌توان به اینها گفت که مولای (موالیان) علی‌اند؟ پس فرق میان آنها و ابوبکر و عمر و عثمان چیست؟

☑ اولاً این تعریف حضرت مربوط به همه انصار نبود؛ بلکه برای این شخص بود که از فرزندان ابویوب انصاری، صحابی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله بود و همان‌طور که در اصل روایت آمده، از موالیان امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و از همسایگان آن دو امام علیهم السلام در سامرا بود.

ثانیاً از فرمایش امام هادی علیه السلام به بشر بن سلیمان، استفاده می‌شود کسانی که این ویژگی‌ها را داشته باشند، از موالیان اهل بیت‌اند.

ثالثاً سخن از انصار است نه مهاجرانی که نام آنها را برده‌اید. هرچند بین مهاجر نیز افرادی بودند که تا آخر با امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام ماندند و دارای این صفات بودند.

ایراد بنی اسرائیلی!

✘ نویسنده در پاورقی صفحه ۴۲ می‌گوید: از دلایل دروغ بودن این روایت این است که او (کنیزی که مادر امام زمان علیه السلام می‌شود) از تخت و تاج پدرش صحبت می‌کند که از طلا و جواهر بوده است. پس سخن از این ده هزار درهم چیست؟! یعنی او از قصر می‌گریزد تا ده هزار درهم بگیرد؟!

✘ آیا ده هزار درهم برای دختری که از خانواده پولداری جدا شده و دیگر چیزی ندارد، ناچیز است؟! حتی اگر ایشان پول و مال بسیار می‌داشت، آیا قراردادن مهریه برای ازدواج لازم نیست؟! شاید امام هادی علیه السلام برای مهریه، او را مخیر کرده است بین گرفتن ده هزار درهم یا شرافت ابدی. البته او نیز شرافت ابدی را اختیار می‌کند.

کیفیت حمل و نحوه ولادت حضرت

✘ نویسنده در صفحه ۴۴ می‌گوید: مادرش مانند سایر زنان، او را از شکم حامله شد و بعضی می‌گویند از پهلوهایش به او حامله شده است. همچنین می‌گوید: مادرش مثل سایر زنان او را به دنیا آورد و گفته‌اند برخلاف معمول مادرش او را از رانش به دنیا آورد.^۱

✘ اولاً روایتی که به دنیا آمدن از ران در آن ذکر شده، ضعیف و غیرمعتبر است و حسین بن حمدان که در سند روایت آمده، مجهول است.

ثانیاً مسلم است که اصل ولادت آن حضرت علیه السلام با عنایت الهی و غیرعادی بوده است؛ همچون ولادت حضرت موسی علیه السلام که به هیچ‌وجه آثار حمل آشکار نبود و به وقتش حضرت به دنیا آمد؛ چنان‌که امام عسکری علیه السلام این مطلب را به عمه خود (حکیمه) فرمود:

وقتی فجر طلوع کند، اثر حمل را در نرجس خواهی دید؛ چون نرجس مثل مادر موسی علیه السلام است که اثر حمل او ظاهر نگشت و کسی تا هنگام ولادت از آن خبردار

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۶؛ النجم الثاقب، ص ۱۴۶؛ اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۵۸.

نشد؛ زیرا فرعون به دنبال دست یافتن بر موسی، شکم زن‌های باردار را پاره می‌کرد. ولادت این مولود (مهدی علیه السلام) نیز مثل موسی علیه السلام است.^۱

البته سرّ مطلب هم همان‌طور که در کلام امام عسکری علیه السلام آمده، حفاظت از جان حضرت بوده است؛ چون حاکم جور زمان در پی نابود کردن دوازدهمین چراغ هدایت بود؛ زیرا در روایات متعدد از پیامبر و بقیه امامان معصوم شنیده بودند که او کسی است که ریشه ظلم را از زمین بر خواهد کند. از این رو افرادی را مراقب گذاشته بودند تا زنان باردار را شناسایی کنند و خبر دهند. با این وضع، خدای قادر متعال دوازدهمین امام را همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وعده‌اش را داده بودند، به صورت غیرعادی به دنیا آورد.

ثالثاً در مجموعه روایات مربوط به کیفیت باردار شدن مادر امام عصر علیه السلام و نحوه ولادت آن حضرت، یک مطلب مشترک است که برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندنی از مادرش به دنیا آمده است که روزی زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. بنابراین اگر در ویژگی‌ها و جزئیات روایات نیز اختلافی دیده شود، اصل ولادت انکار نمی‌شود. در واقع چنین واقعه‌ای، مثل این است که افراد متعددی نزد ما بیایند و همه از آمدن یک مسافر خبر دهند؛ یکی بگوید صبح از سفر آمد، دیگری بگوید عصر از سفر آمد، شخص دیگری بگوید سواره آمد، فردی نیز بگوید موقع آمدن ساکی در دست داشت. به یقین، با این خبرها، در اصل آمدن آن شخص یقین حاصل می‌کنیم؛ اما درباره ویژگی‌های مسافر، باید ببینیم که قرائن و شواهد با کدام یک بیشتر هماهنگی دارد. در واقع هرکدام از این افراد، دو خبر به ما داده‌اند: یکی اصل آمدن و دیگری چگونگی آمدن. معلوم است که خبر مشترک بین همه آنها پذیرفته می‌شود؛ اما خبر دوم که اختلافی است باید با دلیل و قرینه و شاهد دیگری ثابت شود.

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۰.

در مسئله ولادت امام عصر علیه السلام نیز همه خبرها بیانگر ولادت آن حضرت از مادری بزرگوار است؛ اما روایات درباره نام مادر، سال تولد و ساعت تولد حضرت مختلف است.

مشهور علمای امامیه اتفاق نظر دارند که آن حضرت از مادرش نرجس، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ در سامرا، در خانه امام حسن عسکری علیه السلام دیده به جهان گشوده است.

اختلاف در تاریخ ولادت

☒ نویسنده در صفحه ۴۵ می‌گوید: گفته‌اند در هشتم ذی‌الحجه سال ۲۵۷ هجری یا سال ۲۵۸ هجری یا نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده است. همچنین گفته‌اند که در سال ۲۵۲ هجری یا هشتم شعبان سال ۲۵۶ هجری یا در نیمه رمضان، بدون اینکه سائش را مشخص کنند، به دنیا آمده است.

☑ در واقع نویسنده می‌خواهد با بیان اختلاف نقل سال و روز ولادت آن حضرت، اصل ولادت را انکار کند؛ در حالی که اصل ولادت حضرت را بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. صاحب «منتخب‌الآثر»، نام ۶۵ نفر از آنان را ذکر کرده است.^۱ بنابراین اختلاف در سال یا روز ولادت، هیچ دلیلی بر متولد نشدن آن حضرت نیست.

در ضمن، اگر اختلاف در ولادت و تاریخ آن، موجب بطلان اصل ولادت باشد، در سایر موارد هم جاری است؛ یعنی درباره نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز که اختلاف در تاریخ ولادت ایشان هست، باید در اصل ولادت آن حضرت شک کرد؛ در حالی که هیچ‌کس حتی غیرمسلمانان نیز چنین مطلبی را نگفته‌اند.

اختلاف در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله در کتاب‌ها و نوشته‌های اهل سنت به صراحت آمده است. در «فتاوی الشبکه الاسلامیه» با اشراف «دکتر عبدالله الفقیه» می‌خوانیم:

۱. منتخب‌الآثر، صص ۳۲۰ - ۳۴۱.

نویسندگان تاریخ و سیره در میلاد پیامبر ص اختلاف کرده‌اند. شکی نیست که آن حضرت، روز دوشنبه‌ای از ماه ربیع‌الاول عام الفیل، سال ۵۷۱ میلاد مسیح ص به دنیا آمده است؛ اما در تاریخ تولد حضرت که دو شب یا هشت روز یا نه روز یا دوازده روز از [اول] ربیع‌الاول گذشته بوده، اختلاف است. البته بیشتر سیره‌نویسان معتقدند که در روز دوازده ربیع‌الاول عام الفیل، پنجاه روز بعد از جریان فیل (جریان حمله ابرهه به کعبه مکرمه) بوده است.

«مبارکفوری» گفته است تولد روز دوشنبه نهم ربیع‌الاول عام الفیل بوده است... این [اختلاف اقوال] به علت اختلاف قول مورخان است و شاید به سبب ثبت نکردن دقیق امور و اطمینان به آن در آن زمان بوده است.^۱

«دکتر حسام‌الدین عفانه» در کتاب «قواعد و أسس فی السنة و البدعة» می‌گوید:

روز میلاد نبی ص به صورت قطعی معلوم نیست و علما در تعیین زمان میلاد اختلاف کرده‌اند؛ بعضی گفته‌اند روز دوشنبه، دوازدهم ربیع‌الاول و این قول مشهور است و گفته شده در دوم آن و گفته شده روز هشتم و گفته شده روز دهم و گفته شده روز هفدهم [که قول مشهور بین علمای شیعه است] و گفته شده روز هیجدهم و بعضی از علما و محدثان روز نهم ربیع‌الاول را ترجیح داده‌اند...^۲

تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی می‌گوید:

محمد ص در مکه در خانه‌ای که به خانه ابن‌یوسف از شعب بنی‌هاشم معروف بود، روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول به دنیا آمد و گفته شده دو شب از ربیع‌الاول گذشته، و گفته شده در سوم و گفته شده در دهم و گفته شده در هشتم ربیع‌الاول به دنیا آمده است و گفته شده روز دوشنبه، دوازدهم رمضان، موقع طلوع فجر... و گفته شده پنجاه روز بعد از آمدن فیل به مکه و گفته شده یک ماه بعد از آن و گفته

۱. فتاوی الشبکه الاسلامیه باشراف دکتر عبدالله الفقیه، فتاوی شماره ۲۶۳۲۸.

۲. قواعد و أسس فی السنة و البدعة، حسام‌الدین عفانه، ص ۱۷۸.

شده چهل روز بعد و گفته شده ۵۸ روز بعد از فیل و گفته شده روز آمدن فیل... و گفته شده در صفر و گفته شده روز عاشورا و گفته شده در ربیع الثانی.^۱

وی در پاورقی گفته است:

علما اتفاق نظر دارند که رسول الله ﷺ روز دوشنبه ماه ربیع الاول در عام الفیل به دنیا آمده است و اختلاف دارند که دو روز از آن ماه گذشته یا هشت روز گذشته یا ده روز گذشته یا دوازده روز گذشته است.^۲

آیا با وجود این همه اختلاف در ولادت پیامبر گرامی اسلام، کسی می تواند اصل ولادت را منکر شود؟! بنابراین وجود اختلاف در تاریخ ولادت امام عصر عجل الله فرجه که نویسنده از کتب و روایات ما نقل کرده است، نمی تواند سبب انکار اصل ولادت شود. بلکه این روایات دلیل بر اصل ولادت آن حضرت خواهد بود.

واضح است که برای تعیین زمان تولد، باید با روش های صحیح و با تکیه بر شواهد و قرائن، تاریخ صحیح تر را برگزید که مشهور نزد شیعه، همان نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری است.

معنای غیبت حضرت

☒ نویسنده در صفحه ۴۵ به روایت ریان بن صلت که از ابوالحسن رضا عجل الله فرجه نقل کرده است، اشکال می کند. در این روایت آمده است: «لا یری جسمه و لایسمی باسمه»؛ «جسمش دیده نمی شود و نامش برده نمی شود».^۳

☒ گفتنی است اولاً سند این حدیث، مخدوش است؛ چون جعفر بن محمد که در سند حدیث است، به احتمال، جعفر بن محمد بن مالک است که تضعیف شده، و نسبت وضع حدیث و فساد مذهب به او داده شده است. او کسی است که از افراد

۱. امتاع الاسماع بما للنبی ﷺ من الاحوال و الاموال و الحفدة، ج ۱، ص ۶.

۲. صفة الصفوه، ج ۱، ص ۲۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۳۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۰.

مج‌هول، روایت نقل می‌کند.^۱

ثانیاً عبارت «لا یری جسمه»، یعنی هرچند امام با جسم خود بین مردم هست، ولی مردم او را به نام امام نمی‌شناسند؛ نه آنکه به‌طور کلی دیده نشود.

در واقع، غیبت به معنای نبودن نیست؛ همان‌طور که به معنای نامرئی بودن هم نیست. معنای صحیح غیبت، ناشناس بودن است؛ یعنی امام در جامعه حضور دارد، ولی شناخته نمی‌شود. این همان معنای لغوی غیبت است که اختفا و عدم ظهور است؛ نه عدم حضور.^۲ در روایات نیز همین معنا تأکید شده است:

امام عصر علیه السلام در غیبت صغرا به نایب چهارم (علی بن محمد سمري) می‌فرماید: «فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله...»^۳؛ «از این پس (بعد از غیبت صغرا) غیبت کامل (کبرا) واقع شده است و دیگر ظهوری نیست مگر بعد از اجازه از طرف خدا». حضرت نمی‌فرماید حضوری نیست. بلکه می‌فرماید ظهوری نیست.

در روایت دیگر، محمد بن عثمان عمری (نایب دوم امام زمان علیه السلام) می‌گوید: «به خدا قسم صاحب‌الامر هر سال در موسم [حج] حاضر می‌شود. او مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند».^۴ در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

صاحب این امر بین مردم رفت‌وآمد می‌کند و در بازارهایشان راه می‌رود و بر فرش‌هایشان قدم می‌گذارد، ولی او را نمی‌شناسند تا زمانی که خدا به او اذن دهد که خود را به مردم معرفی کند.^۵

۱. رجال نجاشی، باب الجیم، ۱۲۲؛ رجال ابن‌الغضائری، ذیل نام جعفر بن محمد بن مالک؛ رجال ابن‌داود، ج ۲، ص ۴۳۴؛ الخلاصة للحلی، الفصل الخامس فی الجیم، الباب الاول، جعفر.

۲. مجمع‌البحرین، ج ۳، ص ۳۴۲؛ لسان‌العرب، ج ۱، ص ۶۵۴؛ نه‌ایة ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۹۹؛ تاج‌العروس، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳. بحار‌الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

۴. غیبت طوسی، ص ۱۵۲.

۵. بحار‌الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۴۱.

بنابراین غیبت به معنای مخفی بودن و ظاهر نبودن است؛ به عبارت دیگر، غیبت مقابل ظهور است؛ نه مقابل حضور. امامی که بین اُمت خود حاضر نباشد چگونه می‌تواند از مشکلات آنها آگاه باشد و به آنها کمک نماید و امور دینی و دنیایی آنها را امامت کند. پس امام با جسم خود بین مردم هست، ولی مردم او را به عنوان امام نمی‌شناسند.^۱

تفاوت کیفیت رشد امامان با دیگران

✕ نویسنده در صفحه ۴۶، روایتی را از ابوالحسن علیه السلام نقل می‌کند: «ما گروه جانشینان و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله در یک روز به اندازه یک هفته دیگران رشد می‌کنیم».^۲ در روایت دیگر آمده است: «بچه‌های ما وقتی یک ماه بر آنها می‌گذرد، گویی یک‌سال بر آنها گذشته است». در روایت دیگری نیز آمده است: «ما جماعت ائمه در یک روز به اندازه یک سال دیگران رشد می‌کنیم».^۳

نویسنده می‌خواهد بگوید اینها با هم تناقض دارند؛ همان‌طور که مترجم همین را فهمیده است و از خود در پایان عبارت اضافه کرده است: «و این تناقضات پایان و انتها ندارد».

✕ اولاً نویسنده هر سه روایت را از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام می‌داند؛ درحالی‌که از ابومحمد حسن عسکری علیه السلام است. در ضمن روایات را دقیق نقل نکرده است؛ برای مثال، عبارت روایت دوم چنین است: «فرزندان انبیا و اوصیا، وقتی امام باشند، رشدشان برخلاف رشد دیگران است. بچه‌های ما وقتی یک ماه بر آنان بگذرد، مثل آن است که یک سال بر آنها گذشته است».

ثانیاً هر سه روایت از نظر سند، ضعیف و بدون اعتبار است. حسین بن حمدان که

۱. ر.ک: به کتاب‌هایی که شرح ماجرای تشریف افراد را ذکر کرده‌اند؛ مثل «توجهات ولی عصر به علما و مراجع»، عبدالرحمان باقی زاده.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۷.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۲۳۹.

در سند روایت اول آمده، مجهول است. روایت دوم از «محمد بن عبدالله طهوی» نقل شده که در برخی نسخه‌های کمال‌الدین، محمد بن عبدالله طهوی، در بعضی ظه‌ری، در بعضی زه‌ری، در بعضی مطه‌ری و در بعضی طه‌ری ذکر شده است.^۱ به هر حال محمد ابن عبدالله با هیچ‌یک از این عناوین در کتب رجالی ما نیامده است. فقط عنوان «طه‌وری» در رجال شیخ طوسی^۲ و رجال برقی^۳، و عنوان «طهومی» در جامع‌الرواة^۴ آمده است که از اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده شده است؛ نه امام حسن عسکری علیه السلام. در ضمن، این دو عنوان نیز مجهول‌اند. روایت سوم نیز معتبر^۵ نیست؛ چون مرسله است و راویان آن ذکر نشده‌اند.

ثالثاً این‌گونه تشبیهات برای بیان سرعت رشد است؛ نه برای بیان مقدار دقیق و معین. همچنین این‌گونه سخن گفتن در گفت‌وگوها شایع است؛ چنان‌که علامه مجلسی^۶ فرموده است.

رباعاً اگر این‌گونه تعبیرات، تناقض یا کذب باشد، باید موارد مشابه آن نیز که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت مریم علیه السلام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه علیه السلام آمده است، تناقض‌گویی باشد!

«برهان‌الدین بقاعی» از علمای اهل سنت در ذیل آیه ۸۳ سوره انعام درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «ابراهیم در یک روز به اندازه یک‌ماه، و در یک‌ماه به اندازه یک‌سال رشد می‌کرد».^۷

۱. کمال‌الدین، پاورقی ص ۴۲۶.

۲. رجال طوسی، ص ۳۶۴.

۳. رجال برقی، اصحاب ابوالحسن.

۴. جامع‌الرواة، اردبیلی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵. الرعیة لحال البدایة فی علم الدرایة، شهید ثانی، ص ۵۱.

۶. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴۱؛ مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵۵۱.

۷. نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، برهان‌الدین ابوالحسن ابراهیم بن عمر البقاعی، ج ۲، ص ۶۶۶؛ تفسیر الخازن، علاء‌الدین علی بن محمد بن ابراهیم البغدادی الشهیر بالخازن، ج ۲، ص ۱۵۱؛ بیان المعانی، ملا حویش آل غازی عبدالقادر، ج ۳، ص ۳۶۸.

آلوسی از ابن عباس نقل می‌کند که درباره حضرت مریم علیها السلام گفت: «فكانت تُشَبُّ في يوم ما يشبُّ غيرُها في عامٍ»^۱؛ «هر روز به اندازه‌ای که دیگران یکسال رشد می‌کنند، رشد می‌کرد».

درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله از قول حلیمه سعدیه، دایه حضرت نقل کرده‌اند که آن حضرت در کودکی در هر روز به اندازه یک‌ماه کودکان دیگر رشد می‌کرد و در یک‌ماه به اندازه یکسال دیگران رشد می‌کرد؛ به حدی که در سن یک‌سالگی و به نقلی دوسالگی و به نقل دیگر شش‌سالگی، به اندازه یک پسر بچه قوی شده بود.^۲

بعضی نیز این‌گونه نقل کرده‌اند: «رشد او چنان بود که مثل رشد کودکان دیگر نبود. دو ساله نشده بود که یک پسر بچه قوی شده بود».^۳

درباره حضرت فاطمه علیها السلام نیز از ابن عباس نقل شده است: «فاطمه علیها السلام در کودکی در یک روز به اندازه یک هفته رشد می‌کرد و در یک هفته به اندازه یک‌ماه و در یک‌ماه به اندازه یکسال».^۴

همه این تعبیرات، استعاره‌ای است و فقط برای بیان سرعت رشد آنها آمده است و هیچ اشکالی در آنها نیست.

در ضمن هیچ‌کدام از این تعبیرات نمی‌تواند دلیل بر انکار وجود امام زمان علیه السلام باشد.

۱. تفسیر روح المعانی، ذیل تفسیر آیه ۳۷ آل عمران؛ البحر المدید، احمد بن محمد بن مهدی بن عجبیه الحسنی الادریسی الشاذلی القاسی ابوالعباس.

۲. مسند ابی‌یعلی، ج ۱۳، ص ۷۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۲۴۳؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۳، ص ۹۰؛ ثقات ابن حبان، ج ۱، ص ۴۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۴۷؛ القول المبین فی سیرة سید المرسلین، ج ۱، ص ۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۷.

۳. السیرة الحلبیه، الابیات، ج ۱، ص ۱۴۸؛ الروض الانف، ج ۱، ص ۲۸۷؛ الرحیق المختوم، صفی الرحمان المبارکفوری، ج ۱، ص ۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۰۵؛ روح المعانی، آلوسی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ السیرة النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۲۷؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰.

بلکه سخن از چگونگی رشد یک انسان بعد از ولادت اوست. بنابراین خود این روایات، دلیل بر وجود امام عصر علیه السلام است.

مکان زندگی امام زمان علیه السلام

✕ نویسنده در صفحه ۴۶ درباره مکان زندگی امام زمان علیه السلام می‌گوید: برخی گفته‌اند که در مدینه زندگی می‌کند. برخی گفته‌اند که در مکه و ذی‌طوی است. همچنین گفته‌اند که در سرداب سامراست. تا جایی که شاعر [به تعبیر نویسنده] می‌گوید: «ای کاش می‌دانستم کجایی و در کدام سرزمین هستی؟ آیا در سرزمین رضوی هستی یا در ذی‌طوی؟ خیلی برایم ناگوار است که همه مردم را می‌بینم ولی تو از دیده‌ها پنهانی!» [این جملات، فرازهایی از دعای ندبه است].

✕ در بررسی گفتار نویسنده، باید به این نکات توجه کرد:

۱. در روایات و عبارات علمای شیعه، محل قطعی زندگی حضرت معرفی نشده است. بنابراین نام مکان‌هایی که نویسنده آورده است، مکان احتمالی یا محل غیبت آن حضرت است. بنابراین مواردی را که نویسنده به علما نسبت داده و از کتاب آنها آدرس ذکر کرده است، تهمت و دروغی واضح است؛ برای مثال وی می‌گوید: «صاحب مستدرک سفینة البحار گفته است حضرت در سرداب سامراست».^۱ درحالی‌که عبارت آدرس مذکور چنین است:

باب زیارة الامام المستر عن الابصار الحاضر في قلوب الاخيار المنتظر في الليل والنهار

الحجة بن الحسن عليه السلام في السرداب وغيره.^۲

باب زیارت امام غایب از انظار، ولی حاضر در قلوب خوبان که انتظار او را شب و روز می‌کشند در سرداب و جاهای دیگر.

۱. مستدرک سفینة البحار، نمازی شاهرودی، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، صص ۸۱ و ۳۲۳.

آیا زیارت کردن جایی که محل زندگی حضرت در زمان قبل از امامت و قبل از غیبت بوده است، دلیل بر زندگی حضرت در آن مکان است؟! در بحارالانوار^۱ نیز یکی از ابواب آن به همین صورت آمده، و در آنجا چند زیارت نامه برای امام زمان علیه السلام نقل شده است. بنابراین کسی از شیعه، سرداب را محل زندگی آن حضرت نمی داند و این تهمت است که به شیعه می زنند و ما در پایان همین مطلب، به آن می پردازیم.

۲. روایاتی که در این مورد ذکر شده است، بیشتر به غیبت صغرا یا به زمان کوتاهی قبل از ظهور آن حضرت توجه دارد؛ برای مثال «ابوهاشم جعفری» می گوید:

به امام عسکری علیه السلام عرض کردم: «عظمت و جلال شما مانع از سؤال کردن از شما می شود. آیا اجازه می دهید سؤالی بپرسم؟» حضرت فرمود: «بپرس». عرض کردم: «آقای من! آیا شما فرزندی دارید؟» فرمود: «بله». عرض کردم: «اگر برای شما حادثه ای رخ داد (به شهادت رسیدید)، کجا دنبال ایشان (فرزند شما) بگردم؟» فرمود: «در مدینه».^۲

یا روایت امام باقر علیه السلام که فرمود: «همانا قائم علیه السلام از گردنه ذی طوی با ۳۱۳ مرد به تعداد رزمندگان بدر فرو می آید؛ تا آنکه به حجرالاسود تکیه می دهد و پرچم را برافراشته می سازد».^۳

در روایت دیگر، «سماعه» از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «گویا قائم علیه السلام را می بینم که بر ذی طوی^۴ با پای برهنه ایستاده است و منتظر است تا به سنت حضرت موسی علیه السلام^۵، نزد

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۸۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳. تاریخ الامام الثانی عشر، ص ۳۷۰، به نقل از غیبت نعمانی، ص ۳۱۵.

۴. مکانی حدود یک فرسخی مکه که از آنجا خانه های مکه دیده می شود. ر.ک: مجمع البحرین.

۵. «خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» (قصص: ۱۸ و ۲۱)

مقام بیاید و از آنجا دعوت خود را آغاز کند».^۱

روایتی نیز عیاشی در تفسیر خود^۲ از «عبدالاعلی الحلبی» از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «برای صاحب این امر غیبتی است در این شعب‌ها (دره‌ها) و با دستش اشاره کرد به ذی طوی [که یکی از آن دره‌هاست] تا دو شب قبل از ظهورش فرا رسد و...».^۳

با دقت در مجموع روایات مربوط به بحث، معلوم می‌شود که این روایات، محل زندگی حضرت را در زمان غیبت کبرا و مکانی که از آنجا با یاران اولیه خود (۳۱۳ نفر) به سوی حجرالاسود برای اعلام ظهور می‌رود، بیان کرده است و در هیچ‌کدام از آنها محل معینی برای زندگی دائمی، مشخص نشده است.

۳. به اعتقاد علمای شیعه، آن حضرت در زمان غیبت کبرا مکان زندگی خاصی ندارد.

«اسحاق بن عمار» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ، الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتُهُ، وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ.^۴

قائم علیه السلام دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت اول (کوتاه) مکانش را تنها خواص شیعیانش، و در غیبت طولانی مکانش را فقط موالیانش می‌دانند.

علامه مجلسی در مرآة العقول می‌گوید:

مراد از «موالیان خاص»، خدمتگزاران و اهل و اولاد آن حضرت یا آن سی نفری است که طبق روایات با آن حضرت‌اند. اما در غیبت صغرا بعضی از خواص شیعیان مثل سفیران، و نایبان خاص و وکلای آن حضرت، مکان ایشان را می‌دانستند.^۵

بنابراین «آن حضرت در عصر غیبت کبرا در مکان معینی استقرار ندارند؛ بلکه به

۱. غیبت، نعمانی، ص ۱۸۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

۳. همان؛ غیبت نعمانی، ص ۱۸۱.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۵. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۲.

هرجا که بخواهند، تشریف می‌برند و وظایفی را که بر عهده دارند انجام می‌دهند.^۱ البته نداشتن مکان مشخص، با ناشناس ماندن و محفوظ ماندن از دست ظالمان و معاندان نیز تناسب دارد.

۴. نویسنده خواسته است با آوردن این اقوال، اشکال کند و بگوید چگونه به امامی اعتقاد دارید که مکان خاصی ندارد؟!۴

آیا واقعاً کسی می‌تواند ادعا کند چون از مکان معین زندگی شخصی خبر نداریم، پس چنین فردی وجود ندارد؟! چه اشکال دارد که امام زمان برای محفوظ ماندن از شرّ ظالمان و دشمنان، محل زندگی‌اش معلوم نباشد و برای انجام دادن وظایفش به شهرها و مکان‌هایی که نیاز است، برود و همچنان در انتظار فرا رسیدن زمان ظهور و بنا نهادن حکومت جهانی خود به سر برَد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره حضرت مهدی (علیه السلام) فرمود:

بدانید آن کس از ما (حضرت مهدی (علیه السلام)) که فتنه‌های آینده را دریابد، با چراغی روشنگر در آن گام می‌نهد و بر همان سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) رفتار می‌کند، گره‌ها را می‌گشاید، بردگان و ملت‌های اسیر را آزاد می‌سازد، جمعیت‌های گمراه و ستمگر را پراکنده، و حق‌جویان پراکنده را جمع‌آوری می‌کند. حضرت مهدی (علیه السلام) سال‌های طولانی در پنهانی از مردم به سر می‌برد؛ آن‌چنان که اثرشناسان، اثر قدمش را نمی‌شناسند؛ گرچه در یافتن اثر و نشانه‌ها تلاش فراوان کنند.^۲

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح این خطبه می‌گوید:

امام علی (علیه السلام) در این خطبه با جمله «وإنَّ من أدركها» به ذکر مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله) پرداخته است که از کتاب و سنت پیروی می‌کند و جمله «فی سُرّة من الناس» بیانگر موضوع اختفا و غیبت این شخصیت والامقام است.^۳

۱. امامت و مهدویت، صافی گلپایگانی، ص ۳۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۲۸.

«قندوزی حنفی» نیز این خطبه امیرمؤمنان علیه السلام را درباره امام زمان مهدی علیه السلام دانسته است.^۱

افتراقی بزرگ به شیعه

همان‌طور که بیان شد برخی می‌گویند شیعه معتقد است امام زمان در سرداب [که محل زندگی آن حضرت و نیز پدرش امام عسکری و امام هادی علیه السلام بوده] غایب شده و در آنجا زندگی می‌کند و از همان‌جا هم ظهور می‌کند؛ برای نمونه «ذهبی» در «تاریخ الاسلام» می‌گوید:

محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم علیه السلام ابوالقاسم العلوی الحسینی علیه السلام، آخرین امام از دوازده امام شیعه، کسی است که شیعه در انتظار اوست و او را مهدی می‌شمارند و او جانشین و حجت است و صاحب سرداب در سامراست... و [شیعیان] ادعا می‌کنند که داخل سرداب خانه پدرش رفته و مادرش او را نگاه می‌کرده و از آنجا خارج نشده است تا به امروز؛ [او] داخل سرداب شده و ناپدید گشته است؛ درحالی که نه ساله بوده است.^۲

«ابن خلکان» در «وفیات الاعیان»^۳ می‌نویسد:

ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد علیه السلام... دوازدهمین امام از ائمه اثنا عشر طبق اعتقاد شیعه، معروف به حجت و اوست که شیعه او را منتظر و قائم و مهدی می‌شمارد و او صاحب سرداب است نزد شیعیان، و اقوال شیعه درباره او زیاد است و ایشان منتظر ظهور او در آخرالزمان از سرداب سامرا هستند... و شیعه می‌گویند او داخل سرداب خانه پدرش شده، درحالی که مادرش ناظر بوده است. ولی از آنجا خارج نشده است و این در سال ۲۶۵ بوده و

۱. ینابیع الموده، قندوزی، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲. تاریخ الاسلام، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، ج ۲۰، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۳. وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.

عمرش در آن زمان نُه سال بوده... و گفته شده وقتی داخل سرداب شده است، چهار سال داشته و گفته شده پنج سال داشته و گفته شده هفده سال داشته است.

«ابن حجر هیتمی» در «الصواعق المحرقة»^۱ می‌گوید: «شیعیان با اسب جلوی سرداب می‌ایستند و خیلی بلند او را صدا می‌زنند تا از سرداب خارج شود».

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود^۲ می‌گوید:

شیعه اثنا عشری می‌گویند محمد بن حسن عسکری علیه السلام، دوازدهمین امام آنان است و او را مهدی می‌نامند که در «حله» داخل سرداب شده و آنجا غایب شده است و او در آخر الزمان خارج می‌شود (ظهور می‌کند) و زمین را پر از عدل می‌کند. [شیعیان در این باره] اشاره می‌کنند به حدیثی که ترمذی درباره مهدی علیه السلام نقل کرده است و ایشان منتظر مهدی هستند و هر شب بعد از نماز مغرب جلوی در این سرداب می‌ایستند؛ درحالی که مرکب (اسب) آماده کرده‌اند. پس نامش را می‌برند و او را می‌خوانند تا زمانی که ستارگان در آسمان فراوان شود. سپس می‌روند تا شب آینده [همین کار را تکرار می‌کنند].

☑ بسیار واضح است که این سخنان، تهمت و دروغ است؛ زیرا اگر درست باشد باید شما دست‌کم کتابی را از شیعه نام برید که چنین سخنانی در آن باشد.

مرحوم خاتم‌المحدثین حاج میرزا حسین نوری طبرسی در کتاب «کشف‌الاستار» می‌گوید:

ای علمای عصر و حافظان دهر! اینها کتاب‌های علمای امامیه و مؤلفات آنهاست و از قبل از تولد حضرت مهدی علیه السلام تا امروز فراوان است و در دسترس شما. فقط یک کتاب از علمای سطح پایین‌تر، تا چه رسد به بزرگان امامیه، نام ببرید که این نسبت‌های ناروای شما در آن باشد.

۱. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲. مقدمه تاریخ، ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۹.

کلینی، سید مرتضی، سید رضی، شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب و غیر ایشان تا امروز، تألیفاتی درباره حضرت حجت بن الحسن علیه السلام دارند که برخی به کتاب غیبت معروف است؛ مثل کتاب کمال‌الدین ابوجعفر قمی (صدوق)، کتاب غیبت نعمانی شاگرد ابوجعفر کلینی، کتاب غیبت ابوجعفر طوسی، کتاب غیبت ابومحمد فضل بن شاذان که بعد از ولادت امام زمان علیه السلام و قبل از وفات امام عسکری علیه السلام نوشته شده است. ما هرچه در این کتاب‌ها جست‌وجو می‌کنیم، اثری از این تهمت‌ها نمی‌یابیم. فقط در بعضی از آنها، کیفیت زیارت امام زمان علیه السلام در سرداب ذکر شده است که هیچ دلالت و حتی اشاره‌ای به این نسبتی که به شیعه می‌دهند، در آن نیست.^۱

البته چون سرداب، محل زندگی سه امام معصوم: امام هادی، امام عسکری و امام مهدی علیه السلام است، شیعیان به آنجا احترام می‌گذارند. «شیخ عباس قمی» در «مفاتیح‌الجنان» به صراحت می‌گوید: «هیچ دلیلی نزد شیعیان نیست که امام در سرداب غایب شده باشد. فقط چون سرداب، محل اقامت امامان بوده، مقدس و معروف است.^۲

درخور توجه است که ابن خلدون دچار نسیان شده است که می‌گوید سرداب در حله است؛ زیرا سرداب معروف، در سامراست نه حله.

همچنین گفتنی است در روایات متعددی که در کتاب‌های شیعه ذکر شده، محل ظهور حضرت مهدی علیه السلام مکه است. نمی‌دانیم چگونه اینها به خود اجازه می‌دهند که چنین دروغ بزرگی بگویند؟! آیا فکر نمی‌کنند که خواننده‌ای به منابع امامیه رجوع می‌کند و برای این دروغ‌گویی و تهمتشان، رسوا می‌شوند؟!

در ابتدای بحث چند روایت از مکان زندگی امام زمان علیه السلام بیان کردیم.^۳ در اینجا نیز

۱. کشف‌الاستار، صص ۲۱۱ - ۲۱۳. با اندکی ویرایش

۲. مفاتیح‌الجنان، شیخ عباس قمی، اعمال سرداب.

۳. غیبت نعمانی، ص ۳۱۵؛ تاریخ الامام الثانی عشر، ص ۳۸۶.

روایت دیگری را بیان می‌کنیم:

جابر بن یزید جعفی در یک روایت طولانی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

وَالْقَائِمُ يَوْمئِذٍ بِمَكَّةَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيرًا بِهِ، فَيُنَادِي يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ فَمَنْ آجَبَنَا مِنَ النَّاسِ؟ فَأَنَا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... قَالَ: فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابَهُ ثَلَاثًا ثَلَاثَةً وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَيَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَى غَيْرِ مِعَادٍ قَرَعًا كَقَرَعِ الْخَرْيَفِ... .

قائم علیه السلام در آن روز، در مکه است؛ درحالی که پشتش به بیت‌الحرام است و به آن پناه برده. پس ندا می‌دهد ای مردم! ما از خدا یاری می‌طلبیم. پس کیست که ما را اجابت کند؟ [و به یاری ما بشتابد]. ما اهل بیت پیامبر شما محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم و ما نزدیک‌ترین مردم به خدا و به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم... [در ادامه امام علیه السلام فرمود]: پس خدا ۳۱۳ نفر را گرد او جمع می‌کند بدون آنکه قرار قبلی در کار باشد. خدا آنان را مانند ابرهای پاییزی جمع می‌کند.^۱

سن حضرت مهدی علیه السلام در موقع ظهور

✕ نویسنده در صفحه ۴۷ روایاتی را از منابع امامیه درباره سن حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور می‌آورد که ایشان در آن زمان، ۳۲ سال، ۵۱ سال یا ۳۰ سال دارد و می‌گوید در روایت مفضل از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان به هر صورت که خودش بخواهد، پیر یا جوان، ظهور می‌کند.

✕ اولاً همه این روایات بر این نکته اتفاق نظر دارند که حضرت به صورت جوان ظهور می‌کند. حتی در روایت مفضل هم که نویسنده قسمتی از آن را آورده است، ابتدا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يُظْهَرُ وَهُوَ شَابٌّ»^۲؛ «ظهور می‌کند درحالی که جوان است». بعد

۱. غیبت نعمانی، صص ۲۷۹ - ۲۸۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۷.

مفضل سؤال می‌کند [گویا به صورت تعجب] که: «آقای من به صورت جوان ظهور می‌کند یا پیر؟» و حضرت پاسخ می‌دهد: «به هر صورت که خودش بخواهد».

ثانیاً این مطلب هم از اعجاز الهی است که درباره آن حضرت تحقق می‌یابد که یک انسان با عمر بسیار طولانی، بیش از هزار سال، به شکل جوانی ظاهر شود. این قدرت و عنایت الهی است؛ چنان‌که امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «سپس خدا به قدرت خود، او را به صورت و شکل کمتر از چهل سال ظاهر می‌کند تا دانسته شود که خدا بر هر کاری قادر است».^۱

ثالثاً روایت ۵۱ سال را فقط سید بن طاووس در «الملاحم و الفتن» به نقل از کتاب «فتن» زکریا از محمد بن یحیی به سند خودش از کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.^۲ بنابراین از روایان امامیه، چنین روایتی ذکر نشده است. افزون بر اینکه، منافاتی با روایات دیگر ندارد؛ چون ۵۱ سال مقابل عمر زیاد حضرت (بیش از هزار سال) زیاد نیست.

نکته مهم آن است که حضرت با سن زیاد، در چشم بیننده، جوان به نظر می‌آید؛ چنان‌که در روایتی آمده است که «اباصلت هروی» از امام رضا علیه السلام می‌پرسد: «علامت‌های قائم علیه السلام هنگام ظهور چیست؟» حضرت فرمود:

علامتش این است که سن زیاد دارد، ولی جوان به نظر می‌آید؛ به صورتی که کسی که او را نگاه می‌کند، چهل ساله و کمتر به نظرش می‌آید. از علامت‌های دیگرش این است که با گذشت روزها و شب‌ها پیر نمی‌شود تا زمانی که اجل آن حضرت
برسد.^۳

رابعاً اگر بر فرض، سن دقیق حضرت در زمان ظهور معلوم نباشد، با وجود اخبار

۱. کمال‌الدین، ص ۳۱۶.

۲. الملاحم و الفتن، ابن طاووس، ص ۳۲۴.

۳. کمال‌الدین، ص ۶۵۲.

متواتر مربوط به ولادت، غیبت و ظهور ایشان، این اختلاف اندک در سن تخمینی حضرت، موجب انکار اصل وجود آن حضرت نمی‌شود.

مدت حکومت حضرت

✗ نویسنده در صفحه ۴۸ روایاتی را که درباره مدت حکومت حضرت نقل شده، آورده است. روایاتی که مدت حکومت را هفت سال که هر سال آن به منزله ده سال است، نوزده سال، چهل سال و ۳۰۹ سال دانسته‌اند. همچنین نویسنده از شهید محمدصادق صدر^۱ نقل کرده که اختلاف در این روایات به حدی است که [نویسندگان] را دچار حیرت کرده است.

✗ باید دانست که اصل ظهور آن حضرت براساس روایات شیعه و سنی، قطعی است و شاهد آن، روایاتی است که در کتاب‌های معتبر اهل سنت آمده و مدت آن را هفت یا نه سال ذکر کرده است. این گونه روایات در سنن ابی‌داود^۲ و سنن ابن‌ماجه آمده است.^۳ البانی این روایت را حسن دانسته است.

حاکم در «المستدرک علی الصحیحین»^۴ می‌گوید: «این حدیث صحیح است». ابن‌حبان نیز این حدیث را در صحیح خود آورده است.^۵ همچنین طبرانی، ابونعیم و دیلمی، در مسند خود، روایاتی را آورده‌اند که مدت حکومت حضرت را بیست سال دانسته‌اند.^۶

گفتنی است که این روایات گرچه از نظر بیان مدت حکومت حضرت مختلف

۱. تاریخ ما بعد الظهور، محمدصادق صدر، ص ۴۳۳.

۲. سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳. سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۳۶۶.

۴. کتاب الفتن و الملاحم، ج ۴، ص ۴۶۵.

۵. باب ذکر الاخبار عن وصف المدة التي تكون المهدي في آخر الزمان، ج ۱۵، ص ۲۳۸.

۶. ينابيع الموده، ص ۲۶۴؛ معجم الكبير، طبرانی، ج ۸، ص ۱۰۱.

است، اما ممکن است بعضی ناظر به شروع قیام تا رحلت آن حضرت باشد؛ مثل روایت «جابر ابن یزید جعفری» که از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کند: «قیام قائم علیه السلام تا زمان رحلتش چه مدت طول می‌کشد؟» حضرت نیز پاسخ می‌دهد: «نوزده سال از زمان قیام تا رحلت اوست».^۱ می‌توان گفت این روایت، مفسر روایات دیگر است.

روایات هفت سال و نه سال نیز ناظر به مدت حکومت حضرت بعد از استقرار است.^۲

اسناد روایاتی که هفت سال را به مثابه هفتاد سال عادی دانسته‌اند،^۳ به علت وجود افراد ضعیفی مثل عبدالله بن قاسم حصرمی، عبدالکریم بن عمرو خثعمی و علی بن ابی حمزه بطائنی، قابل اعتماد نیست.^۴ گرچه با فرض صحت سند، با روایات دیگر منافاتی ندارند؛ زیرا این احتمال وجود دارد که به علت سختی‌ها و مشکلاتی که پیش می‌آید، زمان در نظر مردم طولانی‌تر شود و روزها و ماه‌ها و سال‌ها کندتر گذرد.

اما روایاتی که ۳۰۹ سال، مدت خواب بودن اصحاب کهف در غار، را ذکر کرده است، می‌تواند ناظر بر کل مدت حکومت جهانی مهدوی باشد، نه حکومت شخص حضرت مهدی علیه السلام؛ یعنی زمان رجعت ائمه را نیز بعد از رحلت امام زمان علیه السلام شامل شود.^۵ جابر بن یزید جعفری از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

سوگند به خدا! مردی از ما اهل بیت ۳۰۹ سال حکومت را به دست خواهد گرفت. گفتم: «در چه زمانی؟» فرمود: «بعد از رحلت قائم علیه السلام». گفتم: «خود قائم علیه السلام از زمان قیام تا رحلت چه مقدار حکومت می‌کند؟» فرمود: «از روز قیام تا روز رحلت، نوزده سال».

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۸.

۲. همان، صص ۲۹۸ و ۲۹۹.

۳. همان، صص ۲۹۱، ۳۳۷ و ۳۳۹.

۴. رجال طوسی، صص ۲۲۹، ۳۴۱ و ۳۳۹؛ رجال نجاشی، ص ۲۲۶؛ رجال کشی، ج ۱، صص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۵. همان، ص ۲۹۸.

علامه مجلسی ذیل این روایت می‌گوید: «این روایت به حکومت امام حسین علیه السلام یا امامان دیگر در زمان رجعت اشاره دارد». در جای دیگر نیز می‌گوید:

اخباری که درباره حکومت حضرت مهدی علیه السلام مختلف ذکر شده است، بر وجوهی حمل می‌شود؛ بعضی مجموع مدت حکومتش را ذکر می‌کند، بعضی مدت زمانی را که برای استقرار حکومتش لازم است، بیان می‌کند، برخی طبق حساب سال‌ها و ماه‌های نزد ما و بعضی طبق سال‌ها و ماه‌های طولانی نزد آن حضرت است و خدا بهتر می‌داند.^۱

شاید بتوان روایاتی که چهل سال را ذکر کرده‌اند، بر مجموع مدت حکومت آن حضرت حمل کرد؛ یعنی از ابتدای قیام تا رحلت و نیز مدتی که بعد از رجعت حکومت خواهد کرد.^۲

البته جمع بین روایات فقط از طرف امامیه نیست؛ بلکه ابن حجر هیتمی در کتاب «الفتاوی‌ الحدیثه» بعد از ذکر روایات هفت سال و روایات چهل سال می‌گوید:

روایت چهل سال با روایات سابق که هفت سال یا نه سال می‌گفت، منافات ندارد؛ چون جمع بین آنها ممکن است؛ یعنی هفت سال یا نه سال، مدت زیاد شدن ظهور و قوت حکومت، و چهل سال مدت کل حکومت آن حضرت است.^۳

به هر حال، با وجود احتمالات معقول که شاهد آن در خود این روایات است، هیچ تردیدی در اصل وجود و ظهور آن حضرت راه ندارد تا نویسنده بخواهد به آن استناد کند.

اصل غیبت قطعی، مدتش نامعلوم

✕ نویسنده در صفحه ۴۹ می‌گوید: از جمله نشانه‌های اضطراب و آشفتگی در مورد مهدی، اختلاف زیاد درباره مدت غیبت اوست. از علی بن ابی طالب نقل شده است که

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰.

۲. الشموس المضيئه، علی سعادت پرور تهرانی، ص ۱۹۱.

۳. الفتاوی‌ الحدیثه، ابن حجر هیتمی، ص ۴۲.

گفت: «مهدی غیبت و حیرتی دارد که گروهی به این وسیله، گمراه، و گروهی هدایت می‌شوند». وقتی سؤال شد چه مدت در حیرت است؟ گفت: «شش روز یا شش ماه یا شش سال».^۱

□ اولاً علامه مجلسی این روایت را مجهول دانسته است؛ چون «منصورین سندی» که در سند آن است، مجهول است.^۲

ثانیاً مراد از «سته» ممکن است مبتنی بر بحث «بدا» در این امر باشد و به همین علت است که حضرت زمان واحدی را مشخص نکرده است. بلکه فرموده شش روز یا شش ماه یا شش سال. البته در پایان روایت به احتمال تغییر این مدت اشاره کرده و فرموده است: «فانَّ له بداءات و ارادات و غایات و نهايات»؛ «خدا تقدیرات متجدد در زمان‌های متفاوت و اراده‌ها و هدف‌ها و پایان‌هایی برای امور دارد». بنابراین حضرت زمان خاصی را معین نکرده است؛ به عبارت دیگر، صاحب مرآة العقول می‌گوید:

یعنی در مورد ظهور او امور بدائی و تغییردهنده‌ای از طرف خدا ایجاد می‌شود و ممکن است اراده خدای متعال در مدت غیبت و زمان ظهور حضرت به امر دیگری تعلق گیرد و این به علت مصالح مهمی است؛ چون حق تعالی بهتر مصالح مخلوقات و بندگانش را می‌داند.^۳

البته درخور توجه است که امیرمؤمنان علیه السلام در روایت مذکور، اصل وجود حضرت و غیبت را ثابت می‌کند؛ چون وقتی راوی (اصبغ بن نباته) سؤال می‌کند: «آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟» حضرت فرمود: «نعم كما انه مخلوق»؛ «همان‌طور که او بی‌گمان آفریده خواهد شد، به یقین نیز غیبت خواهد داشت».

این روایت برای امثال نویسنده کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» شاهد خوبی است؛ آنجا که حضرت فرمود: «برای او غیبت و حیرتی است که عده‌ای درباره غیبت او گمراه

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۴۴.

می شوند». صاحب مرآة العقول می نویسد: «و گمراهی آنان، همین انکار وجود امام عصر علیه السلام و نپذیرفتن مذهب امامیه است».^۱

مهدی علیه السلام وارث حضرت موسی علیه السلام در ولادت و غیبت

☒ نویسنده در صفحه ۴۹ می گوید: وقتی این مدت سپری شد و شش روز و شش ماه و شش سال گذشت و خبری نشد، روایت دوم آمد که مدت غیبت او ۲۸ سال است؛ همچنان که حضرت موسی ۲۸ سال غیبت داشت.^۲

☑ در واقع، آنچه از این روایت استفاده می شود این است که حضرت مهدی علیه السلام سنت هایی را از انبیای گذشته به ارث برده است. راوی (عبدالله بن سنان) می گوید: «سؤال کردم آن سنتی که مهدی علیه السلام از موسی به ارث برده است، چیست؟» حضرت فرمود: «مخفی بودن ولادت و غیبت از قوم خود»؛ یعنی همان طور که ولادت حضرت موسی از ترس فرعون در اختفا و پنهانی بود، مهدی علیه السلام نیز ولادتش مخفی است و مدتی را غایب خواهد بود.

آن گاه راوی سؤال کرد: «غیبت حضرت موسی از قوم خود چه مدت طول کشید؟» حضرت فرمود: «(۲۸ سال)». بی تردید، این سؤال دوم و جواب آن، هیچ ظهوری ندارد که مدت غیبت امام زمان علیه السلام هم باید ۲۸ سال باشد؛ زیرا اگر بنا باشد؛ که حضرت در همه ویژگی های سنتی که از انبیا ارث می برد، مثل آنان باشد، باید در سنتی نیز که از حضرت نوح ارث برده است (طول عمر)، مثل حضرت نوح باشد و ۲۵۰۰ سال عمر کند!

مدت غیبت به اندازه حیرت بنی اسرائیل

☒ نویسنده در صفحه ۵۰ می گوید: در روایت دیگری آمده است که مدت غیبتش همانند دوران حیرت بنی اسرائیل، چهل سال است.^۳

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۴۳.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، صص ۴۵۹ و ۴۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱.

☑ اولاً سند این روایت که نقل قول فردی است که خدمت امام زمان علیه السلام رسیده، مخدوش است. این روایت به دو طریق نقل شده است: یکی طریق شیخ طوسی در کتاب غیبت که در سندش «احمد بن علی رازی» است و این شخص را نجاشی^۱ و شیخ طوسی در «فهرست»^۲ ثقه ندانسته‌اند و گفته‌اند اهل غلو است. ابن غضائری نیز او را ضعیف دانسته است.^۳

طریق دیگر، از شیخ صدوق است که در سندش «علی بن احمد خدیجی کوفی» است. شیخ در فهرست^۴ می‌گوید که وی ابتدا مذهب صحیحی داشت. ولی سپس منحرف شد و مذهب مخمسه را برگزید.^۵ ابن غضائری نیز گفته است که وی کذاب، غالی و بدعت‌گذار است و کتاب‌هایی دارد که به آنها توجه نمی‌شود.^۶

ثانیاً با چشم‌پوشی از سند، ممکن است این روایت از باب بدا باشد که حضرت علیه السلام یک امر غیرحتمی را که بستگی به شرایط خاص خود دارد، به آن فرد خبر داده باشد^۷ و چون آن شرایط حاصل نشده، زمان آن به تأخیر افتاده است. افزون بر اینکه، همین روایت را شیخ صدوق نقل کرده، ولی برای ظهور مدت معین نکرده است.^۸

پس باید به این نویسنده گفت شما که تولد امام زمان علیه السلام را انکار می‌کنید، چگونه به سخن آن حضرت علیه السلام برای زمان ظهورش استدلال می‌کنید. بنابر مبنای شما، آن حضرت هنوز متولد نشده است! پس سخن او و خبر دادن او از زمان ظهورش معنا نخواهد داشت!

۱. رجال نجاشی، ص ۹۷.

۲. فهرست، شیخ طوسی، ص ۷۲.

۳. رجال ابن‌الغضائری، ص ۳؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ نقد الرجال، ص ۲۵.

۴. فهرست، ص ۲۷۱.

۵. مخمسه، طائفه‌ای از غلات‌اند که می‌گویند سلمان، مقداد، عمار، ابودر، عمروبن امیر ضمری موکلان مصالح عالم‌اند. ر.ک: نقد الرجال، ص ۲۲۶. همچنین گفته شده است آنان قائل به ربوبیت پنج تن آل عبا هستند. ر.ک:

بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۹.

۶. رجال ابن‌الغضائری، ص ۸۲.

۷. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳.

۸. کمال‌الدین، ص ۴۴۴.

کشته شدن نفس زکیه پانزده روز قبل از ظهور

✘ نویسنده در صفحه ۵۰ می‌گوید: در روایت دیگری از ابو عبدالله نقل شده که فاصله بین آمدن قائم و قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شبانه‌روز نیست؛ یعنی سال ۱۴۵ هجری. سپس گفته است که محمد صادق صدر این خبر را درخور اعتماد و اثبات پذیر دانسته است؛ زیرا مفید، آن را در کتاب «ارشاد» آورده و گفته است همه راویانش مورد اطمینان‌اند.^۲

✗ متأسفانه نویسنده به علت نداشتن آگاهی از تاریخ و به سبب دشمنی‌اش با شیعه، نفس زکیه در روایات را با شخصی که در سال ۱۴۵ هجری در زمان «ابوجعفر منصور دوانیقی» کشته شده و نامش محمد بن عبدالله بن حسن است، اشتباه گرفته است.

توضیح اینکه: پدر محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) به سبب روایاتی که از پیامبر و امامان قبل از امام صادق (علیه‌السلام) درباره قیام مهدی شنیده بود، فرزندش را مهدی معرفی کرد و حتی از امام صادق (علیه‌السلام) خواست که با او بیعت کند. امام صادق (علیه‌السلام) نیز به او فرمود که مهدی موعود، فرزند تو نیست و با این کار تو، ابوجعفر منصور دوانیقی فرزندت را خواهد کشت. عبدالله بن حسن به امام صادق (علیه‌السلام) تهمت حسادت زد و سرانجام محمد بن عبدالله بن حسن بر منصور دوانیقی خروج کرد و به دستور منصور او را در مدینه کشتند و ابراهیم، برادر محمد نیز در بصره خروج کرد و کشته شد.^۳

فرق میان محمد بن عبدالله بن حسن، با نفس زکیه‌ای که پانزده روز قبل از قیام امام زمان (علیه‌السلام) کشته خواهد شد، با دقت در دو نکته روشن می‌شود:

۱. در روایات، محل کشته شدن نفس زکیه، مکه معرفی شده است؛ امام باقر (علیه‌السلام) در

ضمن بیان علائم ظهور، فرمود:

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۷۴؛ الغیبة، طوسی، ص ۴۴۵.

۲. تاریخ ما بعد الظهور، محمد صادق صدر، ص ۱۸۵.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۲۳۷.

و کشته شدن پسری از آل محمد بین رکن و مقام (مکه) که نامش محمد بن حسن نفس زکیه است و صدای صیحه‌ای از آسمان می‌آید به اینکه حق در مهدی و پیروان اوست. این زمان، قیام قائم ماست.^۱

در حالی که محمد بن عبدالله بن حسن در سال ۱۴۵ هجری، در مدینه کشته شد.^۲

۲. مطابق روایات ما از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام درباره امام عصر علیه السلام و نیز روایات اهل سنت، مهدی علیه السلام در آخر الزمان قیام خواهد کرد و این بعد از پایان یافتن امامت یازده امام قبلی است؛ یعنی به طور قطع، قیام مهدی علیه السلام در زمان امام صادق علیه السلام نبوده است. پس اینکه نویسنده می‌گوید در سال ۱۴۵ هجری وعده آمدن قائم داده شده، ولی قیام نکرده، سخن نادرستی است.

مدّت غیبت امام زمان علیه السلام

☒ نویسنده در صفحه ۵۰ از امام باقر علیه السلام روایتی را آورده که مدت این امر هفتاد سال بود. ولی با کشته شدن امام حسین علیه السلام خداوند بر اهل زمین خشمگین شد و آن را یکصد و چهل سال قرار داد و خداوند بعد از آن، وقت دیگری برای ما قرار نداده است.^۳

☑ بسیار واضح است که نویسنده مقداری از روایت را از وسط و آخر آن حذف کرده است؛ زیرا عبارت اصلی روایت این است:

مدت این امر هفتاد سال بود. ولی وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، خداوند بر اهل زمین خشمناک شد و آن را ۱۴۰ سال قرار داد. ما به شما [این مطلب را که از اسرار بود] خبر دادیم و شما آن را فاش ساختید و از اسرار پرده برداشتید. خدا بعد از این زمان، زمان دیگری را نزد ما قرار نداده است و ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ

۱. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۹۲؛ کمال‌الدین، ص ۳۳۱.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۲۳۷؛ کافی، ج ۱، ص ۳۶۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

أُمُّ الْكِتَابِ^۱؛ «خداوند هرچه را بخواهد محو می‌کند و هرچه را بخواهد ثابت نگه می‌دارد و اُمُّ الْكِتَابِ (لوح محفوظ که همه چیز در آن ثبت است) نزد خداست».

این روایت به بدا و تغییر بعضی از مقدرات اشاره دارد. [بحث از بدا به زودی خواهد آمد] و اینکه زمان ظهور حضرت از اموری است که فقط حق تعالی آن را معین می‌کند؛ همان‌طور که علامه مجلسی به آن اشاره کرد.^۲

در روایات دیگری نیز افشای اسرار آل محمد ﷺ سبب به تأخیر افتادن این «امر» معرفی شده است: ابوبصیر می‌گوید به ایشان (امام صادق ع) عرض کردم: «آیا این امر زمانی دارد که بدن‌های ما راحتی داشته باشد و به آن زمان برسیم؟» فرمود: «بله. ولی شما آن را فاش ساختید و خدا بر آن افزود».^۳

مراد از «هذا الامر» به احتمال قوی، ظهور حق و پیروزی آن بر باطل است که بنا بود در زمان یکی از ائمه ع تحقق یابد. اما به سبب شهادت امام حسین ع و انتشار اسرار، به تأخیر افتاد؛ به عبارت دیگر، این روایت مربوط به ظهور امام زمان ع نیست؛ چنان‌که علامه مجلسی این وجه را اظهر دانسته است.^۴

احتمالاتی در مورد این هفتاد سال وجود دارد؛ از جمله اینکه اگر ابتدای این هفتاد سال را از بعثت نبی اکرم ص حساب کنیم، تا شهادت امام حسین ع حدود هفتاد سال، و تا انقراض دولت بنی‌امیه حدود ۱۴۰ سال می‌شود؛ چون خروج ابومسلم خراسانی در سال ۱۲۸ هجری بود که با سیزده سال بعثت پیامبر، حدود ۱۴۰ سال می‌شود. ولی اگر بنا بر مشهور ابتدای آن را از هجرت پیامبر محاسبه می‌کنیم؛ بعد از هفتاد سال خروج مختار واقع شد که در آن قیام، امید استیصال و ریشه‌کن شدن بنی‌امیه و بازگشت حق به

۱. (رعد: ۳۹).

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۲.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۴۳۱.

۴. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۱.

اهل بیت عصمت علیهم السلام، زیاد بود. ولی این قیام ناکام ماند و با کشته شدن مختار در سال ۶۷ هجری، این امر محقق نشد.^۱

توقیت و ممنوعیت آن

✘ نویسنده در صفحه ۵۱ می‌گوید: سپس روایت دیگری آمد که تمامی روایات قبل را تکذیب می‌کند: از ابو عبدالله جعفر صادق روایت شده است: «کسانی که وقت ظهور را مشخص می‌کنند، دروغگویند. ما اهل بیت برای ظهور، وقت تعیین نمی‌کنیم».^۲

از این روایت معلوم می‌شود که تمام اوقاتی که برای ظهور تعیین شده، دروغ‌اند. در ضمن روایت دومی از ابو عبدالله آمده است: «کسی که برای مهدی ما وقت تعیین کند، در علم خداوند به او شرک ورزیده است».^۳

✗ با توجه به مطالبی که در پاسخ به صفحه ۴۹ تا اینجا از کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» داده شد، معلوم شد که ائمه معصوم علیهم السلام هیچ وقت معینی را ذکر نکرده‌اند تا روایات ممنوعیت توقیت (معلوم کردن وقت برای ظهور) با آنها منافات داشته باشد. بلکه نویسنده و افراد مغرضی مثل او می‌خواهند از هر روایت ضعیف یا روایتی که مربوط به مطلب دیگری است، چنان‌که گذشت، توقیت را استفاده کنند.

گفتنی است تعیین زمان ظهور حضرت به دست کسی غیر از حق تعالی نیست؛ همان‌گونه که ائمه علیهم السلام در روایات متعددی این مطلب را برای شیعیان بیان کرده‌اند؛ برای نمونه در روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت، زمان ظهور را بر آیه **عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ** «آگاهی از قیام قیامت نزد اوست»^۴، تطبیق داده و فرموده است:

ای مفضل! من وقت تعیین نمی‌کنم و وقت آن هم تعیین نمی‌شود. هر کس برای

۱. مرآة العقول، ج ۴، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳.

۴. (لقمان: ۳۴) و (زخرف: ۸۵).

ظهور مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خدا شریک دانسته، و مدعی اطلاع از اسرار الهی شده است.^۱

همچنین مفضل بن عمر در روایتی دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «از ما اهل بیت، امامی پیروز و پنهان وجود دارد که وقتی خدا بخواهد او را آشکار می‌کند، به دلش الهام می‌کند و او به امر خدای تبارک و تعالی ظهور می‌نماید».^۲

«حکیمه» دختر امام جواد علیه السلام از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌کند: «ای عمه! او [مهدی علیه السلام] در حمایت پروردگار و پناه او در پس پرده غیبت است تا زمانی که [خدا] به او اجازه ظهور بدهد».^۳

در روایتی دیگر مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: وقتی به امام [مهدی علیه السلام] اجازه ظهور داده شود، خدا را به اسم اعظم عبرانی‌اش می‌خواند. آن‌گاه ۳۱۳ نفر از اصحابش مثل پاره‌هایی از ابر پاییزی و پراکنده، به دورش جمع می‌شوند.^۴

بنابراین تعیین زمان ظهور فقط به دست خداوند است و وقتی انجام می‌شود که خدا اذن دهد.

اگر روایاتی نیز زمان ظهور را پس از پر شدن زمین از ظلم و جور دانسته است یا روایاتی علائم حتمی و غیرحتمی زمان ظهور را بیان کرده است، همه آنها برای بیان علائم ظهور است نه تعیین وقت آن.

اعتقاد به بدا

☒ نویسنده در صفحه ۵۲ قسمتی از روایت امام باقر علیه السلام را آورده که حضرت فرموده است: «وقتی به شما چیزی گفتیم و مطابق آن رخ داد، بگویید خدا راست گفته

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱.

۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۷.

۳. همان، ص ۵۰۶.

۴. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۴۸.

است و اگر چیزی گفتیم و مطابق آن رُخ نداد، بگوئید خدا راست گفته است [در این صورت] خداوند به شما دو اجر می‌دهد.^۱ سپس بدون هیچ دلیلی این روایت را رد می‌کند و با اهانت می‌گوید: «متأسفانه این روایت‌ها پذیرفته شده است».

☑ درخور توجه است که در این روایت و روایاتی از این قبیل به یکی از اعتقادات شیعه به نام مسئله بدا اشاره شده است^۲، اصل این اعتقاد از قرآن و روایات نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام گرفته شده و چون نویسنده در موارد مختلفی به این اعتقاد قرآنی، اشکال کرده است، در اینجا به‌طور مختصر به آن اشاره می‌کنیم:

اگر انسان در مسئله‌ای نظری داشته باشد و سپس نظرش تغییر کند، می‌گویند برایش بدا حاصل شده است؛ یعنی نظرش درباره آن مسئله عوض شده است. این نوع بدا در مورد انسان است که همراه جهل است؛ برای مثال چون انسان از مصالح یا مفساد کاری غافل است، تصمیم می‌گیرد آن کار را انجام دهد؛ ولی بعد از آنکه به مصالح یا مفساد آن مسئله آگاه شد، تصمیم خود را عوض می‌کند. این معنا از بدا درباره خداوند محال است؛ زیرا او به همه مصالح و مفساد امور آگاه است.

اما گاهی بدا به این معناست که گاهی خداوند امری را به علت مصالحی مقدر می‌کند. سپس به علت تمام شدن آن مصلحت یا به وجود آمدن مصالح دیگر، خلاف آن امر را آشکار می‌سازد. این معنا از آیه **﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾**^۳ برداشت شده است و نسبت دادن بدا به این معنا به خداوند هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا خدای متعال از قبل، هم به آن مصلحت علم داشته و هم علم داشته است که به علت اوضاع جدیدی که پیش خواهد آمد، مصلحت جدیدی نیز به وجود می‌آید.

بدا در تکوینات، به منزله نسخ در تشریعیات است. بدا در تکوینات مثل اینکه به

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. (رعد: ۳۹).

علت وجود مصالحي، خداوند فرمان ذبح اسماعيل را به حضرت ابراهيم عليه السلام داده است.^۱ سپس دستور ذبح فرزند را لغو کرده، و قوچ بهشتی را به جای اسماعيل برای ذبح فرستاده و فرموده است: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾^۲

اما بدا در تشریح، مثل تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه است؛ پس از آنکه مدتی مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز خواندند.^۳ در واقع، نسبت دادن این بدا به خدا مستلزم جهل به مصالح یا پشیمانی از آن نیست؛ همان گونه که امام صادق عليه السلام فرمود: «بدا در هیچ امری برای خدا حاصل نشد؛ مگر آنکه قبل از حاصل شدن بدا، خدای متعال علم به آن داشت». ^۴ همچنین فرمود: «بدای خدای متعال از روی جهل نیست». ^۵

بنابراین خدایی که از ازل به همه امور علم دارد، امری را که از ما پوشیده بوده است، برای ما ظاهر می سازد؛ نه آنکه امری برای او پوشیده باشد و سپس آشکار نماید. امام صادق عليه السلام در این باره فرمود: «هرکس بر این پندار باشد که امری که دیروز برای خدا پوشیده بود، [امروز] برایش آشکار شده است، از او دوری بجوید». ^۶

البته بدا در اموری راه دارد که قضای حتمی و قطعی الهی به آن تعلق نگرفته باشد؛ زیرا چیزی که قضای قطعی الهی به آن تعلق گرفته باشد، تغییرپذیر نیست. بنابراین اموری که قضای حتمی الهی ندارند و با اموری مثل صدقه، دعا، صلح رحم و نیکی کردن، تغییرپذیر باشند، بدا در آنها راه دارد.

همچنین اگر ائمه معصوم عليهم السلام از مطلبی خبر داده باشند که به صورت حتمی و قطعی در آینده اتفاق می افتد و بر مشیت خدا معلق نکرده باشند، بدا در آن خبر راه ندارد. اما

۱. (صافات: ۱۰۲-۱۰۷).

۲. (صافات: ۱۰۷).

۳. (بقره: ۱۴۴، ۱۴۹ و ۱۵۰).

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵. همان.

۶. بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۱۱ به نقل از کمال الدین، ص ۱.

اگر از امری خبر دادند و معلق بر مشیت الهی کردند، این خبر، قضای غیرحتمی است و بدا در آن راه دارد. خبری که بدا در آن راه داشته باشد، صادق است؛ چون بدین معناست که این‌گونه خواهد شد اگر مشیت الهی برخلاف آن نباشد.^۱

بدا اعتقاد انحصاری شیعه نیست. بلکه همه مسلمانان آن را قبول دارند؛ به‌طوری‌که این مسئله در کتاب‌های روایی اهل سنت نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ هرچند نام بدا را بر آن نگذارند. بخاری از ابو عمره از ابوهیره نقل کرده است که گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: سه نفر از بنی اسرائیل بودند که یکی پیسی (بیماری پوستی) داشت، دیگری کچل بود و سومی کور بود. برای خدا بدا پیش آمد که ایشان را بیازماید. پس فرشته‌ای را به سوی ایشان فرستاد و...^۲

سلیمان نیز روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «قضای الهی را بر نمی‌گرداند، مگر دعا و عمر را زیاد نمی‌کند، مگر نیکوکاری».^۳

ثوبان می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عمر را زیاد نمی‌کند مگر نیکوکاری، قضای الهی را رد نمی‌کند مگر دعا و شخص از روزی محروم می‌شود به علت گناهی که انجام داده است».^۴

علمای شیعه درباره بدا، کتاب‌ها و رساله‌های زیادی نوشته‌اند. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب گرانسنگ «الذریعة» حدود سی جلد کتاب و رساله مستقل درباره بدا نام برده است.^۵ همچنین توضیحاتی در ذیل روایات بدا در بحارالانوار، غیبت طوسی و کتب دیگر داده شده است.^۶

۱. برگرفته از رسالتان فی البداء، آیت الله العظمی خویی رحمته الله علیه، ص ۴۷؛ الغیبة، طوسی، صص ۴۳۱ و ۴۳۲.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۲. به نقل از کتاب راهنمای حقیقت، سبحانی، ص ۱۰۱.

۳. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۴۸ و ج ۸، ص ۳۵۰.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۹۳؛ مسند احمد، ج ۵، صص ۲۷۷، ۲۸۰ و ۲۸۲؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، باب فی القدر، ح ۹۰ و ج ۲، باب العقوبات، ح ۴۰۲۲.

۵. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، آقا بزرگ تهرانی، ج ۳، صص ۵۱-۵۷ و ج ۱۲، ص ۱۲۷ و ج ۲۶، ص ۸۷.

۶. الغیبة، طوسی، صص ۴۳۱ و ۴۳۲؛ بحارالانوار، ج ۴، صص ۱۱۵ و ۴۱۱؛ از علمای معاصر دو رساله از آیت الله علامه محمد جواد بلاغی رحمته الله علیه و آیت الله العظمی خویی رحمته الله علیه در کتابی به نام «رسالتان فی البداء»، با هم به چاپ رسیده است.

دویست سال زندگی امیدوارانه شیعه

✘ نویسنده در صفحه ۵۲ می‌گوید: روایت شده است که شیعیان به مدت دویست سال در امنیت و آسایش زندگی می‌کنند.^۱ سپس اضافه می‌کند: ولی این آرزویی بیش نبود که تحقق نیافت.

☑ اولاً مترجم، کلمه «امانی» را به اشتباه، امنیت و آرامش معنا کرده است؛ درحالی‌که این کلمه به معنای آرزوهاست.

ثانیاً این روایت همان‌طور که علامه مجلسی^۲ فرموده، ضعیف است؛ زیرا «احمد بن محمد سیاری» در سند آن است که مردی فاسدالمذهب و ضعیف در حدیث است و روایت مرسل زیاد دارد.^۳

ثالثاً مراد از اینکه شیعه دویست سال با آرزوی فرج و گشایش زندگی می‌کند، این است که ائمه معصوم علیهم‌السلام شیعیان را به تعجیل فرج امیدوار نموده، و آن را بشارت داده‌اند تا از دین برنگردند و مأیوس نشوند^۴ و چون فرج سرانجام محقق خواهد شد، امید دادن به نزدیکی آن، نظیر نزدیک بودن قیامت است که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ﴾؛ «قیامت نزدیک شد». (قمر: ۱) و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً * وَتَرَاهُ قَرِيباً﴾؛ «زیرا آنها (مشرکان) قیامت را دور می‌بینند و ما آن را نزدیک می‌بینیم». (معارج: ۶ و ۷)

شیخ طوسی در ذیل این روایت پس از ذکر احتمالات مختلف، این احتمال را ترجیح داده است که تربیت یافتن شیعه با امید و آرزوی فرج، بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام آغاز شده است؛ زیرا از سویی، شهادت امام حسین علیه‌السلام برای شیعه بسیار سنگین بود و آنان نیاز به امید داشتند و از سوی دیگر، پایان دویست سال بعد از

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. رجال نجاشی، ص ۸۰؛ فهرست، طوسی، ص ۵۷؛ خلاصه، علامه حلی، ص ۲۰۳.

۴. الغیبة، طوسی، ص ۳۴۱.

شهادت امام حسین علیه السلام، ولادت حضرت مهدی علیه السلام است که برای شیعه مایه تسکین و آرامش بود؛ چون شیعیان می‌دانستند که نباید بعد از آن حضرت منتظر امام دیگری باشند. در ضمن بعد از علم به تولد امام زمان، امیدشان به ظهور حضرت تقویت شد.^۱

اتهام جعل روایات به شیعه

✕ نویسنده از صفحه ۵۳ به بعد با نقل عباراتی از علمای بزرگ شیعه مثل نعمانی و شیخ صدوق، این‌گونه القا می‌کند که شیعیان در مسئله غیبت دچار سرگردانی، اختلاف نظر و تردید شده‌اند. آن‌گاه روایاتی از منابع روایی شیعه مثل غیبت شیخ طوسی، غیبت نعمانی و کافی کلینی می‌آورد و می‌گوید: شیعیان برای برون‌رفت از سرگردانی و اختلاف، حدیثی را از امام صادق علیه السلام جعل کردند و مسئله غیبت را امتحان برای شیعه دانستند.

نویسنده در آخر می‌گوید: فقط کافی است برای حل مشکل، شما یک روایت را جعل کنی و به یکی از امامان نسبت دهی، آن وقت افرادی پیدا خواهند شد که آن را تصدیق کنند. ✕ برای روشن شدن بحث باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. متأسفانه نویسنده با تحریف عبارات بزرگان شیعه درصدد تأیید نظر نادرست خود برآمده است؛ برای نمونه بعضی از عبارات را عیناً می‌آوریم و قضاوت را به عهده خواننده می‌گذاریم. نویسنده می‌گوید: نعمانی که یکی از علمای قرن چهارم هجری است، حال شیعیان را در وقت تشویش و اضطراب، این‌گونه توصیف کرده است: جمهور شیعیان می‌گویند مهدی کجاست؟! غیبت تا کی باید ادامه داشته باشد؟! او چند سال زنده است؟ درحالی که او الآن هشتاد سال و شش ماه سن دارد و گروهی معتقد بودند که او مرده است و گروهی ولادت و وجود او را انکار می‌کردند و به کسی که آن را تصدیق کند، با تمسخر می‌نگریستند و گروهی نیز این مدت را طولانی‌تر می‌کردند.^۲

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۴۱.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۵۷.

اما نعمانی، عبارت اول را از سخنان شیعه نمی‌داند. بلکه آن را سخنان طوائفی می‌داند که خود را به شیعه منتسب می‌دانند. افزون بر آن، در ادامه همین عبارت، نعمانی می‌گوید:

[و این گروه‌ها] درک نمی‌کنند خدایی که قادر است و در همه جا امرش نافذ است و مدبر امور است، قدرت آن را دارد که به امام زمان علیه السلام طول عمر دهد و او را در وقتش ظاهر کند.^۱

مترجم، عبارت شیخ صدوق را که می‌گوید: «فوجدت اکثر المختلفین الی من الشیعه قد حیرتهم الغیبه...»، چنین ترجمه کرده است: «بسیاری از شیعیان آنجا، درباره غیبت با من اختلاف داشتند و غیبت، آنان را سرگردان کرده بود»^۲؛ درحالی که ترجمه صحیح این است: «دیدم بیشتر شیعیانی که نزد من رفت و آمد داشتند، در مسئله غیبت دچار حیرت بودند».

چون اختلاف در اینجا به معنای رفت و آمد است، نه اختلاف نظر؛ مثل آنچه در زیارت جامعه کبیره درباره ائمه علیهم السلام می‌خوانیم: «و مختلف الملائکه»؛ «یعنی شما ائمه محل رفت و آمد فرشتگانید».

۲. این روایات، به سختی امتحان و ابتلا در زمان غیبت اشاره دارد و اینکه ثابت قدم ماندن در زمان غیبت بسیار مشکل است؛ به حدی که مردم از نظر اعتقادی دیدگاه‌های مختلفی پیدا می‌کنند. امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که بتواند در زمان غیبت، دین خود را حفظ کند، مثل کسی است که دست خود را، بدون داشتن هیچ پوششی، بر یک شاخه پرتیغ بکشد و بخواهد تیغ‌هایش را با دست کشیدن از بین ببرد.^۳

۳. نسبت دادن جعل روایت، بدون هیچ مدرک و دلیل، انکار واقعیات است. شما با دیدن روایاتی که پاسخگوی شبهات شماسست، بدون هیچ دلیلی، آنها را جعلی می‌دانید؛

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۵۷.

۲. کمال‌الدین، ص ۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱.

غافل از اینکه روایات متعددی به همین مضمون در کتاب‌های روایی ما هست که در آخرالزمان، امام دوازدهم غیبت طولانی خواهد داشت و مردم با امتحان سختی مواجه خواهند شد؛ به طوری که شما نمی‌توانید نسبت جعل و وضع به همه آنها بدهید. مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی چندین روایت به این مضمون نقل کرده است.^۱

۴. امام صادق علیه السلام فرمود:

مهدی علیه السلام قبل از اینکه بیاید، غایب می‌شود و او منتظر است و همان کسی است که در ولادتش شک می‌کنند. عده‌ای می‌گویند پدرش بدون داشتن فرزندی مرده است و عده‌ای می‌گویند مادرش حامله بوده است [که پدرش از دنیا رفته است]. عده‌ای نیز می‌گویند دو سال قبل از مرگ پدرش به دنیا آمده است. ولی او همان منتظر است و خدای عزوجل دوست دارد که شیعیان را امتحان کند. در این زمان است که عده‌ای اهل باطل به تردید می‌افتند....^۲

شما این روایت را آورده‌اید و آن را جعلی دانسته‌اید؛ درحالی که برای تشخیص جعل و وضع روایت، ضوابطی هست و نمی‌توان بی دلیل روایتی را جعلی دانست. چگونه این روایت جعلی است؟! درحالی که از بزرگانی نقل شده است که بعضی از آنها در زمان غیبت صغرا از دنیا رفته‌اند. «فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری» که خود متوفای سال ۲۶۰ هـ.ق است، از اصحاب امام جواد علیه السلام امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود. او ولادت امام زمان علیه السلام را که در سال ۲۵۵ هـ.ق بوده، درک کرد و در همان سالی که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید، از دنیا رفت. بنابراین ایشان حتی غیبت صغرای حضرت را درک نکرد.

او در کتاب اثبات الرجعه (کتاب الغیبة) می‌گوید:

عبدالرحمان بن ابی نجران برای ما نقل کرد از عاصم بن حمید که او از ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «بدان که

۱. کافی، ج ۱، صص ۳۳۵ - ۳۳۸ و ۳۴۲.

۲. همان، ص ۳۳۷.

پسرم، از ظالمانِ به تو و ظالمانِ به شیعیان تو در دنیا انتقام می‌گیرد و خدا نیز آنها را در آخرت عذاب می‌کند». سلمان از پیامبر ﷺ پرسید: «یا رسول‌الله! او کیست؟» پیامبر ﷺ فرمود: «نهمین فرزندم از فرزندان حسین ع که بعد از یک غیبت طولانی ظهور می‌نماید و امر خدا را آشکار می‌کند و از دشمنان خدا انتقام می‌گیرد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد».^۱

همین فضل بن شاذان از «احمد بن محمد بن ابی‌نصر» از امام رضا ع چنین نقل

کرده است:

آنچه گردن‌های شما بدان کشیده شده [و منتظر آمدن مهدی ع و ظهور دولت اوید] به‌وقوع نمی‌پیوندد، مگر هنگامی که متفرق شوید و آزمایش شوید و از شما در عقیده حق باقی نماند، مگر اندکی. سپس حضرت این آیه را خواند ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲؛ «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد».^۳

روایات غیبت را فردی همچون محمد بن یعقوب کلینی نقل کرده است که در آخرین سال غیبت صغرا، یعنی سال ۳۲۹ هـ.ق بنابر نقل ذهبی در سیر اعلام النبلاء، و بنابر نقل زرکلی سال ۳۲۸ هـ.ق از دنیا رفته است. پس چگونه ایشان توانسته است روایات غیبت کبرا را جعل کند. همچنین برخی از این روایات را «محمد بن ابراهیم نعمانی» شاگرد کلینی ع نقل کرده است که در سال ۳۶۰ هـ.ق از دنیا رفته، و کتاب خود به نام «الغیبة» را در زمان غیبت صغرا نوشته است. بنابراین علمای بزرگ شیعه، این‌گونه روایات را با سندهای معتبر از ائمه ع و پیامبر ص نقل کرده‌اند. شیخ صدوق متوفای سال ۳۸۰ یا ۳۸۱ در کتاب گران‌سنگ «کمال‌الدین و تمام‌النعمه» در این‌باره گفته است:

حضرات ائمه ع در آنچه از آنان نقل شده و در صحیفه‌ها محفوظ مانده و در کتبی

۱. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲. (عنکبوت: ۲).

۳. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۵۱۴.

که دویست سال یا کمتر یا بیشتر قبل از وقوع غیبت تألیف و تدوین شده، از غیبت امام مهدی علیه السلام خبر داده‌اند و وقوع غیبت را برای شیعیان توصیف کرده‌اند. بنابراین هیچ‌یک از اتباع ائمه [از علما] نیست مگر آنکه در بسیاری از کتاب‌ها و روایات خود آن را ذکر کرده است و در نوشته‌های خود تدوین نموده که معروف به کتاب‌های اصول است و همان‌گونه که گفتیم، از دویست سال یا کمتر و یا بیشتر قبل از غیبت تدوین یافته است. من آنچه را از اخبار مستند در باب غیبت یافتیم، در این کتاب (کمال الدین) آورده‌ام.

آن نویسندگان به آنچه از غیبت، الآن اتفاق افتاده، علم غیب نداشته‌اند تا قبل از آنکه اتفاق بیفتد، در کتاب‌هایشان نوشته، و در نوشته‌هایشان آورده باشند. این نزد عقلا و محققان محال است. یا اینکه آنها در کتاب‌هایشان دروغ‌هایی گفته باشند و همان‌طور که گفته‌اند، همان دروغ‌ها تحقق یافته باشد؛ با آنکه آنها (علما و مؤلفان) از همدیگر دور بوده‌اند و دیدگاه‌های آنها با هم مختلف بوده و شهرها و محل سکونتشان با هم فرق داشته است. پس این هم محال است؛ مثل وجه اول. بنابراین تنها راهی که باقی می‌ماند این است که آنان، مطالب مربوط به غیبت و چگونگی آن را از رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام گرفته و حفظ کرده باشند و در کتاب‌های خود و اصولی که تألیف نموده‌اند، آورده باشند.^۱

۵. گویا مسئله جعل و کذب برای نویسنده، مطلب ساده‌ای است و در واقع چون این مسئله در کتاب‌های خودشان رایج است، فرافکنی می‌کند و به ما نسبت می‌دهد. علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر، نام هفتصد راوی و ضاع حدیث را ذکر کرده است که متخصصان تراجم، حدیث‌شناسان و علمای اهل سنت از آنها نام برده‌اند؛ از جمله حافظ شمس‌الدین ذهبی در «میزان الاعتدال»، ابوالفضل مقدسی در «تذکره الموضوعات»، ابوبکر خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد»، صفی‌الدین خزرگی در

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۱۹.

«خلاصة التهذيب»، ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» و «تهذيب التهذيب»، جلال‌الدین سیوطی در «اللئالی المصنوعة»، ابن عماد عبدالحی الملکی در «شذرات الذهب»، ابوالفرج بن جوزی در «المنتظم»، ابوالقاسم بن عساکر در «تاریخ شام»، ابومحمد زیلعی حنفی در «نصب الراية» و ابن درویش الحوت بیروتی در «اسنی المطالب».^۱

بی دلیل نیست که ابوداود از بین ۵۰۰/۰۰۰ حدیث، ۴۸۰۰ حدیث در کتاب سنن خود آورده است. بخاری نیز در صحیح خود، ۲۷۶۱ حدیث بدون تکرار آورده است که آنها را از بین ۶۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است.^۲ همچنین مسلم در صحیح خود، ۴۰۰۰ حدیث بدون تکرار آورده است که آنها را از ۳۰۰/۰۰۰ حدیث برگزیده است.^۳ احمد ابن حنبل نیز در مسند خود، ۳۰/۰۰۰ حدیث آورده که از ۷۵۰/۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است.^۴

علامه امینی رحمته الله اسامی هر یک از واضعان حدیث و تعداد روایات جعلی آنان را تا آن مقدار که توانسته، در کتاب الغدير آورده است که مجموع آنها ۴۰۸۶۸۴ حدیث جعلی می‌شود.^۵ همچنین ایشان کتاب‌هایی را که تمام یا قسمت بیشتر آنها احادیث جعلی است، جداگانه ذکر کرده است.^۶

پس جای تعجب نیست اشخاصی که با این حجم از احادیث جعلی در کتاب‌های خود مواجه‌اند، به صرف مطابق نبودن روایتی با عقاید و اندیشه مغرضانه‌شان، به آن برچسب جعل و وضع بزنند.

۱. الغدير، ج ۵، صص ۲۰۹ - ۲۷۵.

۲. طبقات الحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۸؛ ارشاد الساری، ج ۱، ص ۲۸؛ صفة الصفوة، ج ۴، ص ۱۴۳ به نقل از الغدير، ج ۵، ص ۲۹۲.

۳. المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۲؛ شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲؛ طبقات الحفاظ، ذهبی، ج ۲، صص ۱۵۱ و ۱۵۷ به نقل از الغدير، ج ۵، ص ۲۹۲.

۴. طبقات الحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۱۷.

۵. الغدير، ج ۵، ص ۲۹۰.

۶. همان.

لزوم عصمت امام و تداوم امامت شیعی تا قیامت

لزوم عقلی وجود و عصمت امام

✘ نویسنده در صفحه ۵۶ می‌گوید: از نظر شیعیان، وجود امامی روی زمین که تمام علم شریعت نزد او باشد و مردم در احکام دین به او مراجعه کنند و معصوم باشد و از فرزندان حسین بن علی علیه السلام باشد، ضروری است. سپس ایمان به وفات حسن عسکری و اعتقاد به اینکه [امام زمان] از نسل حسین علیه السلام است و اینکه معصومی جز محمد بن حسن العسکری (مهدی منتظر) نیست، ضروری است.

سپس نویسنده از قول سید مرتضی علیه السلام و شیخ مفید علیه السلام نقل کرده است که براساس عقل، وجود امام، ضروری است و عقل حکم می‌کند که باید امام، معصوم باشد.^۱

✘ البته شیعه معتقد است برای اصل وجود امام، دلیل عقلی (حکم عقل به لزوم وجود امام) کافی است؛ هرچند ادله نقلی زیادی در این بحث داریم. در ضمن، بر لزوم عصمت امام، هم دلیل عقلی و هم ادله نقلی داریم.^۲

اما جزئیات و خصوصیات، مثل اینکه امام از نسل پیامبر، از قریش، از فرزندان فاطمه علیها السلام، از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام باشد، با ادله نقلی

۱. رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ ارشاد مفید، ج ۲، صص ۳۴۲ و ۳۴۳.

۲. ر.ک: امامت را بشناس، بخش اول و بخش سوم.

ثابت می‌شود و خوشبختانه بسیاری از این ادله نقلی را اهل سنت در کتاب‌های معتبر خودشان ذکر کرده‌اند و نیازی به نقل شیعه نیست.

بنابراین سخن نویسنده^۱ که «شیعه می‌گوید به حکم عقل باید امام از فرزندان حسین ابن علی و پسر حسن عسکری باشد و باید امام حسن عسکری مرده باشد و باید آن امام، محمد بن حسن عسکری باشد»، تهمتی بیش نیست؛ چون شیعه اینها را از طریق نقل معتبر ثابت می‌داند، نه عقل.

معنای واجب بودن لطف بر خدا

☒ نویسنده در صفحه ۵۶ می‌گوید: طوسی (خواجه نصیر) وجود امام را لطف دانسته و گفته است لطف، بر خدا واجب است و [علامه] مجلسی نیز گفته است عقل حکم می‌کند که لطف بر خداوند واجب است. در واقع، وجود امام لطف است و باید او معصوم باشد و عصمت تنها از سوی او (خدا) فهمیده می‌شود و اجماع وجود دارد که غیر از صاحب زمان (مهدی) کسی معصوم نیست. پس وجودش ثابت است.^۲

سپس نویسنده در صفحه ۵۹ می‌گوید: شیعه لطف را بر خدا واجب می‌داند و این بی‌ادبی به خداوند متعال است؛ چون هیچ‌کس حق ندارد چیزی را بر خدا واجب کند؛ زیرا خداوند هر آنچه را بخواهد، انجام می‌دهد.

☑ معنای «واجب بودن بر خدا»، همان‌گونه که بزرگان و علمای شیعه فرموده‌اند این نیست که مخلوق، شرعاً و تکلیفاً چیزی را بر خدای سبحان واجب و لازم کرده باشد و بر او حکم کرده باشد که باید بر بندگان لطف نماید؛ بلکه معنایش وجوب عقلی است؛ یعنی عقل درک می‌کند که کاری، پسندیده، و کار دیگری، ناپسند است. عقل حکم می‌کند ادای امانت، احسان، وفای به عهد و امثال آن نیکوست و خیانت، ظلم کردن، خلف وعده کردن و امثال آن نیز زشت و ناپسند است.

۱. در صفحه ۵۷.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

پس اینکه گفته می‌شود عقلاً بر خدا واجب است، بدین معنا نیست که عقل بر خدا واجب کرده که عادل باشد یا به وعده وفا کند یا احسان نماید؛ بلکه عقل واقعیت فعل الهی را کشف می‌کند؛ یعنی عقل با توجه به کمال مطلق الهی و نیز منزله بودن خدای سبحان از هر نقص و عیب، کشف می‌کند که فعل خدا نیز در آخرین درجه کمال است و از هر نقصی پاکیزه است. خدای متعال با بندگانش با عدل رفتار می‌کند و به هیچ کس ظلم روا نمی‌دارد. قرآن هرگونه ظلمی را از خدای سبحان نفی می‌کند؛ آیاتی مانند ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾^۱، ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا﴾^۲، ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۳، ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۴ و آیات دیگری از این قبیل^۵، در واقع تأکید و تأیید همان چیزی است که عقل آن را درک می‌کند.

این همان مسئله حُسن و قُبْح عقلی است که عدلیه (شیعه و معتزله از اهل سنت) به آن قائل‌اند و در مقابل، اشاعره از اهل سنت می‌گویند عقل آدمی از ادراک حسن و قبح افعال عاجز است. بنابراین اگر خدا بخواهد شخص مؤمن و صالحی را به جهنم ببرد یا فرد ناصالح و بی‌ایمانی را به بهشت ببرد، هیچ اشکالی ندارد. اگر یزید ملعون را به بهشت ببرد و امام حسین (علیه السلام) را به جهنم ببرد، هیچ اشکالی ندارد. تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

در واقع از نظر شیعه، خود خدای متعال لطف را بر خود واجب کرده و فرموده است: ﴿كَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾^۶. پس لطف یکی از مصادیق رحمت الهی است. همچنین خداوند به اقتضای حکمت، رحمت، عدالت و غنای مطلقش، نباید مردم را بی‌راهر و

۱. «خداوند [حتی] به اندازه سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند». (نساء: ۴۰)

۲. «خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند». (یونس: ۴۴)

۳. «خداوند در حق بندگان [خود]، هرگز ستم روا نمی‌دارد». (آل عمران: ۱۸۲)

۴. «پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند». (کهف: ۴۹)

۵. (توبه: ۷)؛ (عنکبوت: ۴۰)؛ (روم: ۹)؛ (بقره: ۵۷)؛ (آل عمران: ۱۱۷)؛ (اعراف: ۱۶۰)؛ (نحل: ۳۳) و ...

۶ (انعام: ۵۴).

مقتدا قرار دهد. در زمان پیامبر، این مقتدا و راهبر خود پیامبر ﷺ بود. چون بعد از پیامبر نیز این نیاز وجود دارد، خداوند برای امت، امامی قرار می‌دهد تا مردم در امور دین و دنیا به او مراجعه کنند. این عقیده شیعه است که در کلمات بزرگان و علمای شیعه آمده است؛ برای نمونه در اینجا عبارات بعضی از علما را بیان می‌کنیم:

«سید مرتضی» در «امالی»^۱ می‌گوید: «چیزی بر خدای متعال در ابتدا واجب نمی‌شود و همانا بر خدا چیزی واجب می‌شود که خودش بر خودش واجب کرده است». «علامه طباطبایی»^۲ در ذیل آیه «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»^۳ می‌نویسد:

خداوند فرموده است قبول توبه بر خدای متعال واجب است. ولی نه به این معنا که غیر او می‌تواند چیزی را بر او واجب و لازم کند یا او را مکلف به تکلیفی نماید؛ خواه آن غیر، عقل باشد یا نفس الامر یا واقع یا حق یا چیز دیگری. خدا برتر و مقدس‌تر از آن است. بلکه این سخن بدان معناست که خدای متعال به بندگانش وعده داده است که توبه کنندگان را بپذیرد و او خلف وعده نمی‌کند.^۴ معنای وجوب قبول توبه بر خداوند این است و همچنین معنای وجوب همه افعال بر خدا.

عصمت

✘ نویسنده در پاورقی صفحه‌های ۵۷ و ۵۸، از اعتقاد شیعه به عصمت انبیا و ائمه علیهم‌السلام ایراد می‌گیرد و می‌گوید: این عصمتی که [علامه] مجلسی برای ائمه تصور کرده است، برای انبیا نیز محقق نشده است. سپس روایتی از امام رضا علیه‌السلام ذکر کرده است که به ایشان گفته شد: «در کوفه قومی هستند که گمان می‌کنند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در

۱. امالی سید مرتضی، ج ۲، ص ۲۰.

۲. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۵۹.

۳. (نساء: ۱۷).

۴. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران: ۹).

نمازش دچار اشتباه نشده است». حضرت رضا علیه السلام فرمود: «دروغ گفته‌اند. لعنت خدا بر ایشان باشد. کسی که سهو نمی‌کند، خدایی است که جز او خدایی نیست».^۱

سپس نویسنده عبارتی از خطبه نهج البلاغه امیرمؤمنان آورده که حضرت فرموده است:

فَأَنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ أَنْ أَخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي.^۲

زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم، نمی‌دانم، مگر آنکه خدا مرا حفظ فرماید.

سپس نویسنده به این جمله امیرمؤمنان علیه السلام استناد می‌کند که حضرت فرمود: «مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول، و کافران هم بهره‌مند شوند».^۳ آن‌گاه نویسنده می‌گوید: «شرط عصمت را برای امیر قرار نداده است».

بعد هم دعای امام کاظم علیه السلام را می‌آورد که ایشان در مقام تضرع و زاری به درگاه حق تعالی، زبان، چشم، دست، دامن، پا و تمام اعضای خود را گنهکار معرفی می‌کند.^۴ در واقع نویسنده خواسته از همه اینها نتیجه بگیرد که اعتقاد شیعه به عصمت ائمه علیهم السلام باطل است.

☐ اولاً ادله عقلی و نقلی، بر عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام دلالت دارد. این مسئله بین علمای امامیه، اجماعی است.^۵

ثانیاً روایتی را که نویسنده از امام رضا علیه السلام درباره سهو پیامبر نقل کرده است، سؤال از سهو در نماز پیامبر است، نه سهو مطلق. حضرت رضا علیه السلام نیز سهو در نماز را از

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۵۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۳. همان، خطبه ۴۰.

۴. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۳.

۵. همان، ج ۱۱، ص ۹۰.

پیامبر ﷺ نفی نکرده است و معلوم است که سهو در نماز ایشان، برای یادگیری احکام سهو در نماز بوده است؛ چون پیامبر ﷺ احکام نماز را به صورت عملی به مسلمانان می‌آموخته و برای مسلمانان بهترین الگو بوده است؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ همچنین خود پیامبر فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»؛ «همان‌طور که من نماز می‌گزارم، شما نماز به‌جا آورید».

کسی نمی‌تواند به امام رضا علیه السلام نسبت دهد که ایشان عصمت را برای پیامبر قائل نبوده است؛ زیرا درباره عصمت انبیا از امام رضا علیه السلام روایاتی نقل شده است که حضرت در آن روایات، به همه شبهات مأمون درباره عصمت انبیا پاسخ می‌گوید.^۲

گفتنی است علمای شیعه و سنی کتاب‌هایی را در زمینه عصمت انبیا نوشته‌اند؛ از جمله سید مرتضی، از علمای شیعه، کتاب «تنزیه الانبیاء» و فخر رازی از اهل سنت، کتاب «عصمة الانبیاء» را نوشته است.

ثالثاً متأسفانه مترجم قسمت آخر روایتی را که نویسنده از امیرمؤمنان^۳ آورده است، و متن عربی آن در پاورقی ذکر شده، ترجمه نکرده است. آن عبارت این است: «مگر آنکه خدا مرا حفظ نماید». شیعه اعتقادش این است که عصمت، موهبتی الهی بر امامان است.^۴ این سخن حضرت علی علیه السلام شبیهه کلام یوسف پیامبر علیه السلام است که بیانگر عصمت اوست؛ آنجا که می‌گوید: ﴿وَمَا أُبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾؛ «من خودم را تبرئه نمی‌کنم که نفس [سرکش]، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند». (یوسف: ۵۳)

پس این روایت بر نداشتن عصمت امیرمؤمنان علیه السلام دلالت ندارد. بلکه امیرمؤمنان در مقام تواضع از مردم خواسته است تا از ایشان انتقاد کنند؛ زیرا علی علیه السلام از آن‌رو که انسان

۱. (احزاب: ۲۱).

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، صص ۷۸ - ۸۶.

۳. خطبه ۲۱۶.

۴. ر.ک: امامت را بشناس، ص ۲۱۰.

است، ممکن است خطا کند. البته چون او عصمت دارد، همان‌گونه که با ادله عقلی و نقلی ثابت شده است، هرگز خطا نمی‌کند.

رباعاً حضرت که فرمود: «مردم نیازمند به زمامدارند؛ چه نیکوکار باشد چه فاجر»، در مقام بیان شرایط امام نیست که بگوییم ایشان عصمت را شرط نکرده است. بلکه امام در مقام پاسخ به کلام خوارج است که می‌گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ «حکومتی نیست مگر برای خدا». حضرت علی علیه السلام نیز فرمود که باید امام و حاکمی بر مردم باشد؛ هرچند آن حاکم نیکوکار نباشد. بنابراین حضرت لزوم وجود حاکم را بیان فرمود؛ نه آنکه حکومت فاسق و فاجر را جایز بداند.

خامساً این‌گونه دعا کردن امام موسی بن جعفر علیه السلام یا دیگر امامان معصوم، به علت شناخت بالای آنان از پروردگار است. آنان چنان خداوند را بزرگ یافته‌اند که اعمال خود را گناه به حساب می‌آورند. در واقع اینها نه تنها هیچ منافاتی با عصمت ندارد، بلکه گویای معرفت بالای آنهاست.^۱

ای کاش شما دست‌کم عدالت را برای امام جامعه شرط می‌دانستید تا دیگر معاویة بن ابی سفیان، یزید بن معاویه، مروان بن حکم، عبدالملک و فرزندان فاسق عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک و امثال اینها را امیر نمی‌شمردید و فجایع و جنایات آنها را تأیید نمی‌کردید و مبلغان و مروّجان مکتب اُموی همچون ابن تیمیه، امثال یزید را تبرئه نمی‌کردند و لعن بر او را حرام نمی‌شمردند.^۲

کافی نبودن وجود پیامبر صلی الله علیه و آله، برای مراجعه مردم در احکام دینی

□ نویسنده از صفحه ۵۷ تا صفحه ۵۹ چنین می‌گوید: این عقیده که امام معصومی باید وجود داشته باشد تا مردم در احکام دینی به او مراجعه کنند، حق است و او یک

۱. ر.ک: امامت را بشناس، ص ۲۳۴. در پاسخ به شبهه هشتم در عصمت، پنج دلیل ذکر شده است.

۲. منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۴، صص ۵۵۵، ۵۵۷ و ۵۷۱.

نفر است که همان پیامبر ﷺ است؛ یعنی بعد از پیامبر دیگر نیازی به امام نیست. نویسنده در سطر آخر صفحه ۵۹ می‌گوید: ما به یقین می‌دانیم که دین با آمدن محمد ﷺ کامل شد و دیگر نیازی نیست که کسی آن را کامل کند. بلکه دین نیاز به مبلغ دارد و این امر به‌وسیله افراد معتمد و امین که ناقلان دین و قرآن‌اند، انجام می‌شود.

☑ برای روشن شدن بحث باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. اینکه دین با آمدن پیامبر خاتم، کامل شده، صحیح و مطابق عقیده شیعه است. ولی چند پرسش از شما داریم:

الف) آیا ضرورت وجود معصوم در جامعه برای هدایت و ارشاد امت و برداشتن اختلاف بین آنها، با رفتن پیامبر به پایان رسیده است؟! درحالی‌که ادله فراوانی برای لزوم وجود امام بعد از پیامبر بیان شده است.^۱

ب) آیا بعد از پیامبر به کسی نیاز نیست که بتواند قرآن را تفسیر کند و متشابهات قرآن را به محکمت آن برگرداند؟!

ج) آیا مسائل مستحدثه، نیاز به امام ندارد؟!

۲. ضرورت وجود امام را بهتر است از اصحاب پیامبر پرسیم؛ آنها که در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و ابوبکر را به جانشینی پیامبر انتخاب کردند.^۲ گرچه آنان راهی را نرفتند که پیامبر ﷺ با حدیث غدیر، منزلت، ثقلین و مانند آن تعیین کرده بود و از جانشین واقعی پیامبر پیروی نکردند، اما این کارشان در سقیفه بیانگر لزوم وجود امام بعد از پیامبر ﷺ بوده است.

باید از ابوبکر پرسید چرا بعد از خودش «عمر» را به جانشینی برگزید؟!^۳ باید از

۱. ر.ک: بخش اول کتاب امامت را بشناس.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۸، صص ۲۶ و ۲۷ و ج ۴، صص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۸، صص ۱۴۲ و ۱۴۳؛ شرح صحیح بخاری، ابن‌بطلال، ج ۸، ص ۴۵۴.

۳. الطبقات الکبری، ابن‌سعد، ج ۳، صص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۸ به نقل از الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة، ج ۱، ص ۱۳۵.

عمر پرسید چرا بعد از خود، شورای شش نفره‌ای را انتخاب کرد که نتیجه‌اش انتخاب عثمان برای خلافت بود.^۱

همچنین باید از آنان پرسید چرا بعد از عثمان، دنبال علی علیه السلام رفتند و در خانه علی را کوبیدند و گفتند: «لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ خَلِيفَةٍ وَلَا نَعْلَمُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ»؛ «مردم نیاز به خلیفه دارند و کسی را سزاوارتر از تو به خلافت نمی‌شناسیم». علی علیه السلام نیز از مخفیانه بیعت کردن خودداری نمود و آنان در مسجد، با آن حضرت بیعت کردند.^۲

«قرطبی» از مفسران اهل سنت در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن»، ذیل آیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰) می‌گوید:

چهارم: این آیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ اصل در نصب امام و خلیفه‌ای است که سخنش مسموع باشد، از او اطاعت شود تا به وسیله او اجتماع کلمه شود و احکام به وسیله او جاری شود و هیچ خلافتی در وجوب این مطلب (نصب امام) بین امت و علما نیست؛ مگر آنچه از اصم (معتزلی) نقل شده است که او هم در شریعت اصم و گنگ است... دلیل ما قول خدای متعال است ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾ و قول خدای متعال: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾^۳؛ «ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم...» و آیات دیگری غیر از اینها.

اگر امامت واجب نبود نه در قریش و نه در غیرقریش، این مناظره و محاوره [بین مهاجر و انصار در سقیفه بنی‌ساعده] جایز نبود و جا داشت کسی بگوید امری که واجب نیست، نزاع در آن دلیل ندارد و امری که واجب نیست، [نزاع در آن] فایده ندارد. سپس ابوبکر هنگام وفاتش، امامت را به عمر سپرد و هیچ کس هم به او

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۵ و...

به نقل از الامامة العظمی، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. المسند من مسائل الامام احمد، الخلال، ص ۶۳ به نقل از الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳. (ص: ۲۶).

نگفت که این امر (تعیین امام) نه بر ما و نه بر تو واجب نیست. پس اینکه بعد از خودش امام تعیین کرد، دلالت بر وجوب امامت می‌کند و اینکه امامت رکنی از ارکان دین است که قوام مسلمانان به آن است.^۱

«ابوالفتح شهرستانی» متوفای ۵۴۸ ه.ق می‌گوید:

وقتی مرگ ابوبکر نزدیک شد، گفت در این امر (خلافت) با هم مشورت کنید. سپس اوصاف عمر را برشمرد و با او عهد کرد و امر خلافت بر او استقرار یافت و نه در قلب ابوبکر و نه در قلب هیچ کس این مطلب نبود که زمین می‌تواند خالی از امام باشد. وقتی وفات عمر نزدیک شد، امر را بین شش نفر قرار داد که اتفاق نظر بر عثمان شد. بعد از عثمان نیز اتفاق نظر بر علی علیه السلام شد. پس این همه (که هر کدام به فکر تعیین امام بعد از خود بوده‌اند) دلالت می‌کند همگی صحابه که صدر اول بودند، بدون استثنا اتفاق نظر داشتند که باید امام باشد.

سپس می‌گوید: «به همین علت، اجماع، دلیل قاطعی است بر وجوب امامت».^۲

ابن حجر هیتمی می‌گوید:

بدان که صحابه اجماع دارند بر اینکه نصب امام بعد از انقراض زمان نبوت واجب است. بلکه از اهم واجبات نزد آنان بود که از دفن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست کشیدند و به تعیین خلیفه پرداختند.^۳

نووی می‌گوید: «و اجماع کردند بر اینکه نصب خلیفه بر مسلمانان واجب است».^۴

ابن خلدون می‌گوید:

نصب امام واجب است و در شرع به اجماع صحابه و تابعان، وجوب آن معروف است؛ چون اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت به بیعت با ابوبکر

۱. تفسیر الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲. نهاية الاقدام فی علم الکلام، شهرستانی، ص ۴۸۰. به نقل از الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة،

عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ج ۱، ص ۴۷.

۳. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهیثمی، ج ۱، ص ۲۵.

۴. شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

کردند و امور خود را به او تسلیم کردند. همچنین در هر عصری از اعصار، این اجماع دلالت بر وجوب نصب امام دارد.^۱

معلوم نیست چرا این نویسنده منکر عمل اصحاب و اجماع آنان و گفتار بزرگان و علمای اهل سنت، که قائل به لزوم امامت بعد از پیامبر ﷺ بوده‌اند، شده است. باید از آنهایی که خود را ملزم به انتخاب خلیفه بعد از خود دانستند، پرسیم آیا واقعاً شما به فکر اُمت بودید، ولی پیامبر اکرم ﷺ که رنج و زیان امت بر او گران است و بر هدایت امت اصرار دارد و به مؤمنان دلسوز و مهربان است^۲، به فکر امت نبوده است و به پندار شما کسی را برای جانشینی پس از خود انتخاب و معرفی نکرده است؟!

۳. نویسنده می‌گوید: دین بعد از پیامبر به امام نیاز ندارد. بلکه به مبلغ نیاز دارد و این امر به وسیله افراد معتمد و امین که ناقلان دین و قرآن‌اند، انجام می‌شود. باید از نویسنده پرسید: آیا تبلیغ دین با امثال یزید بن معاویه، بنی‌امیه، مروانیان و بنی‌عباس انجام می‌شود؟! بنی‌امیه و مروانینی که پیامبر ﷺ در خواب آنان را دید که مثل میمون بر منبرش بالا می‌روند؛ به طوری که پیامبر پس از آن تا هنگام رحلت، خندان دیده نشد؟!^۳

بنی‌امیه در قرآن به «شجره ملعونه» معرفی شده‌اند. عایشه همسر پیامبر ﷺ مروان را لعنت کرده است.^۴ ولید بن یزید بن عبدالملک کسی است که وقتی تَفَالٌ به قرآن زد و آیه ﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾؛ «و آنها [از خدا] تقاضای [بر کفار] کردند و

۱. مقدمه ابن‌خلدون، ص ۱۹۱.

۲. (توبه: ۱۲۸).

۳. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۸۰؛ مسند ابی‌یعلی، تحقیق حسین سلیم اسد، ج ۱۱، ص ۳۴۸. حسین سلیم اسد می‌گوید: اسنادش صحیح است؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۰، ص ۱۸۸؛ جامع الاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۸۳؛ روح البیان، اسماعیل حقی، ج ۴، ص ۲۶۹.

۴. مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۱۸۹.

۵. (ابراهیم: ۱۵).

[سرانجام] هر گردنکش حق ستیزی نومید و نابود شد» آمد، قرآن را پاره کرد و خطاب به قرآن این شعر را سرود:

أَتُوْعِدُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهَآ أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ
إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشِيرٍ فَقُلْ خَرَّقَنِي وَلِيدٌ^۱

هر جباری را تهدید می‌کنی؟ من همان جبار عنید هستم. وقتی روز قیامت نزد پروردگارت آمدی بگو: پروردگارا ولید مرا پاره پاره کرد.

آیا چنین افرادی که به قرآن اهانت می‌کنند، ناقلان و مبلغان قرآن‌اند؟!

اقتضای قاعده لطف، وجود معصوم در هر مکان و زمان

✕ نویسنده در صفحه ۵۹ می‌گوید: لازمه این ادعا که وجود امام لطف است، این است که در هر مکان و زمان، باید امام معصومی وجود داشته باشد. در این صورت، ما به چند معصوم نیاز داریم؟

✕ آیا در زمان پیامبر ﷺ نیز که وجودش لطف بود، در هر مکانی به پیامبری جداگانه نیاز بود؟! وجود یک معصوم از طرف خدا و حکومتِ همان معصوم، کافی است و اوست که با انتخاب یاران خود، جامعه را مدیریت می‌کند.

بنابراین همان‌طور که یک پیامبر برای همه مردم در عالم کافی است^۲، یک امام هم که جانشین پیامبر است و از طرف خدا با واسطه پیامبر انتخاب می‌شود، برای همه عالم کافی است. همان‌طور که پیامبران معصوم بین مردم بوده‌اند، بعد از پیامبر اکرم ﷺ نیز امامان یکی پس از دیگری بوده‌اند و تا روز قیامت، بنابر حدیث ثقلین که مشهور بین شیعه و سنی است^۳، اهل بیت پیامبر که همتای قرآن‌اند، خواهند بود و اگر چنین نباشند، بین قرآن و

۱. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۷، صص ۵۹ و ۶۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲. (سبأ: ۲۸).

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

اهل بیت افتراق خواهد شد؛ در حالی که پیامبر فرمود: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ «قرآن و اهل بیت از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت که بر من بر حوض (کوثر) وارد شوند».

اما درباره اینکه به چند معصوم نیاز داریم، باید گفت که طبق روایاتی که شیعه و سنی به صورت متواتر نقل کرده‌اند، جانشینان پیامبر دوازده نفر، و همه از قریش‌اند.

«جابر بن سمره» از پیامبر شنید که فرمود: «همواره این دین برپاست تا روزی که قیامت برپا شود؛ تا آنکه بر شما دوازده نفر خلیفه شوند که همه آنها از قریش‌اند».^۱

نیازمندی قرآن معصوم به امام معصوم

☒ نویسنده در صفحه ۶۰ می‌گوید: اگر قرآن فقط به وسیله معصوم نقل شود پس قرآن معصوم کجاست؟! [یعنی چون قرآن معصوم است و هیچ باطلی در آن راه ندارد: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^۲، دیگر نیازی به معصوم نیست].

☑ اولاً قطعی است که قرآن، معصوم است و هیچ باطلی در آن راه ندارد و خدای متعال آن را حفظ می‌کند؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳ اما چه کسی بعد از پیامبر متشابهات قرآن را به محکمت برگرداند؟ تبیین موارد اختلافی بعد از پیامبر ﷺ به عهده کیست؟ چه کسی غیر از امام معصوم، شایستگی تفسیر و تأویل آیات قرآن را دارد؟

مگر بعد از پیامبر ﷺ، کسی غیر از معصوم می‌تواند از راسخان در علم باشد؟!^۴ چه کسی می‌تواند ادعا کند که خاص و عام، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را می‌داند؟!^۵

امت‌های انبیای گذشته نیز بعد از پیامبر خود در مواردی که در کتاب اختلاف

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۲. (فصلت: ۴۲).

۳. (حجر: ۹).

۴. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج ۱، صص ۵۹۷ - ۶۰۰.

۵. همان، ص ۵۹۹.

داشتند، با آنکه کتاب‌های آنان نیز، هدایت و نور بود^۱، به اوصیای انبیا مراجعه می‌کردند. بعد از نبی اکرم ﷺ هر چند قرآن کتاب جاودانه است، ولی نیاز به اوصیای معصوم پیامبر ﷺ بر طرف نشده است.^۲

ثانیاً آیا می‌توان همتای قرآن را که در حدیث ثقلین آمده است از قرآن جدا کرد؟!^۳
ثالثاً خود قرآن بر لزوم وجود امام معصوم دلالت دارد؛ برای مثال در آیه ولایت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده: ۵۵) بنا بر نقل شیعه و سنی، صدقه‌دهنده در رکوع نماز، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود.^۴
همچنین آیه اطاعت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (نساء: ۵۹) که بهترین دلیل بر لزوم عصمت اولوالامر است؛ همان‌طور که فخر رازی و ابن تیمیه به آن اعتراف کرده‌اند^۵؛ هر چند در تطبیق معصوم (اولوالامر) اشتباه کرده، و معصوم را همه امت دانسته‌اند.^۶

ابلاغ و پایداری دین، نیازمند امام معصوم

☒ نویسنده در صفحه ۶۰ می‌گوید: اگر نیاز به کسی بود که دین را ابلاغ کند و تمام این مدت زنده باشد، قطعاً خداوند متعال عمر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را طولانی می‌کرد.
☑ اولاً امام فقط برای بیان احکام الهی نیست. بلکه امام، سرپرست دین خدا، حافظ احکام شریعت و پاسدار و مجری قوانین الهی است. در واقع او مسیر تکامل انسان و راه رسیدن به سعادت حقیقی را هموار می‌کند و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در امور دین و دنیا، مرجع امت است.

۱. (مائده: ۴۴).

۲. کمال‌الدین، ص ۶۶۳.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹؛ صحیح مسلم، کتاب فضایل صحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

۴. المراجعات، علامه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، صص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ الغدیر، ج ۲، ص ۵۲.

۵. منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۶، ص ۴۶۰؛ تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲۷.

۶. ر.ک: امامت را بشناس، ص ۱۵۴ به بعد.

ثانیاً علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ وَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَ وَارِثِيَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ»؛ «برای هر پیامبری، وصی و وارثی است و وصی و وارث من علی بن ابی طالب عليه السلام است».^۱

همچنین در روایتی، ابوسعید خدری از سلمان نقل کرده است که گفت از پیامبر ﷺ سؤال کردم هر پیامبری وصی دارد. وصی شما کیست؟ حضرت ساکت شد. ولی بعد از آن پیامبر مرا خواست و من نیز به سرعت خدمت حضرت رفتم و عرض کردم لبیک. پیامبر فرمود: «ای سلمان! آیا می‌دانی وصی حضرت عیسی که بود؟» عرض کردم: «بله. یوشع بن نون بود». فرمود: «چرا؟» عرض کردم: «چون اعلم از همه بود». فرمود: «وصی من و محل اسرار من و بهترین کسی که بعد از خود می‌گذارم تا وعده‌هایم را وفا کند و دیونم را پردازد، علی بن ابی طالب است».^۲

ثالثاً پیامبر خودش، در ضمن احادیث متعددی، امام بعد از خود را تا روز قیامت، برای مردم معرفی کرده است؛ از جمله آن روایات، حدیث ثقلین است که پیامبر در آن، کتاب و عترت، یعنی اهل بیت عصمت را معرفی کرده است. بنابراین وجود امام بعد از پیامبر ضروری است تا وظایف امامت را انجام دهد و البته پیامبر نیز او را به امر الهی، تعیین و معرفی کرده است.

اثبات عصمت امام عسکری عليه السلام و امام مهدی عليه السلام

✠ نویسنده در صفحه ۶۰ می‌گوید: روش شیعه برای اثبات عصمت محمد بن حسن عسکری تکلفی آشکار است و معصوم بودن حسن عسکری صرف ادعاست.

۱. الامام جعفر الصادق عليه السلام، عبدالحلیم الجندی، ج ۱، صص ۲۲۹ و ۲۵۳؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی عليه السلام، شمس‌الدین ابوالبرکات محمد بن احمد السبکی الباعونی الشافعی، ج ۱، ص ۱۰۱؛ تاریخ دمشق، ابن‌عساکر، باب علی بن ابی‌طالب عليه السلام؛ ذخائر العقبی، محب‌الدین احمد بن عبدالله الطبری، ج ۱، ص ۷۱؛ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، محب‌الدین احمد بن عبدالله الطبری، ذکر اختصاص بالولاية و الارث.
۲. معجم الکبیر، طبرانی، ج ۶، ص ۲۲۱.

☑ اولاً ادله عقلی و نقلی لزوم عصمت امام، عام است؛ به طوری که همه امامان از جمله امام عصر علیه السلام و همچنین امام عسکری علیه السلام را شامل می شود.^۱

ثانیاً علمای اهل سنت نیز مثل فخر رازی، بر لزوم عصمت اولوالامر اعتراف کرده اند. اولوالامر از نظر شیعه، دوازده امام اند که آخرین آنها امام حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است. فخر رازی در ذیل آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ می گوید:

خدای متعال در این آیه به طور قطع، امر به اطاعت اولوالامر کرده است و کسی که خدا به طور جزم و قطع، امر به اطاعت او می نماید، باید از خطا معصوم باشد؛ چون اگر از خطا معصوم نباشد، در صورتی که اقدام به خطا کند، باید به فرمان خدا از او پیروی کرد و این، امر به انجام دادن خطاست؛ درحالی که انسان از خطا کردن نهی شده است... ثابت شد هر که را خدا به طور جزم و قطع، امر به اطاعت او کند، لازم است که از خطا معصوم باشد. پس ثابت شد که اولوالامر مذکور در آیه، ناگزیر باید معصوم باشند.^۳

ثالثاً امام زمان (حجة بن الحسن) و امام عسکری علیه السلام، طبق حدیث ثقلین از اهل بیت پیامبرند^۴ و اهل بیت بنابر آیه تطهیر^۵، معصوم اند.

وراثت عمودی در امامت

☒ نویسنده در صفحه ۶۰ می گوید: اما اینکه می گویند وراثت عمودی است، نیاز به دلیل دارد و البته دلیلی بر آن وجود ندارد.

۱. رک: امامت را بشناس، صص ۱۴۸-۲۰۲.

۲. (نساء: ۵۹).

۳. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸ به نقل از فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۵۳.

۵. ﴿أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». (احزاب: ۳۳)

☑ درخور توجه است که مقصود از وراثت عمودی این است که هر امام، فرزند امام قبلی باشد و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از برادری به برادر دیگر منتقل نشود. اما اینکه نویسنده می‌گوید دلیلی بر آن نیست، سخن باطلی است؛ چون هم روایات ائمه علیهم السلام بر این مطلب تأکید دارد و هم عبارات بزرگان و علمای شیعه بدان اشاره کرده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. در واقع این قول، یعنی قانون وراثت عمودی، قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام نه تنها مشهور، بلکه متواتر بین امامیه بوده است.

مرحوم کلینی در کافی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود:

بعد از حسن و حسین علیهما السلام، امامت به دو برادر نمی‌رسد. [امامت بعد از امام حسین علیه السلام] به امام علی بن الحسین علیهما السلام رسید... و بعد از علی بن الحسین علیهما السلام در فرزند و فرزند فرزند خواهد بود. [یعنی از پدر به فرزند و سپس به فرزند او و همین‌طور].^۱

همچنین حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: «بعد از حسن و حسین علیهما السلام امامت بین دو برادر نخواهد بود و همانا در فرزند و فرزند فرزند خواهد بود».^۲

محمد بن اسماعیل بن بزیر از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که از آن حضرت سؤال کردم که آیا امامت به عمو یا دایی می‌رسد؟ فرمود: «خیر». گفتم: «به برادر چه؟» فرمود: «خیر». عرض کردم: «پس به که می‌رسد؟» حضرت فرمود: «به پسر؛ درحالی‌که حضرت در آن زمان فرزند نداشت».^۳

«اسماعیل بن علی نوبختی» (متوفای ۳۱۱ ه.ق) از بزرگان شیعه در کتاب «التنبیه فی

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۶.

۳. همان.

الامامة» می‌گوید: «با اخبار متواتر از امامان صادق علیه السلام دانسته‌ایم که امامت بعد از حسن و حسین علیه السلام نمی‌باشد مگر در فرزند امام و امامت به برادر یا خویشاوند نمی‌رسد».^۱

«سعد بن عبدالله اشعری قمی» (متوفای ۳۰۱ ه.ق) در «المقالات و الفرق» می‌گوید:

گروهی از ایشان که معروف به امامیه‌اند، می‌گویند بعد از درگذشت حسن بن علی الهادی علیه السلام حجت خدا بر بندگانش روی زمین و خلیفه در شهرها که قائم به امر اوست، فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی علیه السلام است... و امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام بین دو برادر نخواهد بود و در غیر نسل امام حسن بن علی بن محمد [الجواد] علیه السلام تا روز قیامت و قطع امر و نهی الهی و برداشته شدن تکلیف از بندگانش، نخواهد بود... و امامت در نسل فرزندی که در زمان حیات پدرش از دنیا رفته، نخواهد بود و در برادر و غیربرادر هم نمی‌باشد؛ چون این مطلب، از امامان راستگوار علیه السلام به ما رسیده است و بین شیعه امامیه تردیدی در آن نیست و همواره شیعه امامیه بر این مطلب اجماع دارند؛ به علت صحت روایاتی که به ما رسیده است و عالی بودن سندهای آن و اطمینان از راویان آن.^۲

امام عصر علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

☒ نویسنده در صفحه ۶۰ می‌گوید: اینکه می‌گویند امام معصوم از فرزندان حسن عسکری است، پذیرفتنی نیست.

☑ اولاً اینکه حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، به صورت متواتر بیان شده است و اصحاب حضرت امام عسکری علیه السلام، فرزندش مهدی علیه السلام را دیده‌اند و از خود امام حسن عسکری علیه السلام شنیده‌اند که مهدی علیه السلام فرزند ایشان است؛ برای مثال اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت معروف به ابوسهل

۱. به نقل از کمال‌الدین، ص ۹۲.

۲. المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله الاشعری، ص ۱۰۳.

نوبختی که هنگام امامت حضرت عسکری علیه السلام بوده، و امام مهدی علیه السلام را دیده است^۱، می گوید:

امر دین همه‌اش با استدلال دانسته می‌شود. ما خدای عزوجل را با ادله شناختیم و خودمان مشاهده نکردیم و کسی هم که خدا را مشاهده کرده باشد به ما خبر نداده است. پیامبر صلی الله علیه و آله را شناختیم [و ایمان آوردیم] و با اخبار مطلع شدیم که در عالم بوده است و نبوت و صادق بودن پیامبر را با استدلال دانستیم و با استدلال دانستیم که علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین خود قرار داده است و ...

و همچنین دانستیم که حسن بن علی علیه السلام، امام واجب‌الاطاعه است و با اخبار متواتر از امامان راستگو دانستیم که امامت بعد از حسن و حسین علیه السلام، فقط در فرزند امام خواهد بود نه در برادر و نه در خویشاوند. پس لازم می‌آید از این مقدمات که امام نمی‌رود (رحلت نمی‌کند) مگر آنکه پس از خود فرزندی امام باقی گذارد و از آنجا که امامت حسن علیه السلام [عسکری] صحیح است و وفات او نیز صحیح است، معلوم می‌شود بعد از خود و از فرزندان خود، امام باقی گذاشته است.^۲

ثانیاً علمای شیعه و سنی طی قرون متمادی، روایات بسیاری را در کتاب‌هایشان آورده‌اند که در آنها، امام مهدی علیه السلام را از فرزندان پیامبر و اهل بیت او معرفی کرده‌اند؛ برای مثال امام مهدی علیه السلام را با تعابیری چون فرزند امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام^۳، فرزند حضرت فاطمه علیه السلام^۴، فرزند امام حسن و امام حسین علیه السلام^۵، فرزند امام حسین علیه السلام^۶،

۱. الکنی و الألقاب، شیخ عباس القمی، ص ۹۴؛ منتخب الاثر، ص ۳۴۴.

۲. کمال‌الدین، شیخ صدوق، ص ۹۲، به نقل از التنبیه فی الامامه، ابوسهل نوبختی.

۳. منتخب الاثر، ص ۱۸۸ در ۲۱۴ روایت.

۴. همان، ص ۱۹۱ در ۱۹۲ روایت.

۵. همان، ص ۱۹۵ در ۱۰۷ روایت. چون امام باقر علیه السلام با فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام ازدواج کرده است، همه فرزندان امام باقر علیه السلام و فاطمه دختر امام مجتبی علیه السلام و امامان تا امام زمان علیه السلام، هم فرزند امام حسن علیه السلام و هم فرزند امام حسین علیه السلام هستند.

۶. همان، ص ۲۰۴ در ۱۸۵ روایت.

نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام^۱، فرزند امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام^۲، فرزند هفتم از نسل امام باقر علیه السلام^۳، از فرزندان امام صادق علیه السلام^۴، فرزند ششم از نسل امام صادق علیه السلام^۵، از نسل امام موسی بن جعفر علیه السلام^۶، فرزند پنجم از نسل امام موسی بن جعفر علیه السلام^۷، فرزند چهارم از نسل امام علی بن موسی الرضا علیه السلام^۸، فرزند سوم از نسل امام محمد بن علی جواد الائمه علیه السلام^۹، از فرزندان امام علی بن محمد الهادی علیه السلام^{۱۰}، فرزند فرزند امام هادی، یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام^{۱۱}، معرفی کرده و پدرش را حسن عسکری^{۱۲} دانسته است.

ثالثاً علمای زیادی از اهل سنت به ولادت امام مهدی علیه السلام اعتراف کرده و او را فرزند امام حسن علیه السلام دانسته و در کتاب‌های خود آن را ثبت نموده‌اند. «آیه الله العظمی صافی گلپایگانی» در کتاب «منتخب الاثر» نام ۶۵ نفر از علمای اهل سنت را در این باره ذکر کرده است.^{۱۳}

آیا با این ادله قاطع، کسی می‌تواند بگوید پذیرفتنی نیست که امام مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام باشد؟! آیا این سخنی بی‌جا و بی‌دلیل نیست؟!

۱. منتخب الاثر، ص ۲۰۴ در ۱۴۸ روایت.

۲. همان، ص ۲۰۸ در ۱۸۵ روایت.

۳. همان، ص ۲۱۱ در ۱۰۳ روایت.

۴. همان، ص ۲۱۴ در ۱۰۳ روایت.

۵. همان، ص ۲۱۵ در ۹۹ روایت.

۶. همان، ص ۲۱۷ در ۱۰۱ روایت.

۷. همان، ص ۲۱۸ در ۹۸ روایت.

۸. همان، ص ۲۳۰ در ۹۵ روایت.

۹. همان، ص ۲۲۳ در ۹۰ روایت.

۱۰. همان، ص ۲۲۵ در ۹۰ روایت.

۱۱. همان، ص ۲۲۶ در ۱۴۶ روایت.

۱۲. همان، ص ۲۳۱ در ۱۴۷ روایت.

۱۳. همان، صص ۳۲۰ - ۳۴۱.

حضور امام علیه السلام بین شیعه

✕ نویسنده در صفحه ۶۱ می‌گوید: وقتی شما بیشتر از هزار سال جایز می‌دانید که امت بدون معصوم باشد، دلیل خود (قاعده لطف) را نقض می‌کنید.

✕ اولاً فرق است بین اینکه امت بدون امام باشد با اینکه امت، امام معصوم داشته باشد ولی غایب باشد. از نظر شیعه، امت بی‌امام نیست. بلکه از ظهور امام، و نه از حضور او، محروم است.

امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب فرمود:

لَا تَحْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهراً مَشْهُوراً أَوْ خَائفاً مَغْمُوراً لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.^۱

زمین هیچ‌گاه از حجت الهی، خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند؛ یا آشکار و شناخته شده، یا پنهان و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود.

ثانیاً خود وجود امام علیه السلام فواید و برکات بسیاری دارد که امت در زمان غیبت آن حضرت نیز از آنها بهره‌مند می‌شود که ما آن فواید را ذکر خواهیم کرد.^۲

ثالثاً غیبت امام، قاعده لطف را نقض نمی‌کند؛ زیرا خدای متعال با لطف و رحمت خود، امامان معصوم علیهم السلام و از جمله دوازدهمین آنها را برای امامت انتخاب و نصب کرده است. اما اینکه امت چه مقدار از این لطف الهی بهره ببرند، به خود امت برمی‌گردد.

«خواجه نصیر طوسی» در تجرید الاعتقاد می‌نویسد: «وجودش لطف است و تصرفش در امور، لطف دیگری است و اما عدم ظهورش از ناحیه ماست»^۳؛ علامه حلی در کتاب «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» نیز گفته است:

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷، معجم دشتی.

۲. در پاسخ به صفحه ۱۱۵.

۳. تجرید الاعتقاد، نصیرالدین طوسی، ص ۳۶۲.

لطف بودن امامت به چند امر بستگی دارد: اول، آنچه بر خداست، آفریدن امام و فراهم کردن زمینه برای او با دادن قدرت و علم به او و معرفی او با نام و نسب اوست که اینها از ناحیه خدای متعال انجام گرفته است.

دوم، آنچه بر خود امام لازم است و آن پذیرش امامت و قبول مسئولیت آن است که امام نیز این را انجام داده است.

سوم، آنچه بر امت لازم است و آن همراهی و یاری امام و قبول اوامر او و امتثال فرمان اوست که این از طرف مردم انجام نگرفته است. بنابراین منع این لطف از طرف مردم است، نه از طرف خداوند و نه از طرف امام.^۱

به تعبیر دیگر، غیبت امام، امری عارضی و ثانوی است و با وجود امام معصوم که اصلی اولی است، هیچ منافاتی ندارد.

تداوم امامت تا قیامت

☒ نویسنده در صفحه ۶۱ می‌گوید: از این دلیل (لطف) لازم می‌آید که امامت تا قیامت ادامه داشته باشد. ولی شما آن را قطع کردید و در عدد دوازده نگه داشتید و سایر نسل‌ها را از این لطف محروم کردید.

☒ اولاً ما معتقدیم که امامت تا روز قیامت ادامه دارد؛ همان‌طور که از روایات شیعه و سنی مثل حدیث ثقلین استفاده می‌شود.^۲ ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» از ترمذی نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

من بین شما دو چیزی باقی می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو، بزرگ‌تر از دیگری است. کتاب خدای عزوجل

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، صص ۳۶۳ و ۳۶۴؛ کشف المراد با تعلیقات جعفر سبحانی، صص ۱۸۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، صص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۳۲۹؛ مسند احمد، ج ۵، صص ۱۸۲ و ۱۸۹ و ج ۳، صص ۱۴ و ۱۷ و ج ۴، صص ۳۶۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۰۲.

که ریسمان کشیده شده از آسمان به سوی زمین است و عترت من اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که روز قیامت بر حوض (کوثر) بر من وارد شوند. بنگرید که بعد از من با آن دو (کتاب و اهل بیت) چگونه رفتار خواهید کرد. ابن حجر می‌گوید: «احمد در مسندش همین حدیث را به همین معنا و با همین لفظ آورده است». سپس بعد از نقل روایت، می‌گوید: «و سند این روایت مشکلی ندارد».^۱ آن‌گاه ابن حجر می‌گوید:

حاصل اینکه، سفارش مؤکد شده است بر تمسک به کتاب (قرآن) و سنت و اهل بیت که عالم به کتاب و سنت‌اند و از مجموع اینها استفاده می‌شود که این سه امر (کتاب، سنت و اهل بیت) تا روز قیامت باقی‌اند.^۲ سپس ابن حجر می‌گوید:

بدان که حدیث تمسک به کتاب و اهل بیت پیامبر با طرق بسیاری از بیست و چند نفر از صحابه نقل شده است ... و در بعضی از این طرق، گفته شده که حضرت ﷺ این سخن را در حجة الوداع در عرفه فرموده است و در بعضی گفته شده که در مدینه، موقع مرضی، پیامبر فرموده است؛ درحالی که حجره شریفه از اصحابش پُر بوده است و در حدیث دیگری گفته شده که در غدیر خم فرموده، و در حدیث دیگر گفته شده در حال بازگشت از طائف درحالی که مشغول خواندن خطبه بوده، حدیث ثقلین را فرموده است. البته بین این نقل‌ها منافاتی نیست؛ چون مانعی ندارد که حضرت ﷺ در همه این مکان‌ها [که ذکر شد] و جاهای دیگر، به علت اهمیت دادن به شأن کتاب عزیز (قرآن) و عترت پیامبر ﷺ چنین سخنانی فرموده باشد.^۳ همچنین ابن حجر تأکید می‌کند:

۱. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲. همان، ص ۴۳۹.

۳. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۰.

احادیثِ سفارش بر تمسک به اهل بیت، اشاره دارد به اینکه تا روز قیامت کسانی از اهل بیت که شایستگی تمسک دارند، باقی خواهند بود؛ همان گونه که کتاب عزیز (قرآن) تا روز قیامت باقی است و به همین علت اهل بیت، آمان برای اهل زمین‌اند؛ چنان که [روایات آن] خواهد آمد. و سزاوارترین کسی از اهل بیت که تمسک به او می‌شود، امام ایشان و عالم ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است...^۱

امامان دوازده نفرند

ثانیاً این شیعه نیست که تعداد امامان را منحصر در دوازده نفر دانسته است؛ بلکه نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایات بسیاری به دوازده نفر بودن امامان تأکید کرده است و این روایات را علمای اهل سنت در کتب خود از مثل جابر بن سمره نقل کرده‌اند. نویسنده کتاب منتخب الاثر، ۲۷۱ حدیث از کتب شیعه و سنی در این باره نقل کرده است.^۲ جالب‌تر اینکه در بعضی از این روایات بر امامت همیشگی این دوازده امام تا روز قیامت تصریح شده است.

مسلم در صحیح خود با سند از «عامر بن سعد بن ابی وقاص» نقل کرده است که گفت با غلام خود «نافع» به جابر بن سمره نوشتم که مرا از مطلبی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، خبر ده. در پاسخ برایم نوشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه، شبی که اسلمی رجم شد، شنیدم که فرمود: «همواره دین برپاست تا روزی که قیامت برپا شود؛ تا آنکه دوازده نفر بر شما خلیفه شوند که همگی آنان از قریش‌اند...»^۳

عمر طولانی امام زمان علیه السلام

ثالثاً طول عمر امام زمان علیه السلام هم مطلب جدیدی نیست؛ چه اینکه حضرت نوح علیه السلام طبق احادیث صحیح ۲۵۰۰ سال عمر کرد که ۸۵۰ سال آن، قبل از آغاز رسالت بود و

۱. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۲.

۲. منتخب الاثر، صص ۱۰ - ۴۵.

۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۹۵۰ سال از آن را نیز به تبلیغ دین خدا پرداخت تا آنکه زمان طوفان فرا رسید؛ همان گونه که قرآن در این باره می فرماید: «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد و سرانجام طوفان [عظیم] آنان را فرا گرفت؛ در حالی که ستمکار بودند».^۱ حضرت نوح علیه السلام پس از طوفان نیز هفتصد سال زندگی کرد.^۲ امام سجاده علیه السلام طول عمر را سنت نوح علیه السلام در امام زمان علیه السلام دانسته است.^۳

ترمذی در حدیثی صحیح نقل می کند که حضرت آدم علیه السلام هزار سال عمر کرده است.^۴ بنابراین خدایی که قادر است به انسانی، هزار سال یا دو هزار و پانصد سال عمر بدهد، قدرت بی نهایتش پایان نیافته است و می تواند به امام زمان علیه السلام نیز عمر طولانی بدهد.

معنای فترت بین حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

☒ نویسنده در صفحه ۶۱ می گوید: از ابو عبدالله جعفر صادق روایت شده است که «اگر زمین بدون امام باشد، فرو می افتد».^۵ ولی واقعیت، گواه بطلان آن است؛ چون زمان های طولانی بر زمین گذشته و رسولی نبوده و زمین نیز اهلش را فرو نبرده است. خداوند در قرآن می فرماید ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ﴾؛ «ای اهل کتاب! پیامبر ما پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد». بنابراین زمانی بر زمین گذشته که حجت الهی روی آن نبوده، و زمین هم فرو نرفته است.

☒ اولاً در این بحث، فقط همین یک روایت نیست؛ بلکه روایات فراوانی در مجامع

۱. (عنکبوت: ۱۴).

۲. کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۵، ص ۵۲۳.

۳. همان، صص ۵۲۴.

۴. منهاج السنة، ج ۴، ص ۹۵.

۵. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸.

۶. (مائده: ۱۹).

روایی ما هست که وجود زمین بدون حجت را محال دانسته، و علامه مجلسی در بحارالانوار^۱ این روایات را یکجا جمع کرده است؛ همانطور که آیات قرآن نیز همین معنا را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۲؛ «تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است». همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۳؛ «ما تو را به حق بشارت دهنده و انذار کننده فرستادیم، و هر امتی در گذشته، انذار کننده‌ای داشته است».

ثانیاً مراد از فترت و فاصله در آیه‌ای که به آن استشهاد شده، فاصله بین دو رسول است، نه فاصله مطلق حجت الهی؛ به عبارت دیگر آیه می‌فرماید بعد از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مدتی تا آمدن نبی اکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسولی نیامده است و این نفی خاص، مستلزم نفی مطلق حجت، هر چند وصی نبی، نیست؛ چنان‌که در بعضی از روایات، اوصیایی برای حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نام برده شده است که در فاصله رحلت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام تا بعثت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده‌اند.^۴

افزون بر این، در روایات، از آخرین وصی حضرت عیسی به نام «آبی» و «بالط» نام برده شده است که او هنگام بعثت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اقرار به پیامبری ایشان و رد کردن وصایا به حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از دنیا رفته است و او آخرین کسی است که سلمان در خدمت او بوده است.^۵

ثالثاً اگر کسی بگوید کلمه رُسل که در آیه آمده است، شامل وصی هم می‌شود، می‌گوییم که مراد از آن، حجت ظاهر است؛ یعنی اگر پیامبر و وصی پیامبر وجود نداشته باشد، آیه، وصی غیرظاهر را نفی نمی‌کند؛ چنان‌که روایات زیادی این معنا را تأیید می‌کند.

۱. بحارالانوار، ج ۲۳، صص ۱-۵۶.

۲. (رعد: ۷).

۳. (فاطر: ۲۴).

۴. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ر. ک. تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص ۶۳۱ و تفسیر نمونه، ج ۴، صص ۳۳۲ و ۳۳۳.

۵. کمال‌الدین، ص ۶۶۴.

امام صادق علیه السلام فرمود: «بعد از عیسی بن مریم علیه السلام مدت ۲۵۰ سال، مردم بدون حجت ظاهری، نه مطلق حجت، ماندند».^۱ در روایتی نیز که از انجیل نقل شده، آمده است:

حضرت عیسی علیه السلام غیبت‌هایی داشت که در حال سیاحت روی زمین بود و قوم و پیروانش از او خبر نداشتند. سپس ظاهر شد و به شمعون بن حَمَوْن (صفا) وصیت کرد و وقتی شمعون صفا [از دنیا] رفت، حجت‌های بعد از او غایب شدند.^۲

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل است که بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله پانصد سال فاصله بود که در ۲۵۰ سال آن، پیامبر و عالم ظاهر، هیچ‌کدام نبود. راوی می‌گوید عرض کردم: «پس چه کار کردند؟» فرمود: «به دین عیسی علیه السلام تمسک می‌کردند». عرض کردم: «چگونه بودند؟» فرمود: «مؤمن بودند». سپس فرمود: «زمین هیچ‌گاه از حجت الهی، خالی نیست».^۳ روایت امیرمؤمنان علیه السلام هم مؤید همین مطلب است که فرمود: «زمین هیچ‌گاه از حجت الهی، خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند؛ یا آشکار و شناخته شده یا پنهان تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود».^۴

بنابراین در فاصله بین حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم مثل امروز، هرچند پیامبر یا وصی ظاهر نبوده است، ولی وصی غایب بوده است.

رابعاً ممکن است با توجه به ابتدای آیه که اهل کتاب (یهود و نصارا) را مخاطب قرار داده است، مقصود از ﴿عَلَىٰ قَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾، انبیای بنی اسرائیل، یعنی انبیای از نسل ابراهیم باشد؛ یعنی در مدتی از این پانصد سال فاصله بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله، پیامبری از بنی اسرائیل نیامده است و این با آمدن پیامبرانی از نسل عرب مثل خالد بن سنان و حنظلة بن صفوان منافاتی ندارد.^۵

۱. همان، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۶۱؛ رک: تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، صص ۶۳۱ و ۶۳۲.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۵. رک. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۶۰؛ دعای امّ داوود در اقبال الاعمال و مفاتیح الجنان؛ بحارالانوار، ج ۱۴، صص ۴۴۸ و

۴۵۰؛ تفسیر تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۲۹؛ کمال‌الدین، ص ۶۵۹.

بنابراین با توجه به ادله عقلی ضرورت نبوت و آیات و روایاتی که بر لزوم وجود حجت الهی روی زمین دلالت دارد، ممکن نیست در فاصله بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله هیچ پیامبر و وصی پیامبر، ظاهر یا غیرظاهر وجود نداشته باشد. پس باید آیه به یکی از معانی گفته شده، حمل شود.

جمع بین نیاز به امام روی زمین با ولایت فقیه

☒ نویسنده در صفحه ۶۱ می گوید: واقعیت امروز، حدیث «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»^۱؛ «اگر زمین بدون امام باشد، فرو می رود» را تکذیب می کند. غیبت امام و قیام شیعه برای تأسیس دولتی برای خودشان و انتقال آنچه مختص امام بود به علمای شیعه از طریق ولایت فقیه، بر بطلان این حدیث تأکید می کند.

☑ اولاً از نظر شیعه، امام غایب نیز مثل امام ظاهر، حجت الهی است و امروز اگرچه از امام ظاهر محرومیم، ولی همواره در سایه امامت امام غایبیم؛ همان طور که در بحث گذشته از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کردیم که «زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست؛ یا آشکار و شناخته شده، یا پنهان»^۲.

ثانیاً علمای شیعه که با استناد به ادله عقلی و نقلی، به نظریه پویای ولایت فقیه معتقدند، آن را در عرض ولایت امام معصوم علیه السلام نمی دانند. بلکه ولایت فقیه جامع الشرایط، در ادامه ولایت امام علیه السلام است و فقهای بزرگ، به امر آن حضرت، عهده دار این وظیفه سنگین شده اند.

امام صادق علیه السلام طبق روایت مقبوله عمر بن حنظله فرمود:

کسی از شما که احادیث ما را نقل کند و نظر به حلال و حرام ما داشته باشد و احکام ما را بشناسد، به حکم او راضی شوید که همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم و وقتی طبق نظر ما حکم کرد، اگر کسی از او نپذیرد، حکم خدا را سبک

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت، ۱۴۷.

شمرده، و حکم ما را رد نموده است و کسی که حکم ما را رد کند، حکم خدا را رد کرده، و این در حد شرک به خداست.^۱

امام زمان علیه السلام در تویح شریفش فرمود: «ایشان (فقها) حجت من بر شمایند و من نیز حجت خدا بر ایشانم».^۲

ثالثاً نویسنده، بدون آگاهی از نظر فقها و علمای شیعه درباره ولایت فقیه، سخن گفته و تهمت زده است که علمای شیعه همه آنچه را برای امام زمان علیه السلام است، به خود منتقل کرده‌اند. به یقین، این سخنان برگرفته از تعصب و غرض‌ورزی نویسنده به شیعه، و در واقع برای تأمین اهداف استکبار جهانی و صهیونیزم بین‌المللی است؛ آنانی که رکن اساسی نظام شیعی، یعنی ولایت فقیه را برناتافته، و شبانه‌روز در صدد تحریف و تخریب آن برآمده‌اند.

علمای شیعه هیچ‌گاه همه آنچه را برای امام علیه السلام است، برای فقیه جامع‌الشرایط نمی‌دانند. هیچ فقیه و عالم شیعی، ولایت تکوینی امام معصوم را برای غیر امام معصوم، ثابت نمی‌دانند. عالمان شیعه، در ولایت تشریحی نیز، بیان احکام و اجرای آن دسته از احکامی را که اختصاصی بودنش به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ثابت نشده باشد، برای فقیه ثابت می‌دانند.^۳ البته پرواضح است که این ولایت نیز برعهده آن فقهایی است که شرایط سنگین و مهم برشمرده در روایات ائمه علیهم السلام را دارا باشند؛ مثل آنچه در روایت امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که حضرت فرمود:

از فقها، کسانی که نفس خود را مصون دارند و حافظ دین باشند و با هوای نفس خود مخالفت ورزند و مطیع امر مولا (پروردگار) باشند، بر عموم مردم واجب است که از آنان پیروی کنند.^۴

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

۳. ر.ک: کتاب البیع، امام خمینی علیه السلام، ج ۲، صص ۴۶۷ و ۴۸۹.

۴. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸.

رابعاً «لزوم حکومت برای گسترش عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم، رفع ظلم، حفظ مرزها و جلوگیری از تجاوز اجانب، از واضح ترین احکام عقل است و اختصاص به عصر و زمان خاص و کشور خاصی ندارد».^۱

باید از نویسنده پرسید حکومتی که شما زیر پوشش حمایت آن فعالیت می کنید؛ به طوری که همواره بر شیعه خرده می گیرید و از تشکیل حکومت شیعه در هراسید، مشروعیت خود را از کجا آورده است؟!

بسیار واضح است که در غیر از مکه و مدینه که محل حضور تمامی مسلمانان جهان است، حتی ظواهر شرع نیز رعایت نمی شود. کانالها و شبکه های مختلف تلویزیونی و ماهواره ای، بهترین شاهد بر این مطلب است.

۱. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۲.

روایات مهدویت، آگاهی شیعیان خاص از امام زمان علیه السلام، نایبان و مدعیان دروغین

ردّ روایات متواتر مهدویت بدون هیچ دلیل!

✘ نویسنده در صفحه ۶۲ می‌گوید: از رسول‌الله صلی الله علیه و آله روایت شده است که به [امام] حسین علیه السلام گفت: «این، امام و پسر امام و برادر امام و پدر نه امام دیگر است که امام نهم آنها مهدی قائم است که اسمش مانند اسم من و کنیه‌اش مانند کنیه من است و زمین را پر از عدل می‌کند؛ همچنان که قبل از آن پر از ظلم شده باشد».^۱

سپس می‌گوید: بدون شک پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نگفته است و آنچه به دروغ بودن آن دلالت دارد، همان دلایلی است که روایات دالّ بر مهدویت محمد بن حسن عسکری را نقض می‌کند.

✘ اولاً ردّ کردن یک روایت بدون هیچ دلیل، و فقط با گفتن «بدون شک پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نگفته است»، ادعایی صرف است.

ثانیاً روایات دالّ بر مهدویت امام حجة بن الحسن العسکری علیه السلام نزد شیعه متواتر است و از خود پیامبر تا امام یازدهم، همه ائمه علیهم السلام بر آن تصریح کرده‌اند که پیش از این بیان شد.^۲

۱. الرسائل العشر، طوسی، ص ۹۸؛ منهاج الکرامه، حلی، ص ۱۷۷.

۲. در پاسخ به صفحه ۶۰.

ثالثاً آن روایتی را که نویسنده از کتب شیعه نقل می‌نماید و بدون هیچ دلیلی رد می‌کند، در بردارنده چند مطلب است که همان‌ها در روایات اهل سنت آمده است. آن مطالب عبارت‌اند از:

۱. امام زمان علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام است.

۲. اسم او، اسم پیامبر و کنیه‌اش، کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۳. زمین را بعد از آنکه از ظلم پر شده است، از عدل و داد پُر می‌کند.

«یوسف بن یحیی بن علی مقدس شافعی سلمی» در کتاب «عقد الدرر» از حذیفه نقل می‌کند که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و از اتفاقاتی که در آینده می‌افتد، سخن گفت. سپس فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خدای عزوجل آن یک روز را طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من ظهور نماید که نامش، نام من است». سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: «یا رسول‌الله! از کدام فرزند شما؟» فرمود: «او از این فرزندم است» و با دستش بر حسین علیه السلام زد.^۱

«ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «قاضی القضاة از اسماعیل بن عباده با اسناد متصل به علی علیه السلام نقل کرده است که از مهدی علیه السلام سخن گفته و فرموده است: او از فرزندان حسین علیه السلام است و...»^۲

همچنین مقدسی شافعی در عقد الدرر از عبدالله بن عمر نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخرالزمان مردی از فرزندان من ظهور می‌کند که نامش، نام من و کنیه‌اش، کنیه من است. زمین را پر از عدل می‌کند؛ همان‌طور که پر از ظلم شده باشد».^۳ جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «مهدی، فرزند من است.

۱. عقد الدرر، علی مقدس شافعی، ص ۸۲، ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله الطبری، ص ۱۲۹؛ ینابیع المودة، صص ۳۸۷ و ۳۹۰.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳. عقد الدرر، ص ۹۵.

نام او، نام من و کنیه اش، کنیه من است».^۱

براساس این روایات که از کتب علمای اهل سنت نقل شد، امام مهدی علیه السلام فرزند پیامبر، و از نسل امام حسین علیه السلام است. نامش، نام پیامبر و کنیه اش، کنیه پیامبر است و زمین را بعد از پر شدن از ظلم، پر از عدل می‌کند. و روایات بسیار دیگری نیز از اهل سنت وجود دارد که بر این مطلب، یعنی امام زمان علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می‌کند، تصریح دارد.

البته در بعضی از روایات نقل شده از برخی کتب اهل سنت، عبارت «و اسم ابیه اسم ابی» آمده است که به زودی ما درباره آن سخن خواهیم گفت.^۲

تواتر روایات مهدویت نزد شیعه اثنا عشر و اهل سنت

☒ نویسنده در صفحه ۶۲ با عنوان دلیل سوم می‌گوید: [علمای شیعه] می‌گویند حدیث مهدی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشهور است و نزد شیعیان در تمام سرزمین‌های دور از هم، بر متواتر بودن آن نص وجود دارد.

سپس نویسنده در ردّ این دلیل شیعه می‌گوید: این حدیث را تنها یک فرقه از حدود هفتاد فرقه شیعه، به پیامبر نسبت داده است؛ درحالی که بقیه فرقه‌ها آن را رد می‌کنند و می‌گویند که این حدیث دروغ است؛ مانند فرقه‌های زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه، کیسانیه، بتریه، جارودیّه، مختاریه، کریه، هاشمیه، راوندیه، خطابیّه، ناوسیه، قرامطه، واقفیه، ممتوریه، نمیریّه و سیزده فرقه دیگر که همگی با این عقیده مخالف‌اند و می‌گویند که بعد از حسن عسکری، فرزندی باقی نمانده است. پس چگونه بعد از این اختلافات، تواتر صورت می‌گیرد؟!

۱. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲. در پاسخ به صفحه ۶۸.

☑ اولاً منظور ما از شیعه، تنها گروه شیعه اثناعشری است که بعد از پیامبر ﷺ به امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام و یازده فرزندش تا امام حجة بن الحسن العسکری علیه السلام معتقد است. در ضمن بسیاری از گروه‌های نام برده شده نیز به کلی منقرض شده است و شیعه اثناعشری از بعضی از آنان که به ظاهر به شیعه نسبت داده می‌شوند، مثل قرامطه، برائت می‌جوید. به هر حال، اگر تکذیب این گروه‌ها و فرقه‌ها هم ثابت شود و فقط ادعای ابن تیمیه بر تکذیب آنها نباشد^۱، ضرری به تواتر این احادیث نزد شیعه نمی‌زند.

ثانیاً چگونه می‌توانید احادیث مربوط به امام عصر علیه السلام را انکار کنید در حالی که علمای اهل سنت اخبار درباره مهدی علیه السلام را مستفیض و صحیح، بلکه متواتر دانسته‌اند. خود نویسنده در صفحه ۲۱، متواتر بودن روایات درباره مهدی علیه السلام را از «امام شوکانی» نقل کرده است و حتی شیخ الاسلام شما (ابن تیمیه) که مؤید و مروّج مکتب اموی است و اهل بیت و فضایل آنها را انکار می‌کند، روایت عبدالله بن عمر را نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

در آخرالزمان مردی از فرزندان من ظهور می‌کند که اسمش، اسم من و کنیه‌اش، کنیه من است. زمین را پر از عدل می‌کند؛ همان‌گونه که از جور و ستم پر شده است و او همان مهدی علیه السلام است.

سپس [ابن تیمیه] می‌گوید: «همانا احادیثی که برای ظهور مهدی علیه السلام به آنها احتجاج شده است، صحیح است. این احادیث را ابوداود، ترمذی، احمد بن حنبل و غیر ایشان از ابن مسعود و غیر او نقل کرده‌اند»^۲.

ابن قیم شاگرد ابن تیمیه که او نیز ادعای طرفداری از مکتب اموی را دارد، در کتاب «المنار المنیف» درباره احادیث مهدی علیه السلام از «ابوالحسین محمد بن الحسین الأبری» صاحب کتاب «مناقب شافعی» نقل می‌کند:

۱. منهاج السنه ج ۸، ص ۲۴۷.

۲. همان، ص ۲۵۴.

اخبار درباره مهدی علیه السلام متواتر است و از رسول خدا به صورت استفاضه، ذکر مهدی علیه السلام شده، و اینکه او از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و هفت سال حکومت خواهد کرد. زمین را پر از عدل و داد می کند و عیسی علیه السلام ظهور خواهد کرد و او (مهدی علیه السلام) را در قتل دجال کمک می کند و مهدی بر این امت امامت خواهد کرد و عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند. [همه اینها از پیامبر به صورت استفاضه به ما رسیده است].^۱

مقدسی شافعی در کتاب «عقد الدرر» از ابوبکر اسکافی در «فوائد الاخبار» از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس [مسئله] دجال را تکذیب کند، کافر شده است و هرکس مهدی علیه السلام را تکذیب کند، کافر شده است». ^۲ همچنین «شیخ عبدالعزیز بن باز» از علمای معاصر و شیخ الاسلام وهابیان در «مجلة الجامعة الاسلامیه»، احادیث مهدی علیه السلام را صحیح دانسته است. ^۳

بنابراین معلوم است با مشترک بودن اخبار شیعه و سنی در بسیاری از ویژگی های حضرت مهدی علیه السلام، نمی توان اصل مهدویت را انکار کرد. همچنین نمی توان آنچه را شیعه با توجه به روایات صحیح و متواتر از اهل بیت عصمت نقل می کند و به آن اعتقاد دارد، زیر سؤال بُرد، و با ادعای تکذیب آن روایات، اصل اعتقاد شیعه را انکار کرد.

اعتراف علمای اهل سنت به ولادت مهدی علیه السلام فرزند امام عسکری علیه السلام

ثالثاً اگر می خواهید با این ادعاها، فرزندی امام زمان علیه السلام را برای امام حسن عسکری علیه السلام منکر شوید، دست کم به کلمات بزرگان و علمای خودتان بنگرید که حضرت مهدی علیه السلام را فرزند امام عسکری علیه السلام دانسته اند:

۱. المنار المنیف، ابن قیم، ص ۱۴۲.

۲. عقد الدرر، ص ۲۳۰.

۳. مجلة الجامعة الاسلامیه، شماره ۳، السنة الاولى، صص ۱۶۱ - ۱۶۳.

۱. علامه شیخ ابوبکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی النیشابوری، فقیه شافعی، متوفای سال ۴۵۸ هـ. ق در کتاب «شعب الایمان».^۱
۲. علامه ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن خشّاب، متوفای سال ۵۶۷ هـ. ق در کتاب «تاریخ موالید الائمہ و وفیاتهم».^۲
۳. شیخ کمال‌الدین ابوسالم محمد بن طلحه حلبی شافعی قرشی، متوفای ۶۵۲ یا ۶۵۴ هـ. ق در کتاب «مطالب السؤل».^۳
۴. مورخ مشهور شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت حموی الرومی البغدادی، متوفای ۶۲۶ هـ. ق در کتاب «معجم البلدان».^۴
۵. شیخ عارف، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، متوفای سال ۶۲۷ هـ. ق در کتاب «مظهر الصفات». بنابر نقل شیخ سلیمان قندوزی شافعی^۵، او اشعاری را در وصف اهل بیت سروده است که ولادت حضرت مهدی علیه السلام را نیز در آنها ذکر می‌کند.
۶. شیخ محیی‌الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد معروف به ابن‌العربی الحاتمی الطائی الأندلسی الشافعی، متوفای ۶۳۸ هـ. ق در باب ۳۶۶ کتاب «فتوحات مکیه».^۶
۷. شیخ شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف بن قراغلی حنفی بن عبدالله (سبط جوزی)، متوفای ۶۵۴ هـ. ق در کتاب «تذکره خواص الائمہ».^۷
۸. شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد القریشی الکنجی الشافعی، متوفای

۱. منتخب الاثر، ص ۳۲۴.

۲. همان، ص ۳۲۸.

۳. مطالب السؤل، ص ۸۸، به نقل از مهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، شیخ نجم‌الدین جعفر بن محمد العسکری، ص ۱۸۴.

۴. معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۷۵. به نقل از مهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، ص ۱۸۶.

۵. ینابیع الموده، ص ۵۶۷.

۶. باب ۳۶۶ فتوحات المکیه. به نقل از منتخب الاثر، ص ۳۲۸.

۷. تذکره خواص الائمہ، ص ۳۶۳.

- ۶۵۸ هـ. ق در کتاب «البيان في اخبار صاحب الزمان»^۱ و نیز در «كفاية الطالب»^۲.
۹. شیخ کامل صلاح‌الدین صفدی، متوفای ۷۶۴ هـ. ق در کتاب «شرح الدائرة»؛ چنان‌که قندوزی حنفی^۳ نقل کرده است.
۱۰. شیخ ابوعبدالله اسعد بن علی بن سلیمان عقیف‌الدین الیافعی الیمنی المکی، متوفای ۷۶۸ هـ. ق در کتاب «مرآة الجنان»^۴.
۱۱. شیخ جمال‌الدین احمد بن علی بن الحسین علی بن مهنا، متوفای ۸۲۸ هـ. ق در کتاب «عمدة الطالب»^۵.
۱۲. شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی شافعی، متوفای ۸۰۴ هـ. ق در کتاب «دول الاسلام»^۶.
۱۳. الشیخ علی بن محمد بن احمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ، متوفای ۸۵۵ هـ. ق. در کتاب «فصول المهمة»^۷.
۱۴. شیخ ابوالموهب عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی، متوفای ۹۳۷ یا ۹۶۰ هـ. ق در کتاب «الیواقیت و الجواهر»^۸.
۱۵. شهاب‌الدین احمد بن حجر هیتمی، شافعی، متوفای ۹۹۳ هـ. ق در کتاب «الصواعق المحرقة»^۹.

-
۱. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۳۳۶. به نقل از مهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، ص ۱۹۱.
۲. کفایة الطالب، ص ۳۱۲. به نقل از مهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، ص ۱۹۴.
۳. ینابیع المودة، ص ۴۷۱. به نقل از مهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، ص ۱۹۵.
۴. مرآة الجنان، ج ۲، صص ۱۰۷ و ۱۷۲. به نقل از همان، ص ۱۹۶.
۵. عمدة الطالب، صص ۱۸۶ - ۱۸۸. به نقل از همان.
۶. دول الاسلام، ج ۱، ص ۱۲۲. به نقل از همان، ص ۱۹۷.
۷. فصول المهمة، صص ۲۷۳ و ۲۷۴. به نقل از همان.
۸. الیواقیت و الجواهر، ص ۱۴۵. به نقل از همان، ص ۲۰۲.
۹. الصواعق المحرقة، ج ۲، خاتمة فیما اخبر به مما حصل علی آله... الفصل الثالث فی الاحادیث الواردة فی بعض اهل بیت کفاطمه و ولدیها علیهم السلام.

۱۶. شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبرای شافعی، متوفای ۱۱۵۴ ه.ق در کتاب «الاتحاف بحب الاشراف»^۱.
۱۷. شیخ نورالدین عبدالرحمان بن احمد بن قوام الدین معروف به جامی شافعی، شاعر معروف، در کتاب «شواهد النبوة»^۲.
۱۸. شیخ عبدالرحمان، مؤلف کتاب «مرآة الاسرار» که یکی از مشایخ صوفیه است.^۳
۱۹. شیخ فاضل بارع عبدالله بن محمد المظیری، شافعی مذهب، در کتاب «الریاض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة»^۴.
۲۰. شیخ مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجی شافعی، متوفای ۱۲۹۸ ه.ق، صاحب تألیفات بسیار، در کتاب «نورالابصار»^۵.
- و بسیاری از علمای دیگر اهل سنت که به ولادت امام زمان علیه السلام تصریح کرده‌اند. آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی در کتاب «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر»^۶ نام ۶۵ نفر از آنان را ذکر کرده است. همچنین «شیخ نجم‌الدین جعفر بن محمد العسکری» در کتاب «المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة و الامامیه» در باب شانزدهم، اسامی چهل نفر از علمای اهل سنت را آورده است.^۷ در کتاب «دفاع عن الکافی»، «ثامر هاشم حبیب العمیدی»، اسامی ۱۲۸ نفر از علمای اهل سنت را که به امامت امام زمان علیه السلام اعتراف نموده‌اند، بیان کرده است.^۸
- بنابراین انکار اینکه حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، نه تنها

۱. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۷۸. به نقل از مهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، ص ۲۰۰.

۲. ر.ک: کتاب المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳. همان، ص ۲۰۵.

۴. همان.

۵. نورالابصار، ص ۱۵۲. به نقل از کتاب المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، ص ۲۱۸.

۶. منتخب الاثر، صص ۳۲۲ - ۳۴۱.

۷. المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والامامیه، صص ۱۸۲ - ۲۱۹.

۸. دفاع عن الکافی، العمیدی، ج ۱، صص ۵۶۸ - ۵۹۲.

مخالف با تواتر بین شیعیان است، بلکه با تصریح بسیاری از علمای اهل سنت که اسامی بعضی از آنان گذشت، مخالفت دارد.

رباعاً به نظر می‌رسد که نویسنده کتاب ملل و نحل جدیدی نوشته و فرقه‌هایی را از پیش خود اضافه کرده است که در هیچ کتاب ملل و نحلی نیست؛ چرا که کتب ملل و نحل معروف علمای اهل سنت، مثل شهرستانی، فرقه‌های شیعه را بسیار کمتر از هفتاد فرقه دانسته است. افزون بر این، بسیاری از آنها امروز منقرض شده^۱، یا در واقع از فرقه‌های شیعه نبوده‌اند؛ مثل غلات (غلوکنندگان) که هرگز از فرقه‌های اسلامی به‌شمار نیامده است.

«بغدادی» در «الفرق بین الفرق» می‌گوید:

اما غلات [منتسب به] شیعه که درباره امامان قائل به الوهیت‌اند و محرمات شریعت را مباح می‌شمردند و فرائض شریعت را واجب نمی‌دانند مثل بیانیه، مغیریه، جناحیه، منصوریه، خطابییه و حلولیه و امثال اینها، از فرق اسلام نیستند؛ هرچند به اسلام نسبت داده می‌شوند.^۲

تهمت به شیعه در قول به تحریف قرآن

□ نویسنده در صفحه ۶۳ می‌گوید: اگر منظور [از تواتر درباره مهدی علیه السلام] این است که فقط نزد شیعه دوازده امامی متواتر است، این تواتر نادری است که تمام امت اسلامی با آن مخالف است؛ زیرا تواترهای بسیاری نزد آنها وجود دارد که در واقع، نادر و شاذند؛ مانند روایت‌های متواتری که مبنی بر تحریف قرآن است.

□ اولاً مراد از شیعه، همان‌طور که در پاسخ سخن قبل نویسنده گذشت، شیعه دوازده امامی است. در ضمن از علمای اهل سنت نقل شد^۳ که تواتر، اختصاص به شیعه ندارد. بلکه مسئله مهدویت بین مسلمانان متواتر است.

۱. الفصول المختاره، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲. الفرق بین الفرق، بغدادی، صص ۲۳ و ۲۴. به نقل از بحوث فی الملل و النحل، آیت‌الله العظمی سبحانی، ج ۷، ص ۱۰.

۳. در پاسخ به صفحه ۶۲.

ثانیاً قول به تحریف قرآن که نویسنده به شیعه اثناعشری نسبت داده است، تهمت بزرگ دیگری است که متأسفانه دشمنان به شیعه نسبت می‌دهند که علمای بزرگ شیعه، از متقدم و متأخر، پاسخ‌های استدلالی محکمی به آن داده‌اند و ما در اینجا به آن اشاره‌ای می‌کنیم:

علمای شیعه از زمان شیخ صدوق رحمته‌الله متوفای ۳۸۱ هـ. ق تا امروز همین قرآن موجود را که در دست همه مسلمانان و از جمله شیعیان است، نازل شده بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دانسته‌اند؛ به طوری که نوشته‌های آنان گواه این مطلب است؛ از جمله شیخ صدوق در «اعتقادات»^۱ می‌نویسد:

اعتقاد ما این است قرآنی که خدا بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل ساخته، همین است که میان این دو جلد است و همین است که در دست مردم است و زیادتر از این نیست و... و هر کس که به ما (شیعیان) نسبت دهد که ما قرآن را زیادتر از قرآن فعلی می‌دانیم، دروغ‌گوست.

«قاضی سید نورالله تستری» معروف به قاضی شهید که در سال ۱۰۱۹ هـ. ق به شهادت رسید، در کتاب «مصائب النواصب فی الامامة و الکلام» می‌گوید: «آنچه به شیعه امامیه نسبت داده می‌شود که قائل به تغییر در قرآن‌اند، قول عموم امامیه نیست، بلکه قول عده قلیلی است که نسبت به کل شیعه، به حساب نمی‌آیند».^۲

«شیخ محمد بن حسن» مشهور به «فیض کاشانی»، متوفای سال ۱۰۱۹ هـ. ق در «وافی»^۳ و در «تفسیر صافی» ذیل آیه ﴿نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ می‌گوید: «[یعنی خدا می‌فرماید ما حافظ قرآنیم] از تحریف و تغییر و زیاده و نقصان».^۴

۱. الاعتقادات، ص ۸۶؛ ترجمه فارسی اعتقادات، ص ۱۰۶.

۲. تفسیر آلاء الرحمن، علامه بلاغی، ج ۱، ص ۲۵؛ الشیعه فی المیزان، ص ۳۱۴.

۳. وافی ج ۱، صص ۲۷۳ و ۲۷۴.

۴. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۴۸.

«امام خمینی رحمته الله»، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، متوفای سال ۱۴۰۹ هـ. ق (۱۳۶۸

شمسی) می نویسد:

کسی که بر عنایت و توجه مسلمانان به جمیع کتاب (قرآن) و حفظ و ضبط آن، چه از نظر قرائت و چه [از نظر] کتابت، واقف است، بر بطلان روایات [تحریف] اطلاع می یابد.

روایاتی که در قول به تحریف قرآن، به آنها تمسک کرده اند، یا ضعیف اند و صلاحیت استدلال به آنها نیست یا جعلی اند و نشانه های جعل در آنها ظاهر است یا غریب اند که موجب تعجب می شوند. آنچه از آن روایات، صحیح اند، حمل بر تأویل و تفسیر قرآن می شود و اینکه تحریف در این (تأویل و تفسیر) حاصل شده است، نه در لفظ و عبارات قرآن... و خلاصه اینکه کتاب عزیز (قرآن) عین آن چیزی است که بین دو جلد [در دست ما] است؛ نه زیادتر از آن و نه کمتر از آن.^۱

«آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی رحمته الله» متوفای سال ۱۴۱۳ هـ. ق نیز می نویسد:

تحریف قرآن، سخن خرافه و خیالی است و کسی به آن قائل نمی شود مگر از ضعف عقل یا کسی که در جوانب آن فکر و تأمل نکند یا کسی که خوشش آمده این قول (تحریف قرآن) را بگوید و حبّ به چیزی، موجب کوری و کوری می شود و اما عاقل منصف و تدبرکننده، در بطلان و خرافای بودن قول به تحریف شک نمی کند.^۲

«علامه طباطبایی رحمته الله»، صاحب تفسیر المیزان، متوفای سال ۱۳۶۰ شمسی بحث

مفصلی را درباره تحریف نیافتن قرآن در هفت فصل آورده است^۳ که در قسمتی از آن می گوید:

با تفصیلی که دادیم، روشن شد قرآنی که خدا بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرده و آن را

۱. تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۵۹.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۲، صص ۱۰۴ - ۱۳۳.

به «ذکر» توصیف نموده است، همان طور که نازل شده، محفوظ مانده و با حفظ و صیانت خدایی، از زیادت و نقیصه و تغییر، مصون مانده است؛ همان طور که خدا در قرآن به پیامبرش وعده داده است.^۱

ایشان در فصل دوم ادله فراوانی را برای عدم تحریف قرآن ذکر کرده است. همچنین در کتاب «قرآن در اسلام» می فرماید:

همه می دانیم قرآنی که در دست ماست، همان قرآنی است که چهارده قرن پیش بر پیامبر اکرم ﷺ تدریجاً نازل شده است... آری روشن ترین برهان بر اینکه قرآنی که امروز در دست ماست، همان قرآن است که بر پیامبر ﷺ نازل شده و هیچ گونه تغییر و تحریفی برنداشته، همین است که اوصاف و امتیازاتی که قرآن مجید برای خود بیان نموده، هنوز باقی است و چنان که بوده، هست...^۲

از مراجع فعلی و علمای بزرگ شیعه نیز هیچ کدام قائل به تحریف قرآن نیستند و ما در اینجا به گفتار اندکی از بسیار اشاره کردیم؛ چرا که علمای شیعه کتاب های زیادی در این مسئله نوشته اند؛ مثل «القول الفاصل علی رد مدعی التحریف»، نوشته آیت الله العظمی مرعشی نجفی، «نزاهت قرآن از تحریف»، نوشته آیت الله جوادی آملی، «التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف»، نوشته آیت الله سید علی حسینی میلانی، «صیانة القرآن من التحریف»، نوشته آیت الله محمد هادی معرفت، «فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب ربّ الارباب»، نوشته علامه حسن زاده آملی و ترجمه آن به نام «قرآن هرگز تحریف نشده» که عبدالعلی محمدی شاهرودی آن را ترجمه کرده است.

روایات تحریف در کتب اهل سنت

ثالثاً نویسنده به دروغ متواتر بودن روایات تحریف قرآن را به شیعه نسبت می دهد؛ درحالی که روایاتی که اهل سنت در صحاح و مسانید و کتب معتبره خود آورده اند و

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۷.

۲. قرآن در اسلام، علامه محمدحسین طباطبایی رحمته الله علیه، ص ۱۳۴.

دلالت بر تحریف قرآن دارد، بسیار بیشتر و از نظر سندی نزد آنها محکم‌تر و از جهت دلالت قوی‌تر از روایات شیعه است. ما در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ادعای کم‌شدن آیه‌ای از قرآن که خلیفه دوم آن را آیه رجم می‌نامد و بخاری در صحیح خود^۱ و مسلم نیز در صحیح خود^۲ نقل کرده‌اند.

۲. طولانی‌تر بودن سوره احزابی که ۷۳ آیه دارد، از سوره بقره. درخور توجه است که آیه رجم ادعایی را هم گفته‌اند در همین سوره احزاب بوده است. «ابن حزم اندلسی» این مطلب را نقل کرده و اسناد این حدیث را همانند روشنی خورشید، صحیح دانسته است.^۳

۳. سوره «خلع» و «حفد» که نقل کرده‌اند در مصحف ابن عباس، ابن مسعود و اُبی بن کعب بوده است.^۴

۴. سوره‌ای که ابوموسی اشعری به قاریان مصر گفت ما سوره‌ای را می‌خواندیم که در طول و شدت مثل برائت بود. من آن را فراموش کرده‌ام و فقط این مقدار را حفظ کرده‌ام: «اگر فرزند آدم دو وادی (به اندازه دو بیابان) از مال می‌داشت، دنبال وادی سوم بود و شکم فرزند آدم را پر نمی‌کند مگر خاک».^۵

۵. آیه جهاد که «عمر» به «عبدالرحمان بن عوف» گفت از آنچه نازل شده است این را نیافتی؟ «مجاهده کنید همان‌طور که بار اول مجاهده می‌کردید». من این آیه را نیافتم! و عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: «این آیه به همراه آنچه از قرآن ساقط شده، ساقط شده است».^۶

۱. صحیح بخاری، ج ۸، صص ۲۰۸ و ۲۱۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۶۷ و ج ۵، صص ۱۱۶.

۳. المحلی، ابن حزم اندلسی، ج ۱۱، صص ۲۳۵.

۴. مناهل العرفان، ج ۱، صص ۲۷۱ و ۲۶۰؛ تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج ۱، صص ۲۵ - ۲۷.

۵. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۲، صص ۲۲۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، صص ۷۲۶.

۶. الاتقان، جلال‌الدین سیوطی، ج ۳، صص ۸۴؛ کنز العمال، ج ۲، ح ۴۷۴۱.

۶. آیه رضاع که از عایشه نقل شده است که گفت آیه رجم و رضاع کبیر که با ده بار شیر خوردن محرمیت حاصل می‌شود، در صحیفه‌ای زیر بستم بود؛ وقتی پیامبر رحلت فرمود و ما مشغول تجهیز آن حضرت شدیم، گوسفندی داخل شد و آن را خورد.^۱

در واقع، مشهور بین مسلمانان این است که قرآن به هیچ وجه تحریف نیافته است و قرآنی نیز که در دست ماست، همان قرآن نازل شده بر پیامبر ﷺ است. مسلم است که تعداد قائلان به تحریف، از شیعه یا اهل سنت، آن قدر اندک است که ضرری به اعتقاد تحریف نیافتن قرآن نمی‌زند.

چگونه شیعه می‌تواند قائل به تحریف قرآن باشد در حالی که همین قرآن، در تمامی منازل، مساجد، مشاهد مشرفه اهل بیت، تکایا، حسینیه‌ها و سایر مراکز فرهنگی موجود است و از آن استفاده می‌کنند.

چگونه می‌توانید چنین تهمتی را به شیعه بزنید در حالی که همه مفسران شیعه طبق همین قرآن، درس تفسیر می‌گویند و براساس آن در کتاب‌های تفسیری خود بحث می‌کنند؟!

چگونه این قرآن تحریف شده است در حالی که شیعیان نیز در مسابقات بین‌المللی قرائت و حفظ قرآن شرکت می‌کنند؟! در ضمن شما قرآن‌های شیعیان را گرفتید و با قرآن چاپ عربستان مقایسه کردید و چون تفاوتی نیافتید ساکت شدید.

باید توجه داشت که منظور از قرآن علی علیه السلام در روایات، همان قرآنی است که امیرمؤمنان علیه السلام جمع‌آوری کرده است که حضرت افزون بر متن اصلی قرآن، تفسیر و تأویل و شأن نزول آیات را نیز آورده است. آن قرآن، به ترتیب نزول آیات و سوره‌ها مرتب شده است و طبق اعتقاد شیعه، از حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام و بعد به

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۶۹؛ المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۱۸.

امام حسین علیه السلام و همین‌طور از امامی به امام دیگر رسیده، و امروز نزد امام عصر، حضرت مهدی علیه السلام است.^۱

بنابراین اگر به اعتراف نویسنده^۲، امثال سید مرتضی علم‌الهدی، تحریف قرآن را انکار می‌کنند، جای تعجب نیست؛ زیرا قول به تحریف، مخالف نقل و عقل است.

تواتر روایات مهدویت

☒ نویسنده در صفحه ۶۴ می‌گوید: بسیاری از شیعیان قدیم از این امر (مهدویت) اطلاع نداشتند و این دلالت می‌کند که روایاتی که مهدویت محمد بن حسن عسکری را بیان می‌کند، ساختگی و جعلی می‌باشد و بعد از دوران علمای قدیم شیعه، به مدت طولانی جعل شده است.

☒ همان‌طور که پیش‌تر^۳ گفتیم کسی ادعای ساختگی بودن را بدون دلیل نمی‌پذیرد. در واقع این روایات را بزرگانی مثل فضل بن شاذان، ابوسهل نوبختی، محمد بن یعقوب کلینی، نعمانی و دیگران که بعضی از ایشان قبل از غیبت صغرا و کبرا بوده‌اند، نقل کرده‌اند. آیا روایاتی که قبل از ولادت امام زمان علیه السلام از افراد متقی، عادل و مورد اطمینان ائمه معصوم علیهم السلام نقل شده است، می‌تواند جعلی باشد؟!

روایاتی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام و امامان قبل از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که در آنها غیبت و ظهور امام عصر را بیان کرده است. از اینها نیز که بگذریم، چگونه روایات موجود در کتب معتبر خودتان را انکار می‌کنید و جعلی می‌شمارید؟!

آگاهی اصحاب خاص ائمه از امامان عصر خود

☒ نویسنده در صفحه ۶۴ می‌گوید: شیعیان تقریباً بعد از وفات هر امام، اختلاف داشته‌اند که امام بعد از او کیست.

۱. احتجاج طبرسی، ص ۱۵۵؛ ترجمه احتجاج، جعفری، ج ۱، ص ۳۲۶؛ بحارالانوار، ج ۸۹، صص ۴۰ و ۵۲.

۲. صص ۶۳ و ۶۴ از کتاب عجیب‌ترین دروغ تاریخ.

۳. در پاسخ به صفحه ۵۳.

☑ درخور توجه است که هریک از ائمه علیهم السلام، امام بعد از خود را به اصحاب نزدیک خود معرفی می‌کردند و آنها نیز امام خود را می‌شناختند.

نمونه‌هایی از این موارد را در اینجا ذکر می‌کنیم:

«ابوالصباح کنانی» می‌گوید:

امام باقر علیه السلام به ابو عبدالله (جعفر بن محمد الصادق علیه السلام) که راه می‌رفت نگاه کرد و فرمود: این [فرزندم] را می‌بینی؟ این از آن کسانی است که خدای عزوجل در قرآن می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱؛ «ما اراده کرده‌ایم تا بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».^۲

«فیض بن مختار» می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم دستم را بگیر و از آتش نجاتم بده؛ بعد از شما [برای امامت] چه کسی را داریم؟! در این موقع، ابوالبراهیم (موسی بن جعفر علیه السلام) وارد شد و او در آن وقت بچه‌ای بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود این (ابوالبراهیم) امام شماست. به او تمسک کن.^۳

امام صادق علیه السلام نیز خبر امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به معاذ بن کثیر، عبدالرحمان بن حجاج، مفضل بن عمر، علی بن عمر بن علی، منصور بن حازم، صفوان ابن جمال، عیسی بن عبدالله، یونس بن ظبیان، سلیمان بن خالد و بسیاری دیگر از اصحاب خود داده است.^۴

البته این در حالی است که امام صادق علیه السلام در ظاهر، و برای حفظ جان امام

۱. (قصص: ۵).

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳. همان، ص ۳۰۷.

۴. همان، صص ۳۰۸ و ۳۰۹.

موسی بن جعفر علیه السلام، وصی خود را چند نفر قرار می‌دهد تا دشمن ظالم، امام علیه السلام را شناسد و به قتل نرساند؛ همان‌گونه که در روایت است منصور دوانیقی به محمد بن سلیمان، حاکم مدینه، می‌نویسد: «اگر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به یک نفر وصیت کرده است، او را بخواه و گردنش را بزن».

اما حاکم مدینه جواب می‌دهد: «جعفر بن محمد به پنج نفر وصیت کرده است: [خود تو] ابوجعفر منصور دوانیقی، [خودم] محمد بن سلیمان، عبدالله و موسی [دو فرزند امام صادق علیه السلام] و حمیده مادر امام کاظم علیه السلام».^۱

امام کاظم علیه السلام نیز برای خواص خود: علی بن یقطین، نُعیم القابوسی، داوود رقی، محمد بن اسحاق بن عمار، زیاد بن مروان قندی، مخزومی، حسین بن مختار، داوود بن سلیمان، نصر بن قاموس و داوود بن زُربی، امام بعد از خودش (علی بن موسی الرضا علیه السلام) را معرفی می‌کند.^۲

همچنین امام کاظم علیه السلام، عده‌ای از اصحاب را در وصیتش به علی بن موسی الرضا علیه السلام و سپردن اختیارات کامل به آن حضرت در همه امور، شاهد می‌گیرد.^۳

امام رضا علیه السلام نیز امام بعد از خود، ابوجعفر محمد بن علی جواد الائمه علیه السلام را به اصحاب خود: معمر بن خلّاد، ابن ابی نصر بزنطی، ابن قیاما الواسطی، حسن بن جهم، علی بن ابی یحیی صنعانی، صفوان بن یحیی و دیگران معرفی می‌کند.^۴

امام جواد علیه السلام نیز خبر امامت حضرت هادی علیه السلام را برای بعد از خود، به اسماعیل بن مهران می‌دهد و چهل نفر هم با پیام امام جواد علیه السلام از امامت ایشان آگاه می‌شوند که حضرت فرمود:

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. همان، صص ۳۱۱ - ۳۱۳ و ۳۱۶.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. همان، صص ۳۲۰ - ۳۲۲.

إِنِّي ماضٍ وَ الْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ وَ لَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي.

من از دنیا می‌روم و امر امامت به فرزندم علی (امام هادی علیه السلام) می‌رسد. حق او بر شما پس از من همانند حق من است بر شما بعد از پدرم.

احمد بن ابی خالد مولی ابوجعفر، حسن بن محمد بن عبدالله (جوانی) و نصر خادم، طبق وصیت امام جواد علیه السلام به امامت حضرت هادی علیه السلام شهادت می‌دهند.^۱

امام هادی علیه السلام امامت فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام را به یحیی بن یسار القنبری، علی بن عمر النوافلی، عبدالله بن محمد الاصفهانی، علی بن مهزیار، علی بن عمر، العطار و جماعتی از بنی هاشم مثل حسن بن حسن الافطس که برای عرض تسلیت به مناسبت رحلت فرزند امام هادی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام^۲، خدمت امام هادی علیه السلام رسیده بودند، خبر می‌دهد و نیز افراد دیگری مثل محمد بن یحیی بن درباب، ابوهاشم جعفری، ابوبکر الفهکی، شاهویه بن عبدالله الجلاب و داوود بن القاسم^۳ را از این موضوع آگاه می‌سازد.

همچنین امام حسن عسکری علیه السلام، امام زمان علیه السلام را به عمرو الاهوازی، دربان حضرت (مردی از فارس)، عثمان بن سعید عمری، محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام، حکیمه دختر محمد بن علی علیه السلام و عمه امام حسن عسکری علیه السلام، ابوعلی بن مطهر^۴، احمد بن اسحاق قمی^۵، حسن بن حسین علوی و ابوهارون^۶، نشان می‌دهد و معرفی می‌کند.

بنابراین سخن نویسنده مبنی بر اینکه شیعیان، امام بعدی خود را نمی‌شناختند، به هیچ وجه صحیح نیست و واقعیت تاریخی ندارد. بلکه هریک از ائمه علیهم السلام، خواص اصحاب خود را از امام بعدی آگاه می‌کردند.

۱. کافی، ج ۱، صص ۳۲۳ - ۳۲۵.

۲. امامزاده سید محمد که نزدیک سامرا مدفون است.

۳. همان، صص ۳۲۵ - ۳۲۸.

۴. همان، صص ۳۲۸ - ۳۳۰ و ۳۳۳.

۵. کمال‌الدین، ص ۲۲.

۶. همان، ص ۴۳۴.

کسانی هم که امام را نمی شناختند، از طریق گواهی کسانی که آگاه بودند یا با امتحان کسی که ادعای امامت داشت، امامتش را می پذیرفتند. این شیوه تا زمان امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام ادامه داشت. هرچند به علت جو حاکم در زمان امام دوازدهم و وظیفه غیبت آن حضرت، امامتش بر بسیاری از افراد پوشیده بود و آنها با ویژگی هایی که امام عسکری علیه السلام بیان کرده بود، به امام علیه السلام معرفت پیدا می کردند.

«ابوالادیان» می گوید: «من به امام عسکری علیه السلام خدمت می کردم و نامه هایش را به شهرها می بردم. روزی پیش حضرت رفتم، در همان مریضی که با آن از دنیا رفت و نامه هایی همراه من بود». فرمود: «این نامه ها را به مدائن ببر. پانزده روز اینجا نیستی؛ روز پانزدهم وارد سرمن رأی (سامرا) می شوی و صدای گریه و ناله از خانه ام می شنوی و می بینی که مرا غسل می دهند».

عرض کردم: «آقای من! اگر چنین شد پس چه کسی [امام است]؟» فرمود: «کسی که جواب نامه ها را از تو بخواهد، او قائم بعد از من است». عرض کردم: «بیشتر بگو». فرمود: «کسی که بر [جنازه] من نماز بخواند، قائم بعد از من است». عرض کردم: «بیشتر بگو». فرمود: «هرکس تو را از آنچه داخل همین است خبر دهد، او قائم بعد از من است».

ابوالادیان می گوید: «هیبت و جلال امام مانع شد که بپرسم داخل همین چیست. من نامه ها را به مدائن بردم و جواب نامه ها را گرفتم و روز پانزدهم وارد سامرا شدم. همان طور که حضرت فرموده بود، صدای گریه و ناله از خانه حضرت برپا بود و دیدم پیکر مطهر حضرت را غسل می دهند. در این هنگام جعفر [بن علی بن محمد] برادر امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که جلوی در خانه ایستاده و شیعیان دور او را گرفته اند و به او تعزیت و تسلیت می گویند. پیش خود گفتم اگر این (جعفر) امام باشد، امامت باطل می شود. چون من او را به نوشیدن آب جو (مشروب) می شناختم و او در قصر، قمار می کرد و با آلات موسیقی می نواخت.

پیش رفتم و به او تعزیت و تسلیت گفتم. چیزی از من سؤال نکرد [درحالی که علامت اول این بود که جواب نامه‌ها را طلب کند]. سپس «عقید»، خادم امام عسکری علیه السلام بیرون آمد و به جعفر گفت: «آقای من! برادرت کفن شده برخیز و بر او نماز بگذار». جعفر و شیعیانی که دورش را گرفته بودند، داخل شدند. ما که داخل شدیم، مواجه شدیم با امام حسن علیه السلام که کفن شده و در تابوت قرار داده شده بود.

جعفر جلو رفت که بر [بدن] امام حسن عسکری علیه السلام نماز بخواند. وقتی خواست تکبیر نماز را بگوید، کودکی جلو ایستاد و بر او نماز خواند و سپس به من فرمود: «ای بصری! جواب نامه‌هایی که با توست به من بده!». جواب‌ها را به آن حضرت دادم. پیش خود گفتم این دو علامت (نماز خواندن بر امام عسکری و طلب کردن جواب نامه‌ها). فقط سؤال از همیان باقی مانده است... ما نشسته بودیم که چند نفر از قم وارد شدند و از حسن بن علی، امام عسکری علیه السلام، جويا شدند و فهمیدند که حضرت از دنیا رفته است. گفتند بعد از ایشان [امام] کیست؟ بعضی‌ها به طرف جعفر اشاره کردند. قمی‌ها به جعفر سلام کردند و تسلیت گفتند و به جعفر گفتند نامه‌ها و اموالی همراه ماست. به ما بگو نامه‌ها از کیست و مال، چقدر است؟ جعفر برخاست و درحالی که لباسش را می‌تکاند می‌گفت: «از ما علم غیب می‌خواهند و بیرون رفت».

خادم وارد شد و گفت نامه‌های فلانی و فلانی با شماست و در همیان هزار دینار است و ده دینار آن قلبی است. قمی‌ها نامه‌ها و اموال را به خادم دادند و گفتند کسی که تو را برای گرفتن مال فرستاده، امام است؛ چون نشانی‌ها درست است. ابوالادیان می‌گوید: «من دانستم که آنچه امام عسکری علیه السلام درباره همیان فرموده بود، درست است».^۱

آگاه بودن زید بن علی علیه السلام از امام زمان خود

✘ نویسنده در صفحه ۶۴ روایتی را نقل کرده است که زید بن علی بن الحسین علیه السلام (عموی جعفر صادق و برادر امام محمد باقر علیه السلام) دنبال احوال (مؤمن طاق) که مخفی

۱. الخریج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۳، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۳۲؛ کمال الدین، ج ۱، صص ۱۵۰ - ۱۵۲.

بود، می فرستد و از او برای مبارزه با حکومت جور کمک می خواهد و احوال نمی پذیرد و می گوید اگر پدرت یا برادرت بود با او خروج می کردم؛ ولی با تو خروج نمی کنم. سپس زید بن علی اعتراض می کند که چرا پدرم مرا از امامت برادرم آگاه نکرده است؟! احوال می گوید: «پدرت از ترس اینکه امام را بشناسی و به او ایمان نیاوری و مستوجب جهنم شوی، به تو خبر نداده است. ولی امثال من اگر به امام ایمان نیاوریم و به جهنم برویم، برای امام مهم نیست».

نویسنده سپس نتیجه می گیرد که حتی زید بن علی علیه السلام که فرزند امام سجاد علیه السلام است از امامت برادرزاده خود، امام صادق علیه السلام، آگاه نبوده است. نویسنده در آخر نیز می گوید لازمه چنین کلامی آن است که به هیچ یک از اهل بیت و فرزندان آنها، عموها، دایی ها و سایر خویشان خبر امامت را نداده باشند تا مبدا آنها نپذیرند و به جهنم روند.

☑ اولاً احوال به امامت حضرت صادق علیه السلام یقین داشته و می دانسته که زید امام نیست. بنابراین، پاسخی به اعتراض زید بن علی علیه السلام داده است. واضح است آنچه برای ما حجت است، کلام معصوم علیه السلام است؛ نه دیگران.

ثانیاً آگاه نبودن زید از امامت حضرت صادق علیه السلام به هیچ وجه پذیرفته نیست؛ چون زید فرزند امام سجاد علیه السلام است و در خانه آن حضرت و در دامن آن حضرت بزرگ شده است. امامت برادرش، امام باقر علیه السلام را نیز دیده و پیوسته با آن حضرت در ارتباط بوده است. چگونه می تواند از امامت فرزند امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، بی خبر باشد؛ به ویژه آنکه در آخر همین روایت وقتی زید، سخنان احوال را می شنود، می گوید:

حال که این حرف را زدی، [بدان] صاحب تو (امام صادق علیه السلام) به من خبر داده است که من کشته می شوم و در کُناسه (محلّی در کوفه) به دار آویخته خواهم شد و نزد او (امام صادق علیه السلام) صحیفه ای است که در آن، کشته شدن و به دار آویخته شدن من نوشته شده است.^۱

یعنی زید، کشته شدن و به دار آویخته شدن خود را از کلام شخصی ذکر می کند که هیچ شکی در صحت کلام او ندارد و به صحیفه ای که نزد امامان است اشاره می کند.^۱

ثالثاً ائمه علیهم السلام در امر دین بین اقوام و غیر آنها هیچ فرقی قائل نمی شدند و خویشاوندی سبب تبعیض بین آنها با دیگران نمی شد؛ چنان که امام عصر علیه السلام در توفیع شریف، در پاسخ به اسحاق بن یعقوب فرمود:

اما آنچه سؤال کردی درباره منکران از اهل بیت و فرزندان عموی ما، پس بدان که بین خدای عزوجل و هیچ کس، خویشاوندی وجود ندارد و هر کس مرا انکار کند، از من نیست [هرچند فامیل من باشد] و راهش، راه پسر نوح است. اما راه و روش عمویم جعفر و فرزندان او، همان راه و روش فرزندان یعقوب است [که به برادر خود یوسف حسد ورزیدند].^۲

همچنین امام صادق علیه السلام هنگامی که در بستر شهادت بود، فرمود تا همه خویشاوندانش را جمع کنند؛ وقتی همه جمع شدند، به آنها فرمود: «شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد، نمی رسد».^۳

«ابن ابی نصر» نیز از امام رضا علیه السلام سؤال کرد آیا منکر از شما (اهل بیت) و منکر از غیر شما مساوی اند؟ حضرت فرمود: «منکر از ما، گناهش دو برابر است و مُحسن ما، دو پاداش دارد».^۴

«احمد بن عمر حلال» گوید:

از امام ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام پرسیدم: «به من خبر بده آیا کسی که از فرزندان فاطمه علیها السلام باشد و با تو دشمنی کند و حق تو را نشناسد، با سایر مردم [از

۱. مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۷. به نقل از احتجاج طبرسی؛ کمال الدین، ص ۴۸۳؛ الغیبة، طوسی، ص ۱۷۶.

۳. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۳۴. به نقل از ثواب الاعمال، صدوق علیه السلام.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۷۸.

غیر فرزندان فاطمه علیها السلام که دشمن تو باشند] در عقاب مساوی اند؟» حضرت فرمود:
«امام سجاد علیه السلام می فرمود که عذاب آنها دو برابر است».^۱

لطف و عنایت امام علیه السلام به شیعیان خود

✘ نویسنده در صفحه ۶۵ می گوید: امامت نزد شیعیان، رکن اصلی دین، و مسئله‌ای سرّی است. چگونه مصالح امت وابسته به یک مسئله سرّی (امامت) است؟! [یعنی چگونه امری مثل امامت که مصالح امت به آن بستگی دارد، امری آشکار نیست؟!]

✘ مشکل شما آن است که خیال می‌کنید چون امام، آشکار و ظاهر نیست، فایده‌ای برای امت ندارد؛ درحالی‌که فواید وجود مبارک امام، بسیار است و اگر بعضی فواید، به علت غیبت که خودش به سبب مصالح خاص صورت گرفته است، به امت نمی‌رسد، اما فواید بسیاری است که به سبب وجود حضرت، نصیب امت می‌شود؛ چنان‌که در آینده خواهد آمد.^۲

امام نیز همانند پیامبر صلی الله علیه و آله که «بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤْفٌ رَحِيمٌ»^۳ است، به شیعیان خود توجه ویژه‌ای دارد که به یقین می‌توان گفت منکران و مخالفانش از آن محروم‌اند؛ چنان‌که حضرت ولی عصر علیه السلام در توقیع شریف، به شیخ مفید رحمته الله فرمود: «ما همیشه مراعات حال شما را می‌کنیم و به یاد شما می‌مانیم؛ و گرنه دشواری‌ها و گرفتاری‌ها بر شما فرو می‌آید و دشمنان، شما را لگدمال [و نابود] می‌کردند».^۴ همچنین حضرت فرمود: «من خاتم اوصیایم و به وسیله من، خدای عزوجل، بلا را از اهل و شیعیانم دفع می‌کند».^۵

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. در پاسخ به صفحه ۱۱۵.

۳. توبه: (۱۲۸).

۴. الاحتجاج، ص ۴۹۷.

۵. کمال‌الدین، ص ۴۴۱.

بی‌پروایی در عیبجویی از امام سجاد علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۶۵ می‌گوید: تأمل کن که چگونه امام سجاد، عدم حرص خود را برای نجات بهترین افرادش (احول) از آتش جهنم توصیف می‌کند. این توصیف امام سجاد را با توصیفی که خداوند متعال از پیامبر رحمت، و اشتیاق [و حرص] پیامبر او برای هدایت مردم داشته است، مقایسه کن؛ آنجا که می‌فرماید: «گویی می‌خواهی خود را به‌خاطر اعمال آنان از غم و اندوه هلاک کنی؛ اگر به این گفتار ایمان نیاورند».^۱ همچنین خداوند می‌فرماید: «به یقین پیامبری از میان شما به‌سوی‌تان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و به مؤمنان، رئوف و مهربان است».^۲

✒ اولاً همان‌طور که گفتیم^۳ پاسخ آحول به اعتراض زید بن علی علیه السلام، از طرف خودش بوده است و سخن آحول ربطی به امام سجاد علیه السلام ندارد که شما به آن حضرت طعن می‌زنید و آن حضرت را دلسوز و مهربان برای امت نمی‌دانید. چگونه شما به امام سجاد علیه السلام چنین جسارتی را روا می‌دارید؛ درحالی‌که، علمای اهل سنت آن امام والامقام را به بزرگی، علم، فضل، تقوا و دلسوزی امت معرفی کرده‌اند. ما در اینجا به مواردی از آن سخنان اشاره می‌کنیم:

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید:

ابن سعد درباره علی بن الحسین علیه السلام گفته است:^۴ «و کان علی بن الحسین علیه السلام ثقة مأموناً کثیر الحدیث عالیاً رفیعاً ورعاً» «علی بن الحسین علیه السلام مورد اطمینان و متصف به امانت و دارای روایات زیاد و بلند مرتبه و دارای رفعت مقام و ورع بود».

۱. (کشف: ۶).

۲. (توبه: ۱۲۸).

۳. در پاسخ به صفحه ۶۴.

۴. طبقات، ابن سعد، ج ۵، صص ۲۱۱ و ۲۲۲.

ابن عَیْنِیَه از زُھری نقل کرده است که گفت: «هیچ فرد قریشی را ندیدم که افضل از علی بن الحسین علیه السلام باشد».

فردی به ابن مسیب گفت: «من کسی را باتقواتر از فلان شخص ندیده‌ام». ابن مسیب گفت: «آیا علی بن الحسین علیه السلام را دیده‌ای؟» گفت: «نه». گفت: «باتقواتر از او کسی را ندیده‌ام».^۱

چگونه در دلسوزی و مهربانی امام زین العابدین علیه السلام تردید دارید درحالی که «غزالی» از آن حضرت نقل می‌کند که از پدرش، از جد بزرگوارش نقل کرده است: «بالاترین حدّ عقل بعد از ایمان، دوست داشتن مردم و انجام دادن معروف و خیر است به هر نیکوکار و فاجری».^۲

همچنین غزالی^۳ نقل می‌کند که شخصی به امام سجاد علیه السلام دشنام داد. حضرت جامه‌ای که داشت به او داد و دستور داد هزار درهم نیز به او بدهند. ذهبی در سیر اعلام النبلاء^۴ از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که گفت: «علی بن الحسین علیه السلام شب‌ها نان را بر پشت خود حمل می‌کرد و در تاریکی شب به مساکین و فقرا می‌داد و می‌فرمود: صدقه در تاریکی شب، غضب پروردگار را فرو می‌نشاند».^۵

«یونس بن بکیر» از «محمد بن اسحاق» نقل می‌کند که عده‌ای از اهل مدینه نمی‌دانستند معاش آنها از کجا تأمین می‌شود. وقتی علی بن الحسین علیه السلام رحلت کرد، آنچه را شب‌ها به آنها می‌رسید، از دست دادند.^۶

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، صص ۳۸۷ و ۳۹۱.

۲. طبرانی در معجم الاوسط و خطابی در تاریخ الطالبین و ابونعیم در حلیه، به نقل از احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۷۸.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۳.

۵. حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۳، صص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۳۸۳.

۶. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶؛ تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۳.

«جریر بن عبدالحمید» از «عمر بن ثابت» نقل کرده است که وقتی حضرت علی بن الحسین علیه السلام رحلت کرد، پشت حضرت اثر کیسه‌های غذایی را که شبانه به منزل زن‌های بی‌سرپرست [و مستمندان] می‌برد، یافتند.^۱ افزون بر اینها، فضایل و مناقبی از امام سجاد علیه السلام وجود دارد که در کتب و مجامع روایی و تاریخی شیعه ذکر شده است. آیا با این اوصاف، سزاوار است کسی به خود جرئت دهد و طعن به امامی زند که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و از جان خود مایه می‌گذارد و به فکر دیگران است؟! به راستی که ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾.^۲

آگاه بودن زراره از امام زمان خود

☒ نویسنده در صفحه ۶۶ می‌گوید: روایت می‌کنند هر امامی تا امام بعد از خود را از طرف خدا معرفی نکند، نمی‌میرد. از سویی می‌گویند خدا از پیش، اسامی تمام امامان را معین کرده است و ائمه آنها را می‌دانند. ولی می‌بینیم فردی مثل زرارة بن اعین، معتمدترین راوی شیعه که از نزدیکان امام باقر و صادق است، در حال جان دادن، از عمه‌اش قرآن طلب می‌کند و می‌گوید: شاهد باش که من امامی غیر از این کتاب ندارم.

☒ اولاً باید همه روایات را با هم دید و یک محقق منصف هیچ‌گاه برای اثبات ادعای خویش فقط به روایتی که مطابق میل او باشد، استناد نمی‌کند.

در این باره وقتی به روایات دیگر مراجعه می‌کنیم معلوم می‌شود که زراره به امامت اعتقاد داشته است و بعد از امامت حضرت صادق علیه السلام، برای یقین کامل به امامت موسی بن جعفر علیه السلام، فرزندش عبید را به مدینه می‌فرستد تا تحقیق کند و خبر را برایش بیاورد. ولی قبل از بازگشتن عبید، نزدیک جان دادن، درخواست قرآن می‌کند و آن را روی سینه خود قرار می‌دهد و می‌بوسد و بنابر نقل «جمیل»، از جماعتی که کنار بستر

۱. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶؛ تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۴.

۲. (نور: ۴۰).

زراره بوده‌اند، می‌گوید: «خدایا من تو را روز قیامت ملاقات می‌کنم؛ درحالی که امام من کسی است که در این قرآن، امامتش ثابت شده است».^۱

باید توجه داشت که امامت حضرت صادق علیه السلام در عصر حکومت منصور دوانیقی بوده است و امام صادق علیه السلام به علت خفقان و جو نامناسبی که حاکم بود، مجبور شد پنج نفر را برای وصایت خود معرفی کند:

۱. موسی بن جعفر علیه السلام؛

۲. عبدالله فرزند دیگر امام صادق علیه السلام؛

۳. حمیده مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام؛

۴. منصور دوانیقی؛

۵. محمد بن سلیمان، حاکم مدینه.

همین باعث شد که اصحاب امام، تحقیق و دقت بیشتری درباره امامت موسی بن جعفر علیه السلام انجام دهند. علی بن یقطین نقل می‌کند:

بعد از امام صادق علیه السلام عده‌ای به امامت موسی بن جعفر علیه السلام و بعضی به امامت «عبدالله افطح»، فرزند دیگر امام صادق علیه السلام قائل شدند. زراره که از مدینه دور بود، فرزندش عبید را به مدینه فرستاد تا خبر صحیح را بیاورد و با یقین صددرصد امام را بشناسد. هنوز عبید برنگشته بود که هنگام مرگ زراره فرا رسید.

او از عبید خبر گرفت. گفتند هنوز برنگشته است. در این هنگام قرآن خواست و گفت: «خدایا من آنچه را پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است و آنچه بر او نازل نموده‌ای و به زبان او برای ما بیان کرده‌ای، تصدیق می‌کنم و نیز تصدیق می‌کنم به آنچه بر او در این قرآن نازل کرده‌ای و همانا اعتقاد و دین من همان است که عبید، فرزندم، خبرش را بیاورد و آنچه در کتابت قرآن [در امر امامت] بیان کرده‌ای. پس اگر قبل از آمدن او مُردم، این [سخن من]، شهادت من بر خودم

۱. یعنی اشاره می‌کند به آیه تطهیر، آیه اطاعت، آیه ولایت و امثال آن؛ رجال کشی، ص ۱۵۴.

خواهد بود و اقرار من بر آنچه عبید خبرش را خواهد آورد و تو گواه بر این هستی».

زراره جان داد و عبید برگشت. علی بن یقین می گوید ما رفتیم تا به او [برای رحلت پدرش] تسلیت بگویم. از او پرسیدند تحقیق چه شد؟ به آنان خبر داد که ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام امام است.^۱

بنابراین به علت جوّ خفقان آن زمان، زراره که از مدینه دور بوده است، به صورت اجمالی با اعتقاد به امام و تصدیق او جان داده است. از این رو بعد از رحلت زراره، امام موسی بن جعفر علیه السلام از خدا برایش طلب مغفرت و رحمت کرده^۲ و فرموده است که امیدوارم زراره از کسانی باشد که خداوند درباره ایشان فرموده است: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾.^۳

ثانیاً زراره از امامت موسی بن جعفر علیه السلام باخبر بوده است و فرزندش عبید را به مدینه فرستاد تا از امام موسی بن جعفر علیه السلام بپرسد آیا همچنان به تقیه اش در مسئله امامت آن حضرت ادامه دهد یا اجازه اظهار و اعلام امامت آن حضرت را دارد؟! این نشانگر فضل و معرفت زراره است؛ چنان که در روایت است «ابراهیم بن محمد همدانی» از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: «آیا زراره به حق پدرت (امامت موسی بن جعفر علیه السلام) معترف بود؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «آری». آن گاه می پرسد: «اگر امامت موسی بن جعفر علیه السلام را قبول داشت پس چرا فرزندش عبید را به مدینه فرستاد تا خبر امام بعد از امام صادق علیه السلام را بیاورد؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «زراره می دانست که پدرم امام است. ولی فرزندش را به مدینه فرستاد تا خبر بگیرد آیا مُجاز است تقیه را کنار بگذارد و امامت موسی بن جعفر علیه السلام و تصریح امام صادق علیه السلام بر امامت آن حضرت را آشکار کند

۱. رجال کشی، صص ۱۵۴ - ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۵.

۳. (نساء: ۱۰۰)؛ رجال کشی، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

یا نه. وقتی هم فرزندش عبید دیر کرد، دوست نداشت بدون اجازه پدرم، امر امامتش را اظهار نماید، بنابراین مصحف را برداشت و گفت خدایا امام من آن است که این مصحف امامتش را تثبیت کند از فرزندان امام صادق علیه السلام.

اخبار دیگری نیز پیش از این بیان شد که از هیچ کدام استفاده نمی شد زراره امامت موسی بن جعفر علیه السلام را قبول نداشته است. فقط آن روایات تصریح داشت که زراره، پسرش را به مدینه فرستاد تا خبر بیاورد.^۱

ثالثاً چگونه زراره از امامت امام زمانش خبر نداشته باشد؛ درحالی که از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق علیه السلام است و امام صادق علیه السلام درباره او فرمود:

زراره از جمله چهار نفری است که یاد ما و احادیث ما را زنده کرده است و اینها حافظان دین اند و افراد مورد اطمینان پدرم بر حلال و حرام خدایند و اینها از افرادی اند که در دنیا و آخرت به سوی ما سبقت گرفته اند.^۲

او یکی از چهار نفری است که محبوب ترین افراد نزد امام صادق علیه السلام است^۳ و از نظر امام صادق علیه السلام از ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۴ است.^۵ زراره شخصی است که یاری کردن امام را بر خود واجب می دانست.^۶ چگونه چنین شخصی، امامت را قبول نداشته و از امام زمان خود بی خبر بوده است؟!

افزون بر اینها، روایاتی که در آنها اسامی دوازده امام علیهم السلام ذکر شده است، مثل روایت لوح که جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده، در دسترس زراره نیز بوده است.^۷

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۷۵.

۲. رجال کشی، ص ۱۳۶.

۳. همان، ص ۱۳۵.

۴. (واقعه: ۱۰ و ۱۱).

۵. رجال کشی، ص ۱۳۶.

۶. رجال کشی، ص ۱۵۴.

۷. کافی، ج ۱، ص ۵۲۵؛ اثبات الهداة، شیخ حر عاملی، ج ۱، ص ۴۵۲. ر.ک: امامت را بشناس، صص ۲۶۰ - ۲۶۸.

ادعای بیعت شیعیان بعد از امام صادق علیه السلام با عبدالله افطح!

✘ نویسنده در صفحه ۶۷ می‌گوید: وقتی جعفر صادق فوت کرد، بیشتر شیعیان با پسرش، عبدالله، بیعت کردند؛ مانند هشام بن سالم جوالیقی، محمد بن نعمان احول، عمار ساباطی و دیگران تا جایی که هشام بن سالم گفت از پیش عبدالله بن جعفر صادق بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم که به چه کسی رو کنیم و چه کسی را امام کنیم؟! ✖

✖ جای بسی تأسف است که شخصی خود را مسلمان بنامد، ولی در نقل قول‌ها راستگو نباشد! با مراجعه به روایتی از شیعه که خود نویسنده آدرس داده است، روشن می‌شود که هشام بن سالم و محمد بن علی بن نعمان احول (مؤمن طاق)، به هیچ‌وجه برای بیعت با عبدالله افطح، به نزد او نرفته بودند. بلکه برای امتحان، پیش او رفتند و از او سؤالاتی کردند و او نتوانست پاسخ بدهد و طبیعی است که امر مهمی چون امامت بدون امتحان معلوم نمی‌شود؛ به‌ویژه در عصر امام صادق علیه السلام که در بحث گذشته از جوّ خفقان و نامناسب آن سخن گفتیم.

در همین روایت، هشام بن سالم بیان می‌کند پس از آنکه دیدیم عبدالله افطح سزاوار امامت نیست، با حالی گریان از خانه او بیرون آمدیم و در کوچه نشستیم و نمی‌دانستیم به چه سمتی برویم و چه کسی را قصد کنیم. در همین حال بودیم که پیرمردی که او را نمی‌شناختیم به من اشاره کرد و من ترسیدم که جاسوس منصور دوانیقی باشد؛ چون منصور در مدینه جاسوس‌هایی داشت و وقتی مطمئن می‌شدند که شخصی از شیعیان امام صادق علیه السلام است، گردنش را می‌زدند. من ترسیدم او یکی از آن جاسوس‌ها باشد. از این رو به احول (مؤمن طاق) گفتم از من دور شو که من بر جان خودم و تو می‌ترسم و اینها مرا می‌خواهند و با تو کاری ندارند. از من دور شو تا از هلاکت نجات یابی. او نیز مقداری از من دور شد. من پشت سر آن پیرمرد رفتم؛ چون فکر می‌کردم دیگر کارم

تمام شده است و راه خلاصی ندارم و آماده مرگ شده بودم تا آنکه او مرا به در خانه ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) رساند و خودش مرا تنها گذاشت و رفت. در این هنگام، خادمی که جلوی در بود گفت: «وارد شو. رحمت خدا بر تو باد!».

سپس بعد از مکالمه کوتاهی بین امام و هشام، هشام می گوید برای امتحان [و یقین] عرض کردم: «فدایت شوم اجازه می دهی سؤال‌هایی که از پدرت (امام صادق علیه السلام) می پرسیدم، از شما بپرسم؟» فرمود: «بپرس تا خبردار شوی؛ نه آنکه انتشار دهی! چون اگر این خبر را منتشر کنی، نتیجه اش ذبح [و قتل] است». از حضرت سؤال کردم. [جواب داد]. دیدم دریایی است تمام نشدنی. سپس اجازه خواستم که امامت حضرت را به بقیه شیعیان خبر دهم. حضرت فرمود: «هرکس را صلاحیت دارد باخبر کن و به آنها بگو که باید این امر را کتمان کنند و گر نه [نتیجه اش] ذبح است» و با دست به گردن خود اشاره کرد...^۱.

ادعای مهدویت امام حسن عسکری علیه السلام!

✕ نویسنده در صفحه ۶۸ می گوید: آنچه در کتاب‌های شیعه آمده است، مهدویت محمد ابن حسن عسکری را نفی می کند. سپس برای اثبات حرف خود مواردی را ذکر می کند؛ از جمله، از هادی (جد مهدی منتظر) روایت شده است که گفت: «ابومحمد (حسن عسکری) پسر من است. ناصح‌ترین آل محمد و مطمئن‌ترین آنها و بزرگ‌ترین پسر من است که امامت و احکام آن، به او منتهی می شود». ^۲ آن‌گاه نویسنده می گوید: این سخن دلالت دارد که آخرین امام، حسن عسکری است و بعد از او، مهدی و دیگران وجود ندارند.

✕ بی شک آنچه از این روایت فهمیده می شود آن است که امامت بعد از من، به او منتهی می شود؛ نه آنکه امامت به او ختم می شود. اگر رئیس اداره‌ای بگوید بعد از من،

۱. کافی، ج ۱، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.

۲. همان، صص ۳۲۷ و ۳۲۸.

رئیس، فلان شخص است، هیچ کس نتیجه نمی گیرد که بعد از آن فرد دوم، شخص دیگری رئیس نخواهد شد.

چگونه می توان چنین برداشتی کرد؛ درحالی که روایات بسیاری به امامت دوازده امام تصریح کرده است. پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین فرمود: «تا قیامت، قرآن و اهل بیت من از هم جدا نمی شوند».^۱ همچنین روایات بسیار دیگری از شیعه و سنی، از آمدن آخرین امامی خبر داده است که زمین را پس از پر شدن از ظلم و جور، از عدل و داد پر خواهد کرد.^۲

نام پدر امام زمان ﷺ

✕ نویسنده در صفحه ۶۸ می گوید: در حدیث آمده است که قیامت برپا نمی شود تا وقتی که مردی از اهل بیت من که اسمش، اسم من و اسم پدرش، اسم پدر من است خروج کند.^۳

سپس نویسنده می گوید: پیامبر ﷺ همچنان که معلوم است، اسمش محمد بن عبدالله است و مهدی شیعیان، اسمش محمد بن حسن است. پس اسمش هم اسم پیامبر است. ولی اسم پدرش هم اسم پدر پیامبر نیست! و این اشکال بزرگی است.

✕ این عبارت «اسم ابیه اسم آبی»؛ «نام پدرش، نام پدر من است» که ابوداود از زائده از عاصم از زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود از پیامبر نقل کرده است، حتی در روایات بسیاری از اهل سنت نیست. «گنجی شافعی» از علمای اهل سنت نیز در کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان» تصریح می کند، ترمذی در سنن خود این روایت را به دو طریق از «عاصم» نقل کرده است. ولی این جمله اضافی «اسم ابیه اسم آبی» را ندارد.

۱. مسند احمد، ج ۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

۲. در پاسخ به صفحه ۶۲ گذشت.

۳. فرق الشیعه، نویختی، ص ۶۲.

احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است و در ضبط و اتقان روایات بین اهل سنت معروف است، در چند جای مسند خود، این روایت را بدون عبارت «اسم ایبه اسم ابی» ذکر کرده است. حافظ ابونعیم اصفهانی این حدیث را با بیش از سی طریق از تعداد زیادی از راویان نقل کرده است؛ ولی در هیچ یک از آنها این جمله «اسم ایبه اسم ابی» نیست. او همه آن طرق را نقل کرده است^۱ و در پایان نتیجه می‌گیرد که انسان عاقل از این همه روایات که به طرق مختلف نقل شده است و فقط لفظ «اسمه اسمی»؛ «نام او، نام من است» را دارد و جمله اضافی «نام پدر او، نام پدر من است» را ندارد، شک نمی‌کند که این جمله اضافی اعتباری ندارد.^۲

ثانیاً با مراجعه به کتب رجالی اهل سنت معلوم می‌شود که راوی جمله اضافی (زائده ابن ابی الرقاد الباهلی) مورد اطمینان نیست. «حافظ ابو حاتم محمد بن حبان البستی» در کتاب «المجروحین من المحدثین» می‌گوید: «زائده بن ابی الرقاد الباهلی که اهل بصره است، مطالب منکری از مشاهیر نقل می‌کند و به خبر او احتجاج نمی‌شود».^۳

ابن حجر عسقلانی شافعی در «تهذیب التهذیب» می‌گوید:

ابو حاتم [ابن حبان] می‌گوید: زائده از «زیاد نمیری» از انس، احادیث مرفوعه منکر (ناشناخته) نقل می‌کند و نمی‌دانیم که از خودش است یا از زیاد نمیری... و بخاری می‌گوید زائده حدیثش منکر است و ابوداود می‌گوید خبرش را نمی‌شناسم [یعنی نزد من منکر است]... نسائی در کتاب «ضعفاء» می‌گوید منکر الحدیث است و در کتاب «الکنی» می‌گوید ثقه نیست.^۴

فرد آشنای با رجال، وقتی ببیند روایتی با طرق مختلف نقل شده است که این عبارت

۱. منتخب الاثر، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۲. همان.

۳. المجروحین، ابن حبان، ش ۳۶۷.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۳ ص ۳۰۵.

زیادی را ندارد و فقط در طریقی که «زائده» در سند آن هست، این زیادی آمده، می‌فهمد این جمله اضافی اعتباری ندارد و همان مقدار که همه طرق دیگر نقل کرده‌اند معتبر است.

ثالثاً این احتمال وجود دارد که اهل ریاست و سیاست، چنین جمله‌ای را اضافه کرده باشند؛ زیرا اخبار ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان و آمدن فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که جهان را پس از پر شدن از ظلم و ستم، پر از عدل و داد خواهد کرد، به گوش همگان رسیده بود. از طرفی احادیث، جایگاه مهمی در پیروزی و موفقیت سیاست‌بازان برای تأسیس حکومت‌ها داشت. از این رو آنان برای رسیدن به آرزوها و اهداف خود، افرادی را برای جعل و دست بردن در احادیث به کار می‌گرفتند تا قلب عموم مردم را متوجه خود سازند؛ برای مثال معاویه دستور داد به افرادی که در ستایش و مناقب بنی‌امیه حدیث جعل می‌کنند، جایزه دهند و آنانی را که از فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام و اهل بیت حدیث نقل می‌نمایند، مجازات کنند.^۱

همچنین هنگامی که منصور دوانیقی به حکومت رسید، نام فرزندش را محمد گذاشت و به او لقب مهدی داد و گفت نام من عبدالله است؛ با آنکه برادرش «سفاح» نیز عبدالله بود؛ یعنی دو برادر، عبدالله نام داشتند. بنابراین بعید نیست که این اضافه: «نام پدرش، نام پدر من است»، به دستور امثال ابوجعفر منصور دوانیقی انجام شده باشد تا موجب تقویت حکومت عباسیان شود. یا دست‌کم این جمله تأییدی باشد برای «عبدالله ابن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام» که فرزند خود را محمد نامید و او را مهدی موعود و پایان‌دهنده ظلم ظالمان معرفی کرد و همگان حتی امام صادق علیه السلام را به بیعت با فرزند خود دعوت نمود. البته عده‌ای نیز با او بیعت کردند. ولی امام صادق علیه السلام به او فرمود که این فرزندت، مهدی نیست و این زمان نیز زمان قیام مهدی علیه السلام نیست. عبدالله به امام صادق علیه السلام تهمت حسادت زد و حضرت در پاسخ به او فرمود: «فرزندانت

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴ و ۴۵.

محمد و ابراهیم به دست همین عباسیان کشته می‌شوند». سرانجام نیز محمد و ابراهیم به دست ابوجعفر منصور دوانیقی به قتل رسیدند.^۱

رباعاً در روایات نقل شده از اهل بیت علیهم السلام، چنین جمله‌ای نیست و تنها در بعضی روایات، در ادامه «اسمه اسمی» عبارت «و کنیته کنیتی»؛ «کنیه او، کنیه من است» آمده است؛ یعنی پیامبر فرمود: «نام او، نام من و کنیه او، کنیه من است».

پس کنیه حضرت مهدی علیه السلام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله «ابوالقاسم» است.^۲ اگر هم روایاتی در بعضی کتب شیعه مثل کتاب «امالی» شیخ طوسی و دو کتاب «طرائف» و «الملاحم و الفتن» سید بن طاووس، عبارت «و اسم ابیه اسم ابی» آمده است، به منظور نقل روایت از کتب اهل سنت بوده است، نه آنکه آنها را اهل بیت نقل کرده باشند.^۳

خامساً احتمال دارد در نقل عبارت «و اسم ابیه اسم ابی» اشتباه شده باشد و اصلش چنین باشد: «اسم ابیه اسم ابنی»؛ نام پدر مهدی علیه السلام نام فرزند من است؛ یعنی نام پدر مهدی علیه السلام حسن است؛ مثل نام فرزند من حسن علیه السلام؛ همان‌گونه که پیامبر در موارد متعددی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را فرزند خود می‌نامد؛ هرچند در واقع نوه آن حضرت‌اند. اسامه بن زید می‌گوید:

شبی برای کاری که داشتم پشت در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله درحالی که پارچه‌ای را به دور خود پیچیده بود، بیرون آمد که من ندانستم چیست. وقتی کارم تمام شد، عرض کردم چیزی که دور خود پیچیده‌اید چیست؟ حضرت آن را باز کرد دیدم حسن و حسین علیه السلام پشت دو پای پیامبر بودند. فرمود: این دو، فرزند من، و فرزند دختر من هستند. خدایا من آن دو را دوست دارم. پس تو هم آنها را دوست بدار و هر که آن دو را دوست می‌دارد، تو او را دوست بدار.^۴

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۴ و ۲۲۶؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲. کمال‌الدین، ص ۲۸۶؛ منتخب الاثر، فصل ۱، باب ۸، ح ۴ و فصل ۲، باب ۳، ح ۱ - ۴.

۳. برای نمونه سید بن طاووس در الملاحم و الفتن، ص ۲۸۳ از کتاب الفتن سلیلی نقل کرده است.

۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۲؛ سنن النسائی الکبری، ج ۵، ص ۱۴۹.

ابوبکر می گوید دیدم رسول الله ﷺ حسن را در بغل گرفت و فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا...»؛ «این فرزندم آقا است و امید است خدا به دست او بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار کند». ^۱ همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «من این دو فرزندم را به اسم دو فرزند هارون، شبر و شبیر نامگذاری کردم». ^۲

شاهد این احتمال، روایتی است که نویسنده کتاب منتخب الاثر از امالی شیخ طوسی آورده است: «... اسم او، اسم من است و اسم پدرش، اسم پسر من و او فرزند دختر من است». ^۳ البته احتمال‌های دیگری نیز درباره این جمله اضافی بیان شده است که با توجه به وضوح مطلب و نکاتی که بیان شد، نیاز به ذکر آنها نیست. ^۴

معرفی جعفر کذاب از زبان یک ناصبی

☒ نویسنده در صفحه ۷۰ می گوید: از حسن بن علی بن محمد بن رضا نقل شده است که بعضی از اشعریانی که در مجلس او بودند، به او گفتند: ای ابوبکر چه خبر از برادرش جعفر؟ [یعنی می گوید: از یکی از علما درباره جعفر برادر حسن عسکری پرسیدند]. گفت کدام جعفر؟ در مورد چه کسی سؤال می کنید؟ آیا جعفر ملعون فاسق فاجر و شرابخوار، پست‌ترین آدم‌ها و

سپس نویسنده در پاورقی صفحه ۷۰ ایراد گرفته است: چگونه شیعیان ادعای احترام و دوستی اهل بیت را می کنند؛ درحالی که درباره جعفر برادر حسن عسکری و عموی مهدی منتظر این گونه سخن می گویند.

☒ این روایت طولانی که مرحوم کلینی در کافی ^۵ نقل کرده است، از حسن بن

۱. سنن النسائی الکبری، ج ۵، ص ۴۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۹؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۶.

۲. کتاب الفضائل، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۱۳.

۳. منتخب الاثر، ص ۲۳۶.

۴. ر. ک: همان، صص ۲۳۱ - ۲۳۵.

۵. کافی، ج ۱، صص ۵۰۳ - ۵۰۶.

علی بن محمد بن الرضا (امام عسکری علیه السلام) نیست. بلکه از احمد بن عبیدالله بن خاقان است که کنیه اش ابوبکر بوده است و نه تنها از علمای شیعه نیست، بلکه همان طور که در روایت ذکر شده است «کثیرالانصب» بوده است؛ یعنی با شیعه دشمنی شدید داشته و در مذهب خود متعصب بوده است.^۱

او متولی امور زمین های معتمد عباسی و مسئول گرفتن خراج بوده است. مطالبی را درباره امام حسن عسکری علیه السلام و چگونگی رفتار پدرش با امام حسن علیه السلام نقل کرده است. پدر او، عبیدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر «متوکل» و «معتمد» بوده است.

وقتی حاضران در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان، از حال جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام از او می پرسند، می گوید:

جعفر کیست که تو از حال او می پرسی؟! آیا جعفر را با حسن عسکری علیه السلام مقایسه می کنی؟! جعفر که فسق علنی مرتکب می شود و بی حیا و فاجر است، دائم الخمر و بسیار پست است.

سپس می گوید وقتی امام حسن عسکری علیه السلام در حال جان دادن بود، جعفر همان زمان به دارالخلافه آمد و خبر داد و سپس به سرعت با پنج نفر از خدمتگزاران خلیفه (معتمد) که همگی از افراد مورد اطمینان معتمد بودند و یکی از آنها عزیز خادم خلیفه بود، به خانه امام حسن [عسکری] علیه السلام برگشتند تا آنجا را زیر نظر داشته باشند.

آن گاه بقیه قضایا را نقل می کند تا آخر روایت و نیز نقل می کند که جعفر پیش پدرم (عبیدالله خاقان، وزیر معتمد) آمد و درخواست کرد که موقعیت امام حسن [عسکری] علیه السلام را به من بده. من سالی بیست هزار دینار به شما می دهم. پدرم با آنکه طرفدار عباسیان بود به جعفر گفت ای احمق! سلطان (معتمد) شمشیرش را درآورده تا کسانی که پدر و برادرت را امام می دانند بزند و تو اگر نزد شیعیان پدر و برادرت امام بودی، نیازی به

۱. مرآة العقول، ج ۶، ص ۱۳۸.

سلطان نداشتی تا جایگاه و منزلت آنها را به تو بدهد و اگر نزد شیعه امام نیستی، به وسیله ما نمی توانی امام بشوی. پدرم او را تحقیر کرد و دستور داد او را از آنجا بیرون کنند و راه ندهند و تا زمانی هم که پدرم زنده بود، به او اجازه ورود به دارالخلافه نداد.

با ترجمه این قسمت از روایت معلوم شد اینکه نویسنده در پاورقی می گوید «شیعیان ادعای دوستی اهل بیت دارند؛ درحالی که درباره جعفر برادر حسن عسکری که عمومی مهدی منتظر است، این گونه سخن می گویند»، سخن ناصحیحی است؛ زیرا راوی این گزارش، شیعه نبوده است. بلکه این سخنان را احمد بن عبیدالله بن خاقان می گوید که خودش ناصبی و دشمن شیعیان است.

در ضمن جعفر گرچه فرزند امام هادی علیه السلام و برادر امام حسن عسکری علیه السلام است، ولی همان گونه که در روایت ابوالادیان گذشت^۱، فرد فاسقی بوده است؛ ابوالادیان او را مشروب خوار، قمارباز و اهل نواختن آلات موسیقی معرفی کرد.^۲

در واقع، اگر صرف خویشاوندی با اهل بیت، موجب احترام باشد، باید ابولهب را نیز که عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله است احترام کنیم؛ درحالی که خدای متعال به شدت او را مذمت می کند و می فرماید: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾؛ «بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد». (مسد: ۱)^۳

ادعای بی فرزندی امام عسکری علیه السلام!

✒ نویسنده در صفحه ۷۰ با آوردن قسمتی دیگر از روایت و اینکه بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام و دفن آن حضرت، خلیفه و مردم [طرفدار خلیفه] به دنبال فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بودند؛ به همین منظور بازرسی خانه ایشان را بیشتر کردند و افرادی را مراقب کنیزی قرار دادند که احتمال باردار بودنش بود تا آنکه معلوم شد

۱. در پاسخ به صفحه ۶۴.

۲. کمال الدین، ج ۱، صص ۱۵۰-۱۵۲.

۳. تکمیل این مبحث در پاسخ به صفحه های ۸۰ و ۸۴ کتاب نویسنده، خواهد آمد.

حمله در کار نیست. سپس ارث حضرت را بین مادر امام حسن عسکری علیه السلام و جعفر برادرش تقسیم کردند. سپس می گوید: «پس روایت ثابت می کند که حسن عسکری فرزندی نداشته است».

□ اولاً آیا به صرف اینکه مأموران ظالم حکومتی، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را پیدا نکردند و آن کنیز نیز باردار نبود، می توان نتیجه گرفت که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است؟!

آیا اختفای حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام در کودکی با آن همه سیطره و سخت گیری دستگاه حکومت نمرود و فرعون، می تواند دلیل وجود نداشتن ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام باشد؟!

ثانیاً چگونه افراد مورد اطمینانی را که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را دیده اند و گزارش کرده اند، نادیده می گیرید؟! افرادی مانند حکیمه خاتون، عمه امام حسن عسکری علیه السلام، محمدبن عثمان عمّری، معاویه بن حکیم، محمد بن ابی ایوب بن نوح به همراه چهل نفر^۲ و دیگران.

ثالثاً چگونه علما و بزرگان اهل سنتی را که اعتراف به ولادت امام عصر علیه السلام کرده اند، نادیده می گیرید؟! ما پیش از این اسامی تعدادی از آن علما را ذکر کردیم.^۳ در کتاب منتخب الاثر نیز نام ۶۵ نفر از آنان با ذکر کتابشان آمده است.^۴

آیا باید در آن دوره که کشتن برای حاکمان ظالم از آب خوردن هم آسان تر بود و امام عصر علیه السلام را دشمن خود بلکه نابودکننده سلطنت و حکومت خود می دانستند، امام زمان علیه السلام در خانه باشد تا آنها بتوانند به آسانی به او دست پیدا کنند و او را نیز همچون پدران معصومش به شهادت برسانند؟!

۱. کمال الدین، ص ۴۲۵.

۲. همان، ص ۴۳۵.

۳. در پاسخ به صفحه ۶۲.

۴. منتخب الاثر، صص ۳۲۲ - ۳۴۱.

علت غیبت امام زمان علیه السلام

✧ نویسنده در صفحه ۷۲ می‌گوید: آیا امام دوازدهم از دیدگان همه غایب است یا برای بعضی از مردم ظاهر می‌شود؟ سپس نویسنده، عباراتی را از کتاب غیبت شیخ طوسی می‌آورد که مضمونش چنین است که امکان دارد امام زمان علیه السلام از بسیاری از دوستان خود مخفی نباشد. هرکس حال خود را بهتر از دیگران می‌داند اگر امام زمان بر او ظاهر نباشد، معلوم می‌شود مشکل از ناحیه خود اوست؛ هرچند آن شخص به‌طور دقیق نداند چه مشکلی دارد.^۱

آن‌گاه نویسنده می‌گوید که این سخنان بدان معناست که مهدی، موجود است و ظاهر می‌شود. ولی اگر بر کسی ظاهر نشود، به دلیل ضعف ایمان یا ارتکاب گناه است. پس باید آن فرد به محاسبه خودش پردازد و وقتی که او را ندید، او را انکار نکند! اگر مهدی را دیدی، معنایش این است که تو ایمان داری و اگر او را ندیدی، ایمانت ضعیف است. بنابراین بسیاری از افراد، ادعای دیدن مهدی را می‌کنند تا گفته شود که ایمانش قوی است!!

✧ اولاً علت غیبت، منحصر در اشکال از مردم نیست. بلکه علل دیگری نیز دارد که در آینده به آنها می‌پردازیم.^۲

ثانیاً علت ظاهر نشدن حضرت، فقط به ضعف ایمان شیعیان و مؤمنان آن حضرت بر نمی‌گردد؛ چنان‌که شیخ طوسی در کتاب غیبت^۳ از بعضی امامیه نقل کرده است که گفته‌اند علت مخفی بودن آن حضرت از دوستانش، به دشمنان آن حضرت برمی‌گردد؛ چون آنان مانع تسلط و نفوذ امر حضرت در اجرای مسائل همه امت‌اند.

ثالثاً اینکه بسیاری از افراد، ادعای دیدن مهدی علیه السلام را دارند تا مؤمن واقعی شناخته

۱. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۹۹ و ۱۰۰.

۲. در پاسخ به صفحه ۱۰۳.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۹۸.

شوند، درباره شیعیان صحیح نیست؛ زیرا ما براساس قرآن و سخنان اهل بیت عصمت علیهم السلام، معیارهایی را برای شناخت شیعه واقعی داریم؛ برای نمونه اسحاق بن عمار گوید امام صادق علیه السلام فرمود: به نماز و روزه افراد، فریب نخورید؛ چون ممکن است به آنها عادت کرده باشند و ترک نماز و روزه، موجب وحشت آنان شود. افراد را با صدق در گفتار و ادای امانت امتحان کنید.^۱

آگاهان از ولادت امام زمان علیه السلام

☒ نویسنده در صفحه ۷۳ روایتی را از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت روز بعد از ولادت حضرت مهدی علیه السلام به عمه خود حکیمه علیها السلام فرمود: «او در حمایت خداست و خدا او را حفاظت می‌کند و مخفی نگه می‌دارد تا وقتی که خدا اجازه دهد. وقتی خدا جان مرا گرفت و دیدی که شیعیان در این‌باره اختلاف پیدا کردند، [مسئله ولادت را] به افراد موثق و مورد اطمینان خبر بده و [باید این مسئله] بین تو و آنها پوشیده بماند».^۲

سپس نویسنده می‌گوید: بنابراین جریان ولادت، سرّی بوده است و ظاهر این روایت، دلالت می‌کند که کسی در زمان حیات پدرش از این راز باخبر نبوده است.

☑ هر خواننده منصفی از روایت امام عسکری علیه السلام این مقدار را برداشت می‌کند که حضرت به حکیمه فرمود به هرکس خبر ولادت را دادی، به آنها سفارش کن که این خبر را پیش خودشان نگه دارند و برای دیگران، به‌ویژه افراد غیر مطمئن افشا نکنند. پس برداشت ناصحیحی است که بگوییم از این موضوع، هیچ‌کس غیر از امام و حکیمه خبر نداشته‌اند؛ چون امام حسن عسکری علیه السلام همان‌طور که عمه‌اش حکیمه را مورد اطمینان دیده و به او خبر داده است، به افراد موثق دیگری از اصحاب نیز این خبر مهم را داده

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۲۳۶ و ۲۳۷.

است؛ به طوری که روایات بسیاری به آن اشاره دارد و خود نویسنده نیز نام آن افراد را در کتابش ذکر کرده است.^۱

بنابراین هیچ منافاتی ندارد که حضرت هم به عمه خود، و هم به دیگران خبر داده، و تأکید بر مخفی داشتن آن از دشمنان کرده باشد؛ همان گونه که حضرت در موارد دیگر، خبر ولادت امام زمان علیه السلام را به بعضی از اصحاب خود می داد و به آنان در مخفی کردن آن تأکید می کرد. در روایتی، امام عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق قمی فرمود:

... این مسئله (ولادت و غیبت طولانی) امری الهی، سرّی از اسرار الهی و خبری از اخبار غیبی خداست. پس آنچه به تو [خبر] دادم بگیر و مخفی کن و از شاگردان [خدا] باش تا فردای قیامت با ما در علّیین باشی.^۲

در توقیع امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق نیز آمده است:

فرزندى برای ما به دنیا آمده است. نزد تو پوشیده بماند و از همه مردم مخفی باشد و ما فقط این خبر را به نزدیکان خود به علت نزدیکی، و به موالیان خود به علت ولایت آنها آشکار می کنیم. دوست داشتیم به تو خبر دهیم تا خدا به سبب این خبر، تو را شاد کند همانند خود ما که با ولادت [این فرزند] خوشحال شدیم. والسلام.^۳

از «حسن بن منذر» روایت شده است که گفت حمزه بن ابی الفتح روزی نزد من آمد و گفت: «مژده که امروز در خانه [امام حسن عسکری علیه السلام] برای ابومحمد حسن عسکری علیه السلام فرزندى به دنیا آمده، و امام علیه السلام دستور به کتمان ولادتش داده است».^۴

۱. عجیب ترین دروغ تاریخ، صص ۷۴ - ۷۶.

۲. کمال الدین، ص ۳۸۵.

۳. همان، ص ۴۳۳.

۴. همان، ص ۴۳۲.

مشاهده‌کنندگان امام زمان علیه السلام در زمان امام عسکری علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۷۴ اسامی بعضی از افرادی که امام زمان علیه السلام را در زمان

حیات امام حسن عسکری علیه السلام دیده‌اند [با استفاده از روایات] آورده است:

۱. نسیم و ماریه، دو خادم عسکری^۱؛

۲. احمد بن اسحاق^۲؛

۳. حسن بن حسین علوی^۳؛

۴. ابوهارون^۴؛

۵. عمرو الاهوازی^۵؛

۶. مردی ایرانی^۶؛

۷. محمد بن عثمان عمّری (نایب خاص امام) به همراه عده‌ای^۷؛

۸. طریف ابونصر^۸؛

۹. عبدالله السّوری^۹؛

۱۰. سعد بن عبدالله قمی^{۱۰}؛

۱۱. شخصی که امام عسکری علیه السلام به او دستور داد عقیقه‌ای برای امام زمان علیه السلام ذبح

کند^{۱۱}؛

۱. الغیبة، طوسی، ص ۲۳۲؛ کمال‌الدین، ص ۴۳۰.

۲. کمال‌الدین، ص ۳۸۵.

۳. همان، ص ۴۳۴.

۴. همان.

۵. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۴۸۷.

۶. کافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۷. کمال‌الدین، ص ۴۳۵.

۸. همان، ص ۴۴۱.

۹. همان.

۱۰. همان، ص ۴۵۴.

۱۱. همان، ص ۴۳۲. مترجم به غلط لفظ «عقّوه» را به معنای جست‌وجو گرفته و این‌طور معنا کرده است: «کسی که حسن عسکری آنها را امر به جست‌وجوی پسرش کرده است».

۱۲. کامل بن ابراهیم مدنی^۱؛
۱۳. عقید، خادم امام عسکری^۲؛
۱۴. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی^۳؛
۱۵. علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم، حسن بن ایوب بن نوح و چهل نفر از همراهان آنان.^۴

سپس نویسنده می‌گوید: این افراد ادعا کرده‌اند که او را در زمان حیات پدرش دیده‌اند. این تناقض آشکاری است میان روایتی که می‌گوید شیعیان نمی‌توانند او را ببینند و میان تصریحات این افراد که دیدن او را ادعا کرده‌اند.

☑ اولاً نویسنده، «طریف ابونصر» و «عبدالله سوری» را از کسانی دانسته که در زمان حیات امام عسکری علیه السلام امام زمان را دیده‌اند. ولی با توجه به متن روایت آنها، چنین دیداری معلوم نیست.

ثانیاً افراد دیگری نیز امام مهدی علیه السلام را در زمان امام حسن عسکری علیه السلام دیده‌اند که نویسنده آنها را ذکر نکرده است؛ مثل حکیمه عمه بزرگوار امام حسن عسکری علیه السلام^۵، ابراهیم بن محمد بن فارس النیشابوری^۶، یعقوب بن مقوش^۷، ابوغانم خادم^۸ و تعداد زیاد دیگری از وکلا و افراد معمولی از کشورها و شهرهای مختلف^۹. حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی در کتابش، ۳۱۴ نفر را برشمرده است.^{۱۰}

۱. الغیبة، طوسی، صص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۵۷.

۵. کمال‌الدین، صص ۴۲۴ و ۴۲۶ به نقل از منتخب الاثر، ص ۳۲۱.

۶. کمال‌الدین، ص ۳۵۳. به نقل از اربعین خاتون آبادی.

۷. کمال‌الدین، صص ۴۰۷ و ۴۳۶.

۸. همان، ص ۴۳۱.

۹. همان، ص ۴۴۲.

۱۰. منتخب الاثر، صص ۳۷۸-۳۸۱.

ثالثاً نویسنده با چه دلیل و مدرکی، گفتار و شهادت افراد موثق و مورد اطمینانی که امام زمان علیه السلام را دیده‌اند، انکار می‌کند و آن را ادعا می‌شمرد؟! رابعاً علمای زیادی از اهل سنت ولادت امام زمان علیه السلام را تأیید کرده و ایشان را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند. ما پیش از این اسامی بعضی از آنان را آوردیم.^۱ آن علما، از قرن‌های گذشته، و نزدیک‌تر به زمان ولادت حضرت بودند. بنابراین جایی برای انکار باقی نمی‌ماند.

توضیح نفی مشاهده امام زمان علیه السلام

خامساً اما درباره تناقض روایت نفی رؤیت با گفتار این افراد که امام زمان علیه السلام را در زمان حیات امام عسکری علیه السلام دیده‌اند^۲، باید به نکات زیر توجه داشت:

۱. آن روایت، مربوط به نفی رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، آن هم غیبت کبرا می‌باشد؛ نه زمان حیات امام عسکری علیه السلام که حدود هفتاد سال قبل از غیبت کبرا بوده است.^۳

۲. در توقیع شریف امام زمان علیه السلام به آخرین سفیر و نایب خاص (علی بن محمد سمری) آمده است:

... أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِي وَ الصَّيْحَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ.

... بدانید کسی که قبل از خروج سفیانی و صیحه، ادعای مشاهده کند، دروغ گفته و افترا بسته است.^۴

مشاهده مذکور در توقیع، دیدن معمولی نیست. بلکه مراد، سفارت و نیابت خاص از امام زمان علیه السلام است؛ زیرا این توقیع، به نایب خاص حضرت، علی بن محمد سمری

۱. در پاسخ به صفحه ۶۲.

۲. نویسنده در صفحه ۷۹ بار دیگر مسئله رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبرا را مطرح کرده است که ما همین جا پاسخ می‌دهیم.

۳. کمال‌الدین، ص ۵۱۶.

۴. همان.

بوده است و طبق روال عادی، هر نایب خاص، نایب خاص بعدی را معرفی می‌کرده است. ولی نزدیک رحلت نایب چهارم (علی بن محمد سمري) توفیق حضرت علیه السلام رسید که بعد از خود کسی را برای نیابت معرفی نکن. سپس حضرت در آن توفیق، مدعی مشاهده را دروغگو دانسته است. بنابراین با توجه به قرینه مقام، مراد از مدعی، کسی است که ادعای نیابت خاص داشته باشد؛ یعنی اگر کسی همان‌گونه که نواب خاص در زمان غیبت صغرا با امام تماس داشتند و حضرت را مشاهده می‌کردند، خود را نایب خاص معرفی کند، دروغگوست.

در ضمن «الف و لام» در «المشاهده»، عهد ذهنی است که منظور همان مشاهده نایبان خاص است؛ چرا که اگر مشاهده عادی مراد بود، نیاز به «ال» نداشت و می‌فرمود: «مَنْ ادَّعی مُشاهدتی...».

شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، افرادی را که ادعای نیابت و سفارت خاص داشته‌اند نام برده است: حسن شریعی، محمد بن نصیر نمیری، احمد بن هلال کرخی، محمد بن علی بن بلال، حسین بن منصور، محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن‌ابی الغذافر (الغراقفر)، ابودلف محمد بن مظفر کاتب ازدی و محمد بن احمد بغدادی.^۱

۳. ممکن است «مَنْ ادَّعی المشاهده...»؛ «کسی که ادعای مشاهده داشته باشد...» مربوط به کسانی باشد که اگر بگویند امام زمان علیه السلام را مشاهده کرده‌اند، در حق آنان ادعا محسوب می‌شود. در واقع، مدعی کسی است که سخنش نیاز به دلیل و اثبات دارد. اگر چنین کسی ادعا کرد که امام زمان علیه السلام را مشاهده کرده است، باید او را تکذیب کرد.

اما کسانی که جلالت قدر و تقوایشان به حدی بالاست که گفتار آنها هیچ دلیل نمی‌خواهد و نزد همگان پذیرفته شده است و احتمال دروغ درباره آنها نمی‌رود، سخن آنها نیاز به اثبات ندارد و هرگز به معنای ادعا نیست تا تکذیب شود. بلکه سخن آنها، خبر دادن از واقعیت است.

۱. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۳۹۷ - ۴۱۵.

افرادی مثل مقدس اردبیلی، سید بحر العلوم و علامه حلی اگر به خدمت حضرت مشرف شوند، نه تنها ادعایی ندارند، بلکه حتی نقل هم نمی‌کنند مگر آنکه بر اثر اصرار زیاد یا به دلیلی مجبور به تعریف چگونگی تشریف خود شوند که در همین حال نیز عهد می‌کنند که سخنانشان را در زمان حیاتشان افشا نکنند؛ مثل جریانی که برای مرحوم مقدس اردبیلی اتفاق افتاد و شاگردش «میرغلام تفرشی» او را از نجف تا کوفه و از کوفه تا نجف تعقیب کرد و توقف و سخن گفتن او را در حرم مطهر علوی علیه السلام و سپس در محراب مسجد کوفه مشاهده کرد و در آخر کار از مقدس اردبیلی رحمته الله علیه خواست که جریان را بگوید و آن مرحوم نیز از او تعهد گرفت که در زمان حیاتش به کسی اطلاع ندهد. آن‌گاه جریان تشریف خود به محضر امام عصر علیه السلام و پرسیدن مسائل علمی خود را تعریف کرد.^۱

۴. اگر مشاهده معمولی [بدون ادعای نیابت] ممنوع بود، دعاهایی که برای طلب رؤیت آن حضرت به ما رسیده است، صحیح نبود. در دعای عهد که از امام صادق علیه السلام روایت شده است^۲، می‌گوییم: «اللهم ارنی الطَّلعة الرَّشيدةَ وَ العُرَّةَ الحَميدةَ وَ اکحل ناظری بِنَظرة مِنِّي اليه...»؛ «خدایا بنمایان به من آن جمال ارجمند و آن پیشانی نورانی پسندیده را و سرمه وصال دیدارش را به یک نگاه به دیده‌ام بکش...».

حضرت در توقیع شریف، خطاب به شیخ مفید رحمته الله علیه فرمود:

اگر شیعیان ما که خدا آنان را در طاعت خود موفق کند، همگان در وفای به عهدی که بر آنهاست اجتماع قلب داشته باشند، مبارکی لقای ما از آنان به تأخیر نمی‌افتد و سعادت مشاهده ما با کمال و صدق معرفت آنها به ما پیشی خواهد گرفت. پس ما را از آنان محبوس نمی‌کند مگر امور ناخوش آیندی که از آنان به ما می‌رسد.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۴.

۲. مصباح، کفعمی، ص ۵۵۱.

۳. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۵.

بنابراین معلوم می‌شود اصل مشاهده امکان دارد که حضرت نیز راه آن را وفای عهد به آن حضرت و ترک کارهایی که موجب ناخشنودی حضرت می‌شود، دانسته است.

۵. شاهد دیگری که معلوم می‌کند مشاهده معمولی امکان دارد، تشریف بسیاری از مؤمنان، علما و بزرگان شیعه به محضر آن حضرت است. تشریف کسانی که بسیار متقی و مؤمن بوده، و بعضی از آنها در طول عمر خود، مرتکب هیچ گناهی نبوده‌اند؛ به طوری که هرگز احتمال دروغ درباره آنها داده نمی‌شود. اسامی و کیفیت تشریف تعداد زیادی از افراد در غیبت کبرا به محضر حضرت، در کتاب بحارالانوار، نجم‌الثاقب، جنة‌المأوی، دارالسلام و غیر آنها ذکر شده است که انسان از مجموع آنها به وجود آن حضرت و به امکان مشاهده معمولی بدون ادعای نیابت، یقین پیدا می‌کند.^۱

اختلاف در مدت غیبت صغرا!

☒ نویسنده در صفحه ۷۷ می‌گوید: شیعیان در مورد مدت غیبت صغرا بین ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳ و ۷۴ سال اختلاف دارند و علت اختلافشان این است که بعضی ابتدای غیبت را از تاریخ تولد، و بعضی آغاز غیبت را از زمان وفات حسن عسکری (۲۶۰هـ.ق) قرار داده‌اند. عجیب این است که بعضی آغاز غیبت صغرا را سال ۲۶۶هـ.ق و بعضی سال ۲۶۷هـ.ق قرار داده‌اند.

☑ مشهور نزد شیعه آن است که تولد حضرت مهدی علیه السلام سال ۲۵۵هـ.ق است.^۲ سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نیز به نظر بیشتر محدثان و مورخان، روز هشتم ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰هـ.ق است.^۳ در ضمن، تاریخ رحلت آخرین سفیر امام زمان علیه السلام، علی بن محمد سمری، نیمه شعبان سال ۳۲۹هـ.ق است.^۴

۱. ر.ک: کتاب برکات حضرت ولی عصر علیه السلام سید جواد معلم، خلاصه العبقری الحسان، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی.

۲. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص ۵۱۹.

۳. همان.

۴. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۴؛ تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۴۵.

مدت غیبت صغرا را بعضی از علمای بزرگ شیعه مثل مرحوم طبرسی^۱ و شیخ مفید^۲ ۷۴ سال دانسته‌اند؛ چون ابتدای غیبت صغرا را از زمان تولد حضرت یعنی سال ۲۵۵ هـ. ق دانسته‌اند که تا تاریخ رحلت آخرین سفیر امام زمان علیه السلام یعنی سال ۳۲۹ هـ. ق، ۷۴ سال می‌شود. محاسبه از ابتدای زمان تولد نیز بدان علت است که امام زمان علیه السلام حتی زمان حیات امام عسکری علیه السلام ظهور چندانی نداشته و از نظر کلی غایب محسوب می‌شده است.^۳

بنابراین کسی که سال تولد حضرت را ۲۵۶ هـ. ق می‌داند، مثل شیخ طوسی^۴، مدت غیبت صغرا نیز ۷۳ سال می‌شود و بنابر قول کسی که سال تولد حضرت را ۲۵۷ هـ. ق می‌داند؛ مثل «ابوجعفر محمد بن جریر رستم طبری شیعی»^۵، مدت غیبت صغرا ۷۲ سال خواهد شد.

البته بنابر قول کسی که سال تولد را ۲۵۸ هـ. ق می‌داند؛ مثل «علی بن عیسی اربلی»^۶، مدت غیبت صغرا ۷۱ سال خواهد شد. طبق همه این اقوال، ابتدای غیبت صغرا، ولادت امام عصر حضرت مهدی علیه السلام است.

اما بنا بر قول کسانی که ابتدای غیبت صغرا را شهادت امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند، نه ولادت امام عصر علیه السلام؛ مثل علامه مجلسی رحمته الله علیه^۷، مدت غیبت صغرا ۶۹ سال می‌باشد؛ چون دوره غیبت صغرا دو ویژگی دارد: یکی امامت حضرت مهدی علیه السلام و دیگری سفارت نواب اربعه که این دو ویژگی بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام تحقق یافته است. بنابراین آغاز غیبت صغرا، شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است.

۱. اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۴۷۴.

۳. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۷۳.

۴. الغیبة، طوسی، صص ۳۹۳ و ۴۱۹.

۵. دلائل الامامة، طبری، ص ۵۰۱.

۶. کشف الغممة، ج ۳، ص ۲۳۴.

۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۶.

با آنچه گذشت معلوم شد که اختلاف در مدت زمان غیبت صغرا به سبب اختلاف در نوع محاسبه است.

اما قولی که ابتدای غیبت صغرا را سال ۲۶۶ هـ ق می‌داند، فقط در روایت مفضل بن عمر آمده است^۱ و مفضل بن عمر هر چند از ثقات و ممدوحان است - چنان‌که شیخ مفید^۲ او را از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام و از خواص و محرم اسرار و مورد اطمینان حضرت و از فقهای صالح دانسته است - ولی این روایت را «محمد بن نصیر نمیری» که کذاب، غالی (غلوکننده) و مدعی نیابت امام زمان علیه السلام است^۳، از «عمر بن فرات کاتب بغدادی» نقل می‌کند که او نیز غالی و دارای احادیث منکر است^۴ و شاید او مطالبی را از پیش خود در روایات، کم یا زیاد کرده است. شاهد آن، ذکر نام محمد ابن نصیر نمیری در این روایت است که او نایب امام زمان علیه السلام در زمان غیبت خواهد بود^۵؛ درحالی‌که محمد بن نصیر ادعای رسالت و نبوت می‌کرده و می‌گفته که امام هادی علیه السلام او را فرستاده است. وی قائل به تناسخ، و ربوبیت امام هادی علیه السلام بوده و مورد لعن امام هادی علیه السلام قرار گرفته است^۶. پس این روایت نمی‌تواند مستند تاریخ غیبت صغرا باشد.

اما درباره سخن نویسنده که می‌گوید برخی آغاز غیبت را سال ۲۷۶ هـ ق دانسته‌اند، می‌گوییم این تاریخ در هیچ کتابی از کتب معتبر شیعه ذکر نشده است. تنها علامه مجلسی^۷ آن را از کتاب «الفصول المهمه فی معرفة احوال الائمه» نقل کرده است. درخور توجه است که نویسنده کتاب مذکور، علی بن احمد بن عبدالله مکی مالکی

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۸.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۵۱.

۵. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶.

۶. معجم الرجال، ج ۱۷، ص ۳۰۰.

۷. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۴۴.

مشهور به ابن صباغ، و از علمای اهل سنت است^۱ و احتمال تصحیف و اشتباه در آن زیاد است.

البته گفتنی است که در همین کتاب مورد نقد (عجیب ترین دروغ تاریخ) و اصل عربی آن (متی یشرق نورک ایها المنتظر)، با آنکه هر دو از بحارالانوار آدرس داده‌اند^۲، ولی تاریخ را به اشتباه ۲۶۷ ذکر کرده‌اند؛ درحالی که هم در الفصول المهمه ابن صباغ و هم در بحارالانوار که از آن نقل کرده است، عبارت «ست و سبعین و مأتین» ذکر شده است؛ یعنی ۲۷۶.

به هر حال این اختلاف فاحش درباره ابتدای زمان غیبت، از طرف شیعه نیست. بلکه از فصول المهمه ابن صباغ مالکی است.

نواب اربعه امام زمان علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۷۷ می‌گوید: مردی به نام عثمان بن سعید عمری آمد و ادعا کرد که نایب مهدی است. سپس سه نفر دیگر جانشین او شدند و این مرحله غیبت صغرا نام داشت.

وی در صفحه ۷۹ می‌گوید: مردم در ادعای نیابت از مهدی، با همدیگر به رقابت پرداختند و این به خاطر انگیزه‌های مادی (اموالی که به این نایبان داده می‌شد تا به مهدی برسانند) و معنوی (افتخار نیابت امام زمان) بود.

✘ اولاً عثمان بن سعید و سه نایب خاص دیگر امام زمان علیه السلام، افراد عادی نبودند. بلکه از باتقواترین افراد بودند که ویژگی‌ها و کمالاتی داشتند. نیابت آنها ادعایی نبود. بلکه آنان شواهدی بر نیابت خود داشتند. برای آشنایی بیشتر با آنان، در اینجا به مختصری از ویژگی‌های آنان اشاره می‌کنیم:

۱. الفصول المهمه، علی بن احمد بن عبدالله مکی مالکی، ص ۱۱۰۶.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۴۴.

عثمان بن سعید

عثمان بن سعید قبل از آنکه نایب خاص امام زمان علیه السلام باشد، وکیل امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود. وقتی «احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی» به امام هادی علیه السلام عرض کرد گاهی که نمی‌توانم خدمت شما برسم، سخن چه کسی را بپذیرم و از دستور چه کسی پیروی کنم؟ حضرت فرمود: ابوعمر و (عثمان بن سعید) مردی موثق و امین است. آنچه به شما بگوید، از طرف من می‌گوید و آنچه به شما می‌رساند، از جانب من می‌رساند.

بعد از شهادت امام هادی علیه السلام، احمد بن اسحاق خدمت امام حسن عسکری علیه السلام می‌رسد و همان سؤال را از آن حضرت می‌پرسد، امام حسن عسکری علیه السلام نیز فرمود:

ابوعمر و، مرد ثقه و امین است. هم مورد اطمینان امام هادی علیه السلام بود و هم مورد اطمینان من است؛ چه در زمان حیات من و چه بعد از حیات من. پس آنچه را به شما می‌گوید، از طرف من می‌گوید و آنچه به شما می‌رساند، از جانب من می‌رساند.^۱

وقتی شیعیان در سامرا خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدند، حضرت به خادم خود فرمود برو عثمان بن سعید را نزد من بیاور. وقتی عثمان بن سعید آمد، حضرت به او فرمود: «تو وکیل و مورد اطمینان و امین بر مال خدا هستی. برو و از یمنی‌ها اموالی را که آورده‌اند تحویل بگیر».

سپس راوی می‌گوید ما حاضران (شیعیان حضرت) همگی گفتیم به خدا قسم! عثمان ابن سعید را از شیعیان برگزیده می‌دانیم و امروز علم ما به جایگاه و مقام او در خدمتگزاری به شما بیشتر شد و دانستیم که او وکیل و مورد اطمینان شما بر مال خدای متعال است. حضرت فرمود: «آری گواه باشید که عثمان بن سعید وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان، وکیل فرزند من، مهدی علیه السلام است».^۲

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۵۴.

۲. همان، ص ۳۵۶.

به همین علت بود که شیعیان تا پایان عمر آن دو بزرگوار، همواره آن دو را عادل و مورد اطمینان و امین می دانستند.^۱

محمد بن عثمان عمری

عثمان بن سعید پس از پنج سال نیابت امام زمان علیه السلام رحلت کرد و فرزندش محمد ابن عثمان که مورد وثوق امام حسن عسکری علیه السلام بود، به تجهیز و دفن پدر اقدام نمود. از ناحیه مقدس امام زمان علیه السلام توقیعی به محمد بن عثمان رسید و او را در عزای پدر بزرگوارش تسلیت داد. حضرت در قسمتی از آن نوشته، فرمود:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ تسلیم فرمان و راضی به قضای الهی هستیم. پدرت با سعادت زیست و پسندیده مُرد. خدا او را رحمت کند و او را به اولیا و سروران خود ملحق سازد. او پیوسته به آنچه او را به خدا و موالیان او نزدیک می ساخت، تلاش و کوشش کرد. خداوند روی او را تروتازه گرداند و او را بیامرزد.

حضرت در قسمت دیگری از این توقیع فرمود:

خداوند جزا و اجر تو را زیاد گرداند و صبر نیکو در این مصیبت به تو عطا نماید. [تنها] تو مصیبت زده نشدی. ما نیز مصیبت زده شدیم. مفارقت پدرت، تو و ما را به وحشت انداخت. خداوند او را در جایی که رفته است، شاد و مسرور سازد و از سعادت پدرت این بود که خدا فرزندی مثل تو به او عطا کرد که جانشین او باشی و بر او ترحم [و طلب رحمت] کنی...^۲.

همچنین حضرت در توقیع شریفی فرمود:

بعد از وفات عثمان بن سعید، خدا فرزند او محمد بن عثمان، را حفظ نماید. همواره در زمان پدرش که خدا از او راضی باشد و او را راضی نماید و رویش را تازه کند،

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۵۶.

۲. همان، ص ۳۶۱.

مورد اطمینان ما بود. او نزد ما مثل پدر خود است و قائم مقام اوست. هر چه بگویید، از طرف ما می‌گوید و به امر ما عمل می‌کند.^۱

امام زمان علیه السلام در توقیعی به اسحاق بن یعقوب فرمود: «همانا محمد بن عثمان عمری که خدا از او و پدرش راضی باشد، مورد اطمینان من، و نامه او، نامه من است».^۲

حسین بن روح نوبختی

پس از چهل سال که محمد بن عثمان، وظیفه نیابت امام عصر علیه السلام را به نیکویی انجام داد^۳، حسین بن روح نوبختی را برای نیابت پس از خود معرفی کرد.

حسین بن روح در چند سال آخر عمر محمد بن عثمان، اموال را از طرف ایشان تحویل می‌گرفت^۴ و با آنکه نزدیکان محمد بن عثمان، افرادی دیگر مثل «جعفر بن احمد بن متّیل» را شایسته نیابت بعدی می‌دانستند، ولی به امر امام علیه السلام، محمد بن عثمان، هنگام رحلت، حسین بن روح را به نیابت برگزید.^۵

جعفر بن احمد بن متّیل می‌گوید:

من هنگام رحلت محمد بن عثمان بالای سرش نشسته بودم. از او سؤال می‌نمودم و با او گفت‌وگو می‌کردم و ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، پایین بستر نشسته بود. در این موقع، محمد بن عثمان رو به من کرد و گفت: «از طرف امام زمان علیه السلام مأمور شده‌ام که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم [و او را جانشین خود قرار دهم]. جعفر بن احمد می‌گوید من از بالای سر محمد بن عثمان برخاستم و دست ابوالقاسم حسین بن روح را که پایین بستر بود، گرفتم و او را در جای خود نشاندم و خودم به پایین بستر رفتم».^۶

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۶۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۶۶.

۴. الغیبة، طوسی، صص ۳۶۷، ۳۶۸ و ۳۷۰.

۵. همان، ص ۳۶۹.

۶. همان، ص ۳۷۰.

«ابوعلی محمد بن همام» می گوید:

ابوجعفر محمد بن عثمان قبل از رحلتش ما را که از بزرگان شیعه بودیم جمع کرد و به ما گفت اگر برای من اتفاقی افتاد [و از دنیا رفتم]، امر نیابت به ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی می رسد. من از طرف امام عصر علیه السلام امر شده ام که او را بعد از خود، به جای خود قرار دهم. پس به او مراجعه، و در امور خود به او اعتماد کنید.^۱

محمد بن عثمان به ابو علی بن همام، ابوعبدالله بن محمد کاتب، ابوعبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابوعبدالله بن وجناء و دیگر بزرگان شیعه که از نایب پس از او سؤال کرده بودند، فرمود:

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، جانشین من، سفیر بین شما و صاحب الامر علیه السلام و کیل و مورد اطمینان و امین امام عصر علیه السلام است. در مسائل خود به او رجوع کنید و در مهمات به او تکیه کنید. به گفتن این مطلب (معرفی کردن جانشین) امر شدم و آن را رساندم.^۲

در این باره از طرف امام زمان علیه السلام توقیعی شریف آمد:

ما او (حسین بن روح) را می شناسیم. خدا او را به همه خیر و رضای خود آگاه سازد و او را به توفیق خود سعادت مند سازد. ما از نامه او مطلع شدیم و او در آنچه انجام می دهد، مورد اطمینان ماست و او نزد ما دارای منزلت و جایگاهی است که موجب خشنودی او می شود. خداوند در احسان به او بیفزاید.^۳

از ابوسهل نوبختی که خود از اصحاب برگزیده امام حسن عسکری علیه السلام بود، سؤال شد که چطور سفارت و نیابت به حسین بن روح داده شد، ولی به شما داده نشد؟! ایشان گفت:

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۷۱.

۲. همان، ص ۳۷۱.

۳. همان، ص ۳۷۲.

کسانی که حسین بن روح را به نیابت برگزیده‌اند، از ما بیناتر و داناترند. کار من مناظره و گفت‌وگوی با مخالفان است. من اگر مکان امام غایب علیه السلام را همان‌طور که ابوالقاسم حسین بن روح می‌داند، می‌دانستم، شاید در تنگنای بحث و مناظره، مکان آن حضرت را نشان می‌دادم. ولی ابوالقاسم حسین بن روح اگر صاحب‌الامر زیر لباس او پنهان باشد و او را با قیچی ریزریز کند، امام را آشکار نخواهد کرد. [یعنی تا این اندازه بر حفظ اسرار توانایی دارد].^۱

علی بن محمد سمري

پس از ۲۱ سال نیابت حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد سمري با تصریح حسین بن روح، به نیابت امام زمان علیه السلام برگزیده شد.^۲

«محمد بن احمد صفوانی» می‌گوید:

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح به ابوالحسن علی بن محمد سمري وصیت کرد [و او را نایب خود قرار داد]. آن‌گاه او به امور نیابت پرداخت و هنگام وفاتش، شیعیان نزد او حاضر شدند و از وکیل پس از او و کسی که جانشین او خواهد بود [در نیابت] سؤال کردند. اما او کسی را معرفی نکرد و گفت که به وصیت کردن به شخصی پس از خود امر نشده است.^۳

پس از سه سال که از نیابت علی بن محمد سمري گذشت، این توفیق شریف حضرت به او رسید:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سمري! خدا به برادران [ایمانی] تو اجر عظیم در مصیبت تو بدهد. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. پس کارهایت را جمع کن و به کسی

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۱.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۴.

وصیت نکن که پس از تو جانشین تو باشد؛ چون [از این پس] غیبت تامه واقع خواهد شد و بعد از این ظهوری نخواهد بود؛ مگر بعد از اذن خدای متعال و این ظاهر شدن پس از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار به طول انجامد و قلب‌ها سنگین شود و زمین از جور و ستم پر گردد...^۱

این افراد که به افتخار نیابت امام زمان علیه السلام رسیدند، هرکدام دارای کرامات و کمالاتی بودند که در کتاب‌هایی مثل غیبت طوسی بیان شده است. بنابراین نیابت آنها واقعی بوده است و نمی‌توان بدون هیچ دلیلی، نیابت آنها را ادعایی دانست.

ثانیاً اگر مردم به علت انگیزه‌های مادی و معنوی در ادعای نیابت با هم رقابت داشتند، باید پس از این چهار نفر نیز نیابت ادامه می‌یافت؛ چون آن انگیزه‌ها همچنان باقی بود. پس همین‌که نیابت خاص پس از حدود ۶۹ سال به پایان رسیده و به دستور امام زمان علیه السلام پس از علی بن محمد سمري، شخص دیگری نایب معرفی نشده است، نشانگر آن است که نایب، از طرف خود حضرت تعیین می‌شده است؛ نه به دلخواه و ادعای افراد.

البته روشن است که سودجویان برای هر چیز باارزشی، مشابهی درست می‌کنند. در مسئله ارزشمند نیابت نیز عده‌ای خواسته‌اند خود را نایب امام علیه السلام معرفی کنند. ولی با توقیعاتی که از طرف حضرت می‌رسید، چهره آنان برای شیعیان افشا می‌شد و شیعیان نیز از آنها برائت می‌جستند.

مدعیان نیابت امام زمان علیه السلام

☒ نویسنده در صفحه ۷۸ می‌گوید: در زمان غیبت صغرا نزدیک به بیست نفر ادعای نیابت داشتند که شیعیان تنها چهار نفر آنان را پذیرفته‌اند که عبارت‌اند:

۱. عثمان بن سعید عمري؛

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۵.

۲. محمد بن عثمان بن سعید؛

۳. حسین بن روح نوبختی؛

۴. علی بن محمد سمی.

سپس نویسنده در صفحه ۸۰ نام بیست نفر از مدعیان نیابت را ذکر می‌کند و می‌گوید: تمامی اینها از دیدگاه شیعه دروغگویند و نایبان شرعی همان چهار نفری بودند که ذکر شد.

☑ اولاً همان‌طور که در پاسخ قبلی گفتیم برای هر چیز ارزشمندی، مشابه تقلبی به بازار می‌آید. از بین این بیست نفر که نویسنده نام برده است، تعدادی برای خواسته‌های دنیوی و آرزوهای نفسانی، از راه درست خارج شدند و ادعای سفارت حضرت را هم کردند؛ مثل ابومحمد حسین شریعی، محمد بن نصیر نمیری، حسین بن منصور، ابودلف کاتب، احمد بن هلال عبرتایی، محمد بن علی بن بلال و محمد بن علی بن ابی الغراعر معروف به شلمغانی.

حتی حضرت درباره بعضی از آنان توفیع شریف صادر کرد و آنها را لعن نمود و دستور برائت از آنان داد؛ به طوری که شیعیان نیز آنها را لعن می‌کردند و از آنها بیزاری می‌جستند؛ برای نمونه متن توفیع حضرت به حسین بن روح را در اینجا می‌آوریم:

خداوند عالم به تو خیر را بشناساند و عمر تو را طولانی کند و عمل تو را با خیر و خوبی خود ختم نماید و نیکبختی تو را پاینده گرداند. شناسان و بفهمان به کسانی که به دینداری آنان اطمینان داری که محمد بن علی شلمغانی که خدا در عذابش تعجیل کند و او را مهلت ندهد، از اسلام برگشته و از آن جدا شده است و در دین خدا روش الحاد پیش گرفته و چیزهایی را ادعا کرده است که با آن اعتقادات، به خالق متعال کافر گردیده و بر خدا دروغ و افترا بسته و معصیت بزرگی مرتکب شده است. کسانی که از حق برگشتند و به خدا دروغ بستند، گمراه شدند و زیانکار گردیدند و ما از او (شلمغانی) به سوی خدا و رسول و آل رسول ﷺ، تبری نمودیم و بر او لعنت

کردیم و لعنت‌های خدا پی‌درپی در ظاهر و باطن و در هر وقت و هر حال بر او و کسانی باد که تابع او شوند یا اینکه بعد از شنیدن این سخن، در دوستی او باقی بمانند. به آنان (شیعیان) خبر بده که ما از دوستی او حذر می‌کنیم؛ چنان‌که قبل از او، از دوستی امثال او، شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و غیر ایشان حذر کردیم.^۱

شیخ طوسی در کتاب غیبت این افراد را مذموم و مدعی نیابت دانسته است.^۲

ثانیاً بسیاری از این افراد که نویسنده نام برده است، از اصحاب خاص امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از ایشان، از شیعیان امام عصر علیه السلام بودند و هرگز ادعای نیابت نداشتند. بلکه زیر نظر چهار نایب خاص امام علیه السلام، وظیفه‌شان را انجام دادند؛ از جمله آنها احمد ابن اسحاق اشعری است که از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام، و از ثقات بوده است.^۳ او از کسانی است که در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام، امام زمان علیه السلام را دیده، و با عثمان بن سعید، نایب اول امام زمان علیه السلام، ارتباط داشته است. همچنین ایشان، نیز وکیل امام هادی و امام عسکری علیه السلام در قم بوده^۴، و توقیع شریف امام زمان علیه السلام به نام او صادر شده است.^۵

فرد دیگر، «ابوهاشم داود بن قاسم» است که منزلت بسیار رفیعی نزد ائمه علیهم السلام داشته، و امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام عسکری و امام مهدی علیهم السلام را درک کرده است.^۶

«محمد بن صالح بن محمد همدانی دهقان» نیز فردی است که از اصحاب امام عسکری علیه السلام و وکیل ایشان بوده است.^۷ امام زمان علیه السلام نیز توقیعی در پاسخ به

۱. الغیبة، طوسی، صص ۴۱۰ و ۴۱۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، صص ۴۷۴ و ۴۷۵.

۲. الغیبة، طوسی، صص ۳۹۷ - ۴۷۵.

۳. رجال طوسی، ص ۳۹۷.

۴. نجم الثاقب، ص ۲۱.

۵. کتاب الغیبة، صص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۶. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۱۸.

۷. رجال طوسی، ص ۴۰۲؛ رجال ابن داود، ص ۳۱۶.

نامه‌اش داده است.^۱ او از کسانی است که امام زمان علیه السلام را در زمان امام عسکری علیه السلام زیارت کرده است.^۲ او و پدرش از وکلای حضرت در همدان بوده‌اند.^۳

فرد دیگر، «جعفر بن سُهیل صیقل» است که وکیل امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و امام عصر علیه السلام است.^۴

«قاسم بن علاء» نیز وکیل حضرت در آذربایجان، و از کسانی بوده که در زمان حیات امام عسکری علیه السلام صاحب‌الامر علیه السلام را دیده است.^۵ او کسی است که توفیق لعن بر احمد ابن هلال، به دست او داده شده است و از مشایخ کلینی و مورد عنایت امام عسکری علیه السلام بوده است.^۶

همچنین فرزندش «حسن بن قاسم بن علاء» که از ناحیه مقدسه، توفیقی بر مصیبت رحلت پدرش به او رسیده و در آخر آن، حضرت برای حسن بن قاسم چنین دعا فرموده است:

أَلْهَمَكَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ جَنَّبَكَ مَعْصِيَتَهُ... قَدْ جَعَلْنَا أَبَاكَ إِمَامًا لَكَ وَ فَعَالَهَ لَكَ مِثَالًا.^۷

خداوند راه طاعت خود را به تو الهام نماید و تو را از ارتکاب گناه دور سازد و به تحقیق که ما پدرت را امام تو قرار دادیم و افعال او برای تو الگو است.

همه این افراد را نویسنده در زمره کسانی نام برده است که ادعای نیابت خاص داشته‌اند و شیعیان آنها را تکذیب کرده‌اند؛ درحالی‌که اسناد صداقت، وثاقت و جلالت قدر آنان را ذکر کردیم و معلوم شد هیچ‌کدام از اینها ادعای نیابت خاص نداشته‌اند و از

۱. کمال‌الدین، ص ۴۸۳.

۲. همان، ص ۴۴۴.

۳. کافی، ج ۱، کتاب الحجّة باب مولد الصاحب.

۴. رجال طوسی، ص ۳۹۸؛ رجال ابن داود، ص ۸۵.

۵. کمال‌الدین، ص ۴۴۴.

۶. معجم رجال‌الحديث، آیت الله العظمی خویی، ج ۱۴، صص ۳۲ و ۳۳.

۷. همان، ج ۵، ص ۸۳ و الغیبة، طوسی، ص ۳۱۵.

دیدگاه شیعه نیز دروغگو نبوده‌اند.

افزون بر اینها، تعداد زیاد دیگری از اصحاب امامین عسکریین علیهم السلام و امام عصر علیه السلام بودند که با همه جلالت قدر و بزرگی، هرگز ادعای نیابت خاص نداشتند. بلکه همواره در خدمت نایب خاص امام زمان علیه السلام وظیفه خود را انجام می‌دادند مثل جعفر بن احمد متّیل، ابوسهل نوبختی^۱، ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی^۲ و دیگران که ذکر نام همه آنها کلام را طولانی می‌کند.

صداقت نواب اربعه

☒ نویسنده در صفحه ۸۰ می‌گوید: حتی چهارنفر اول (نایبان خاص امام زمان علیه السلام) نیز در ادعای نایب بودن دروغ گفته‌اند. سپس ده دلیل برای دروغگو بودن نواب اربعه امام زمان علیه السلام در ادعای نیابت ذکر می‌کند و می‌گوید: دلیل اول: این چهار نفر به جعفر ابن علی بن محمد، یعنی جعفر فرزند امام هادی علیه السلام، برادر امام عسکری علیه السلام و عموی مهدی که از سلاله اهل بیت است، با شدیدترین تهمت‌ها طعنه زده‌اند و گفته‌اند او از دین خبری ندارد و فاسق، شرابخوار، گناهکار و دروغگوست. تا جایی که بین شیعیان با لقب جعفر کذاب شناخته می‌شود.

☒ اولاً همان‌طور که گفتیم^۳ این چهار نایب، افراد عادی نبودند. بلکه هرکدام کمالات، فضایل اخلاقی و تقوای بالایی داشتند. نیابت آنها نیز به تصریح امام عصر علیه السلام بود؛ به طوری که نایب قبل، نایب بعد از خود را به امر صاحب‌الامر علیه السلام معرفی می‌کرد.^۴

۱. الغیبة، طوسی، صص ۳۷۰ و ۳۹۱.

۲. همان، ص ۴۱۵.

۳. در پاسخ به صفحه ۷۷.

۴. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۸.

جعفر صادق علیه السلام مقابل جعفر کذاب

ثانیاً چنان‌که گفته شد^۱ فقط شیعیان، چهره جعفر را معرفی نکرده‌اند، بلکه یکی از نواصب، یعنی احمد بن عبیدالله بن خاقان که پدرش عبیدالله، وزیر متوکل عباسی بود، نیز او را همین‌گونه معرفی کرده است.^۲

امام سجاد زین‌العابدین علیه السلام از جدش رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل فرموده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نام جعفر، فرزند امام باقر علیه السلام را صادق بنامید، در مقابل فرزند امام هادی علیه السلام که ادعای امامت می‌کند و نزد خدا کذاب است و بر خدای عزوجل افترا می‌بندد و با پدرش مخالفت می‌کند و بر برادرش حسد می‌ورزد و پرده الهی را در زمان غیبت ولیّ خدای عزوجل، مهدی علیه السلام می‌دزد.^۳

ثالثاً صرف خویشاوندی و از اهل بیت بودن، موجب احترام و تجلیل فردی نمی‌شود. نمونه‌های قرآنی، بهترین شاهد است. در بحث‌های گذشته از ابولهب که عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است و سوره‌ای در نفرین به او نازل شده است، سخن گفتیم. پسر نوح نمونه دیگری است که به سبب خارج شدن از دین پدرش که پیامبر زمان اوست، خداوند متعال به حضرت نوح می‌فرماید: «او از اهل تو نیست».^۴ فرزندان حضرت یعقوب پیامبر نیز که برادران حضرت یوسف علیه السلام بودند، به برادر خود حسادت ورزیدند و حتی او را به چاه انداختند و او را به قیمت ارزان فروختند. چطور درباره فرزندان پیامبران چنین خطاهایی ممکن است و از اهل بیت بودن خارج می‌شوند؛ ولی در مورد جعفر که شرابخواری، فساد، دروغ‌گویی و قماربازی او گزارش شده است و طبق نقل‌های معتبر

۱. در پاسخ به صفحه ۷۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۳. کمال‌الدین، ص ۳۱۹.

۴. (هود: ۴۶).

تاریخی با دستگاه حکومت ظالم عباسی همکاری کرده، و حتی حاضر به دادن رشوه به حکومت شده است تا شاید بتواند منصب امامت را غصب کند، ممکن نباشد.^۱ تکمیل این بحث خواهد آمد.^۲

رابعاً بسیار جای شگفتی است که نویسنده اظهار دلسوزی می‌کند و از سلاله اهل بیت بودن و مورد تهمت واقع شدن شخصی معلوم الحال مثل جعفر کذاب سخن می‌گوید. باید از نویسنده پرسید شما که تا این اندازه به فکر اهل بیتید و درباره آنها احساس مسئولیت می‌کنید، آیا نوشته‌های شیخ الاسلام خود، ابن تیمیه را خوانده‌اید و اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌های او را به امیر مؤمنان علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسنین و دیگر ائمه که همگی از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند، دیده‌اید؟! برای این کار لازم نیست به کتاب‌ها و مطالب مستندی که علمای شیعه در ردّ ابن تیمیه نوشته‌اند رجوع کنید؛ فقط کافی است به کتاب «اخطاء ابن تیمیه» نوشته «دکتر محمود الصبیح» مصری از علمای اهل سنت مراجعه کنید!^۳

نواب اربعه و مشاهده امام زمان علیه السلام

☒ نویسنده در صفحه ۸۱ می‌گوید: امام حسن عسکری علیه السلام درباره پسرش گفته است: آگاه باشید که شما از این پس او را نخواهید دید.^۴ سپس می‌گوید: این نایبان چگونه راستگویند در حالی که امام عسکری گفته است دیگر او را نمی‌بینید. ولی این نایبان ادعا می‌کنند که او را دیده‌اند؟!

☑ کاش نویسنده همین روایتی را که برای اثبات دروغگویی نواب اربعه، به آن استناد کرده است، به‌طور کامل می‌خواند؛ چون در این روایت مطالب دیگری هم

۱. کافی، ج ۱، صص ۵۰۳ - ۵۰۶؛ کمال‌الدین، ج ۱، صص ۱۵۰ - ۱۵۲ و ۳۱۹.

۲. در پاسخ به صفحه ۸۴.

۳. اخطاء ابن تیمیه، السید الشریف دکتر محمود الصبیح.

۴. الغیبة، طوسی، ص ۳۵۷.

هست؛ از جمله:

۱. تعداد افرادی که خدمت امام عسکری علیه السلام آمدند، بیش از چهل نفر بودند و امام خطاب به عموم آنها فرمود که پس از این، او (مهدی علیه السلام) را نخواهید دید. چگونه ممکن است نایبان خاص که برای ارتباط با امام و رساندن سؤالات مردم به حضرت و گرفتن پاسخ از طرف امام به نیابت منصوب شده‌اند، آن حضرت را نبینند؟
 ۲. نویسنده، این روایت را دلیل دروغگویی نایبان امام می‌داند؛ درحالی‌که جلالت قدر و منزلت عثمان بن سعید (نایب اول امام) در همین روایت روشن است؛ زیرا ایشان سخنگوی جمع بیش از چهل نفری حاضران است که با امام سخن می‌گویند.
 ۳. در ادامه همین روایت، امام حسن عسکری علیه السلام به آن جمع فرمود: «آنچه عثمان بن سعید می‌گوید، قبول کنید و فرمانش را اطاعت کنید و سخنش را بپذیرید؛ زیرا او خلیفه امام شما (مهدی علیه السلام) است و اختیار به دست اوست...»^۱.
- بنابراین چگونه این نایبان دروغگویند؛ درحالی‌که امام عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید را در این روایت نایب معرفی کرده است و دستور به اطاعت امر او داده است؟ آیا امام معصوم علیه السلام امر به اطاعت از یک دروغگو می‌دهد؟! در ضمن، روایات دیگری درباره جایگاه و منزلت عثمان بن سعید و سه نایب دیگر هست که در گذشته به برخی از آنها اشاره کردیم.^۲

نایبان دروغین، احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال

✘ نویسنده در صفحه ۸۲ می‌گوید: احمد بن هلال عبرتایی نیابت عثمان بن سعید عمری را پذیرفته بود؛ ولی چون آرزو داشت خودش نایب عثمان بن سعید شود و عثمان بن سعید نیز پسرش محمد را به نیابت برگزید، نیابت محمد بن عثمان را

۱. الغیبة، طوسی، ص ۳۵۷.

۲. در پاسخ به صفحه ۷۷.

پذیرفت؛ همچنین محمد بن علی بن بلال.

☑ اولاً این چه دلیلی بر دروغگو بودن نواب اربعه است؟! احمد بن هلال و محمد ابن علی بن بلال و دیگران که پیش از این نام آنان ذکر شد^۱، افرادی بودند که طمع نیابت امام عصر علیه السلام را در سر داشتند و چون به نیابت منصوب نشدند، از صراط مستقیم خارج شدند و راه انحراف پیمودند و عقاید باطلی پیدا کردند تا جایی که امام عصر علیه السلام آنان را لعن کرد.^۲ این قضیه چه ربطی به نایبان خاص صاحب الامر دارد که سجایای اخلاقی و کرامات و بزرگی منزلت آنان برای همه شیعیان در آن زمان معلوم بوده است؟!

نایب دروغین، محمد بن علی شلمغانی

☒ نویسنده در صفحه ۸۲ می گوید: محمد بن علی شلمغانی که وکیل نایب سوم (حسین بن روح) بود، از او جدا شد و ادعای نیابت کرد و گفت: وقتی با حسین بن روح در مسئله [نیابت] وارد می شدیم، می دانستیم در چه مسئله ای وارد شده ایم و ما به آن، همچون سگان که به مردار چنگ می زنند، چنگ می زدیم.

☑ اولاً سخن فردی مثل محمد بن علی شلمغانی چه ارزش دارد درحالی که با خواسته های خود و برای دستیابی به مقام نیابت، اطراف نایب امام بوده است و حتی به قول نویسنده از حسین بن روح جدا شده و ادعای نیابت کرده است؟! درباره شلمغانی گفتیم که به سبب عقاید باطلش^۳، از اسلام برگشت و مرتد شد و حضرت ولی عصر علیه السلام او را لعن کرد و از او بیزارى جست و شیعیان نیز به همین دلیل از او ابراز بیزارى کردند.^۴

۱. در پاسخ به صفحه ۷۸.

۲. الغیبة، طوسی، صص ۴۱۰ و ۴۱۲.

۳. ابن اثیر در الکامل فی التاریخ در حوادث سال ۳۲۲ هـ ق، عقاید باطل شلمغانی را ذکر کرده است.

۴. الغیبة، طوسی، صص ۴۱۰ - ۴۱۲.

کار شلمغانی و پیروان او به جایی رسید که حکومت وقت، او را تعقیب کرد و سرانجام در سال ۳۲۲ ه. ق او و یکی از پیروانش (محمد بن ابی‌عون) را بعد از شلاق زدن، گردن زدند و جسدشان را به دار آویختند.^۱

باید از نویسنده پرسید که سخن شلمغانی چه ربطی به اثبات ادعای شما در دروغگو بودن نواب اربعه دارد؟! آیا با سخن چنین فرد معلوم‌الحالی می‌توان چیزی را ثابت کرد؟!

خدمات نواب اربعه

☒ نویسنده در صفحه ۸۳ می‌گوید: این نایبان، نقش تربیتی یا سیاسی، در خدمت به شیعیان نداشتند و جز آخاذی اموال مردم و جواب دادن به سؤالات آنها از طریق مهدی، شهرت دیگری نداشتند. آنها از نظر علم و درس و بیان و خدمت بهره‌ای نداشتند.

☒ اولاً نایبان، خدمات بسیاری را در مدت نیابت خود انجام دادند که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- برقراری ارتباط بین امام و مردم؛
- رساندن سؤالات فقهی و عقیدتی آنها به امام و گرفتن پاسخ؛
- گرفتن اموالی که حق امام است، از مردم و رساندن به امام یا توزیع آن بین فقرا و افراد مستحق به دستور امام؛
- رسیدگی به اوقاف؛
- آماده کردن شیعیان برای زندگی در دوره غیبت کبرا؛
- زدودن شک و حیرت مردم درباره امامت حضرت مهدی (عج)؛
- ارشاد و راهنمایی شیعیان؛
- معرفی افراد مرتد، غالی، منحرف و مدعی نیابت؛

۱. معجم الادب، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۱۴۹.

- مناظره و احتجاج با افراد منحرف و افشای عقاید باطل آنان.
همه اینها و موارد دیگری از این قبیل، وظایف این نایبان بود و آنان نیز به منظور خدمت‌رسانی به شیعیان، وظایف خود را به بهترین شکل انجام می‌دادند.
ثانیاً تهمت اخاذی به انسان‌های وارسته و باتقوایی مثل نواب اربعه، ادعایی بی‌مدرک و دلیل است. آنان در واقع با گرفتن اموال از مردم و رساندن به امام یا مصرف در هر موردی که امام صلاح می‌دانست، پل ارتباطی بین امام و شیعیان بودند.
ثالثاً پاسخ دادن به سؤالات فقهی، عقیدتی و اخلاقی شیعیان نه تنها کار کمی نبود، بلکه یکی از وظایف مهم نایبان بود. آنان با ارتباطی مخفیانه و غیرعلنی، پاسخ امام را به شیعیان می‌رساندند.

از نظر شیعه، امام معصوم علیه السلام مرجع احکام و مسائل شرعی است. امروز (در زمان غیبت کبرا) نیز که فقها با اجتهاد خود پاسخ سؤالات شرعی مردم و جامعه را می‌دهند، از خود چیزی نمی‌گویند. بلکه از منابع اصلی قرآن و سنت پیامبر و امام، پاسخ مردم را می‌دهند.

این مطلب، جدید یا اختصاصی شیعه نیست. بلکه فقهای سایر مذاهب اسلامی نیز برای پاسخگویی به سؤالات مردم، به منابع مورد قبول و معتبر مذهب خود رجوع می‌کنند و گرنه کسی پاسخ و فتوای آنان را نمی‌پذیرد. واضح است که پاسخگویی به سؤالات اعتقادی و فقهی مردم، امروز نیز در همه مذاهب اسلامی، یکی از مهم‌ترین وظایف علما و فقهاست.

رباعاً تشکیل و حفظ سازمان وکالت و نیابت، یکی از اقتضات آن عصر بوده است که شروع آن از زمان امامان قبل و اوج آن در عصر غیبت امام زمان علیه السلام واقع شده است.^۱

۱. ر. ک: سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، صص ۵۵۹، ۵۷۳، ۶۳۲ و ۶۸۵؛ تاریخ غیبت، حسن عاشوری لنگرودی و دیگران.

ویژگی‌های نواب اربعه

- با توجه به جوّ خفقان حکومت عباسی، افرادی که برای نیابت انتخاب می‌شدند، باید ویژگی‌هایی داشته باشند که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:
۱. شخصیت اجتماعی و کمالات و فضایی داشته باشند که مقبول شیعیان باشند.
 ۲. از نظر حکومت وقت، جایگاه و منزلت ویژه و مورد احترام داشته باشند یا دست‌کم، حکومت به آنان حساس نباشد.
 ۳. دارای شغل و حرفه‌ای باشند که هنگام گرفتن اموال از شیعیان و توزیع آنها به اشخاص مورد نظر، حساسیت ایجاد نشود.
 ۴. در وثاقت، رازداری و تقیه در حد بسیار بالایی باشند.
 ۵. در فهم دین و دینداری از دیگران، برتر باشند.
 ۶. از صبر و استقامت بسیار عالی بهره‌مند باشند.
 ۷. از علویان نباشند، تا حساسیت ایجاد نشود.
 ۸. از اهالی بغداد باشند و تا حدی که ممکن است از آنجا خارج نشوند تا رفت‌وآمد و ارتباط آنان با شیعیان موجب حساسیت نشود.
- با دقت در این شرایط که برای هرکدام، شواهد تاریخی وجود دارد و ما برای اختصار از آوردن آن شواهد صرف‌نظر کردیم^۱، معلوم می‌شود که نواب اربعه، بهترین گزینه‌ها بودند و بهترین خدمت‌رسانی را داشتند.

دست‌خط مشترک در همه توقیعات

✘ نویسنده در صفحه ۸۳ می‌گوید: دست‌خط پاسخ مهدی به سؤالات مردم که نایبان می‌آوردند، سرّی بود؛ یعنی آن نوشته‌ها را کسی ندیده است. در واقع، پافشاری آنها بر مخفی کردن خط مهدی برای آن بود که دروغشان آشکار نشود.

۱. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر؛ الغیبة، شیخ طوسی.

بنابراین دست‌خط‌ها اختلاف پیدا کرد و خطی را که هریک از نایبان از مهدی می‌آورد، با دیگری فرق داشت؛ زیرا شخصی به نام مهدی وجود نداشت و به همین دلیل خط‌ها پوشیده می‌ماند تا کسی از آن آگاه نشود و از مهدی روایت کرده‌اند که گفت: «هیچ‌کس از خط ما آگاه نمی‌شود».

☑ اولاً اگر به گفته شما خط توقیعات، سرّی بوده، شما از کجا فهمیدید که با هم تفاوت داشته است؟!

ثانیاً برخلاف ادعای بی‌مدرک و دلیل نویسنده، خط همه توقیعات، غیر از مواردی که خود حضرت تصریح نموده که به املائی حضرت و خط یکی از یاران حضرت باشد، مشترک بوده است. یکی از ادله صحت ادعای نیابت نایبان، همین اشتراک خط در توقیعات است که با تغییر نایبان، خط توقیعات تغییر نکرد.^۱

«عبدالله بن جعفر حمیری» می‌گوید:

توقیعات صاحب‌الامر علیه السلام را که عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان، به شیعیان و خواص امام عسکری علیه السلام [در امر و نهی و جواب‌هایی که در پاسخ سؤالات شیعیان بود] می‌رساندند، به همان خطی بود که در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام صادر می‌شد.^۲

همچنین عبدالله بن جعفر حمیری گزارش داده است که وقتی ابوعمرو عثمان بن سعید، نایب اول امام زمان علیه السلام رحلت کرد، نامه‌هایی از طرف امام زمان علیه السلام با همان خطی که ما با آن مکاتبه می‌کردیم [و پاسخ می‌گرفتیم] برای ما آمد که ابو جعفر محمد ابن عثمان، جانشین پدرش عثمان بن سعید است.^۳

اسحاق بن یعقوب نیز گفته است من از محمد بن عثمان (نایب دوم) خواستم که

۱. تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۴۳۰.

۲. الغیبة، طوسی، ص ۳۵۶.

۳. همان، ص ۳۶۲.

نامه سؤالاتم را به امام علیه السلام برساند. وقتی جواب آمد، تویع به خط مولای ما، امام عصر علیه السلام بود.^۱

بین «ابن ابی غانم قزوینی» و عده‌ای از شیعیان درباره جانشین امام حسن عسکری علیه السلام اختلاف نظر بود؛ زیرا ابن ابی غانم می‌گفته است که امام عسکری علیه السلام رحلت کرد و هیچ‌کس بعد از او جانشین امام نیست. از این رو، آنان نامه‌ای به امام عصر علیه السلام می‌نویسند. پاسخی که برای جواب می‌آید به همان خط مبارک امام زمان علیه السلام است.^۲

نکته جالب‌تر اینکه حتی در توقیعات به غیرنایبان چهارگانه که بسا بعد از غیبت صغرا بوده، خط، مشترک است؛ مثل توقیع نخستی که به شیخ مفید رحمته الله علیه رسیده است. صدور توقیع نخست، در اواخر ماه صفر سال ۴۱۰ هـ. ق است که در پایان آن حضرت فرموده است:

این نامه ماست به تو ای برادر و ای ولیّ و ای مخلص در محبت ما و ای پاک و یاور و وفادار... پس آن را خوب حفظ کن و دست‌خطی که نوشته‌ایم و آنچه را در ضمن آن هست، برای کسی آشکار نکن و مضمون آن را برای کسی که مایه آرامش توست [و به او اطمینان داری] برسان و به آنها توصیه کن به مضمون آن عمل کنند. ان‌شاءالله، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.^۳

گفتنی است مترجم کتاب، جمله «ولا تظهر علی خطنا الذی سطرناه... احداً»؛ «دست‌خطی را که نوشته‌ایم، برای کسی آشکار نکن» را به غلط «هیچ‌کس از خط ما آگاه نمی‌شود»، ترجمه کرده است.

اما حضرت در پایان توقیع دوم که در تاریخ ۲۳ ذی‌حجه سال ۴۱۲ هـ. ق به دست شیخ مفید رحمته الله علیه رسیده، فرموده است:

۱. الغیبة، طوسی، ص ۲۹۰.

۲. همان، ص ۲۸۵.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۸.

این نامه ما به توست. ای دوست الهام شده حق تعالی و به املائی ما و خط فرد مطمئن ماست. پس آن را از همه پیوشان و یک نسخه از آن را تهیه کن و به کسانی برسان که به امانتداری آنان از اولیای ما که خدا آنان را مشمول برکات و دعای ما کند، اطمینان داری. انشاءالله. الحمدلله و الصلاة علی سیدنا محمد النبى صلی الله علیه و آله و آله الطاهرین.^۱

از توقیع دوم معلوم می شود که اصل نامه به خط یکی از دوستان امام نوشته شده، و حضرت نیز آخر نامه را با خط شریف خود امضا کرده است.

ثالثاً دستور مخفی نگه داشتن خطها، از طرف خود صاحب الامر علیه السلام بوده است؛ چنان که در دو توقیع به شیخ مفید گذشت. این نکته نه برای پنهان کردن فرق بین خطهاست؛ بلکه برای آن است که کسی نتواند آن را جعل کند و به نام دست خط مبارک امام افراد را فریب دهد و مطالب باطلی را به نام امام مطرح نماید.

رابعاً افراد موثقی که با امام حسن عسکری علیه السلام در ارتباط بودند، خط حضرت را می شناختند و حتی احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی برای آنکه نامه ای با خط جعلی دریافت نکند، نمونه خط امام حسن عسکری علیه السلام را گرفت تا وقتی نامه امام به دستش می رسد، با نمونه خط حضرت مطابقت و مقایسه کند و از صحت اسناد آن به حضرت علیه السلام مطمئن شود. از این رو امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خط ما گاهی به سبب اختلاف در درشتی و نازکی قلم، مقداری فرق می کند؛ در این صورت دچار شک و تردید نشو».^۲

خامساً همان گونه که از مطالب قبل معلوم شد، دست خط توقیعات امام حسن عسکری علیه السلام با دست خط توقیعات حضرت مهدی علیه السلام فرقی نداشته است تا کسی نگوید ما دست خط امام عصر علیه السلام را ندیده ایم. شاید نایب امام یا شخص دیگری، خطی را

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب مازندارانی، ج ۳، ص ۵۳۳.

جعل کند و به امام نسبت دهد. پس چون افراد برجسته و اصحاب امام عسکری علیه السلام خط امام را می‌شناختند، کسی نمی‌توانست خط دیگری را به نام خط امام عسکری علیه السلام معرفی کند.

بنابراین اگر هرکدام از نایبان حضرت، خطی را ارائه می‌داد که با خط دیگری فرق داشت، هیچ‌کس نمی‌توانست سخن آنها را در ادعای نیابت بپذیرد؛ درحالی‌که شیعیان، هیچ مناقشه و اشکالی به نایبان امام نداشته، و همگان توقعات رسیده به نواب چهارگانه را همان دست‌خط امام دانسته و پذیرفته‌اند.

چگونه مشترک بودن دست‌خط امام عسکری علیه السلام و امام عصر علیه السلام

اما چگونه ممکن است دست‌خط امام عسکری علیه السلام و امام عصر علیه السلام یکی باشد؟! در پاسخ باید توجه داشت که ممکن است این شباهت به‌صورت طبیعی باشد؛ یعنی همان‌طور که فرزندی در قیافه یا روش راه رفتن یا بعضی حرکات همانند پدر خود است، در خط هم شبیه پدر باشد؛ به‌طوری‌که فرقی بین آن دو احساس نشود یا فرق به اندازه‌ای ناچیز باشد که به چشم نیاید.

البته امکان دارد حضرت مهدی علیه السلام برای حفظ مصالح عمومی شیعیان و جلوگیری از سوءاستفاده شیادان و ناهلان، همانند خط پدر بزرگوارش می‌نوشته است؛ هرچند به‌طریق عادی، خط امام عصر علیه السلام با خط امام عسکری علیه السلام فرق داشته باشد.

همچنین ممکن است که این شباهت، به‌صورت طبیعی نباشد. بلکه از راه اعجاز باشد؛ یعنی خدای متعال برای آنکه مانع جعل دست‌خط امام زمان علیه السلام شود، به ایشان قدرت نوشتن به خط پدر خود را داده باشد تا توقعات امام عصر علیه السلام به همان خط امام عسکری علیه السلام باشد.^۱

۱. ر. ک: تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۴۳۲.

البته شواهدی نیز برای غیرطبیعی بودن توقیعات و خط آنها در روایات هست؛ برای نمونه «ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی» می‌گوید:

[بدون آنکه سؤالی از قبل کرده باشم]، توقیعی به‌وسیله شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری قدس‌الله روحه به من رسید. متن توقیع این بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر کسی که از اموال ما درهمی را حلال بشمارد». می‌گوید: در قلب من گذشت که مراد کسی است که مال ناحیه مقدسه را به اندازه درهمی حلال بشمارد و شامل کسی که مال ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام را حلال بشمارد، ولی بخورد، نمی‌شود. به خودم گفتم: این مطلب درباره همه افرادی که مال دیگران را حلال بشمارند، صدق می‌کند. چه خصوصیتی برای حضرت حجت علیه السلام بر دیگران بود [که در این توقیع به کسانی که مال حضرت را حلال بشمارند لعن فرستاد؟!]. می‌گوید: قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به رسالت فرستاد، بعد از این [افکار و سؤال از خود]، به توقیع نگاه کردم. پس به همان چیزی که به قلبم گذشته بود، تغییر یافت: «بسم الله الرحمن الرحيم. لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر کسی که از اموال ما درهمی به‌صورت حرام بخورد». [یعنی حلال شمردن، به حرام خوردن تغییر یافت].^۱

منتسب نبودن جعفر کذاب به اهل بیت علیهم السلام

✕ نویسنده در صفحه ۸۴ می‌گوید: اهل بیت در این دوره، کار نایبان را انکار می‌کردند. سپس نویسنده توقیع مبارک امام عصر علیه السلام را به اسحاق بن یعقوب که به دست خط مبارک آن حضرت بود، می‌آورد: «اما آنچه درباره افرادی از خانواده و فرزندان عمویم جعفر که مرا انکار می‌کنند، سؤال کردی، خدا تو را به رشد رساند و ثابت قدم نگه دارد پس بدان که بین خدای عزوجل و هیچ‌کس خویشاوندی نیست و کسی که [امامت را] انکار کند، از من نیست و راهش مثل راه پسر نوح است و راه

عمویم جعفر و فرزندانمش مثل راه برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَام است.^۱

سپس نویسنده می گوید: و این چیز عجیبی است که بزرگانِ اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تکذیب، و این نایبان را تصدیق می کنند... .

□ اولاً نویسنده برای اثبات ادعای خود مبنی بر دروغگو بودن نایبان چهارگانه امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام به دلیل های بسیار سست و بی ربطی تمسک می کند! بی گمان کسی که در حال غرق شدن است به هر خار و خاشاکی چنگ می زند. پیش از این، ما^۲ شخصیت ناهنجار جعفر را معرفی کردیم و آن مطالب را اینجا تکرار نمی کنیم. ولی چون نویسنده تا به حال چند بار در این نوشته، جعفر را از اهل بیت و حتی بزرگ اهل بیت و سلاله اهل بیت عَلَيْهِ السَّلَام^۳ دانسته، لازم است معلوم شود مراد از اهل بیت پیامبر چه کسانی اند؟! آیا هرکسی که فرزند امام و از نسل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، هرچند فاسق و شراب خوار، از اهل بیت، آن هم از بزرگان اهل بیت است؟!

گفتنی است اهل بیت کسانی اند که آیه تطهیر: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۴ در شأن آنها نازل شده است. ام المؤمنین ام سلمه می گوید:

وقتی آیه تطهیر نازل شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عباپی بر سر حسن عَلَيْهِ السَّلَام، حسین عَلَيْهِ السَّلَام، علی عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام کشید. سپس فرمود: «خدایا! اینها اهل بیت من و خواص من اند. رجس و پلیدی را از ایشان دور کن و [آنان را] پاکیزه گردان». ام سلمه می گوید: گفتم یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: «تو به خیر هستی». [ولی از اهل بیت من نیستی].^۵

۱. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۰؛ کمال الدین، صص ۴۸۳ و ۴۸۴.

۲. در پاسخ به صفحه ۷۰ و ۸۰.

۳. در صفحه ۸۰ کتاب مورد نقد.

۴. (احزاب: ۳۳).

۵. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۶.

وقتی همسر محترم پیامبر ص ام سلمه رضی الله عنها جزء اهل بیت نباشد، آیا جا دارد فرد فاسقی مثل جعفر را از اهل بیت بدانیم؟! آیا وقتی پسر حضرت نوح به سبب انحراف و پیروی نکردن از پدرش، از اهل بیت نوح نیست: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ...»^۱، می توان امثال جعفر را از اهل بیت به حساب آورد؟!

از اهل بیت، آنها که در زمان پیامبر حیات داشتند، پیامبر ص آنها را زیر عبا جمع کرد و بقیه امامان را نیز معرفی نمود و از اهل بیت خواند.

«ابوسعید خدری» از رسول خدا ص نقل می کند که حضرت فرمود:

من دو چیز گرانبها بین شما می گذارم: یکی کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین آویخته شده، و دیگری عترت (اهل بیت) من است. این دو از هم جدا نمی شوند تا موقعی که کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.^۲

در روایت جابرین عبدالله انصاری، پیامبر ص اسامی همه آنها را یکی پس از دیگری ذکر کرد و در آخر فرمود:

پس از حسن بن علی (عسکری) عجل الله فرجه، همانم و هم کنیه من، حجت خدا در زمین و بازمانده خدا بین بندگان خواهد بود که پروردگار به دست او مشارق زمین و مغارب آن را می گشاید. او همان است که از شیعیان و اولیای خود غایب می شود؛ غیبتی که بر امامت او کسی ثابت نمی ماند، مگر آنکه خدا قلبش را به ایمان آزموده باشد...^۳.

ثانیاً وقتی خود صاحب الامر عجل الله فرجه، جعفر را فردی فاسق معرفی می کند و نایبان را توثیق و تأیید می کند، چطور شما سخن جعفر کذاب را دلیل بر دروغگویی نایبان می پندارید؟

۱. (هود: ۴۶).

۲. منابع الموده، قندوزی حنفی، ج ۱ و ۲، صص ۳۳ و ۳۶.

۳. کمال الدین، ص ۲۵۳.

احمد بن اسحاق اشعری می گوید یکی از اصحاب ما آمد و گفت که جعفر بن علی الهادی نامه‌ای به او نوشته و خود را معرفی کرده و اعلام کرده است که سرپرست [شیعه] بعد از برادرش (امام حسن عسکری علیه السلام)، اوست و نزد او از علم حلال و حرام به مقداری که نیاز باشد، هست و همه علوم دیگر را نیز داراست.

احمد بن اسحاق می گوید وقتی نامه جعفر را خواندم، به صاحب الزمان علیه السلام نامه‌ای نوشتم و نامه جعفر را نیز لای آن گذاشتم و فرستادم. جواب از ناحیه مقدسه برایم آمد:

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه‌ات به دستم رسید. خدا تو را نگهدارد. نامه‌ای هم که لای آن گذاشته بودی به دستم رسید... همانا این مُبطل که بر خدا تهمت دروغ می‌بندد، چیزهایی ادعا کرده است. نمی دانم چگونه امید دارد ادعایش را به اتمام برساند. آیا به فهم در دین خدا؟ پس سوگند به خدا حلالی را از حرامی نمی‌شناسد و بین خطا و صواب فرق نمی‌گذارد، و آیا به [کدام] علم [می‌خواهد ادعایش را ثابت کند؟] او که حقی را از باطلی باز نمی‌شناسد و محکمی را از متشابهی [تشخیص نمی‌دهد] و حد نماز و وقت آن را نمی‌شناسد، آیا به [تقوا و] ورع [می‌خواهد ادعایش را ثابت کند؟]

خدا گواه است که چهل روز نماز واجبش را به خیال خود، برای طلب شعبده و سحر ترک کرده است و شاید خبرش به شما رسیده باشد. ظروف شرابخواری‌اش مهیاست و آثار نافرمانی خدای عزوجل در او مشهور و پابرجاست. آیا به [کدام] علامت و نشانه‌ای [می‌خواهد ادعایش را ثابت کند؟] پس آن را بیاورد! آیا به حجت و برهانی؟ پس آن را اقامه کند! آیا به دلالت دلیلی؟ پس آن را ذکر نماید!... خدا به تو توفیق دهد. پس بخواه از این ظالم، یعنی جعفر، آنچه برایت گفتم و او را امتحان کن و از او بخواه آیه‌ای از قرآن را برایت تفسیر کند یا حدود و شرایط نماز واجبی را [بیان نماید] و واجبات

آن را برایت بیان کند تا برایت حال و اندازه و ارزش او معلوم شود و اشکالات و نقص‌هایش برایت آشکار گردد...^۱

چهارده فرقه شیعه بعد از امام عسکری علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۸۵ می‌گوید: سایر فرقه‌های شیعیان، آنها (نایبان چهارگانه) را انکار کردند؛ چون شیعه بعد از مرگ حسن عسکری به چهارده فرقه تقسیم شد و شیعیان دچار سرگردانی و پراکندگی شدند؛ به‌طوری که بعضی از آنها همدیگر را دروغگو می‌خواندند و همدیگر را لعن و نفرین می‌کردند.^۲

✘ اولاً بعد از تصریح به نیابت این چهار نفر از طرف امام حسن عسکری علیه السلام و امام عصر علیه السلام، چنان‌که گذشت، و وثاقت و تقوای والای این نایبان، اگر هم فرقه یا فرقه‌هایی منکر نیابت این افراد شوند، هیچ ضرری به نیابت آنها نمی‌زند؛ به‌ویژه آنکه ده گروه از این چهارده گروه که نوبختی در «فرق‌الشیعه» یاد کرده است^۳، منکر امامت ولی عصر علیه السلام بعد از امام حسن عسکری علیه السلام هستند. در این صورت، نظر و انکار آنان چه ارزشی خواهد داشت؟! مثل این است که بعد از مبعوث شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رسالت و آوردن معجزه‌ای به‌نام قرآن، عده‌ای از مشرکان و یهود و نصارا که حضرت را به پیامبری نپذیرفتند و به او ایمان نیاوردند، دین اسلام و دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله و ابلاغ وصایت پیامبر را منکر شوند.

ثانیاً «فرقه» در اینجا به معنای گروه‌های منسجم و با تعداد زیاد که منشعب از شیعه باشند، نیست. بلکه ممکن است حتی یک نفر که نظر خاصی داشته باشد، گاهی از او به فرقه یاد شود و از این رو می‌بینیم که بعد از مدتی، هیچ اثر و نامی از آنان در تاریخ نیست؛ چنان‌که شیخ مفید رحمته الله علیه در کتاب «الفصول المختاره» می‌گوید:

۱. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۲۸۷ - ۲۸۹.

۲. فرق‌الشیعه، نوبختی، ص ۹۶.

۳. همان، صص ۹۶ - ۱۱۲.

از این چهارده فرقه، در زمان ما، یعنی سال ۳۷۳ ه.ق، هیچ فرقه‌ای موجود نیست؛ غیر از امامیه اثناعشری که معتقد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است؛ کسی که همنام رسول خدا صلی الله علیه و آله است و [امامیه] به حیات و بقای او تا زمانی که با شمشیر قیام کند، یقین دارند. اینها (امامیه اثناعشری) از نظر تعداد، عالمان، متکلمان، محققان، صالحان، عابدان، فقیهان، اصحاب حدیث، ادیبان و شاعران، از همه فرقه‌های دیگر بیشترند... و غیر آنها (سایر فرقه‌ها) منقرض شده‌اند.

هیچ کس، از آن چهارده فرقه‌ای که نامشان برده شده، اطلاعی ندارد و هیچ مذهبی به نام آنها وجود ندارد و آنچه از آنان باقی مانده است، حکایاتی از گذشتگان و سخنانی غیرقابل اعتماد است که وجود آنان را اثبات نمی‌کند.^۱

بی‌ارتباطی انحراف برخی وکلای نائبان با علم غیب امام

✘ نویسنده در صفحه ۸۵ می‌گوید: مشکلات و اختلاف‌هایی که میان ابواب (وکلا و نایبان) صورت گرفت، به علت مسائل مالی و مادی بود.

سپس نویسنده نام محمد بن علی بن بلال را می‌برد که نیابت عثمان بن سعید را پذیرفت. ولی پس از او منکر نیابت فرزندش محمد بن عثمان شد و در اموالی که در اختیار داشت، تصرف کرد.

سپس می‌گوید: این مرد (محمد بن علی بن بلال) چگونه روزگاری نزد مهدی، مورد اعتماد بوده است؟! همان مهدی که طبق اعتقاد آنها (شیعیان) غیب می‌داند. بدون شک آنها برای جمع‌آوری اموال به اسم امام مهدی این کار را انجام می‌دادند و هرکدام آتش را به طرف خود می‌کشیدند.

✘ اولاً ادعای شما که دروغگو بودن نایبان چهارگانه است، چه ارتباطی به

۱. الفصول المختاره، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۲۱.

محمد بن علی بن بلال دارد که شما برای اثبات ادعای خود، از او نام می‌برید. این شخص و امثال او برای خواسته‌های مادی و نفسانی‌شان، منکر نیابت محمد بن عثمان شدند و امام زمان علیه السلام نیز آنان را لعن کرد.^۱

ثانیاً جای تعجب ندارد که شخصی نزد حضرت مهدی علیه السلام مورد اعتماد باشد و آن‌گاه منحرف شود؛ چراکه همانند آن را در تاریخ بسیار دیده‌ایم. مگر ابلیس که از جنان بود^۲ و به سبب عبادت زیادش مقرب درگاه پروردگار شده بود تا آنجا که همراه فرشتگان، مخاطب امر **﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ...﴾**^۳ قرار گرفت، نافرمانی خدای سبحان نکرد و از کافران نشد!^۴

از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله هم افرادی بودند که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنان اسلام مبارزه کردند؛ درحالی‌که سابقه پرافتخاری داشتند؛ مثل طلحه و زبیر. ولی وقتی امیرمؤمنان علیه السلام، تقاضای آنان را برای ریاست بصره و کوفه نپذیرفت، جنگ جمل راه انداختند و سرانجام کشته شدند. بنابراین منحرف شدن امثال محمدبن علی بن بلال نه مطلب تازه‌ای است و نه دلیلی بر دروغگویی نایبان چهارگانه امام عصر علیه السلام خواهد شد.

ثالثاً از نظر شیعه اثناعشری امام عصر علیه السلام مثل سایر امامان معصوم دارای علم غیب تبعی است.^۵ البته باید توجه داشت که داشتن علم غیب، یک مطلب، و استفاده از علم غیب، مطلب دیگری است. ائمه علیهم السلام تا جایی که ضرورتی ایجاب نکند، از علم غیب خود استفاده نمی‌کنند؛ چنان‌که خود پیامبر صلی الله علیه و آله با آنکه علم غیب داشت، در بسیاری از موارد از اعمال آن خودداری می‌کرد و به روال عادی امور رضایت می‌داد.

۱. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۴۱۰ - ۴۱۲.

۲. (کهف: ۵).

۳. (بقره: ۳۴).

۴. همان.

۵. ر.ک: امامت را بشناس، ص ۱۱۷ به بعد.

لعن بر مدعیان نیابت

✘ نویسنده در صفحه ۸۶ می‌گوید: نامه‌هایی مبنی بر لعن نایبان بیست‌گانه آمده است که تمام آنها به نام نایبان چهارگانه بوده است. در آن نامه‌ها، تمام مخالفان نایبان چهارگانه، لعن شده‌اند. بنابراین بیست نفری که ادعای نیابت کرده بودند، لعن شدند. پس آن چهار نفر باقیمانده، چگونه تصدیق می‌شوند!؟

در واقع نویسنده می‌خواهد نتیجه بگیرد که چون نایبان چهارگانه، از این جایگاه منفعت می‌بردند، از نزد خود نامه‌هایی مبنی بر لعن دشمنان و مخالفان خود آوردند. بنابراین قابل تصدیق و اعتماد نیستند.

✒ اولاً این بیست نفر نایب نبودند. بلکه بعضی از آنان در برهه‌ای از زمان به نواب اربعه کمک می‌کردند و به عبارتی زیر نظر نایبان چهارگانه کار می‌کردند. بعضی نیز هیچ‌گاه منصب و سِمَتی نداشتند و فقط ادعای نیابت داشتند.

ثانیاً پیش از این گفتیم^۱ که بعضی از این بیست نفر مثل احمد بن اسحاق قمی، ابوهاشم داود بن قاسم، محمد بن صالح بن محمد همدانی، جعفر بن سُهیل صیقل، قاسم بن علاء، حسن بن قاسم بن علاء، از برجستگانی بودند که نه تنها مورد لعن قرار نگرفتند، بلکه تا آخر عمر خود در جهت مورد نظر امام عصر علیه السلام خدمت کردند.

ثالثاً وقتی این چهار نفر، نایب خاص حضرت بوده‌اند، طبیعی است که نامه‌ها به اسم آنها صادر شود در ضمن، اگر نایبان برای حفظ نفع شخصی خودشان، نامه‌هایی را علیه دیگران آورده باشند، پس نباید انبیاپی را که از طرف خدا مأمور به برخورد با ظالمان و طاغیان زمان خود می‌شدند، تصدیق کرد؛ چون آنان نیز از این کارشان منفعت می‌بردند.

همچنین در اشتراک دست‌خط همه توقیعات^۲ گفتیم، اگر توقیعات از غیر امام زمان علیه السلام صادر می‌شد، باید خط توقیعات، با هم فرق داشته باشد. ولی دست‌خط تمامی

۱. در پاسخ به صفحه ۷۸.

۲. در پاسخ به صفحه ۸۳.

توقیعات، نه تنها با یکدیگر فرقی نداشت، بلکه همان خطی بود که اصحاب از امام عسکری علیه السلام می شناختند.

نرسیدن اصل توقیعات به دست شیعیان

☒ نویسنده در صفحه ۸۶ می گوید: امروزه اثری از توقیعات مهدی به جای نمانده است. پس چرا نایبان آنها را نگهداری نکردند تا دلیل بر صدقشان باشد؟!
☒ گفتنی است که بسیاری از آثار و اسناد تاریخی مهم نیز در طول تاریخ به اسباب طبیعی یا به سبب جور ستمکاران و مخالفان از بین رفته و چیزی از آنها باقی نمانده است؛ مانند کتابخانه عظیم بغداد که در سال ۴۴۹ هـ. ق. به آتش کشیده شد؛ به طوری که شیخ طوسی، شاگرد شیخ مفید و وارث آثار شیعه در آن روز و متوکی کتابخانه بغداد، مجبور شد به نجف هجرت کند.

بنابراین اگر اصل توقیعات به دست ما نرسیده است، دلیل بر نبودن آن نیست؛ زیرا بسیاری از آن آثار، نسخه برداری شده و گزارش آنها به ما رسیده است. لازمه سخن شما این است که چون نسخه های اصلی قرآن که در صدر اسلام جمع آوری شده، به دست ما نرسیده است، پس باید قرآن و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرد.

شواهد صداقت نواب اربعه

همچنین باید توجه داشت که تصدیق نایبان، فقط با باقی ماندن توقیعات ثابت نمی شود. بلکه شواهد و قرائن بسیاری بر صداقت آنها هست؛ از جمله:

۱. امام هادی و امام عسکری علیه السلام، نیابت آنها را در گفت و گوی با دیگر اصحاب تأیید کرده اند.^۲
۲. افراد موثقی بر صداقت آنها شهادت داده اند؛ نظیر تأیید ابوسهل نویختی و

۱. البداية و النهایة، ابن کثیر، رویدادهای سال ۴۴۹ هـ. ق.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۳۵۴ و ۳۵۶.

جعفر بن احمد متیل از حسین بن روح نوبختی.^۱

۳. بی شک اخباری که آنان از ناحیه مقدسه به مردم می‌رساندند محقق می‌شد؛ مثل خیر دادن از رحلت علی بن محمد سمری، نایب چهارم، بعد از شش روز.^۲
 ۴. اصحابی که خط امام علیه السلام را می‌شناختند، تصدیق می‌کردند.^۳
 ۵. وظایف نیابت^۴ را بدون دخالت دادن نظرات و تصمیمات شخصی خود انجام می‌دادند؛ برای نمونه نایب چهارم به امر امام علیه السلام، برای بعد از خود نایب دیگری را معرفی نکرد.^۵
- اینها شواهدی بر صداقت نایبان خاص است؛ به طوری که هیچ تردیدی در آن باقی نمی‌ماند.

درباره کتاب مشرعة بحار الانوار

- ☒ نویسنده در پاورقی صفحه ۸۶، از کتاب «مشرعة بحار الانوار» نوشته «محمد آصف محسنی»، دو سؤال می‌آورد که برای نویسنده قابل فهم نبوده است:
۱. اموالی که شیعیان به امام غایب علیه السلام و پیش از ایشان به امام هادی و امام عسکری می‌دادند، آیا خمس غنایم یا خمس کارها یا هدیه بود؟ در روایت چیزی در این باره بیان نشده است. در ضمن، مقدار آن نیز بیان نشده است و این چیز عجیبی است!؟
 ۲. چرا امام جواد، امام هادی، امام عسکری و به‌ویژه امام مهدی که این اموال را می‌گرفتند، حکم آن را برای زمان غیبت معلوم نکردند؟^۶

۱. الغیبة، شیخ طوسی، صص ۳۷۰ و ۳۹۱.

۲. همان، ص ۳۹۵.

۳. در پاسخ به صفحه ۸۳ گذشت.

۴. در پاسخ به صفحه ۸۳ گذشت.

۵. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۹۵.

۶. مشرعة بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱۸.

☑ اولاً ائمه معصوم علیهم السلام، به ویژه امام عصر علیه السلام به وظایف خود آگاهی دارند و ما مأمور معلوم کردن حکم شرعی آنان نیستیم.

ثانیاً متأسفانه نویسنده کتاب مشرعة بحار الانوار بیش از نود درصد روایات مهدویت را که در جلد ۵۱، ۵۲ و ۵۳ بحار الانوار جمع آوری شده، معتبر ندانسته است؛ به طوری که از مجموع ۱۲۳۶ روایت، حدود نود روایت را معتبر دانسته، و در این نود روایت هم مناقشات دلالتی و محتوایی وارد کرده است که شاید در نهایت، حدود هفتاد تا هشتاد روایت باقی می ماند.

آن گاه وی شکوه می کند که روایات مهدویت، بیشتر مسائل مربوط به حضرت مهدی علیه السلام و حکومت آن حضرت را بازگو نکرده است. پس ما نمی توانیم نظری درباره آنها داشته باشیم و باید علم آن را به خداوند واگذار کنیم.^۱

مثال ایشان، مثال کسی است که تمام مواد غذایی خود را از بین ببرد و سپس ناله کند که غذایی برای خوردن ندارد. در واقع، معقول نیست روایات بسیاری را که علمای بزرگ مثل مرحوم کلینی رحمته الله، شیخ طوسی رحمته الله و شیخ صدوق رحمته الله از اصول اربعمائه (چهارصدگانه) گرفته و تدوین کرده اند، بدون توجه به روش هایی که برای معتبر شمردن آنها ذکر شده است، کنار بگذاریم و سپس برای جواب سؤالات خود اظهار ناآگاهی کنیم.

«مرحوم وحید بهبهانی»، ۴۷ طریق برای اعتبار روایات ذکر کرده است و این شیوه را که فقط روایان را از طریق توثیق معتبر بشماریم، محکوم نموده است.^۲

هنر فقیه آن است که از مجموع روایات و قرآن و ادله دیگری که در اختیار دارد، حکم موضوعات مورد نیاز مردم را در زمان غیبت کبرا استنباط کند و از میان روایات

۱. مشرعة بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۴. به نقل از دفاع از روایات مهدویت در نقد مشرعة بحار الانوار، مهدی حسینیان قمی.

۲. الفوائد الحائریه، ص ۲۲۴. به نقل از کتاب دفاع از روایات مهدویت در نقد کتاب مشرعة بحار الانوار.

متعارض بتواند حکمی که به تشخیص اجتهادی او صحیح است، ارائه دهد؛ نه آنکه روایات را به دلیل نفهمیدن، معتبر نداند.

خبر ولادت و غیبت امام زمان علیه السلام قبل از ولادت آن حضرت

✘ نویسنده در صفحه ۸۷ می‌گوید: اصل داستان ولادت مهدی را یک زن روایت کرده، و کسی غیر از او، از غیبت مهدی اطلاع نداشته است. این زن، حکیمه عمه حسن عسکری است. آن‌گاه نویسنده در پاورقی همین صفحه می‌گوید: جای تعجب است وقتی شیعیان می‌گویند عقاید باید با دلایل قطعی ثابت شود و خبر آحاد را در مقام استدلال [برای غیر احکام] قبول نمی‌کنند.^۱ پس چگونه روایت یک زن غیر معصوم را در عقیده قبول کرده‌اند؛ با اینکه باید کلام معصوم و متواتر باشد؟!

✘ اولاً روایات غیبت، بسیار زیاد است و ای کاش نویسنده که خود را محقق می‌پندارد، دست‌کم کتاب کمال‌الدین مرحوم صدوق علیه السلام را می‌دید که صد صفحه از کتاب را به روایات نبی اکرم صلی الله علیه و آله تا امام حسن عسکری علیه السلام اختصاص داده است که همگی از غیبت امام عصر علیه السلام خبر داده‌اند؛^۲ یعنی از دو قرن و نیم قبل از ولادت آن حضرت، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، افزون بر خبر ولادت مهدی علیه السلام، از غیبت ایشان خبر داده‌اند.

مرحوم کلینی علیه السلام نیز در کافی، روایات زیادی در این باره نقل کرده است.^۳ ما پیش‌تر این مطلب را به‌طور تفصیلی بیان کردیم.^۴

ثانیاً از امام حسن عسکری علیه السلام، غیر از روایت خبر دادن غیبت به حکیمه خاتون، روایات دیگری رسیده که خبر از غیبت امام مهدی علیه السلام داده است؛ مثل روایت احمد بن اسحاق اشعری قمی که حضرت در قسمتی از آن فرمود:

۱. ر.ک: اضواء علی عقاید الشيعة الامامية، جعفر سبحانی، ص ۵۹۶.

۲. کمال‌الدین، صص ۲۸۶ - ۳۸۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۵۵.

۴. در پاسخ به صفحه ۵۳.

ای احمد بن اسحاق! مَثَل مهدی علیه السلام در این امت، مَثَل خضر علیه السلام و مَثَل ذوالقرنین است. قسم به خدا! بی گمان او غیبت طولانی خواهد داشت که در آن زمان از هلاکت نجات نمی یابد، مگر کسی که خدای عزوجل او را بر عقیده امامت ثابت قدم نگه دارد و او را به دعا برای تعجیل فرجش توفیق دهد.^۱

همچنین «موسی بن جعفر بن وهب بغدادی» می گوید از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که فرمود «... همانا برای این فرزندم، غیبتی است که مردم در آن زمان دچار شک می شوند؛ مگر کسانی که خدای عزوجل آنها را حفظ کند».^۲ و غیر این روایات.^۳ بنابراین اگر بر سخن یک زن شبهه می کنید، فرموده امام معصوم علیه السلام بر وقوع غیبت را نمی توانید انکار کنید.

ثالثاً آیا در نقل روایت، عصمت شرط است؟ آیا مرد بودن شرط است؟ شیعه نه عصمت را برای راوی شرط می داند و نه مرد بودن را. آنچه در نقل روایت مهم است، موثق بودن است که حکیمه خاتون توثیقش ثابت شده است. چگونه می تواند موثق نباشد در حالی که امام حسن عسکری علیه السلام در آن دوران اختناق حکومت عباسی، به ایشان اطمینان کرده است و با دادن خبر ولادت حضرت حجت علیه السلام در آن شب، از او خواسته تا حضرت نرجس را کمک کند.^۴

در کتب اهل سنت نقل روایت از امثال ام المؤمنین ام سلمه، عایشه، حفصه و سایر زنان بسیار است. اگر در کتب رجال، توثیق خاص برای یک راوی نقل نشد، به معنای ضعیف بودن یا موثق نبودن آن راوی نیست. متأسفانه مترجم، کلام محمد آصف محسنی را که گفته است: «حکیمه توثیق نشده است»^۵، به غلط ترجمه کرده و نوشته است:

۱. کمال الدین، ص ۳۸۴.

۲. همان، ص ۴۰۹.

۳. همان، ج ۹.

۴. الغیبة، طوسی، صص ۲۳۴ - ۲۴۰.

۵. مشرعة بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۰۸.

«حکیمه موثق نبود». کسانی که با اصطلاحات رجالی آشنا نیستند، می‌دانند که بین این دو عبارت فرق بسیار است؛ معنای کلام محسنی این است که علمای رجال درباره حکیمه علیه السلام ساکت‌اند؛ نه آنکه او را موثق ندانسته باشند. البته ما چگونگی توثیق حکیمه علیه السلام را بیان کردیم.

تهمت جعلی بودن روایات غیبت

☒ نویسنده در صفحه ۸۸ می‌گوید: روایات ولادت و غیبت، متناقض‌اند؛ زیرا با مرور زمان، به دلیل نشناختن بیشتر گذشتگان، شیعه از این‌گونه روایات جعل کرده‌اند.

☒ این تهمتی است که نویسنده به شیعه زده است. خداوند می‌فرماید: «و آن را از روی ظلم و تکبر انکار کردند؛ درحالی‌که در دل به آن یقین داشتند».^۱ پیش از این به صورت مفصل، با ادله محکم بیان کردیم^۲ که این روایات نزد شیعه متواتر است و با ادعای ساختگی بودن آنها، نمی‌توان واقعیت تاریخی را منکر شد.

علمای شیعه و توجه به اسناد روایات

☒ نویسنده در صفحه ۸۸ می‌گوید: اخباریان، تمام روایات را قبول می‌کنند و هرگز به اسناد نگاه نمی‌کنند. سپس در پاورقی همان صفحه می‌گوید: از جمله علمای اخباری، [فیض] کاشانی، صاحب «وافی»، حر عاملی، صاحب «وسائل الشیعه»، علامه مجلسی، صاحب «بحار الانوار»، میرزا حسین نوری طبرسی صاحب «مستدرک الوسائل» و [ثقة الاسلام] کلینی صاحب «کافی» هستند.

☒ درخور توجه است علمای بزرگی که نویسنده از شیعه، نام می‌برد و آنها را اخباری معرفی می‌کند، از آن اخباریانی نیستند که اعتنایی به اسناد روایات ندارند؛ فیض کاشانی در کتاب وافی که جامع کتب اربعه است، اسناد همه روایات را آورده، و در

۱. (نمل: ۱۴).

۲. در پاسخ به صفحه ۵۳ و ۶۴.

پایان کتاب وافی نیز مشیخه (سلسله اسناد) شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» و شیخ طوسی در «تهذیب» و «استبصار» را ذکر کرده است تا اگر نام راوی در ابتدای سندی از این کتاب‌ها ذکر نشده است، نقصی نداشته باشد.

صاحب وسائل الشیعه نیز همه روایات را با سند ذکر کرده است. همچنین علامه مجلسی صاحب بحار الانوار، نه تنها همه روایات را با سند آورده، بلکه افزون بر آن، کتاب «مرآة العقول» را نوشته و تمام روایات اصول کافی را از حیث سند ارزیابی کرده است که کدام صحیح، ضعیف، مجهول، موثق یا حسن است.

میرزا حسین نوری رحمته الله نیز در مستدرک، هر روایتی را که می‌آورد، با سندش ذکر می‌کند و در خاتمه مستدرک نیز طی بیان ده فائده، کتاب‌های روایی و مؤلفان آنها را نام برده، و نقد و بررسی کرده است. همچنین ایشان مشیخه بزرگان شیعه و از جمله صاحبان کتب اربعه را ذکر می‌کند و سلسله سند آنها را تا معصوم علیه السلام بیان می‌نماید.

بنابراین برخلاف پندار غلط نویسنده، این بزرگان و متقدمان بر آنها، مثل شیخ طوسی که در علم اصول فقه، کتاب «عمدة الاصول»، و در علم رجال، دو کتاب «فهرست» و «رجال» را تألیف کرده است، همگی به سلسله اسناد توجه داشته‌اند و بنای آنها بر ذکر روایات صحیح بوده است.

امثال شیخ صدوق، شیوخ خود را به اسم و نسب می‌شناخته، و حتی از حالات آنها که مؤمن، عادل یا فاسق‌اند خبر داشته است. همچنین او از کسانی که اسم و نسب و صفات او را نمی‌شناخته، روایت نقل نمی‌کرده است. اگر هم در من لایحضره الفقیه، احادیث را بدون سلسله سند آورده، در آخر کتاب، طریق متصل خود را به آن راوی ذکر کرده است. امثال کلینی رحمته الله، شیخ صدوق، شیخ طوسی و نعمانی با آنکه کتب و اصول اربعه‌مائه در دسترس آنها بوده است و می‌توانستند به نام کتاب اکتفا کنند، ولی برای اهمیت و دقت در نقل، تمام سلسله سند را ذکر کرده‌اند.

متواتر بودن احادیث ولادت امام زمان علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۸۹ می‌گوید: بیشتر اصولیان امروزی شیعه، درستی محتوای کتاب‌های چهارگانه [شیعه] را نمی‌پذیرند. به همین علت از آنها می‌شنویم که می‌گویند ما هیچ حدیثی را نمی‌پذیریم؛ مگر اینکه سندش نزد ما صحیح باشد. در واقع نویسندگان می‌خواهد نتیجه بگیرد که چگونه اصولیون با این رویکرد، اخبار ولادت را می‌پذیرند؟!

✘ اولاً بیش از هزار حدیث درباره ولادت امام مهدی علیه السلام است که به دلالت مطابقی یا تضمینی یا التزامی بر ولادت آن حضرت دلالت دارد؛ هرچند سند بعضی از آن روایات، ضعیف یا مجهول است. ولی وجود روایات صحیح بسیار، آن روایات ضعیف را معاضدت [و تقویت] می‌کنند.

علمای شیعه و سنی از این روش، برای تصحیح مجموعه‌ای از روایاتی که بین آنها ضعیف نیز هست، استفاده می‌کنند. آلبانی می‌گوید: «علمای مصحح حدیث (رجالیون)، قاعده‌ای را در «مصطلح الحدیث»^۱ ذکر می‌کنند که حدیث ضعیف با کثرت طرق، تقویت می‌شود».^۲

تواتر و اقسام آن

ثانیاً روایات ولادت امام زمان علیه السلام متواتر است و با اثبات تواتر، نیاز به بررسی سندی ندارد. گفتنی است وقتی خبری را جماعت بسیاری نقل می‌کنند که توافق و تبانی آنها بر دروغگویی ممکن نباشد، آن خبر را متواتر می‌گویند. گاهی تواتر، لفظی است؛ یعنی محور مشترک در همه آن خبرها، لفظ معینی است؛

۱. علم مصطلح الحدیث که به آن درایة الحدیث نیز می‌گویند، علمی است که در آن از متن و سند و طرق حدیث و آنچه در حدیث به آن نیاز است، بحث می‌شود تا مقبول آن از مردود شناخته شود. ر.ک: الرعايه لحال البدایه فی علم الدرايه، شهید ثانی، ص ۵۱.

۲. سلسله الاحادیث الصحیحه، ناصرالدین البانی وهابی، ج ۴، ص ۳۵۸.

مثل حدیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلَيْتَبَّوْا مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ». گاهی تواتر، معنوی است؛ یعنی محور مشترک در تمام خبرها، معنای معینی است؛ مثل حدیث کساء.

گاهی نیز تواتر، اجمالی است که محور مشترک بین تمام خبرها، لازمه‌ای است که از مدلول آن خبرها انتزاع شده است؛ مثل شجاعت حضرت علی علیه السلام که از نقل رشادت‌های متعدد آن حضرت در جنگ‌های مختلف، استفاده می‌شود.

ولادت حضرت مهدی علیه السلام نیز در روایات بسیاری ذکر شده است که توافق و تبانی ناقلان آن بر دروغگویی محال است.

در اینجا فهرست مجموعه روایات ولادت حضرت مهدی علیه السلام و شواهد و قرائن آن را می‌آوریم:

۱. احادیثی که به دلالت مطابقی، بر ولادت امام زمان علیه السلام و بشارت به آن حضرت دلالت دارد که ۲۱۴ روایت است.^۱

۲. روایاتی که درباره سال ولادت حضرت است.^۲

۳. روایاتی که درباره ویژگی‌های فردی امام زمان علیه السلام است.

۴. روایات کسانی که حضرت را در زمان پدر بزرگوارش، امام عسکری علیه السلام دیده‌اند که نوزده حدیث است.^۳

۵. روایاتی که بر معجزات و کرامات حضرت مهدی علیه السلام در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارد که نه حدیث است.^۴

۶. روایات درباره کسانی که در غیبت صغرا حضرت را مشاهده کرده‌اند که ۲۵ حدیث است.^۵

۱. الغیبة، طوسی، صص ۲۳۰ - ۲۵۳؛ منتخب الاثر، فصل ۳، باب اول.

۲. بحارالانوار، ج ۱، صص ۴، ۱۵، ۱۷ و ۲۲.

۳. منتخب الاثر، فصل ۳، باب ۳.

۴. همان، باب ۲.

۵. همان، فصل ۴، باب اول.

۷. روایاتی که بر معجزات و کرامات حضرت در غیبت صغرا دلالت دارد که ۲۷ حدیث است.^۱
 ۸. روایاتی که حالات سفیران و نایبان امام زمان علیه السلام را در غیبت صغرا بیان می‌کند که ۲۲ حدیث است.^۲
 ۹. روایات معجزات حضرت در غیبت کبرا که دوازده حدیث است.^۳
 ۱۰. روایات کسانی که در غیبت کبرا حضرت را زیارت کرده‌اند که سیزده حدیث است.^۴
 ۱۱. علمایی از اهل سنت که به ولادت آن حضرت اعتراف کرده‌اند.^۵
 ۱۲. توقیعات شریفی که از آن حضرت رسیده است.^۶
 ۱۳. ادعای مدعیان دروغین نیابت؛ زیرا اگر اصل ولادت حضرت مسلم نبود، معنا نداشت عده‌ای خود را به دروغ، نایب حضرت معرفی کنند.^۷
 ۱۴. اجماع شیعه بر ولادت و وجود حضرت مهدی علیه السلام.
- هر انسان منصفی با دیدن این همه روایات و شواهد، به ولادت امام عصر علیه السلام یقین می‌کند و همان‌طور که گفتیم وقتی تواتر معنوی یا دست‌کم تواتر اجمالی بر ولادت آن حضرت حاصل شد، دیگر هیچ نیازی به بررسی اسناد روایات ولادت نیست و این امری مسلم نزد همه متخصصان علم حدیث است.

۱. منتخب الاثر، فصل ۴، باب دوم.

۲. همان، باب سوم.

۳. همان، فصل ۵، باب اول.

۴. همان، باب دوم.

۵. همان؛ فصل ۳، باب اول، صص ۳۲۰ - ۳۴۱؛ در پاسخ به صفحه ۶۲، اسامی بیست نفر از آنها گذشت.

۶. کمال الدین، صص ۴۸۲ - ۵۲۳.

۷. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۷.

تحریف سخن شیخ حر عاملی

✘ در صفحه ۸۹ نویسنده با تقطیع عبارتی از گفتار شیخ حر عاملی، صاحب وسائل الشیعه، می‌خواهد نتیجه بگیرد که مرحوم حر عاملی گفته است احادیث شیعه ضعیف است؛ چون به جز موارد نادری، علم به عدالت راویان آن احادیث نداریم.

✗ بسیار جای تعجب و تأسف است که نویسنده خیال کرده است هیچ‌کس به عبارت اصلی مرحوم صاحب وسائل رجوع نمی‌کند و اگر او مطلب دروغی را به ایشان نسبت دهد، هرگز کسی متوجه نمی‌شود!

توضیح اینکه صاحب وسائل الشیعه^۱ می‌گوید:

الفائدة التاسعة: «في ذكر الادلة على صحة احاديث الكتب المعتمدة، تفصيلاً».

فائده نهم: در ذکر تفصیلی ادله بر صحیح بودن احادیث کتاب‌هایی که در وسائل الشیعه به آنها اعتماد شده است.

سپس شیخ حر عاملی با آوردن ۲۲ دلیل، صحت روایات کتاب وسائل الشیعه را ثابت می‌کند. ایشان در دلیل چهاردهم^۲ می‌گوید:

اگر روایاتی که در این کتاب‌ها (منابع وسائل الشیعه) آمده، صحیح نباشد، لازم‌ه‌اش ضعیف بودن اکثر احادیثی است که ما می‌دانیم این احادیث از کتب اصول [چهارصدگانه اولیه] است که اجماع بر آنها هست... بلکه مستلزم ضعف همه احادیث است...

امیدواریم که خواننده محترم به وسائل الشیعه مراجعه کند و ببیند که نویسنده با جدا کردن یک جمله از کلام صاحب وسائل: «لازم‌ه‌اش این است که همه روایات ما ضعیف باشد»، آن را دلیلی بر ضعف روایات شیعه گرفته است.

این کار غیرعلمی نویسنده، شبیه آن است که کسی به قرآن مراجعه کند و از آیه

۱. وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۲۵۹.

شریفه ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾^۱؛ «در حال مستی، به نماز نزدیک نشوید»، فقط جمله ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾ را بگیرد و بگوید خدای متعال در قرآن فرموده است که به نماز نزدیک نشوید (نماز نخوانید)!

مرحوم شیخ حر عاملی، ضمن بیان ۲۲ دلیل، درصدد اثبات این مطلب است که «صحیح» به اصطلاح متأخران، نزد قدما، مثل شیخ طوسی و شیخ صدوق، رایج نبوده است و آنها برای صحت روایت، قرائن و ملاک‌هایی داشته، و آنها را رعایت می‌کرده‌اند.

حدیث صحیح نزد قدمای شیعه

مرحوم شیخ بهایی رحمته الله در کتاب «مشرق الشمسین» بعد از تقسیم حدیث به صحیح، حسن، موثق و ضعیف، می‌گوید:

این اصطلاح (صحیح) بین محدثان قدیم، مثل شیخ طوسی، شیخ صدوق و کلینی معروف نبوده است. بلکه آنان به حدیثی «صحیح» اطلاق می‌کرده‌اند که مقرون به قرائنی باشد که موجب وثوق و اطمینان به مضمون خبر شود؛ از جمله آن قرائن:

۱. وجود حدیث در بسیاری از اصول چهارصدگانه که از مشایخ خود با طرق متصل به معصوم علیه السلام نقل کرده‌اند و در آن عصر بین آنها متداول بوده است و مثل خورشید وسط روز برایشان روشن بوده است.

۲. تکرار حدیث در یک یا دو یا چند اصل از اصول چهارصدگانه با طرق مختلف و اسناد متعدد و معتبر.

۳. وجود حدیث در اصلی از اصول چهارصدگانه، به یکی از افرادی که اجماع بر تصدیق و توثیق او دارند، مثل زراره، محمد بن مسلم و فضیل بن یسار، یا به یکی از اصحاب اجماع (کسی که هر روایتی از او نقل شود اجماعاً صحیح شمرده می‌شود) مثل صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمان و احمد بن محمد ابی نصر، یا به یکی

۱. (نساء: ۴۳).

از افرادی که در عمل به روایات او اتفاق نظر است، مثل عمار سبابطی و امثال او، منتسب باشد.

۴. حدیث در یکی از کتاب‌هایی موجود باشد که به یکی از ائمه معصوم علیهم السلام عرضه شده و معصوم از مؤلف آن تعریف و تمجید کرده است؛ مثل کتاب عبیدالله حلبی که به امام صادق علیه السلام، کتاب یونس بن عبدالرحمان که به امام هادی علیه السلام^۱ و کتاب فضل بن شاذان نیشابوری که به امام عسکری علیه السلام عرضه شده است.

۵. حدیث از کتابی گرفته شده باشد که بین گذشتگان، وثوق و اعتماد بر آن شیوع داشته است؛ خواه مؤلف آن از فرقه ناجیه امامیه باشد، مثل کتاب «صلاة» حریر بن عبدالله سجستانی و کتاب‌های بنی سعید^۲ و علی بن مهزیار، خواه از غیر امامیه باشد، مثل کتاب «قبلة»، علی بن حسن طاطری.^۳

شیعه و نقل حدیث از صحابه و موثقان غیر شیعه

✕ نویسنده در پاورقی صفحه ۹۰ می‌گوید: شیعیان احادیث صحابه را رد می‌کنند؛ چون معتقد به فاسق و کافر بودن آنهایند. ولی احادیث افرادی را که ضعیف، کذاب و مجهول‌اند، قبول می‌کنند.

سپس جمله‌ای از وسائل‌الشیعه شیخ حر عاملی آورده است که ایشان می‌گوید: «از ضعیفان، دروغگویان و نادانان، روایت قبول می‌کنند».

✕ اولاً از غلط‌های فاحش مترجم در ترجمه کلمات شیخ حر عاملی که بگذریم، نویسنده تهمت بزرگی به شیعه زده است که گفته شیعیان احادیث صحابه را رد می‌کنند؛ زیرا کتب روایی شیعه، پر از روایات صحابه بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله است و در کتب رجال شیعه نیز نام بسیاری از صحابه آورده شده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام

۱. رجال کشی، ج ۲، ص ۷۸۰.

۲. حسن و حسین که هر کدام ۳۳ کتاب داشته‌اند.

۳. مشرق‌الشمسین، شیخ بهایی، با تعلیقات خواجوی، صص ۲۴ - ۲۹.

روایت نقل کرده‌اند.^۱

ثانیاً ملاک شیعه در نقل روایات، موثق بودن راوی است. از این رو روایات زیادی از افراد غیر شیعه دوازده امامی که موثق و راستگو بوده، نقل کرده‌اند؛ خواه راوی واقفی، زیدی، فطحی یا از اهل سنت باشد. در اینجا نام بعضی از افرادی که شیعه دوازده امامی نیستند، ولی موثق‌اند و از آنها روایت نقل شده است، می‌آوریم.

۱. اسحاق بن بشیر ابو حذیفه الکاهلی الخراسانی، مورد وثوق و از عامه است.^۲

۲. حسین بن احمد بن مغیره ابو عبدالله البوشنجی عراقی در مذهب خود مضطرب است و در روایت خود مورد وثوق است.^۳

۳. هارون بن مسلم بن سعدان کاتب. نجاشی گفته است که وی مورد وثوق و وجیه است و قائل به جبر و تشبیه است.^۴

۴. یحیی بن سعید قطان ابوزکریا. نجاشی گفته است که او از عامه و مورد وثوق است.^۵

۵. اصرم بن حوشب بجلي از عامه و موثق است.^۶

۶. احمد بن عبدالله اصفهانی حافظ ابونعیم. محمد بن علی بن شهر آشوب گفته است که او از عامه است.^۷

۷. حفص بن غیاث بن طلق بن معاویه ابو عمر قاضی کوفی که قضاوت را در بخش شرقی بغداد برای هارون به عهده گرفت. سپس هارون او را به قضاوت کوفه گمارد. «کشی» گفته است که او از عامه است و شیخ طوسی در فهرست گفته است کتابی دارد

۱. ر. ک: رجال طوسی، ص ۲۱ و سایر کتب رجالی شیعه.

۲. رجال ابن داود، ص ۲۱۰.

۳. همان، ص ۲۱۰.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان، ص ۲۳۲.

۷. همان، ص ۲۲۸.

که مورد اعتماد است.^۱

۸. طلحة بن زید ابوخرزج نهدی شامی، از عامه است و شیخ در فهرست گفته است

کتاب او مورد اعتماد است.^۲

۹. فضیل بن عیاض. نجاشی گفته است که او اهل بصره و مورد وثوق است. جایگاه

عظیمی دارد و عامی^۳ است.^۴

۱۰. مندل بن علی لعتری، مورد وثوق و از عامه است.^۵

۱۱. اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از عامه و مورد وثوق است.^۶

۱۲. حسین بن یزید نوفلی، از عامه و مورد وثوق است.^۷

بنابراین اگر از شخصی روایت نقل نکرده‌اند، فقط به علت شیعه نبودن او نیست.

بلکه به سبب عدم وثوق و اطمینان به او و روایات اوست. چه بسیار افرادی که

شیعه‌اند، ولی چون موثق نیستند، ضعیف شمرده شده‌اند.

ثالثاً نویسنده دوباره قسمت کوتاهی از کلام شیخ حر عاملی را گرفته و برای هدف

خود استفاده کرده است. اصل کلام شیخ حر عاملی این است:

موتقان با عظمت ما مثل اصحاب اجماع (کسانی که اتفاق نظر در وثاقت آنها وجود

دارد) و امثال آنها، از ضعفا و دروغگویان و افراد غیرمعروف (مجهول) روایت نقل

کرده‌اند و چون به حال آن افراد علم داشته‌اند، از آنها روایت نقل کرده و به آن

عمل نموده و به صحت آن شهادت داده‌اند.^۸

۱. رجال ابن داود، ص ۲۴۲.

۲. همان، ص ۲۵۱.

۳. همان، ص ۲۶۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۸۱.

۶. معجم رجال حدیث، آیه الله العظمی خوبی، ج ۳، ص ۱۰۸.

۷. همان.

۸. وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۶.

از این عبارت شیخ حر عاملی، استفاده می‌شود که چون این بزرگان امامیه، افرادی را در نقل روایت، مورد اطمینان و وثوق می‌دانستند (ملاک در نقل روایت را داشتند) از آنها روایت نقل کرده و به صحت آن شهادت داده‌اند.

بنابراین اگر قرائن و شواهدی در صحت نقل راوی وجود داشته است، حتی اگر معروف به دروغگویی بوده، به سبب آن قرائن صدق، روایت را از او نقل کرده‌اند. البته معلوم است که موثقان از اصحاب امامیه، مثل اصحاب اجماع و امثال آنها، هیچ‌وقت از افراد غیر مطمئن و غیرقابل اعتماد، روایت نقل نمی‌کنند؛ زیرا با جلال و عظمت آنها سازگاری ندارد که از افراد ضعیف و مجهول و غیرقابل اعتماد روایت نقل کنند.

مستند بودن روایات شیعه

✘ نویسنده در پاورقی صفحه ۹۰ می‌گوید: عجیب است که شیعه اعتراف می‌کند که اسنادشان منقطع است. سپس نویسنده به روایتی از اصول کافی استناد می‌کند: «محمد بن حسن بن ابی خالد شینوکه» از امام جواد علیه السلام سؤال کرد: «فدایت شوم مشایخ و بزرگان ما از ابوجعفر (امام باقر) و ابوعبدالله (امام صادق) روایاتی نقل کرده‌اند و چون تقیه شدید بوده است، آنها کتاب‌هایشان را مخفی کرده‌اند و از ایشان روایت نشده است و وقتی از دنیا رفته‌اند، کتاب‌هایشان به ما رسیده است. تکلیف ما چیست؟» حضرت فرمود: «آنها را روایت کنید. آنها حق است».^۱

✘ اولاً این روایت، مجهول است.^۲

ثانیاً محققان، این روایت و نیز روایت ششم از همین باب را دلیل بر جواز نقل روایت از کتب روایی، به صورت مستقیم دانسته‌اند.^۳ بنابراین در صورتی که با قرائن قطعی یا از گفته افراد موثق یقین کند که این کتاب را مؤلف مورد اعتمادی، تألیف کرده

۱. کافی ج ۱، ص ۵۳.

۲. مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳. همان.

است، می‌تواند آن را مستقیم از صاحب کتاب نقل کند. البته باید سلسله سند هر روایت در آن کتاب، ارزیابی شود.

ثالثاً با فرض صحت این روایت، امام جواد علیه السلام، مثل سائر ائمه، مرجع و مصدر روایات است و وقتی روایات آن کتب را تأیید می‌کند، نیاز به سند دیگری برای آن نداریم؛ چون سلسله سند، برای اتصال روایات به معصوم است و وقتی خود معصوم روایت یا روایاتی را تصدیق و تأیید می‌کند، دیگر نیاز به سلسله سند نیست.

چگونگی جمع آوری نهج البلاغه

☒ نویسنده در پاورقی صفحه ۹۱ می‌گوید: شیعیان برای نهج البلاغه (خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام) که شریف رضی در قرن چهارم، جمع‌آوری کرده است، با وجود توجه شدید به آن و تقدیس آن، سندی ندارند.

☒ اولاً بنابر اعتراف نویسنده، مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه را سید رضی رحمته الله علیه جمع‌آوری کرده است؛ نه آنکه سید رضی یا غیر او، آنها را جعل کرده باشند. این کلام نویسنده در واقع ردی است بر شبهه «ابن خلکان» متوفای ۶۱۸ هـ. ق، صاحب کتاب وفيات الاعیان که جمع‌کننده نهج البلاغه را سید مرتضی، برادر سید رضی، دانسته است و نسبت جعل به سید مرتضی داده است.^۱

سپس ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ. ق، در شرح حال سید مرتضی، نسبت جعل نهج البلاغه را به او داده است.^۲ بعد از او نیز «ابن حجر عسقلانی» متوفای ۸۵۲ هـ. ق، سخن ذهبی را تکرار کرده است^۳ و دیگران نیز همین شبهه را بدون هیچ مدرک و شاهی تکرار کرده‌اند.

۱. وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۳۱۳.

۲. میزان الاعتدال، ابو عبدالله ذهبی، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۲۵۶. به نقل از سید کاظم طباطبایی، مقاله، اسناد نهج البلاغه.

بعضی از منابع نهج البلاغه

ثانیاً گرچه سید رضی این خطبه‌ها و نامه‌ها را بدون ذکر سند نقل کرده است، ولی بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه با سند متصل در کتب علمای قبل و بعد از سید رضی آمده است. برخی از این کتاب‌ها، عبارت‌اند از:

۱. «کافی» تألیف مرحوم کلینی، متوفای ۳۲۸ ه.ق.
 ۲. «توحید»، تألیف محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، متوفای ۳۸۱ ه.ق و نیز سایر کتب شیخ صدوق مثل امالی، مدینه العلم، خصال، علل الشرایع و معانی الاخبار.
 ۳. «عقد الدرر»، تألیف احمد بن عبدربه، متوفای ۳۲۷ ه.ق مورخ مشهور عصر دولت اموی اندلس.
 ۴. «تحف العقول» تألیف حسن بن شعبه حرّانی، از علمای قرن چهارم هجری.
 ۵. «تاریخ الملوک و الأمم» (تاریخ طبری)، تألیف محمد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰ ه.ق.
 ۶. «المسترشد فی الامامه»، تألیف محمد بن جریر بن رستم طبری آملی شیعی، معاصر و همنام معاصر خود محمد بن جریر طبری سنی.
- همچنین کتاب‌های دیگری که این خطبه‌ها و کلمات امیرمؤمنان به‌طور مستند در آنها ذکر شده است.

نهج البلاغه در نگاه ابن ابی الحدید معتزلی

ثالثاً ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، برای صحت استناد نهج البلاغه به امیرمؤمنان علیه السلام می‌گوید:

برخی از مردم هواپرست می‌گویند بسیاری از مطالب نهج البلاغه سخنانی است که بعد پیدا شده است و عده‌ای از فصیحان شیعه آن را ساخته‌اند و گاهی آن را به سید رضی علیه السلام یا دیگری نسبت می‌دهند. این اشخاص، مردمی‌اند که عصبیت، دیدگان آنها

را کور کرده و از راه روشن گمراه نموده است و آنچه گفته‌اند از کمی معرفت آنها درباره اسلوب و روش‌های سخن، ناشی شده است.

سپس در ردّ این نظر می‌گوید:

اگر بگویند تمام نهج البلاغه ساختگی و جعلی است، قطعاً صحیح نیست چون صحت استناد بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه به امیر مؤمنان علیه السلام به صورت متواتر برای ما ثابت شده است و تمام محدثان یا بیشتر آنان و بسیاری از مورخان، آن خطبه‌ها را نقل کرده‌اند؛ درحالی که شیعه نبوده‌اند. اما اگر بگویند بعضی از مطالب نهج البلاغه، جعلی است و بعضی دیگر صحیح است، موافق مدعای ما خواهد بود؛ چون کسی که با فن سخن و خطابه آشنا باشد و بهره‌ای از علم بیان داشته باشد و در این زمینه صاحب ذوقی باشد، بی‌گمان بین کلمات رکیک و سخنان فصیح و بین سخنان اصیل و سخنان ساختگی و جعلی، فرق می‌گذارد.

ما که با شعر آشناییم، اگر دیوان «ابوتمام» را ورق بزیم و در اثنای آن یک یا چند قصیده از دیگری باشد، تشخیص می‌دهیم؛ چون با شعر و شیوه و روش او در شاعری مابینت دارد. از این رو دانشمندان شعرشناس، اشعاری که منسوب به «ابونواس» است را از دیوان او حذف کرده‌اند؛ زیرا برای آنان مسلم شده است که از لحاظ الفاظ و سبک، با اشعار ابونواس مناسبت ندارد. نهج البلاغه نیز همین‌طور است. اگر خود در آن تأمل کنی، می‌بینی تمام آن از یک سرچشمه جاری شده و نَفَس واحد و اسلوب واحدی دارد؛ مثل جسم واحدی که بعضی از اجزای آن با بعضی دیگر هیچ مخالفتی ندارد و مثل قرآن عزیز است که اول آن مثل وسطش، و وسطش مثل آخر آن است و هر سوره و آیه آن، در روش و نظم و فن، مانند سایر آیات و سوره‌هاست. اگر بعضی از نهج البلاغه، جعلی و بعضی از آن صحیح بود، هرگز به این صورتی که الآن هست نمی‌شد.^۱

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

افزون بر این، امثال مسعودی، متوفای ۳۴۶ هـ.ق که حدود سیزده سال قبل از سید رضی از دنیا رفته است، می‌گویند: «خطبه‌هایی که از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است، چهارصد و هشتاد و اندی خطبه است».^۱

همچنین ابن ابی‌الحدید از «ابوالخیر مصدق بن شیبب واسطی» نقل می‌کند که از استاد خود، ابن خَشَّاب، درباره بعضی از خطبه‌ها (شقشقیه) نقل کرده است:

من یقین دارم این خطبه از علی علیه السلام است. سید رضی و دیگران چگونه چنین نَفَس و اسلوبی داشته‌اند. ما نوشته‌های سید رضی را دیده‌ایم و از روش سخن و نثر او آگاهیم... به خدا این خطبه را در کتاب‌هایی که دوست سال پیش از تولد سید رضی نوشته شده، دیده‌ام و همچنین به قلم دانشمندان و بزرگانی خوانده‌ام که خط آنها را می‌شناسم و سال‌ها قبل از آنکه نقیب ابواحمد پدر سید شریف رضی، قدم به جهان هستی بگذارد، زندگی می‌کرده‌اند.^۲

مستندسازی نهج‌البلاغه

رباعاً برای مستندسازی نهج‌البلاغه، کتاب‌های متفاوتی نوشته شده است. محققان توانسته‌اند با تلاش زیاد، آسناد بسیاری از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار را بیابند که در اینجا نام بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱. کتاب «استناد نهج‌البلاغه»، تألیف «امتیاز علی خان عرشی هندی» که گویا سنی حنفی بوده، و آن را به زبان انگلیسی نوشته است. او مصادر ۱۰۶ خطبه، ۳۷ نامه و ۷۹ حکمت نهج‌البلاغه را معین کرده است که حدود یک‌سوم نهج‌البلاغه است. این کتاب را، «عامر انصاری هندی» به عربی^۳، و سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، به فارسی ترجمه کرده است.^۴

۱. مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، ج ۲، ص ۴۱۹.

۲. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۰۵.

۳. در مجله ثقاف الهند، شماره ۴، ج ۸، دسامبر ۱۹۷۵، ۸۷ صفحه دارد.

۴. در سال ۱۳۶۳ شمسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۸۳ صفحه دارد.

۲. کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» تألیف «سید عبدالزهره حسینی خطیب».^۱ در این کتاب، مصادر ۱۴۴ خطبه، ۶۸ نامه و حدود ۳۴۰ حکمت، ضمن بیان مشخصات دقیق کتاب شناختی، معلوم شده است.

۳. کتاب «نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه» تألیف «محمدباقر محمودی» در هشت جلد. نویسنده در پی آن بوده است تا تمام سخنان امام علی علیه السلام را جمع آوری کند. محصول این تلاش به قوام جنبش مستندسازی کمک کرده است و آن را به مراحل پایانی خود نزدیک ساخته است.

۴. کتاب «مصادر نهج البلاغه»، تألیف «عبدالله نعمت».^۲ مؤلف در قسمت دوم کتاب، استناد ۱۸۰ خطبه، ۶۰ نامه و ۳۲۰ حکمت را روشن ساخته است. البته کتاب‌های دیگری نیز در این زمینه نوشته شده است.

با این همه، چون منابع و مصادر عظیمی که در دوران سید رضی در دسترس بوده است، پس از سقوط دولت آل بویه در سال ۴۴۷ هـ.ق، نابوده شده و کتابخانه‌های بزرگ بغداد در آتش سوخته، دست یافتن به تمام مصداری که سید رضی از آنها استفاده کرده است، ممکن نیست.^۳

بنابراین قسمت اعظم خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه مستند است و محققان، زحمات بسیاری در این راه کشیده‌اند؛ به گونه‌ای که اختلاف نسخه‌ها را نیز بیان کرده‌اند. آن مقدار اندک نهج البلاغه هم که اسناد آن به سبب حوادث و وقایع گوناگون، در آتش سوخته و نابود شده و به دست ما نرسیده است، با توجه به یکسان بودن روش بیان آن حضرت، اطمینان پیدا می‌کنیم که از کلمات آن حضرت است.^۴

۱. در لبنان، سال ۱۳۹۵ هـ.ق، ۴ جلد است.

۲. لبنان، ۱۳۹۲ هـ.ق.

۳. برگرفته از مقاله اسناد نهج البلاغه، سید کاظم طباطبایی، نرم افزار باب العلم.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

تولد امام زمان علیه السلام

✘ نویسنده از صفحه ۹۲ تا صفحه ۱۰۰، روایات ولادت امام زمان علیه السلام را از کتاب اصول کافی، ذکر کرده است و در سند آنها ایراد وارد می‌کند و می‌خواهد نتیجه بگیرد که امام زمان علیه السلام هرگز متولد نشده است.

✗ همان‌طور که پیش از این گفتیم، روایات ولادت امام زمان علیه السلام به صورت متواتر به ما رسیده است و در علم حدیث از مسلم‌ات است که اگر خبری متواتر باشد، لازم نیست به دنبال وثوق گزارشگران آن خبر باشیم؛ چون با وجود تعداد زیاد گزارشگران، به صحت مضمون آن خبر یقین پیدا می‌کنیم و بعد از حصول یقین به صحت مضمون خبر، دیگر معنا ندارد که دنبال وثاقت یا عدالت گزارشگران باشیم.

افزون بر آن، وقتی گزارشگران زیادی خبری را به ما می‌دهند که در اصل خبر با هم مشترک‌اند و فقط در جزئیات و خصوصیات آن با هم اختلاف دارند، ما به آن اصل مشترک که در گزارش همه موجود است، یقین پیدا می‌کنیم؛ به عبارت دیگر، در واقع هر کدام از گزارشگران، دو خبر داده‌اند: یک خبر در آن امر مشترک و یک خبر در خصوصیات و جزئیات آن. درباره آن امر مشترک که همه در آن اتفاق نظر دارند (اصل ولادت)، برای ما علم حاصل می‌شود. ولی درباره جزئیات و خصوصیات، باید بررسی کنیم که شواهد و قرائن، کدام‌یک از آن گزارش‌ها را تأیید می‌کند تا آن را بپذیریم.

گفتنی است که ما پیش از این، متواتر بودن اخبار ولادت امام زمان علیه السلام را بیان کردیم.^۱

امام زمان علیه السلام نوه امام حسین علیه السلام و فرزند امام عسکری علیه السلام

✘ نویسنده در صفحه ۱۰۱ می‌گوید: چون شرط کرده‌اند که امامت باید در نوادگان حسین بن علی باشد و نمی‌تواند به برادر یا عمو یا پسرعمو برسد، وقتی حسن

۱. در پاسخ به صفحات ۴۵، ۶۲، ۷۴ و ۸۹.

عسکری مُرد و فرزندی نداشت، سرگردان شدند و چاره‌ای نداشتند جز انتخاب یکی از سه راه:

۱. از شرط دست بردارند و امامت را به برادر امام حسن (جعفر) منتقل کنند؛

۲. به علت فرزند نداشتنِ حسنِ عسکری، قائل به انقطاع امامت باشند؛

۳. فرزندی را برای حسن عسکری خلق کنند تا جانشین او باشد.

بنابراین شیعیان بعد از حسن عسکری، به چهارده یا بیست فرقه تقسیم شدند... تا جایی که یک فرقه که دوازده امامی است، راه سوم را برگزید.

□ اولاً پیش از این گفتیم که امام زمان مهدی موعود علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است^۱ و به روایات زیادی استناد کردیم؛ از جمله ۱۸۵ روایت که می‌گوید امام زمان علیه السلام فرزند امام حسین علیه السلام است^۲ و ۱۴۸ روایت که می‌گوید نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام است.^۳

ثانیاً براساس روایات و کلام بزرگان گفتیم^۴ که بعد از امام حسین علیه السلام، امامت به غیر فرزند امام قبلی نمی‌رسد و تا امام دوازدهم، به اصطلاح، وراثت عمودی است.

ثالثاً همان‌طور که گفتیم^۵ براساس روایات متواتر، امام عسکری علیه السلام فرزند داشته، و او همان مهدی منتظر علیه السلام است و افزون بر اجماعی که بین علمای امامیه هست، بسیاری از علمای اهل سنت به این مطلب اعتراف کرده‌اند^۶ که اسامی تعدادی از آنها ذکر شد.^۷

رابعاً جعفر برادر امام عسکری علیه السلام فردی شناخته شده بود و به هیچ‌وجه لیاقت

۱. در پاسخ به صفحه ۶۰.

۲. منتخب الاثر، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۲۰۴.

۴. در پاسخ به صفحه ۶۰.

۵. در پاسخ به صفحه ۶۰.

۶. در پاسخ به صفحه ۶۲.

۷. منتخب الاثر، صص ۳۲۰ - ۳۴۱.

امامت را نداشت تا وارث برادر خود، امام حسن عسکری علیه السلام باشد. او را در مباحث قبل، از زبان غیر شیعه و از نظر ائمه، به ویژه امام زمان علیه السلام و اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به طور کامل معرفی کردیم.^۱

خامساً بحث تعداد فرقه‌های شیعه، پیش از این گذشت^۲ و گفتیم که نه تنها امروز، بلکه در سال ۳۷۳ ه. ق که مرحوم شیخ مفید رحمته الله علیه گزارش داده است، هیچ‌یک از آن فرقه‌ها وجود خارجی نداشته است. فقط شیعه اثناعشری باقی مانده و خواهد ماند که معتقد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

بنابراین فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام، بشارت بر ولادت و غیبتش داده‌اند. او امام دوازدهم است که جهان را پس از پر شدن از ظلم و جور، از عدل و داد پر خواهد کرد. این تنها راه از ابتدا بوده است و راه دیگری که امثال نویسنده توهم کرده‌اند، وجود ندارد.

۱. در پاسخ به صفحه ۸۰ و ۸۴.

۲. در پاسخ به صفحه ۸۵.

چرائی غیبت امام زمان علیه السلام و تعداد امامان

ترس از کشته شدن و عدم ظهور

✕ نویسنده در صفحه ۱۰۳ می‌گوید: مهدی الآن (زمان نوشتن کتاب) ۱۱۷۲ سال سن دارد. پس چرا تا به حال خروج (ظهور) نکرده است؟! شیعیان جواب‌های زیادی به این سؤال داده‌اند؛ ۱. به سبب ترس از قتل.^۱

سپس نویسنده به این علت غیبت، دوازده اشکال وارد می‌کند:

اول - اگر ترس از قتل، مانع ظهور است، باید هیچ‌وقت ظهور نکند؛ چون دشمنی و کینه‌توزی، جزء طبیعت بشر است. هرگاه امامی ظهور کرده، دشمنانی داشته است. بنابراین نباید هرگز ظهور کند.

✕ اولاً این ترس، نقص نیست؛ همان‌طور که حضرت موسی علیه السلام نیز خوف داشت و از دشمن فرار کرد. آیات بسیاری در قرآن به این مسئله اشاره دارد؛ برای نمونه خداوند می‌فرماید: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲؛ ﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...﴾^۳ و ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ

۱. الغيبة، طوسی، ص ۳۲۹.

۲. «و چون از شما ترسیدم، از میان شما فرار کردم و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد». (شعراء: ۲۱)

۳. «در شهر ترسان شد و هر لحظه در انتظار حادثه [او خبری] بود». (قصص: ۱۸)

الظَّالِمِينَ^۱ این خوف و غیبت، سستی است که از موسی عَلَيْهِ السَّلَام در مهدی عَلَيْهِ السَّلَام هست.^۲

حتی در سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم این ترس مشهود است. مخفی شدن حضرت در غار که قرآن به آن اشاره کرده است^۳، خارج شدن شبانه و مخفیانه از خانه خود و خوابیدن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام به جای ایشان، محصور ماندن در شعب ابی طالب به مدت سه سال و نظایر اینها، جز خوف بر جان و لزوم حفظ آن برای آمادگی و کسب قدرت و به دست آوردن فرصت مناسب برای پیروزی، علت دیگری نداشت.

آیا می توان این خوف معقول را در مورد حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دلیل بر بی کفایتی آنان برای انجام رسالت الهی دانست؟!^۴

ثانیاً ترس حضرت از آن است که جان خود را از دست بدهد و نتواند مأموریت الهی را انجام دهد و گرنه این خاندان، شهادت را افتخار و کرامت می دانند. اجداد بزرگوار امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام تا امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام این مطلب را ثابت کرده اند.

خوف آن حضرت، مثل خوف حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در موقع مواجه شدن با ساحرانِ دربارِ فرعون است که خداوند می فرماید: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى»^۵؛ «موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد». امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «موسی در برابر ساحران بر خود بیمناک نبود؛ ترس او برای این بود که مبادا جاهلان پیروز شوند و دولتِ گمراهان حاکم گردد».^۶

۱. «و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای؛ [به پیشگاه خدا] عرضه داشت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار رهایی بخش.»

(قصص: ۲۱)

۲. کمال‌الدین، ص ۳۲۲.

۳. (توبه: ۴۰).

۴. موعود ادیان، ص ۳۰۶.

۵. (طه: ۶۷).

۶. نهج البلاغه، خطبه ۴.

غیبت انبیای سابق

✘ نویسنده در صفحه ۱۰۴ می گوید: دوم - چرا انبیا و رسولان و امامان قبلی، غایب و مخفی نشدند؟! دشمنان، پدران او (امام زمان) را به گفته شیعه، یا کشته یا مسموم کرده‌اند. پس چرا آنها نترسیدند یا مخفی نشدند و فقط او (امام زمان) مخفی شده است؟ سوم - نظریه ترس، از اخلاق اهل بیت علیهم السلام به دور است؛ چون آنها همه دوست داشته‌اند در راه خدا به شهادت برسند؛ به‌ویژه مهدی که می‌داند تا نزول عیسی علیه السلام زنده می‌ماند و تا زمین را پر از عدل و داد نکند، کسی قادر به قتل او نیست و مبنای امامت بر شجاعت است. پس خروج کند و صبر پیشه کند تا پیروز شود!

✗ اولاً امام زمان علیه السلام نیز همانند سایر امامان علیهم السلام، منصوب از طرف خداست و مجری دستوره‌های الهی است. بنابراین تعیین زمان ظهور به دست خود آن حضرت نیست. بلکه خدای متعال باید اجازه ظهور دهد.

ثانیاً «امام زمان علیه السلام برای تحقق آرمانی بزرگ، یعنی گسترش عدل و به اهتزاز درآوردن پرچم توحید در جهان، در نظر گرفته شده است و این آرمان، نیاز به گذشت زمان و شکوفایی عقل و دانش و آمادگی روحی بشر دارد تا جهان به استقبال موبک آن امام عدل و آزادی برود.

ظهور زود هنگام آن حضرت، قیام کلی و گسترده‌ای را به دنبال نخواهد داشت؛ زیرا اگر ایشان پیش از فراهم شدن مقدمات، میان مردم ظاهر شود، سرنوشتی چونان دیگر حجت‌های الهی (شهادت) می‌یابد و قبل از تحقق آن آرمان بزرگ، دیده از جهان فرو خواهد بست»^۱.

امام زمان علیه السلام برنامه قانونگذاری ندارد. بلکه برنامه‌ای اجرایی در تمام جهان دارد که برای تحقق آن، باید اصحاب خاصی که دارای معرفت و بصیرت کامل و ثبات قدم برای جان‌نثاری در راه آن هدف بزرگ باشند، به تعداد معین شده در احادیث، یافت شوند.

۱. راهنمای حقیقت، آیت‌الله سبحانی، ص ۴۷۰ (با اندکی ویرایش).

وقتی جهان را ظلمت به گونه‌ای پُر کند که همه ملت‌ها بفهمند حاکمان ظالم و فاسد، نمی‌توانند آنها را به کمال انسانی برسانند، آن‌گاه در می‌یابند باید یک منجی ظهور نماید تا آنها را از تاریکی به نور رهنمون کند و از زلال معرفت و سعادت سیراب سازد. پس اگر امام قبل از فراهم شدن شرایط، ظهور نماید، نقض غرض آشکار خواهد بود.

ثالثاً طبق روایات شیعه و سنی، همه سنت‌هایی که بر امت‌های پیامبران سابق آمده است، بر امت پیامبر اسلام ﷺ نیز خواهد آمد.^۱ از جمله آن سنت‌ها، مسئله غیبت است. «حنان بن سدر» از پدرش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی است. عرض کردم: «برای چه؟» فرمود: «چون خدای عزوجل می‌خواهد سنت‌های انبیای گذشته را در غیبت‌هایشان، درباره قائم ما جاری سازد و او به اندازه غیبت تمام آنها غایب خواهد بود...»^۲

انبیای گذشته، از جمله حضرت ادریس علیه السلام^۳، حضرت صالح علیه السلام^۴، حضرت ابراهیم علیه السلام^۵ و حضرت یوسف علیه السلام^۶ غیبت‌هایی داشتند. بعضی از اوصیای انبیا نیز دارای غیبت بودند. ابن‌عباس در روایتی نقل می‌کند:

نعثل یهودی خدمت پیامبر ﷺ رسید. حضرت از او پرسید: «آیا اسباط را می‌شناسی؟» گفت: «آری. آنها دوازده نفر بودند که اول ایشان لابی بن برخیا بود و او کسی است که مدتی از بنی‌اسرائیل غایب شد و خدا پس از نابودی شریعتش، او را ظاهر ساخت و او با قرسطیای پادشاه مبارزه کرد و پادشاه کشته شد.»

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۳۰.

۲. کمال‌الدین، ص ۴۸۰.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. همان، ص ۱۳۶.

۵. همان، ص ۱۳۷.

۶. همان، صص ۱۴۱ - ۱۴۵.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه در بنی اسرائیل اتفاق افتاد، در امت من، بدون هیچ کم و کسری، اتفاق خواهد افتاد و همانا دوازدهمین فرزند من، غایب می شود و دیده نمی شود و وقتی ظهور خواهد کرد که از اسلام، غیر از نامش، و از قرآن، غیر از ظاهرش نمانده باشد. در آن زمان، خدای تبارک و تعالی اجازه خروج و ظهور، به او می دهد. پس اسلام را به وسیله او ظاهر می سازد و آن را تجدید می کند. خوشا به حال کسی که ایشان را دوست داشته باشد و از ایشان پیروی کند و وای بر کسی که به آنان بغض داشته باشد و مخالفت ورزد و خوشا به حال کسی که به هدایت آنها تمسک جوید»^۱.

بنابراین سخن نویسنده که انبیای سابق غایب نشده اند، با ادله تاریخی و روایی سازگاری ندارد.

تفاوت شجاعت با تهوّر

رابعاً شجاعت امامان و اینکه آنان شجاع ترین افرادند، مطلب حق و مسلمی است. ولی باید توجه داشت که شجاعت با تهوّر و بی باکی فرق دارد. شجاعت این نیست که بدون سنجش و بررسی دقیق شرایط، اقدامی انجام شود. مبارزه بدون تدبیر و سنجش، تهوّر است و نزد عقل مذموم است. بلکه مراقبت و تدبیر مقابل خطر و دفع آن، خودش نوعی شجاعت است. شجاعت، مرز بین تهوّر و جُبْن (ترس) است. پس انتظار برای فراهم شدن کامل شرایط ظهور، عین شجاعت است.^۲

وابسته نبودن ظهور امام عصر علیه السلام به حاکمیت دولت های شیعی

✘ نویسنده در صفحه ۱۰۵ می گوید: چهارم - دولت های شیعه مثل فاطمیه، آل بویه، قرامطه، صفویه و به تازگی جمهوری شیعی ایران، تشکیل شده است. پس چرا او ظهور

۱. منابع الموده، قندوزی حنفی، صص ۵۲۹ و ۵۳۰.

۲. برگرفته از موعود ادیان، صص ۳۰۶ و ۳۷۹.

نکرد تا از علمش استفاده کنند؟! ظهور می‌کرد و وقتی آنها سقوط کردند، دوباره غایب می‌شد. وقتی دولت قوی است، چرا ظهور نمی‌کند؟!

□ اولاً نویسنده مسائلی را برای خود، مسلم فرض کرده و طبق همان‌ها سخن گفته است. وی دولت‌هایی را شیعی می‌داند که شیعه، آنها را منحرف و از خوارج می‌داند؛ مثل قرامطه. همچنین وی حکومت‌هایی را که علمای بزرگ شیعه در زمان آنها می‌زیستند و فقط با درایت توانستند شیعه را حفظ کنند و تا حدودی از ظلم و جنایات آنها جلوگیری نمایند، مثل صفویه، دولت شیعی دانسته است.

ثانیاً بنا نیست که امام زمان علیه السلام در سایه حکومت کسی ظهور کند. در واقع خود حضرت، حکومت و دولت تأسیس می‌کند و زیر سلطه هیچ حکومتی نخواهد بود. جمهوری اسلامی ایران هم ان‌شاءالله، زمینه‌ساز حکومت جهانی آن حضرت است. ثالثاً مشکل اساسی نویسنده آن است که اذن و تعیین و تشخیص زمان ظهور را از ناحیه خدای سبحان نمی‌داند و به همین علت، سخنان بی‌دلیل و پیشنهاداتی، و به بیان دیگر اعتراضاتی، مطابق با پیش‌فرض‌های خود ارائه می‌دهد.

اراده امام زمان علیه السلام در طول اراده خدا

□ نویسنده در صفحه ۱۰۵ می‌گوید: پنجم - وقتی امام، از زمان مرگ خود آگاه است و جز با اختیار نمی‌میرد^۱، چرا بترسد؟!

ششم - چگونه بترسد درحالی‌که از امام رضا روایت شده است: قائم کسی است که وقتی خروج می‌کند، هم‌سن پیران و در شکل جوانان است و دارای بدنی قوی است؛ به طوری که اگر دستش را دراز کند و درخت بزرگی را بگیرد، آن را از ریشه می‌کند و اگر میان کوه‌ها فریاد زند، سنگ‌های آن متلاشی می‌شوند. او [کسی است] که عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد.^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمه، صدوق، ص ۳۶۷؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

☑ اولاً همان طور که گفتیم^۱ حضرت برای خود نمی ترسد. بلکه از اجرا نشدن فرمان الهی و دست نیافتن به هدف نهایی خوف دارد.

ثانیاً این حدیث، صحیح است. امام نیز گرچه وقت مرگ خود را می داند، ولی دانستن وقت مرگ، باعث نمی شود از آنچه خدا برای آن حضرت در نظر گرفته است، خارج شود.

در واقع اراده امام، در طول اراده خداست؛ نه در عرض آن؛ یعنی امام طبق اراده خدا، عمل می کند و آن چیزی را می پسندد که خداوند می پسندد. پس باید زمانی را که خدا برای ظهور معین کرده است، فرا رسد تا امام وظیفه امامت خود را انجام دهد. وقتی زمان آن فرا رسد، قدرت امام نیز که از قدرت الهی سرچشمه می گیرد، بروز خواهد کرد.

استکبار جهانی در پی نابود کردن امام زمان علیه السلام

☒ نویسنده در صفحه ۱۰۶ می گوید: هفتم - دلیل قانع کننده ای که امام از ترس آن غایب شده باشد، وجود ندارد؛ چون معلوم نیست که دشمنان بخواهند او را بکشند یا نه.

هشتم - چرا یکی از نواب اربعه که با امام رابطه داشتند، کشته نشدند؟! و چرا کسی که می خواست امام را بکشد در کمین ننشست تا نایبان را هنگام رفتن نزد امام تعقیب کند و سپس امام را بکشد؟!^۲

☑ اولاً چطور قصد کشتن آن حضرت را نداشته باشند در حالی که امروز جنایتکاران از کشتن دوستداران آن حضرت در ایران، عراق، پاکستان و همه عالم، هراسی ندارند؛ تا چه رسد به خود آن حضرت.

۱. در پاسخ به صفحه ۱۰۳.

۲. پس معلوم می شود کسی دنبال کشتن امام زمان علیه السلام و جایی برای ترس از ظهور نیست.

بسیار ساده لوحی است اگر کسی فکر کند، آمریکا و جیره خواران و مزدورانش که از یک مملکت شیعی با حکومت مستقل، مثل ایران، در هراس‌اند و از ابتدای تشکیل دولت اسلامی ایران، در صدد خاموش کردن این نور الهی بوده‌اند و تا به حال بزرگان بسیاری مثل مطهری، بهشتی، مفتاح و به تازگی دانشمندان هسته‌ای را به شهادت رسانده‌اند، تحمل آن عدل مطلق را داشته باشند. این همه تبلیغات گسترده رسانه‌ای، ساخت فیلم‌ها و انیمیشن‌ها و بازی‌های رایانه‌ای با هدف مهدی‌هراسی، آیا نمی‌رساند که آنان تحمل وجود و ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) را ندارند؟! انسان باید یا نابینا باشد که دشمنی آشکار آنان را با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) نبیند و یا در جبهه آنان باشد که چنین امر واضحی را انکار کند.

عجیب‌بودن ترس از کشته شدن

ثانیاً این ترس برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، امر عجیبی نیست؛ با توجه به آنکه جد بزرگوارش، امام هادی (عجل الله تعالی فرجه) و سپس پدر عزیزش امام حسن عسکری (عجل الله تعالی فرجه)، در مراکز نظامی و زیر نظر مستقیم حکومت عباسی، مجبور به زندگی بودند. بنی‌عباس شنیده بودند که در آخر الزمان، دوازدهمین امام خواهد آمد و ریشه ظلم را خواهد کند. آنان جاسوسان و مأموران مخفی گمارده بودند تا از این خطر جدی جلوگیری کنند و به محض به دنیا آمدن آن حضرت، او را از بین ببرند. شیخ طوسی به اسناد خود از امام صادق (عجل الله تعالی فرجه) در حدیثی طولانی نقل می‌کند^۱ که حضرت فرمود:

فرعون برای یافتن موسی (عجل الله تعالی فرجه) شکم‌های زنان باردار را پاره می‌کرد. همچنین بنی‌امیه و بنی‌عباس چون آگاهی یافتند که نابودی پادشاهی ستمگرانه آنان به دست قائم ما اهل بیت (عجل الله تعالی فرجه) است، با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را در قتل اهل بیت پیامبر (ص) و نابود کردن نسل آن حضرت آماده کردند؛ به این امید

۱. الغیبة، طوسی، ص ۱۰۶؛ کمال‌الدین، ص ۳۵۴.

که به قتل قائم علیه السلام دست یابند. اما خدا نخواست که امر حضرت برای هیچ کدام از ظالمان آشکار شود. «آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند. ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند؛ هرچند کافران ناخشنود باشند»^۱.

بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نیز مدتی، زن های خانه آن حضرت را بازرسی می کردند تا نکند بچه ای به دنیا آید. همچنین بعضی از زنان را که فکر می کردند باردارند تا مدتی در حبس نگاه می داشتند تا مطمئن شوند بچه ای به دنیا نمی آورند.^۲

ثالثاً نواب اربعه امام زمان علیه السلام کارشان را به صورت پنهانی انجام می دادند و فقط شیعیان خاص، آنها را می شناختند و نوع ارتباط و تماس آنان با امام زمان علیه السلام به صورتی نبوده است که همگان از آن آگاه باشند. در ضمن، به علت رعایت تقیه، کسی از زمان و مکان ارتباط آنان با امام علیه السلام باخبر نمی شده است تا مکان آن حضرت برای دشمنان معلوم شود.

انتظار فرصت مناسب برای ظهور، مقتضای حکمت و مصلحت الهی

☒ نویسنده در صفحه ۱۰۶ می گوید: نهم - چرا مهدی به هزاران بلکه میلیون ها نفری که شبانه روز از او کمک می خواهند، رحم نمی کند؟!
دهم - وقتی شخصی خودش از قدرت دشمنان می ترسد، چگونه می تواند به درماندگان کمک کند و بدی ها را از بین ببرد؟!
☑ اولاً کمک امام زمان علیه السلام به شیعیان، بلکه همه مسلمانان، لازم نیست از راه مستقیم و آشکار باشد. کمک های معنوی امام زمان علیه السلام و توجه ویژه آن حضرت در زمان غیبت، شامل مؤمنان است و همانند خورشید، هرچند پشت ابر باشد، نورش به همگان می رسد.^۳

۱. (توبه: ۳۲).

۲. کمال الدین، صص ۴۰ - ۴۴.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۲۹۲؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۶.

ثانیاً امام زمان علیه السلام که از طرف خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شده است، مورد حمایت همه جانبه خداست و از هیچ دشمنی، ترس و واهمه ندارد؛ چراکه خدای سبحان در قرآن، وعده یاری به یاری دهندگان به خود را داده و فرموده است: «و خداوند کسانی را که یاری او کنند [و از آیینش دفاع کنند]، یاری می کند. خداوند توانا و شکست ناپذیر است».^۱ همچنین خداوند می فرماید: «و لشکر ما پیروزند».^۲ بنابراین جایی برای ترس از غیر خدا نیست. البته زمان یاری را خود خدا تعیین می کند.

پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله همراه اصحاب خود در مکه، در طول سیزده سال انواع سختی ها و شکنجه ها را تحمل کردند. ولی اجازه مبارزه و جهاد نداشتند تا آنکه در مدینه نخستین آیه برای جنگ با مشرکان نازل شد.^۳ هیچ کس، پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش را ترسو نمی شمرد. بلکه خداوند براساس مصلحت و حکمتش، وقت خاصی را برای قتال معین می کند. درباره امام زمان علیه السلام نیز هرگاه مصلحت و حکمت الهی اقتضای ظهور داشته باشد، آن حضرت قیام خواهد کرد و هیچ ربطی به ترس یا عجز از دشمن ندارد.

کشته شدن مدعیان نبوت و مهدویت

☒ نویسنده در صفحه ۱۰۶ می گوید: یازدهم - افراد زیادی ادعای نبوت یا مهدویت کرده اند و کسی آنها را نکشته است. اگر او (امام زمان علیه السلام) خروج کند و بگوید من مهدی هستم، هیچ کس او را نمی کشد و هیچ کس درباره او تحقیق نمی کند که او واقعی است تا او را بکشد.

☒ اولاً بسیاری از مدعیان نبوت و مهدویت، کشته شدند. «أسود عَنسی» که مدعی نبوت بود، اندکی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل رسید و عاملان پیامبر صلی الله علیه و آله، بعضی از

۱. (حج: ۴۰).

۲. (صافات: ۱۷۳).

۳. (حج: ۳۹)؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۵، ص ۴۳۴.

افرادی را نیز که به او ایمان آورده بودند، در زمان خلافت ابوبکر کشتند. «مسیلمه کذاب» نیز در زمان خلافت ابوبکر با فرستادن سپاهی به فرماندهی خالد بن ولید به دست وحشی (قاتل حمزه سید الشهداء) به قتل رسید.^۱

«میرزا علی محمد بن باب» که مدعی مهدویت بود در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ ه. ق. با حکم میرزا محمد مامقانی معروف به حجة الاسلام، در تبریز اعدام شد.^۲

ثانیاً همان طور که گفتیم^۳ دشمنان امام زمان علیه السلام از کشتن دوستداران مهدی علیه السلام ابایی ندارند؛ تا چه رسد به خود امام زمان علیه السلام. البته وقتی زمان ظهور فرا رسد و آن امام عزیز ظهور کند، حکومت عدل جهانی را تشکیل خواهد داد و تا استقرار عدالت مهدوی علیه السلام، کسی نمی تواند متعرض آن حضرت شود.

امام به وظیفه الهی خود آگاه تر از همگان

✘ نویسنده در صفحه ۱۰۷ می گوید: دوازدهم — غیبت او یا واجب است یا مستحب؛ اگر واجب است چرا بر دیگر امامان واجب نبوده است؟ و اگر مستحب است، وقتی دعوت به خدا و تشکیل دولت واجب است پس با این مستحب، ترک واجب کرده است!

☑ با توجه به روایات زیادی که درباره غیبت امام زمان علیه السلام از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر ائمه رسیده است، هیچ مسلمانی قائل به اختیاری یا استحبابی بودن غیبت امام زمان علیه السلام نیست. غیبت، وظیفه ای است الهی که خدای سبحان برای دوازدهمین امام تقدیر کرده است. هر امام معصومی باید در زمان خود، وظایف ویژه

۱. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۲، ص ۲۷۶؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰؛ صحیح بخاری ج ۴، ص ۱۴۹۴.

۲. فتنه باب، اعتضاد السلطنه به کوشش عبدالحسین نوایی، صص ۳۳-۷۳؛ روضة الصفای ناصری، ج ۱۰، صص ۴۲۸، ۴۳۳ و ۴۵۶. متن فتوای علما در اعدام باب، در کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی موجود است. به نقل از کتاب بابی گری تا بهایی گری، نوشته عزالدین رضانزاد.

۳. در پاسخ به صفحه ۱۰۶.

خود را انجام دهد و آنان بهتر از هرکسی به وظیفه خود آشنایند؛ همان‌گونه که در روایات آمده است جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام نامه سر به مهر هرکدام از امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سپرد تا هر امام در زمان خود، نامه مخصوص خود را بگشاید و طبق آن عمل کند.^۱

عدم امکان زندگی با تقیه برای امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام

☒ نویسنده در صفحه ۱۰۷ می‌گوید: اگر سبب غیبت، ترس باشد، شیعه باید پنج مطلب را ثابت کند:

۱. هویت مهدی از قبل معین شده باشد و ما گفتیم که احادیث در این باره، همگی ضعیف است؛

۲. اثبات ختم امامت به او (امام زمان)؛

۳. اثبات حرمت به کار گرفتن تقیه درباره او (امام زمان). چرا او نتواند مثل پدرانش از تقیه استفاده کند؟!

۴. اثبات خوف و ترس برای مهدی که این خلاف اخلاق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است؛

۵. اثبات پافشاری حاکم وقت بر کشتن مهدی.

☑ پیش از این، همه موارد به جز مورد سوم را ثابت کردیم. در اینجا برای یادآوری به آنها اشاره می‌کنیم و تنها مورد سوم را پاسخ می‌دهیم:

۱. درباره شخصیت و ولادت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام گفتیم^۲ که روایات در این باره متواتر است و نیاز به بررسی سندی ندارد.

۲. روایات بسیاری دلالت دارد که آن حضرت خاتم‌الاولیاء است که ما در اینجا فقط به تعداد آنها اشاره می‌کنیم:

مضمون ۹۱ حدیث، این است که امامان دوازده نفرند و اول آنها علی بن

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ جواهر السنیه، ص ۲۱۶؛ غیبت نعمانی، ص ۵۲؛ بحارالانوار، ج ۳۶، صص ۲۰۹ و ۲۱۰، و ج ۴۸، ص ۲۷.

۲. در پاسخ به صفحه‌های ۸۸ و ۸۹.

ابی طالب علیه السلام، و آخرین آنها مهدی علیه السلام است.^۱

مضمون ۱۰۷ حدیث، این است که امامان دوازده نفرند که نه نفر از آنان از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند و نهمین آنان، حضرت مهدی علیه السلام است.^۲

مضمون ۱۳۶ روایت نیز این است که آن حضرت، امام دوازدهم و آخرین امام است.^۳ روایات بسیار دیگری هم وجود دارد که اسامی امامان را یکی پس از دیگری نام برده، و آخرین آنها را امام مهدی، محمد بن حسن العسکری علیه السلام، معرفی کرده است.^۴

۳. امام زمان علیه السلام مثل پدرانش نمی تواند با رعایت تقیه کنار حاکمان جور زندگی کند؛ زیرا برای سایر امامان، رعایت تقیه همراه با زندگی کنار ظالمان ممکن بوده است. ولی برای امام زمان علیه السلام امکان چنین تقیه ای نیست؛ چون امامان دیگر مکلف به قیام با شمشیر نبودند و می توانستند با تقیه بدون آنکه در اختفا و غیبت باشند، زندگی کنند و امام بر امت باشند. ولی امام زمان علیه السلام از ابتدا مکلف به قیام با شمشیر است و این مطلب را همه دشمنان نیز می دانند.^۵ به همین علت، ظهور آن حضرت قبل از مهیا شدن همه شرایط، خود را به هلاکت افکندن است.

افزون بر آن، بعد از هریک از امامان، امام دیگری وجود داشته است که در صورت شهادت امام قبلی، امامت و ولایت امت را به عهده گرفته است. ولی امام زمان علیه السلام آخرین امام است و بعد از او، امام دیگری نیست. از این رو زندگی آشکارا با مراعات تقیه برای امام زمان علیه السلام ممکن نیست.

اما بعد از ظهور، دیگر تقیه معنا ندارد؛ زیرا در آن روز، امام زمان علیه السلام از هیچ ظالمی

۱. منتخب الاثر، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. منتخب الاثر، ص ۲۴۳.

۴. همان، صص ۹۷ - ۱۴۰.

۵. رسائل فی الغیبة، شیخ مفید، ج ۴، ص ۱۲.

خوف ندارد. امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، تقیه ساقط است. شمشیرش را از غلاف بیرون می آورد و با دشمنان با شمشیر برخورد خواهد کرد».^۱

۴. درباره خوف و ترس امام زمان علیه السلام توضیح مفصلی دادیم.^۲

۵. همچنین پافشاری حاکم وقت برای کشتن امام زمان علیه السلام را ثابت کردیم.^۳

وظیفه هر یک از امامان معصوم علیهم السلام

☒ نویسنده در صفحه ۱۰۸ می گوید: شیخ طوسی در توجیه غیبت مهدی گفته است: «چون وضعیت پدران مهدی برای حاکمان وقت معلوم بود و آنها شورش علیه حاکمان را صلاح نمی دیدند و معتقد به قیام با شمشیر نبودند تا دولت‌ها را نابود کنند، بلکه معلوم بود که آنها منتظر مهدی می مانند».^۴

سپس نتیجه گیری می کند: پس علت ترس او (امام زمان) این است که حاکمان وقت یقین داشتند که هیچ یک از ائمه بر آنها خروج نخواهند کرد. تنها مهدی است که بر آنها خروج خواهد کرد. بنابراین بر گشتن او حریص بودند.

آن گاه نویسنده اشکال می کند که اگر این طور است پس نظر شیعه درباره خروج حسین چیست؟! [یعنی اگر حاکمان فقط از قیام حضرت مهدی می ترسیدند پس چگونه امام حسین علیه السلام قیام کرد؟!]

☒ از بین امامان، وضعیت و برنامه حضرت علی علیه السلام و امام حسن مجتبی و امام حسین علیهم السلام با سایر امامان فرق می کند.

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۶۴.

۲. در پاسخ به صفحه‌های ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. در پاسخ به صفحه ۱۰۶.

۴. غیبت طوسی، ص ۳۳۰.

«حمران» از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کند:

فدایت شوم نظر شما درباره حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام و خروج آنها و اقامه دین خدای عزوجل و آنچه از طاغوت به آنها رسید و بر ایشان ظفر یافتند تا آنکه کشته و مغلوب شدند، چیست؟

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای حمران! خدای تبارک تعالی برای ایشان همین را مقدر فرموده بود و قضای الهی بود که آن را امضا کرد و قطعی شد. سپس آن را اجرا نمود. پس حضرت علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از قبل، از طرف رسول خدا به وظیفه خود (قیام) مطلع شدند و قیام کردند. سایر امامان از ما نیز که ساکت شدند، با علم به وظیفه خود (سکوت) سکوت کردند».^۱

طبق روایاتی که جبرئیل علیه السلام وظیفه هر یک از امامان را جداگانه در نامه‌ای سر به مهر

به پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد، امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی امام حسین علیه السلام نامه خود را گشود، در آن نوشته شده بود مبارزه کن و بگش. تو کشته می‌شوی و خروج کن (قیام کن) به همراه عده‌ای برای شهادت، که آنها به شهادت نمی‌رسند مگر با تو. امام حسین علیه السلام نیز این کار را کرد.^۲

هرچند دشمنان درباره بقیه امامان بعد از امام حسین علیه السلام، ترس خروج و قیام نداشتند، ولی چون هیچ‌گونه حرکتی را بر نمی‌تافتند و از فرو ریختن پایه‌های حکومت ظالمانه خود ترس داشتند، بارها امامان را به نزد خود فرا می‌خواندند و آنها را زیر نظر می‌گرفتند، سخت‌گیری می‌کردند و سرانجام هم آنان را با سمّ به شهادت می‌رساندند. ظالمان با آنکه می‌دانستند امامی که ریشه ظلم و حکومت ظالمانه‌شان را به کلی از بین خواهد بُرد، آخرین و دوازدهمین امام است، ولی برای جلوگیری از تولد آن حضرت، همه امامان را به نحوی به شهادت رساندند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. همان، ص ۲۷۹.

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی فرمود:

بنی امیه و بنی عباس به دو علت شمشیرهایشان را بر ما قرار دادند: یکی اینکه می دانستند حقی در خلافت برای آنها نیست. از این رو می ترسیدند که ما ادعای خلافت داشته باشیم و خلافت به محل اصلی خود برگردد. دیگر اینکه آنها از اخبار متواتر آگاه شده بودند که نابودی حکومت ظالمان به دست قائم ماست و شک نداشتند که آنها از ظالمان اند. پس تلاش می کردند تا اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نابود کنند تا از تولد قائم علیه السلام جلوگیری کنند یا [در صورت متولد شدن]، او را بکشند و خدا نخواست که امر حضرت قائم بر آنها افشا شود تا آنکه نور الهی به کمال رسد؛ هر چند برای مشرکان خوشایند نباشد.^۱

ظهور زود هنگام محکوم به نابودی

✘ نویسنده در صفحه ۱۰۸ می گوید: خلیفه وقت [در زمان غیبت امام زمان]، معتمد عباسی بود که خلافتش ۲۳ سال طول کشید؛ یعنی از ۲۵۶ تا ۲۷۹ ه. ق؛ در حالی که عسکری در سال ۲۶۰ ه. ق فوت کرد. پس مهدی نوزده سال در زمان خلافت معتمد زندگی کرده است و طی این سالها، انقلابها و شورشهای زیادی صورت گرفت [که نویسنده نام نه شورش را می آورد]. پس ترس کجاست؟! دولت وقت، دچار آشوب و هرج و مرج بود؛ به طوری که همه مخالفان خروج کردند. پس چرا مهدی نیز همانند بقیه خروج نکرد؟!

✘ همان طور که گفتیم^۲ خداوند وظیفه ای را برای امام زمان علیه السلام معین کرده است که باید ایشان منتظر بماند تا تمامی شرایط ظهورش فراهم شود و با اذن الهی قیام کند و انقلاب جهانی خود را اجرا نماید.

۱. منتخب الاثر، ص ۲۹۱.

۲. در پاسخ به صفحه ۱۰۷.

آن حضرت در زمان معتمد نیز، مثل زمان‌های بعد از آن تا امروز، مأمور به اختفا و غیبت است. آیا سزاوار است که امام علیه السلام ظهور کند و مثل اجداد طاهرش به شهادت رسد؟! آیا در این صورت، آن هدف مهم که خداوند، حضرت را برای آن در نظر گرفته است، یعنی ایجاد عدل جهانی و ریشه‌کن کردن ظلم و جور از همه جهان، تحقق می‌یافت؟! در واقع خدای سبحان، عالم را با حکمت و تدبیر اداره می‌کند. به یقین ظهور زود هنگامی که هیچ ثمری ندارد و مانع رسیدن به اهداف بلند می‌شود، خلاف حکمت است. اگر دیگران، با اغراض گوناگون، قیام و شورش کردند، دلیل بر این نیست که شرایط ظهور آن حضرت فراهم شده است و باید ایشان ظهور کند. افزون بر آن، ثمره آن نه شورش است که در آن زمان انجام شد، چه بود؟! آیا اثری از آن شورش‌ها، به جز در کتاب‌های تاریخ، باقی مانده است؟!

امتحان، سنت الهی و غیبت یکی از مصادیق آن

☒ نویسنده در صفحه ۱۰۹ می‌گوید: از جمله علل مخفی شدن (غیبت) را، آزمایش شدن مردم دانسته‌اند. سپس نویسنده در رد آن می‌گوید: آزمایش، به غیبت یا ظهور کسی تعلق ندارد و امتحان، قبل از ظهور امامان، هنگام ظهورشان و بعد از مرگشان نیز بوده است. این سنت خدا درباره بندگان است.^۱

☑ به یقین امتحان، سنتی الهی است و امتحان شدن مردم به سبب غیبت امامشان نیز از این سنت کلی الهی خارج نیست. اسباب امتحان و زمان امتحان متفاوت است. گاهی خداوند، عده‌ای را با گرسنگی، کاهش اموال، از بین رفتن محصولات یا مرگ آزمایش می‌کند.^۲ گاهی نیز با جنگ امتحان می‌کند تا صابران را از غیرصابران مشخص کند. گاهی هم با صلح یا بیعت تحت الشجره یا مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در یوم‌الخمیس

۱. (عنکبوت: ۱-۳).

۲. (بقره: ۵۵).

می‌آزماید. گاهی نیز مردم را با دور ماندن از امام معصوم خود امتحان می‌کند تا ثابت‌قدمان در دین خدا از غیر آنها شناخته شوند.

اجبار امام زمان علیه السلام به بیعت در صورت غائب نبودن

☒ نویسنده در صفحه ۱۱۱ می‌گوید: بیعت نکردن با حاکمان ظالم را، علت دیگر غیبت دانسته‌اند. سپس می‌گوید: چگونه این مسئله ممکن است؛ درحالی‌که شیعه از صادق روایت می‌کند که هر بیعتی قبل از ظهور، کفر و نفاق و نیرنگ است. لعنت خدا بر بیعت‌کننده و بیعت‌گیرنده باد.^۱ [یعنی اگر امام زمان هم باشد، طبق کلام امام صادق علیه السلام، بیعت هیچ ظالمی را نمی‌پذیرد].

☑ اگر کلام امام صادق علیه السلام اطلاق داشته باشد و شامل همه بیعت‌ها حتی بیعت امامان با حاکمان ظالم زمان آنها نیز بشود، منظور بیعت‌های اختیاری است، نه بیعت‌هایی که با اجبار و زور از ائمه معصوم علیهم السلام گرفته شده است. اگر امام زمان علیه السلام ظاهر بود و در اختفا نبود، با اختیار خود، بیعت هیچ ظالمی را نمی‌پذیرفت. ولی آیا آن حضرت را مجبور به بیعت نمی‌کردند؟! مگر امیرمؤمنان علیه السلام مجبور به بیعت نشد؟! امیرمؤمنان در پاسخ نامه معاویه فرمود:

و گفته‌ای که مرا چونان شتر مهار کرده به‌سوی بیعت می‌کشاندند. سوگند به خدا! خواستی نکوهش کنی، اما ستودی. خواستی رسوا سازی که خود را رسوا کرده‌ای. مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند.^۲

بنابراین اگر امام زمان علیه السلام غایب نبود، آن حضرت را هم مجبور به بیعت می‌کردند. اگر امام بیعتی از ظالمی حتی به‌صورت ظاهری و اجباری بر عهده داشته باشد، آن را نقض نمی‌کند؛ چون لازمه ایمان، نقض نکردن پیمان و عهد است.

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

غیبت امام زمان علیه السلام به اندازه طول غیبت‌های انبیای گذشته

✕ نویسنده در صفحه ۱۱۲ می‌گوید: یکی دیگر از علت‌های غیبت را جاری شدن سنت غیبت انبیای گذشته درباره مهدی دانسته‌اند. سپس می‌گوید: انبیا چقدر غایب بودند و مهدی علیه السلام چقدر غایب بود؟!

✓ هر چند ما مقدار غیبت انبیا و حجج الهی قبل از امام زمان علیه السلام را نمی‌دانیم، ولی مدت غیبت آن حضرت در روایت حنان بن سدر از امام صادق علیه السلام به اندازه مدت غیبت همه انبیای الهی تعیین شده است.^۱

علت غیبت برای ما مجهول، و برای خدا معلوم

✕ نویسنده در صفحه ۱۱۳ می‌گوید: از جمله علل غیبت را، مجهول بودن حکمت غیبت دانسته‌اند. سپس می‌گوید: این جوابی زیرکانه برای حل تمام مشکلات است! در واقع علت غیبت او، نشناختن سبب است؛ یعنی به کسی که می‌پرسد علت غیبت چیست؟ بگوییم علتش را نمی‌دانم؛ چون مجهول است.

✓ مجهول بودن علت غیبت برای ما، غیر از آن است که هیچ علتی نداشته باشد؛ زیرا در عالم، مسائل بسیاری اتفاق می‌افتد که ما از علت آن اطلاعی نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود:

حکمت غیبت آن حضرت، حکمت غیبت حجت‌های الهی قبل از اوست؛ به طوری که تا زمان ظهور آن حضرت آشکار نمی‌شود؛ همان‌طور که حکمت کارهای حضرت خضر (سوراخ کردن کشتی و کشتن آن کودک و تعمیر دیوار) برای حضرت موسی آشکار نشد؛ مگر وقتی که آن دو از هم جدا شدند.^۲ این امر، امری الهی، و سری از اسرار الهی و از امور غیبی است و وقتی ما خدای عزوجل را

۱. کمال‌الدین، صص ۴۸۰ و ۴۸۱.

۲. (کشف: ۷۱ - ۸۲).

حکیم می‌دانیم، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او حکیمانه است؛ هرچند دلیل آن برای ما روشن نباشد.^۱

تفسیر «ظاهر» در روایت امام باقر (ع)

□ نویسنده در صفحه ۱۱۳ می‌گوید: چگونه ممکن است امام هم غایب باشد و هم حجت خدا بر مردم باشد؛ چون از مهم‌ترین شروط امامت این است که:

۱. ظاهر باشد؛

۲. عادل باشد؛

۳. زنده باشد؛

۴. معروف باشد.

سپس به روایت امام باقر (ع) استناد می‌کند که فرمود: «هرکس از این امت، امام ظاهر عادل منصوب از طرف خدا نداشته باشد، گمراه و سرگردان می‌شود و اگر با همین حالت بمیرد، بر کفر و نفاق مرده است».^۲ بنابراین باید امام ظاهر باشد تا حجت باشد.

□ اولاً استناد به یک روایت بدون در نظر گرفتن روایات دیگری که در آن زمینه وارد شده است، روشی است که متخصصان علم فقه و حدیث آن را مردود می‌شمارند. برای فهم صحیح روایات و آیات، باید ابتدا همه روایات و آیات مربوط به مسئله را دید و سپس از مجموع آنها نتیجه‌گیری کرد. در موضوع مورد نظر، مقابل این روایت، روایات زیادی داریم که به صراحت برای امام زمان (ع) غیبت را ثابت می‌کند.

در ۹۱ حدیث، غیبتی طولانی^۳، و در ده حدیث، دو غیبت: یکی کوتاه و دیگری طولانی، برای امام زمان (ع) بیان کرده است.^۴

۱. کمال‌الدین، صص ۴۸۱ و ۴۸۲.

۲. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳. منتخب الاثر، ص ۲۵۴.

۴. همان، ص ۲۵۱.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند؛ یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان...»^۱

علمای بزرگ شیعه برای جمع بین این روایات، «ظاهر» در روایت را بر برخی معانی حمل کرده‌اند.^۲ علامه مجلسی از قول مرحوم استرآبادی می‌گوید: «ظاهر در اینجا به معنای کسی است که امامتش با نص صریح خدا و رسول بیان شده است».^۳

یا کلمه «ظاهر» از باب تغلیب باشد؛ یعنی چون یازده امام از امامان معصوم، همگی ظاهر بودند، امام دوازدهم را از آنها استثنا نکرده است. این شیوه، در متون ادب عربی و محاورات زیاد به کار می‌رود؛ مثل اطلاق لفظ ملائکه بر مجموع ملائکه و شیطان در قرآن؛ با آنکه شیطان از جن است.^۴

به هر حال با توجه به روایات فراوانی که امام دوازدهم را غایب معرفی می‌کند، باید عبارت «ظاهر» در روایت مذکور را به معنایی حمل کرد که منافاتی با روایات دیگر نداشته باشد.

شرط نبودن عدالت در امام نزد غیرشیعه

ثانیاً شیعه نه تنها عدالت را شرط می‌دانند، بلکه بالاتر از آن، یعنی به عصمت امامان علیهم السلام قائل است. هر چند متأسفانه غیرشیعه نه تنها عدالت را برای امام و خلیفه مسلمانان شرط نمی‌دانند، بلکه اگر فاسق هم باشد و به زور بر آنها حاکم شده باشد، امام می‌شمارند و هیچ کس حق قیام علیه او را ندارد.

محمد بن عبدالوهاب، شیخ الاسلام و مؤسس وهابیت، نقل اجماع می‌کند و می‌گوید: «همه امامان [اهل سنت] اجماع دارند کسی که بر یک یا دو شهر غلبه یابد،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. ر.ک: شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۵، ص ۱۴۳.

۳. مرآة العقول فی شرح اخبار آل رسول، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۲۱۴.

۴. (بقره: ۳۳)؛ (کهف: ۵۰).

برهمگان امام است و اگر این طور نباشد دنیا سرپا نمی ماند...»^۱
 عبدالعزیز عبدالله بن باز مفتی وهابیان می گوید: «ثانیاً، کسی که غالب شد و حکومت را به دست گرفت و کارها به مرادش شد، او امام است و واجب است بیعت با او و حرام است درگیری با او و نافرمانی از او».^۲
 امام احمد بن حنبل در عقیده‌ای که «عبدوس بن مالک عطار» نقل کرده است، می گوید:

... و کسی که بر آنها با شمشیر غالب شد تا آنکه خلیفه شد و امیرالمؤمنین نامیده شد، بر هیچ کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز نیست او را امام دانند؛ نیکوکار باشد یا فاسق.^۳

«شیخ عبدالطیف بن عبدالرحمان بن حسن آل الشیخ» مفتی عربستان نیز در ضمن مطالبی در این باره می گوید:

و اهل علم اتفاق نظر دارند بر اطاعت از کسی که بر آنها غلبه کند. احکام او را نافذ و امامتش را صحیح می دانند و دو نفر هم در این مورد اختلاف ندارند و خروج و شورش با شمشیر و سلاح علیه چنین فردی را ممنوع و موجب تفرقه امت می دانند؛ هرچند آن فردی که غالب شده، فاسق باشد؛ مادامی که از او کفر آشکاری نبینند. نصوص علما در این باره از امامان چهارگانه اهل سنت و غیر ایشان موجود است.^۴
 ثالثاً زنده بودن امام نیز از نظر شیعه شرط است که ما درباره آن سخن گفتیم.^۵

معنای معروف بودن امام

رباعاً برای شرط معروف بودن، نویسندگان به روایتی استناد کرده است که معانی و صورت‌های بسیاری دارد؛ برای نمونه سه روایت در اصول کافی چنین آمده است: «إنَّ

۱. الدرر السنیه فی الاجوبۃ النجدیه، ج ۹، ص ۵.

۲. نبدۃ مفیده من حقوق ولاة الامر، ص ۳.

۳. طبقات الحنابلہ، ابن ابی یعلی، ج ۱، صص ۲۴۲ - ۲۴۴.

۴. مجموعه الرسائل و المسائل النجدیه، الجزء الثالث، الرسالة الخامسة والعشرون.

۵. در پاسخ به صفحه‌های ۲۴ و ۷۳ و ۸۹.

الحجة لا تقوم لله على خلقه الا بامام حتى يعرف»^۱ هر سه روایت، در بیشتر نسخه‌ها «حتی يعرف» است. در بعضی نسخه‌ها، «حی يعرف» و در بعضی دیگر «حق يعرف» است که هر کدام نیز به شکل‌های گوناگونی خوانده می‌شود:^۲

«حَتَّى يُعْرِفَ»، به صیغه معلوم از باب تفعیل، یعنی حجت خدا بر خلق او اقامه نمی‌شود، مگر با نصب امام تا آنکه عقاید، اعمال و احکام را برای مردم بیان کند. احتمال دارد معنای روایت، مربوط به روز قیامت باشد؛ یعنی وقتی خدای سبحان از مردم می‌پرسد چرا چنین چیزی را معتقد شدی؟ چرا چنین چیزی گفتی؟ چرا چنین چیزی را عمل کردی؟ و چرا چنین چیزی را معتقد نشدی؟ نگفتی؟ عمل نکردی؟ در صورتی حجت بر مردم تمام است و جایی برای اعتراض نیست که امامی برای آنها نصب شده باشد که عقاید، اعمال و احکام صحیح را به آنها معرفی کرده باشد.^۳ احتمال هم دارد معنای روایت، مربوط به دنیا باشد؛ چون شرط تکلیف، شناختن آن است و باید امامی باشد تا آن را بشناساند.

«حَتَّى يُعْرِفَ»، به صیغه مجهول از باب تفعیل، یعنی حجت خدا بر مردم تمام نمی‌شود، مگر با امام؛ تا اینکه خدا، دین، حق، یا امامی که بیان‌کننده تکالیف و عقاید است، معلوم شده باشد.^۴ همین‌طور است اگر به صورت حَتَّى يُعْرِفَ، به صیغه مجهول مجرد بخوانیم.

اما در «حیُّ يُعْرِفُ»، «حیُّ يُعْرِفُ» یا «حیُّ يُعْرِفُ»، در همه آنها ضمیر به امام برمی‌گردد. بنابراین نقلی که «حیُّ» گفته است، ردی است بر قول غیر شیعه که می‌گویند بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرآن امام است و شعارشان این بود که «حسبنا کتاب الله». این روایت می‌گوید امام باید زنده باشد تا اینکه شناخته شود یا زنده باشد تا عقاید، اعمال

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۵، ص ۱۲۱.

۳. همان.

۴. مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۹۲.

و احکام را معرفی کند و بشناساند.^۱

اگر هم «حقّ یعرف» باشد، ردّی است بر قول غیرشیعه که امامت خلفای جور (غیرحق) را نیز می‌پذیرند؛ زیرا با این قرائت، امام باید حق باشد.^۲

حال چگونه نویسنده به این روایت استناد کرده و از بین تمام احتمال‌ها، همان احتمال گویای نظر خود را برگزیده است؟!

البته بنابر همین صورت هم، اگر مراد از معروف بودن امام این است که مردم او را بشناسند، صحیح است و شیعه به آن قائل است و مردم باید امام را بشناسند که برای مثال، او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، دوازدهمین امام است که در غیبت به سر می‌برد و باید شرایط ظهورش فراهم شود تا ظهور کند و عدل و داد را در جهان بگستراند و ظلم و فساد را ریشه کن سازد.

تبدیل نشدن سخن باطل به حق با تکرار شدن

☒ نویسنده در صفحه ۱۱۴ می‌گوید: چگونه از شروط حجت بودن امامتش، عادل بودن و زنده بودن است؛ درحالی‌که ۱۱۷۲ سال سن دارد و هیچ دلیل قاطعی بر زنده بودنش نیست تا بعد از اثبات زنده بودن، عدالتش معلوم بشود؟!

چگونه ممکن است این همه اختلاف در سال ولادت، کیفیت حمل و ولادت، نام مادر و مدت و سبب غیبتش باشد سپس از شرایط حجت بودنش، معروف بودنش باشد؟!

☒ می‌گوییم: همه این شبهات را نویسنده در صفحات ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۶۲، ۷۳، ۸۷، ۸۹، ۱۰۳ و... مطرح کرد و ما با توفیق الهی به همه آنها پاسخ دادیم و اینجا تکرار نمی‌کنیم. خواننده محترم می‌تواند به پاسخ آن صفحات مراجعه کند.

فقط این جمله را یادآور می‌شویم که تکرار یک حرف و شبهه که پاسخ محکم برای

۱. مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. همان.

آن هست، آن شبهه را به مطلب حقی تبدیل نمی‌کند. متأسفانه نویسنده پنداشته است که اگر این شبهه را چندین بار تکرار کند، مطلب ناحق و بی‌دلیلش، ثابت می‌شود! ﴿تَلْكَ أَمَانِيَهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱

امام زمان (عج)، چون خورشیدی پس ابر

☒ نویسنده در صفحه ۱۱۵ می‌گوید: سؤال مهم این است که مردم چگونه از مهدی استفاده می‌کنند درحالی‌که او غایب است؟ روایتی به ابو عبدالله جعفر صادق نسبت داده شده که به این سؤال، چنین پاسخ داده است که نفع بردن مردم از او، مثل نفع بردن از خورشید است وقتی پشت ابر باشد.^۲

اما این جواب خیلی از حقیقت دور است؛ چون مهدی، بر فرض تولدش، غایب است و معروف نیست و اختلاف زیادی درباره او وجود دارد. اما خورشید، معروف است و مردم آن را مشاهده می‌کنند و از آن نفع می‌برند. در ضمن همه از خورشید نفع می‌برند. ولی از مهدی، تنها شیعیانش نفع می‌برند.

☒ اولاً این روایت که حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت به خورشید پشت ابر تشبیه شده، فقط از امام صادق (ع) نیست. بلکه از نبی مکرم اسلام (ص) نیز روایت شده است. جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبدالله انصاری در یک روایت طولانی نقل می‌کند:

وقتی پیامبر خبر از غیبت آخرین امام داد، از آن حضرت سؤال کردم: «ای رسول خدا! آیا شیعیان از امام زمان (عج) در زمان غیبت نفعی می‌برند؟» فرمود: «آری. قسم به خدایی که مرا به پیامبری برگزید! شیعیانش از نور او کسب روشنایی می‌کنند و از ولایت او در زمان غیبتش نفع می‌برند؛ مثل نفع بردن مردم از خورشید وقتی ابر آن را پوشانده باشد».^۳

۱. «این [پندار و] آرزوی آنهاست. بگو: اگر راست می‌گویند، دلیل خود را بیاورید». (بقره: ۱۱۱)

۲. الغیبة، طوسی، ص ۲۹۲.

۳. کمال‌الدین، ص ۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

در توقیع شریف امام زمان علیه السلام نیز همین تشبیه آمده است.^۱ وجه تشبیه امام زمان علیه السلام به خورشید از این قرار است که «در علوم طبیعی و فلکیات ثابت شده که خورشید مرکز منظومه شمسی است. جاذبه اش حافظ زمین [است] و آن را از سقوط نگه می‌دارد. زمین را به دور خود چرخانده و شب و روز و فصول مختلف را ایجاد می‌کند. حرارتش سبب حیات و زندگی حیوانات و گیاهان و انسان است و نورش روشنی‌بخش زمین می‌باشد. در ترتب این آثار بین اینکه ظاهر باشد یا پشت ابر، تفاوتی وجود ندارد؛ یعنی جاذبه و نور و حرارتش در هر دو حال موجود است؛ گرچه کم و بیش دارد... . اگر دقیقه‌ای نور و حرارتش به جانداران نرسد، یخ زده، هلاک می‌گردند و به برکت تأثیرات همان خورشید است که ابرهای تیره، پراکنده می‌شوند و چهره حقیقی آن نمایان می‌گردد».^۲

ثانیاً تولد حضرت مهدی علیه السلام یقینی است؛ زیرا گفتیم^۳ که احادیث ولادت امام زمان علیه السلام متواتر است و هیچ اختلافی بین شیعیان در ولادت و غیبت آن حضرت نیست؛ همان‌گونه که علمای اهل سنت به ولادت آن حضرت اعتراف کرده‌اند که ما اسامی و عبارات‌های بیست تن از آنان را آوردیم.^۴

منحصر نبودن «معروف بودن»، در مشاهده حسی

ثالثاً معروف بودن را نمی‌توان منحصر در مشاهده حسی دانست و گرنه باید خدا را هم معروف ندانیم! چون همه مسلمانان اعتقاد دارند که خدا را با چشم سر نمی‌توان مشاهده کرد.

ما گرچه از دیدن جمال نورانی مهدی علیه السلام محرومیم، ولی نفع بردن از آن حضرت منحصر در مشاهده آن حضرت نیست. امام باقر علیه السلام به ابو خالد کابلی فرمود: «به خدا

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲ و ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۲. دادگستر جهان، ابراهیم امینی، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۳. در پاسخ به صفحه ۸۹.

۴. در پاسخ به صفحه ۶۲.

سوگند! ای اباخالد نور امام در قلب‌های مؤمنان، روشن‌تر از خورشید تابان در روز است و ایشان به خدا سوگند قلب‌های مؤمنان را روشن و نورانی می‌کند»^۱.

علامه طباطبایی رحمته الله فرمود:

وظیفه امام، تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست. امام چنان‌که وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد، همچنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می‌کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می‌دهد. بدیهی است که حضور یا غیبت جسمانی امام در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد؛ اگرچه ایشان از چشم جسمانی مستور است، وجودش پیوسته لازم است. اگرچه موقع ظهور اصلاح جهانی‌اش تاکنون نرسیده است.^۲

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «شخص امام اگر از مردم غایب شود، علم و آداب امام در قلب مؤمنان پخش می‌شود و آنها به آن عمل می‌کنند».^۳ امام زمان علیه السلام با آنکه غایب است، معروف است. مؤمنان، پدر و مادر حضرت را می‌شناسند و می‌دانند که ایشان آخرین امام معصوم است و به بسیاری از ویژگی‌های آن حضرت آگاهی دارند.^۴ افزون بر اینها، عده زیادی، آن حضرت را در زمان حیات امام عسکری علیه السلام مشاهده کردند که ما نیز اسامی تعدادی از آنان را ذکر کردیم^۵ و بسیاری از علما و مؤمنان نیز در زمان غیبت کبرا به محضر آن حضرت مشرف شدند که به وثاقت و صداقت آنان اطمینان داریم.^۶

۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۸؛ کافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. شیعه در اسلام، محمدحسین طباطبایی، ص ۲۳۶. ترجمه عربی آن، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۳. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۳.

۴. در پاسخ به صفحه ۱۱۳.

۵. در پاسخ به صفحه ۷۴.

۶. ر.ک: بحارالانوار؛ نجم الثاقب؛ جنة الماوی و دارالسلام.

رابعاً همان‌طور که انسان مخفی شده در مکان تاریک بدون روزنه، از خورشید و نورش بهره نمی‌برد، کسی که خود را از نور الهی امام زمان علیه السلام دور نگه می‌دارد و او را انکار می‌کند و امامتش را نمی‌پذیرد، از فیض او بی‌بهره خواهد بود.

نفع بردن مؤمنان و شیعیان از امام زمان علیه السلام و محروم بودن دیگران، مطلب تازه‌ای نیست. نظیر آن، قرآن شریف است که هرچند کتاب هدایت است و برای هدایت همه مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است^۱، اما کسانی از هدایت آن بهره می‌برند که مؤمن^۲ و متقی باشند^۳ و به یقین می‌توان گفت که کافران، ظالمان و فاسقان از هدایت آن بی‌بهره‌اند.^۴

همچنین گرچه خداوند، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را رحمت برای همه عالمیان می‌داند^۵، اما تنها مؤمنان‌اند که از رحمت او بهره‌مند می‌شوند^۶ و بال محبت او برای مؤمنانی که با او بیعت می‌کنند، گسترده می‌شود.^۷

وجوه استفاده از امام علیه السلام در زمان غیبت

✘ نویسنده در صفحه ۱۱۶ می‌گوید: حقیقت این است که شیعیان نه تنها از مهدی نفعی نمی‌برند، بلکه آنها از فتوای غیر معصوم استفاده می‌کنند و غیر معصوم بر آنها حکم می‌کند و قرآن را برای آنان تفسیر می‌کند. سپس نویسنده جمله‌ای را از محمد آصف می‌آورد که: «مؤمنان در اصول و فروع از امام غایب خود نفعی نمی‌برند و نخواهند برد»^۸ و می‌گوید: بعد از شهادت دادن یکی از بارزترین علمای معاصر شیعه به نفع نبردن از امام غایب، آیا درست است که مهدی را به آفتاب زیر ابر توصیف کنیم؟!

۱. (بقره: ۱۸۵).

۲. (بقره: ۹۷)؛ (نمل: ۲).

۳. (بقره: ۲).

۴. (آل عمران: ۸۶)؛ (جمعه: ۶)؛ (توبه: ۱۹، ۲۴، ۳۷ و ۸۰).

۵. (انبیاء: ۱۰۷).

۶. (توبه: ۱۲۸).

۷. (شعراء: ۲۱۵)؛ (حجر: ۸۸).

۸. مشرعة بحار الانوار، محمد آصف محسنی، ج ۱، ص ۴۰۸.

☑ اولاً نفع بردن از امام، منحصر در بیان احکام از طرف امام نیست. بلکه ما به صورت‌های گوناگون از وجود مقدس امام بهره می‌بریم؛ هرچند که ایشان غایب باشد. در اینجا برخی منافع امام را بیان می‌کنیم:

۱. امام علیه السلام علت غایی خلقت است و وجودش سراپا خیر و برکت و رحمت است.
۲. امام واسطه فیض بین آفریدگار جهان و عالم مادی است و مرکز امور تکوینی عالم است.

۳. وجود امام، حافظ دین و آیین خداست.

۴. امام آمان برای زمین و اهل زمین است.

۵. اگر امام نباشد، خدای متعال شناخته و عبادت نمی‌شود.

۶. مواظب و مراقب و شاهد بر اعمال بندگان خداست.

۷. اتمام حجت بر مخالفان است.

۸. محل توسل و شفاعت و استجابات دعاهاست.

۹. امام هدایت معنوی جامعه را برعهده دارد و نور او قلب‌های مؤمنان را روشن می‌کند.

۱۰. مایه امید و آرامش خاطر و قلب شیعیان در رویارویی با مشکلات است.^۱

ثانیاً استفاده از فتوای غیرمعصوم به این شرط که حافظ دین خدا، مخالف هوای نفس، مطیع اوامر آن حضرت^۲، فقیه و عالم به حلال و حرام و دین خدا باشد و به امر خود حضرت نیز به آنها مراجعه شده باشد^۳، چه اشکالی دارد؟!

باید از نویسنده پرسید شما که از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا امروز که بیش از چهارده قرن می‌گذرد، احکامتان را از چه کسی گرفته‌اید؟ تفسیر قرآن را از چه یاد می‌گیرید؟ چه کسی بر شما حکومت می‌کند؟ آیا آنها که متصدی حکم قضا و حکومت و فتوای

۱. برای تفصیل این مطالب ر.ک: مقاله «نقش امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت»، از همین قلم در کتاب «مقاله‌های برگزیده نخستین همایش مهدویت و انتظار»، صص ۳۵۷ - ۳۸۰.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸.

۳. کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، ح ۳ و ۹.

شما ایند، معصوم‌اند؟! شما که حتی عدالت را هم در حاکمان و مفتیان خود شرط نمی‌دانید، تا چه رسد به عصمت، بر شیعه خُرده می‌گیرید؟! ثالثاً آوردن کلام فردی و او را از علمای بارز شیعه معرفی کردن، در صورتی که کلامش مخالف نص صریح پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام باشد، چه ارزشی دارد؟! خود پیامبر ﷺ و امامان معصوم که طبق حدیث ثقلین، همتای قرآن و افضل و اعلم از همگان‌اند^۱، بهره‌بردن از مهدی ﷺ در زمان غیبت را به بهره‌بردن از خورشید پشتِ ابر تشبیه کرده‌اند. بنابراین اگر هم کسی بگوید در زمان غیبت، هیچ مؤمنی از امام زمان بهره نمی‌برد، سخنش را نمی‌پذیریم.^۲

قیام نکردن مهدی منتظر ﷺ فرزند امام حسن عسکری علیهم‌السلام تاکنون

☒ نویسنده در صفحه ۱۱۸ با آوردن نام کسانی که از سال ۹۸ تا سال ۲۰۰۲ هجری قیام‌هایی داشته‌اند، می‌گوید: همه اینها به نام رضای آل محمد قیام کرده‌اند و کتب تاریخی نیز هیچ‌کدام از آنها را به اسم نام نبرده، و معین نکرده است که از فرزندان حسین بن علی، می‌باشند.

سپس اسم کسانی را می‌برد که درباره آنها گفته شده است که آنان، مهدی‌اند؛ در حالی که خودشان ادعایی نداشته‌اند؛ مثل علی بن ابی طالب علیهم‌السلام، محمد بن علی بن ابی طالب علیهم‌السلام (محمد بن حنفیه)، جعفر صادق علیهم‌السلام، اسماعیل بن جعفر صادق علیهم‌السلام، موسی ابن جعفر علیهم‌السلام، محمد بن علی الهادی علیهم‌السلام، حسن عسکری علیهم‌السلام و مهدی قائم غیر معین.

سپس نویسنده می‌گوید: هیچ‌کس نگفته است که مهدی ﷺ فرزند امام حسن عسکری و امام دوازدهم است و امامت به وسیله او به پایان می‌رسد.

☒ اولاً سخن ما از مهدویت است و به کسانی که به نام رضای آل محمد ﷺ قیام

۱. چنان که در پاسخ صفحه ۱۱۵ روایات آن را ذکر کردیم.

۲. در پاسخ به صفحه ۸۶ نیز نقد روش محمد آصف محسنی گذشت.

کرده‌اند، ربطی ندارد. از بین این اسامی، همان‌طور که خود شما بیشتر گفتید فقط محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام معروف به نفس زکیه، قیام کرد و پدرش نیز او را مهدی معرفی نمود.

متأسفانه نویسنده با دروغگویی و تحریف تاریخ، ادعا می‌کند که امام صادق علیه السلام به فرزندان فرمود که با محمد بن عبدالله بن حسن بیعت کنند؛ در حالی که گفتیم^۱ وقتی عبدالله بن حسن از امام صادق علیه السلام خواست که با پسرش بیعت کند، امام صادق علیه السلام به او فرمود: «فرزند تو مهدی نیست و زمان مهدی هنوز نرسیده است و با این کار، منصور دوانیقی، فرزندان را خواهد کشت».

عبدالله بن حسن نیز به امام صادق علیه السلام تهمت حسادت زد و سخن ایشان را گوش نداد و فرزندش به دستور منصور دوانیقی در سال ۱۴۵ هـ.ق در مدینه کشته شد.^۲ پس وقتی خود امام صادق علیه السلام قیام محمد بن عبدالله بن حسن را نفی می‌کند و او را مهدی نمی‌داند، آیا می‌توان ادعا کرد که به فرزندان فرموده باشد با او بیعت کنید؟!

ثانیاً اگر افرادی مثل امیرمؤمنان علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و امامان دیگر، مهدی نامیده شده‌اند، هیچ منافاتی ندارد که مهدی علیه السلام، امام دوازدهم باشد؛ زیرا همه امامان معصوم علیهم السلام، مهدی (هدایت شده از طرف خدا) هستند؛ به عبارتی دیگر، ضمن آنکه این وصف که به اعتبار معنای لغوی اش برای همه امامان است، نام خاص امام دوازدهم نیز می‌باشد.

ثالثاً پیش از این^۳ ثابت کردیم که حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. همچنین روایات بسیاری دلالت دارد که مهدی علیه السلام، امام دوازدهم و آخرین امام

۱. در پاسخ به صفحه ۵۰.

۲. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۳۷؛ کافی ج ۱، ص ۳۶۴.

۳. در پاسخ به صفحه ۶۰.

است^۱ و اخبار فراوانی نیز دلالت دارد که آن حضرت، فرزند نهم از نسل امام حسین علیه السلام است.^۲

رباعاً در مباحث قبلی گفتیم برای هر چیز ارزشمندی، مشابه قلبی هم درست می‌کنند. افراد بسیاری نیز از گذشته، به دروغ خود را مهدی معرفی کرده‌اند و همه آنان با شکست و نابودی مواجه شده‌اند. بنابراین ادعای «مهدی» بودن برخی افراد، اصل وجود مهدی علیه السلام و ظهور آن حضرت را در آخرالزمان نفی نمی‌کند. بلکه همین‌که عده‌ای به این نام، هرچند به دروغ، قیام کرده‌اند، می‌رساند که اصل مهدویت صحیح است و همان‌طور که در روایات شیعه و سنی آمده است، مهدی موعود علیه السلام در آخرالزمان ظهور می‌کند و ریشه ظلم و ظالمان را از میان می‌برد. ان‌شاءالله.

✘ نویسنده در صفحه ۱۲۰، شبهه صفحه ۶۷، و در صفحه ۱۲۱، شبهه صفحه ۶۶ را تکرار کرده است که ما نیز به هر دو پاسخ گفتیم.

منشأ تأسیس واقفیه

✘ نویسنده در صفحه ۱۲۱ روایاتی را که واقفیه برای اثبات ادعای خود مبنی بر ختم امامت به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و مهدی بودن آن حضرت آورده‌اند، نقل می‌کند و می‌گوید: از صادق روایت کرده‌اند: «اگر کسی به شما خبر داد که این پسر م (موسی) مرده و کفن شده است، باور نکنید».^۳

همچنین از ابو جعفر (امام باقر) نقل شده است که در مورد مهدی گفت: «او را همانم شکافنده دریا نامیده‌اند».^۴ شکافنده دریا نیز موسی است.

از علی بن حسین (امام سجاد) نیز نقل کرده‌اند: «نامش، نام تیغ سرتراش است».^۵ در

۱. در پاسخ به صفحه ۱۰۷.

۲. منتخب الاثر، ص ۲۰۴.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۵۵.

۴. همان، ص ۴۶.

۵. همان، ص ۴۷.

عربی به تیغ سرتراشی، «موسی» می گویند.

نویسنده با بیان این روایات، می خواهد نتیجه بگیرد که واقفیه معتقدند امام موسی کاظم علیه السلام، مهدی و غایب است.

□ اولاً متون تاریخی و روایات موجود درباره علت تأسیس واقفیه نشان می دهد عده‌ای از اصحاب امام کاظم علیه السلام مثل «علی بن ابی حمزه بطائنی»، «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسی رواسی» که مقدار زیادی از اموال امام کاظم علیه السلام نزدشان بود، به علت وابستگی به مال دنیا، امامت حضرت رضا علیه السلام را انکار کردند و گفتند امام کاظم علیه السلام از دنیا نرفته است و امام مهدی علیه السلام اوست.

زیاد قندی هفتاد هزار دینار، علی بن ابی حمزه سی هزار دینار، عثمان بن عیسی رواسی سی هزار دینار و چند کنیز و... از اموال امام کاظم علیه السلام در اختیار داشتند. آنان با دادن مقداری پول به عده‌ای مثل حمزه بن بزیع، ابن مکاری و کرام خنعمی، آنها را با خود هم عقیده کردند. البته افرادی مثل یونس بن عبدالرحمان فریب آنها را نخوردند و دین خود را به دنیا نفروختند و طبق وصیت امام کاظم علیه السلام، امامت حضرت رضا علیه السلام را ترویج کردند.^۱

ابطال ادعای واقفیه

ثانیاً آیا می توان نص بر امامت ائمه علیهم السلام را به سبب انحراف عده‌ای انکار کرد؟ آیا می توان چون عده‌ای برای مال دنیا، امام کاظم علیه السلام را مهدی معرفی کردند، از نصوص متواتر و صریحی دست برداشت که مهدی علیه السلام را امام دوازدهم می دانند؟! برای ابطال نظر واقفیه کافی است بدانیم:

۱. این روایات را شیخ طوسی از کتاب ابومحمد بن احمد علوی موسوی که به نفع واقفیه نوشته است، نقل کرده و در کتب شیعه اثنا عشری نقل نشده است.^۲

۱. الغیبة، طوسی، صص ۶۳-۶۶.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۳ به بعد.

۲. این روایات، اخبار آحادند و عقاید را نمی‌توان با خبر واحد ثابت کرد.

۳. راویان این احادیث، معروف نیستند.

۴. چون فقط واقفیه، این روایات را نقل کرده‌اند، مورد طعن و اتهام‌اند و نمی‌توان به روایاتی که به نفع خودشان نقل کرده‌اند، اعتماد کرد و احتمال جعلی بودن آنها بسیار زیاد است.

۵. بر فرض صحت این روایات، بسیاری از آنها قابل حمل بر وجه صحیح‌اند.

۶. روایات زیادی که دلالت بر رحلت و شهادت امام کاظم علیه السلام دارد^۱ و روایاتی که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام را امام بعد از خود معرفی می‌کند^۲، نظر واقفیه را باطل می‌کند.

۷. روایات بسیاری داریم که امام مهدی علیه السلام را نهمین فرزند امام حسین علیه السلام^۳، هفتمین فرزند امام باقر علیه السلام^۴، ششمین فرزند امام صادق علیه السلام^۵ پنجمین فرزند امام کاظم علیه السلام^۶ چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام^۷، سومین فرزند امام جواد علیه السلام^۸، فرزند فرزند امام هادی علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام^۹ معرفی کرده است. همچنین روایاتی داریم که نام پدر امام زمان علیه السلام را امام حسن عسکری علیه السلام^{۱۰}، و او را امام دوازدهم و خاتم امامان علیه السلام دانسته است.^{۱۱} بنابراین هیچ تردیدی در قول شیعه اثناعشری درباره مهدی علیه السلام نیست.

۱. غیبت طوسی، صص ۳ - ۳۱.

۲. همان، ص ۳۲ به بعد.

۳. منتخب الاثر، ص ۲۰۴.

۴. همان، ص ۲۱۱.

۵. همان، ص ۲۱۵.

۶. منتخب الاثر، ص ۲۱۸.

۷. همان، ص ۲۲۰.

۸. همان، ص ۲۲۳.

۹. همان، ص ۲۲۶.

۱۰. همان، ص ۲۳۱.

۱۱. همان، ص ۲۴۳.

تہمت جعل حدیث بہ شیعہ

✘ نویسنده در صفحه ۱۲۲ می گوید: [شیعیان] روایت کرده اند کہ ہر گاہ امامی مُرد، فقط امام او را غسل می دهد.^۱ کاظم در بغداد از دنیا رفت؛ در حالی کہ رضا در مدینہ بود. پس چگونہ رضا بعد از کاظم امام شد؟ بلکہ چگونہ کاظم امام شدہ است؟ این دلالت می کند کہ این روایت ہا را مردمان مختلفی کہ از لحاظ فکری و منطقہ ای، مختلف بودند، جعل کرده اند.

نویسنده در پاورقی، جواب ملا صالح مازندرانی از علمای شیعہ را آورده است کہ گفتہ است: بعضی از اولیای الہی، مسافت های طولانی را در مدت کمی طی می کنند (طی الارض)؛ نظیر اسراء پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از مسجد الحرام بہ مسجد الاقصی در مدتی کوتاہ^۲ و مثل تخت بلقیس کہ در یک چشم بہ ہم زدن از مسافت طولانی بہ نزد حضرت سلیمان منتقل شد. پس امام رضا علیہ السلام بہ این کرامت اولی است؛ چون او از اولیای خداست.^۳

سپس نویسنده در ردّ قول ملا صالح مازندرانی می گوید: این سخن، قیاس است. ہمچنین قرآن کہ وحی الہی است انتقال تخت بلقیس را نقل کردہ است. ولی آمدن امام رضا از مدینہ بہ بغداد را چہ کسی برای ما نقل کردہ است [تا بپذیریم؟!]. آیا ہمین کہ بگوییم رضا از اولیای الہی است، در اثبات آمدن او از مدینہ بہ بغداد کافی است!؟

✘ اولاً نویسنده بدون هیچ مدرک و دلیلی، روایات شیعہ را ساختگی می داند و ما نیز گفتیم^۴ چون در کتاب های خودشان دست بردن در روایات، کار عادی و رایجی است، نویسنده فرافکنی می کند و عمل خود را بہ ما نسبت می دهد. گفتنی است کہ

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۹۰.

۲. (اسراء: ۱).

۳. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۳۵۳.

۴. در پاسخ بہ صفحہ ۵۳.

مرحوم علامه امینی رحمته الله به نقل از علمای حدیث شناس اهل سنت، هفتصد جاعل و وَضَاع حدیث را معرفی کرده است.^۱

ثانیاً طی الارض برای اولیای الهی غیر معصوم آسان است؛ تا چه رسد به امام معصوم. اگر روحی، لطیف و متعالی شد، به راحتی جسم را با خود به هر کجا می برد. این مسئله برای برخی از علمای بزرگ و اولیای زمان ما اتفاق افتاده است. علمای اهل سنت نیز در کتب خود، طی الارض را برای افرادی ذکر کرده اند که علامه امینی ده مورد آن را در کتاب شریف «الغدیر» با آدرس آورده است.^۲

ثالثاً بر فرض که قیاس، اختصاص به احکام نداشته باشد و این مورد نیز قیاس باشد؛ اما درخور توجه است که قیاس باطل نزد شیعه، قیاس مستنبط العله است نه قیاس اولویت.^۳ در اینجا ملا صالح مازندرانی از قیاس اولویت استفاده کرده است؛ به بیان دیگر، وقتی طی کردن مسافت طولانی برای تخت بلقیس که از جمادات است، ممکن باشد،^۴ برای یک بنده خاص خدا همچون علی بن موسی الرضا علیه السلام، به طریق اولی ممکن خواهد بود.

بنابراین وقتی طی الارض، امکان عقلی دارد و در خارج نیز بسیار واقع شده است و راویان موثق از وقوع آن خبر داده اند، چگونه می توان به مجرد استبعاد، و بدون هیچ دلیل عقلی یا نقلی آن را منکر شد؟!

همانندی امامان با قرآن در معصوم بودن

رابعاً از نظر شیعه، قرآن معصوم و مصون از خطاست و خدا خود حافظ و نگهدار آن است؛ همان گونه که خداوند می فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ «ما

۱. الغدیر، علامه امینی، ج ۵، صص ۲۰۹ - ۲۷۵.

۲. همان، صص ۱۷ - ۲۱.

۳. مفاتیح الاصول، سید محمد مجاهد طباطبایی، صص ۴۰۷ و ۶۶۴؛ اصول فقه، مرحوم مظفر، ج ۲، ص ۲۰۰.

۴. (نمل: ۴۰).

قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع آن را حفظ می‌کنیم»^۱.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که به اعتقاد شیعه و سنی معصوم است، در حدیث ثقلین که متفق بین شیعه و سنی است، عترت (امامان معصوم علیهم السلام) را همتای قرآن می‌داند.^۲ قرآن نیز امامان را که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، معصوم معرفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۳.

بنابراین کلامی که از امام معصوم علیه السلام صادر شده و راویان معتبر و موثق برای ما نقل کرده‌اند که «امام وقتی از دنیا برود، فقط امام او را غسل می‌دهد»^۴، انکارپذیر نیست. اگر آمدن امام رضا علیه السلام را از مدینه به بغداد برای غسل امام موسی بن جعفر علیه السلام، نپذیریم و راویان این احادیث را زیر سؤال ببریم، نباید سخن هیچ راوی موثق و معتبری را بپذیریم؛ درحالی که این رویکرد، خلاف نظر حدیث‌شناسان شیعه و سنی است.

روایات نص بر ائمه علیهم السلام

☒ نویسنده در صفحه ۱۲۲ عبارتی را از صفحه ۱۰۹ کتاب «معرفة الحديث و تاریخ نشره...»، محمدباقر بهبودی آورده است تا بگوید روایات نص بر ائمه، همگی ضعیف و جعلی است و در زمان غیبت امام زمان علیه السلام یا اندکی قبل از آن جعل شده است؛ وگرنه این همه اختلاف درباره شناخت امامان وجود نداشت و دیگر نیازی به تألیف کتب برای اثبات غیبت و زدودن سرگردانی امت نبود!

☑ اولاً ادعای جعلی بودن تمامی آن احادیث و همچنین جعل آنها در زمان غیبت، مردود است؛ چون گرچه بعضی از این روایات، ضعیف یا مجهول است، ولی برخی از آنها موثق و صحیح است.^۵

۱. (حجر: ۹).

۲. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۵۳.

۳. (احزاب: ۳۳).

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۵. ر.ک. مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۰۳.

افزون بر آن، اصل دوازده نفر بودن امامان، از قریش بودن و باقی بودن آنان تا روز قیامت، از اخبار متواتر اهل سنت است؛ چنان‌که علامه مجلسی در *مرآة العقول*^۱ ذکر کرده است.^۲ بعضی از این روایات، سال‌ها قبل از غیبت صغرا نقل شده است؛ همان‌طور که مرحوم کلینی از قول «محمد بن حسن صفار» نقل کرده است که به محمد بن یحیی گفت روایت خضر علیه السلام را که در آن اسماء مبارک ائمه علیهم السلام ذکر شده است، احمد بن ابی عبدالله برقی، ده سال قبل از غیبت صغرا برایم از داوود بن قاسم جعفری و او از امام جواد علیه السلام و امام جواد علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است.

ثانیاً اختلاف درباره امامت فقط به علت کمبود نصوص نبوده است. گاهی نص وجود داشته است، ولی عده‌ای به سبب خواسته‌های مادی بی‌ارزش دنیا، بی‌تقوایی می‌کردند و نصوص را انکار می‌نمودند؛ مانند انکار حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث دار، حدیث ثقلین و... و نیز مانند فرقه واقفیه که ولایت و امامت حضرت رضا علیه السلام را انکار کردند. گاهی نیز ائمه علیهم السلام به سبب تقیه، امام بعدی را آشکارا به همه معرفی نمی‌کردند. بلکه فقط به یاران نزدیک خود از امام بعدی خبر می‌دادند.

اما اگر مراد این است که چرا همه امامان را یکبار به شیعیان معرفی نکرده‌اند، می‌گوییم همین‌که اصحاب هر امامی، با سؤال از آن امام، امام بعدی خود را می‌شناخته‌اند، تکلیف خود را در اطاعت و پیروی از امام می‌فهمیده، و سرگردانی نداشته‌اند.

ثالثاً نوشتن کتاب‌های متعدد در یک موضوع و مسئله دلیل بر وجود نداشتن نص نیست. بلکه گاهی برای حفظ نصوص از نابودی، کتاب‌های جدیدی نوشته می‌شده است؛ چنان‌که مرحوم کلینی، صدوق و دیگران (رضوان الله علیهم اجمعین) برای حفظ آثار شاگردان مستقیم ائمه علیهم السلام، روایات را از اصول اربعمائه و غیر آنها جمع‌آوری کرده‌اند. گاهی نیز اهمیت یک موضوع یا ضرورت روشنگری در موضوعی، علمای فرهیخته را

۱. ر.ک: *مرآة العقول*، ج ۶، ص ۲۳۱.

۲. ر.ک: امامت را بشناس، ص ۲۶۸.

و اداری به نوشتن کتاب‌های متعدد در آن موضوع می‌کرده است؛ مثل موضوع غیبت که افرادی همچون سلامه بن محمد الارزنی (متوفای ۳۳۹ ه. ق.)، عبدالله بن جعفر حمیری (متوفای ۳۰۰ ه. ق.)، دو کاتب کلینی: نعمانی و صفوانی، و شیخ صدوق، شیخ طوسی و دیگران را و اداری به نوشتن کتاب درباره غیبت کرده، و «بهبودی» نیز در همین کتاب از آنها نام برده است.^۱

اطلاق «مهدی» و «قائم» بر همه امامان به طور عام، و امام زمان علیه السلام به طور خاص

☒ نویسنده در صفحه ۱۲۴ می‌گوید: شیعیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که به علی فرمود: «ای علی! بعد از من، دوازده امام خواهد بود که دوازده مهدی است». ^۲ سپس نتیجه می‌گیرد: پس مهدویت اختصاص به محمد بن حسن عسکری ندارد.

☒ همه امامان ما به لحاظ معنای لغوی، هم هادی و هم مهدی‌اند. نویسنده از اشتراک لفظی بین مهدی لغوی با «مهدی» که نام امام دوازدهم علیه السلام است، دچار اشتباه شده و بدین وسیله خواسته است اختصاص نام مهدی موعود به امام دوازدهم را که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، منکر شود؛ در حالی که روایات متعددی در کتب معتبر اهل سنت آمده است که «مهدویت» را به همین معنای آمدن شخصی در آخرالزمان برای پاک کردن دنیا از ظلم و گستراندن عدل، ذکر کرده است؛ برای نمونه احمد بن حنبل در مسند نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است که خداوند او را در شبی برای اصلاح در عالم می‌فرستد». ^۳ البانی در سلسله الصحیحہ این حدیث را صحیح دانسته است. ^۴

۱. معرفة الحديث، بهبودی، ص ۹۶.

۲. الغیبة، طوسی، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴.

۴. السلسلة الصحیحہ، البانی، ش ۲۳۷۱.

همچنین ابوداود در سنن از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است».^۱ البانی نیز در صحیح الجامع آن را حسن دانسته است.^۲ بنابراین آیا می‌توان این «مهدی» را متعدد دانست؟! چگونه شما برای ردّ طرف مقابل خود از مسلمات خودتان دست برمی‌دارید و حقایقی را که در کتاب‌های خودتان آمده، انکار می‌کنید؟!

بنابراین اطلاق «مهدی» و «قائم» بر امامان دیگر، به‌طور عام، منافاتی با نامیده شدن امام زمان ﷺ به این نام‌ها ندارد و همه ائمه علیهم‌السلام با این بیان، «مهدی» و «قائم» اند. امام باقر علیهما السلام در پاسخ حکم‌بن ابی‌نعیم که از قائم آل محمد ﷺ سؤال می‌کند، فرمود: «ای حکم! همه ما (امامان) قائم به امر خداییم». راوی می‌گوید: «گفتم پس تو مهدی هستی؟» فرمود: «همه ما (امامان)، به سوی خدا هدایت می‌کنیم...».^۳ در روایت دیگری امام صادق علیهما السلام در پاسخ کسی که از قائم سؤال می‌کند، فرمود: «همه ما (امامان) یکی پس از دیگری قائم به امر خداییم».^۴

در روایت دیگری، پیامبر اکرم ﷺ به علی علیهما السلام فرمود: «امامان مهدی و معصوم، از فرزندان تو هستند. تو اول آنهايي و آخرین آنها همنام من است که زمین را پر از عدل می‌کند؛ همان‌طور که پر از ظلم شده است».^۵ امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیهما السلام به آن فرد یهودی فرمود: یا یهودی، لهذه الأمة اثنا عشر اماماً مهدياً كلهم هادٍ مهدي لا يضرهم خذلانٌ من خذلهم.^۶ ای یهودی! برای این امت، دوازده امام مهدی است که همه آنها هدایت‌کننده هدایت‌شده‌اند و یاری نکردن افراد، به آنان ضرری نمی‌زند.

۱. سنن ابی‌داود، ابتدای کتاب المهدی باب الملاحم شماره ۴۲۸۵.

۲. الصحیح الجامع، البانی، ص ۲۰، ش ۶۷۳۶.

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴. همان، ج ۲.

۵. الغیبة، نعمانی، ص ۹۳.

۶. همان، ص ۹۸.

امام حسین علیه السلام نیز فرمود: «از ما دوازده مهدی وجود دارد که علی بن ابی طالب اول آنهاست و نهمین فرزند من که همان قائم بالحق است، آخرین آنهاست...»^۱.

تعداد امامان شیعه

☒ نویسنده در صفحه ۱۲۴ می گوید: شیعیان از پیامبر روایت کرده اند: «من و دوازده فرزندم و تو ای علی، پایه و میخ زمین هستیم».^۲ نویسنده سپس می گوید: پس چند نفر می شوند؟! سیزده امام.

☑ اولاً این روایت، ضعیف است؛ چنان که علامه مجلسی فرموده است.^۳ ثانیاً تعداد کسانی که اوتاد زمین نامیده شده اند، طبق همین روایت، چهارده نفر است که به چهارده معصوم، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و یازده فرزند آن دو (علی و فاطمه علیها السلام) اشاره دارد و بیانگر اهمیت و عظمت ائمه معصوم است؛ به طوری که آنان نگهدارندگان زمین اند. در این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که سیزده امام، بلکه فرمود: «من و دوازده فرزندم و تو ای علی پایه و میخ (نگهدارنده) زمین هستیم».

ثالثاً همین روایت را شیخ طوسی در کتاب غیبت از عمرو بن ثابت از ابوالجارود به طریق دیگری نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من و یازده فرزندم و تو ای علی علیه السلام پایه و میخ زمین هستیم...».^۴

رابعاً شما می خواهید به این وسیله، دوازده نفر بودن امامان را انکار کنید. ولی غافل از آنکه روایات «اثنی عشر ائمه» را فقط شیعه نقل نکرده است. بلکه در کتب معتبر اهل سنت، روایاتی در حد تواتر وارد شده است که دلالت دارد بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۳. مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۳۲.

۴. غیبت طوسی، ص ۱۳۹؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۹.

امام خواهند بود و تا روز قیامت امامت آنها ادامه خواهد یافت. این گونه روایات، بیانگر عقیده شیعه بر دوازده امام بودن جانشینان پیامبر است.^۱

رجعت، اعتقادی مطابق قرآن

✘ نویسنده در صفحه ۱۲۴ عبارتی از مرحوم صدوق آورده است: امامان، دوازده نفرند و دوازدهمین آنها همان است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند. سپس بعد از او، همان‌طور خواهد شد که او بگوید یا امامی بعد از او می‌آید یا قیامت برپا خواهد شد و ما مکلفیم که به دوازده امام و به آنچه دوازدهمین امام می‌گوید، معتقد باشیم.^۲

سپس نویسنده عبارت مرحوم کفعمی را در کتاب مصباح آورده که چنین دعا کرده است: «خداوندا! بر والیان زمان او (مهدی) و امامان بعد از او درود فرست». ^۳ سپس نتیجه می‌گیرد که او آخرین امام نیست و آنها (امامان) دوازده نفر نیستند.

✗ اگر از اشتباه آشکار مترجم که در ترجمه‌اش، یک امام بعد از امام دوازدهم وارد کرده است و ما ترجمه صحیح آن را ذکر کردیم، بگذریم، این سخن مرحوم شیخ صدوق رحمته الله علیه در پاسخ به یک اشکال زیدیه است. مراد از آمدن امام بعد از امام دوازدهم، شاید «امام» به معنای لغوی آن است؛ یعنی شخصی که امور جامعه را به عهده بگیرد که در این صورت، منافاتی با دوازده امام بودن جانشینان پیامبر ندارد. اما اگر «امام» به همان معنای امام معصوم باشد، اشاره به «رجعت» دارد که یکی از اعتقادات شیعه اثناعشری است.^۴

درخور توجه است که رجعت به معنای بازگشت حجت‌های الهی و ائمه علیهم السلام و

۱. ر. ک: مرآة العقول، ج ۶، ص ۲۳۱؛ امامت را بشناس، ص ۲۶۸.

۲. کمال‌الدین، ص ۷۷.

۳. مصباح، کفعمی، ص ۵۵۰.

۴. علمای شیعه درباره رجعت کتاب‌های زیادی نوشته‌اند. آقای سید هاشم رسولی محلاتی در مقدمه کتاب «الایقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه» اثر شیخ حر عاملی و ترجمه احمد جنتی، نام ۳۹ کتاب و رساله را در باب رجعت ذکر کرده است.

دشمنان آنها و بازگشت عده‌ای از مؤمنان و غیرمؤمنان، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام است. شیخ صدوق رحمته الله علیه در این باره می‌گوید: «آنچه شیعه امامیه به آن اعتقاد دارد، این است که خدای متعال هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام گروهی از مؤمنان را که مرده‌اند و گروهی از دشمنان ایشان را به دنیا باز می‌گرداند»^۱.

شیخ مفید رحمته الله علیه می‌گوید: «امامیه بر لزوم رجعت بسیاری از اموات به دنیا، قبل از قیامت، اتفاق نظر دارند»^۲. همچنین می‌گوید: «آنها که ایمان کامل دارند و آنها که کافر محض‌اند، هنگام قیام مهدی علیه السلام به دنیا برمی‌گردند»^۳.

«رجعت» از نظر عقلی، ممکن است و منعی ندارد. شواهد زیادی نیز بر وقوع آن هست. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾^۴. خدا حضرت عذیر پیامبر را بعد از صد سال مُردن، به دنیا برگرداند. همچنین خداوند رجعت هفتاد نفر از همراهان حضرت موسی علیه السلام که درخواست دیدن خداوند را داشتند، بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ...﴾^۵ و نیز می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ...﴾^۶.

همچنین درباره رجعت هزاران تن از بنی اسرائیل که بعد از مُردن، به دعای حضرت حزقیل یا ارمیای پیامبر به دنیا بازگشتند^۷، می‌فرماید:

«آیا ندیدی گروهی [از بنی اسرائیل] را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند و آنان هزاران نفر بودند و خداوند فرمان مرگ آنها را صادر کرد [و به همان بیماری مردند] سپس آنها را زنده کرد»^۸.

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. اوائل المقالات، مفید، ص ۴۶.

۳. تصحیح اعتقادات امامیه، مفید، ص ۹۰.

۴. (بقره: ۲۵۹).

۵. (بقره: ۵۶).

۶. (اعراف: ۱۵۵).

۷. (بقره: ۲۴۳).

۸. تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۶۸؛ مجمع البیان، طبرسی، ج ۲، ص ۳۴۶.

همان‌طور که اُمت‌های پیشین رجعت داشتند، برای امت پیامبر اسلام ﷺ نیز رجعت وجود دارد. روایات زیادی از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) در این باره رسیده است که رجعت در امت پیامبر ﷺ تحقق خواهد یافت.^۱ امام رضا (علیه‌السلام) در جواب مأمون که از رجعت سؤال کرده بود، فرمود: «رجعت، حق است. در امت‌های سابق بوده و قرآن از آن سخن گفته است...»^۲

امام صادق (علیه‌السلام) نیز فرمود که هرکس به هفت چیز اقرار داشته باشد، مؤمن است. ایشان یکی از آن هفت چیز را ایمان به رجعت برشمرد.^۳ امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: «کسی که به رجعت اقرار داشته باشد، به یقین مؤمن و از شیعیان ما اهل بیت است».^۴

در همین روایات ذکر شده است که اولین امامی که بعد از ظهور و تحقق حکومت مهدی (علیه‌السلام) رجعت خواهد کرد، حضرت امام حسین (علیه‌السلام) است^۵ و امیرمؤمنان (علیه‌السلام) رجعت‌های مکرر و متعدد خواهد داشت.^۶

ابن ابی‌الدنیا^۷ که از علمای اهل سنت است و ذهبی او را محدث، عالم، صدوق می‌داند^۸ و ابن‌ندیم او را ورع و زاهد، عالم به اخبار و روایات می‌شناسد^۹، کتاب «مَن عاش بعد الموت» را درباره کسانی که بعد از مرگ، زنده شده‌اند، نوشته است.

در عبارت کفعمی در مصباح نیز همین دو احتمال است؛ یعنی یا امام به معنای لغوی آن است؛ مثل امام جمعه، امام جماعت و امام مسلمانان یا اگر مراد از «امام»، به معنای اصطلاحی آن نزد شیعه باشد، امامان معصومی را که بعد از ظهور امام دوازدهم (علیه‌السلام) در زمان رجعت خواهند آمد، دعا کرده است؛ چنان‌که گذشت.

۱. ر. ک: الشموس المضيئه، آیت الله شیخ علی پهلوانی، ص ۱۹۳ تا آخر کتاب.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۵۹.

۳. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۱.

۴. همان.

۵. همان، صص ۷۶ و ۱۰۳.

۶. همان، صص ۴۲ و ۴۶.

۷. متولد ۲۰۸ هـ ق و متوفای ۲۸۱ هـ ق که کتاب‌های زیادی نوشته است.

۸. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۱۸۲.

۹. الفهرست، ابن‌ندیم، ص ۲۶۲.

احوالات شخصی، مسجد جمکران و رفتار حضرت با مساجد و مشرکان

جزیره خضراء

✘ نویسنده در صفحه ۱۲۶ می‌گوید: اکنون عمر مهدی، ۱۱۷۲ سال است. سؤال این است که آیا تا به حال ازدواج کرده یا مجرد است؟ آیا برای او جایز است تا این مدت مجرد باشد؟ و اگر ازدواج کرده، آیا همسرش نیز هم‌سن اوست یا هر سی سال یکبار، زن دیگری می‌گیرد؟ و آیا فرزند دارد؟ و آیا آنها نیز سالخورده‌اند؟ و سؤالات دیگری که جواب آنها جز در کتاب «الجزیره الخضراء و قضیه مثلث برمودا» یافت نمی‌شود که می‌گوید: «مهدی در جزیره سرسبزی است که زن و بچه دارد و آنها مالک آن جزیره‌اند». ولی کسی نمی‌داند که این جزیره کجاست!

✘ اولاً مرحوم مجلسی روایت مربوط به جزیره خضراء را در باب جداگانه‌ای نقل می‌نماید و تصریح می‌کند که این حدیث را در هیچ کتاب معتبری نیافته است. درخور ذکر است که ایشان با تتبع زیادی که داشته، و با آنکه همه کتب و رسائل شهید^{علیه السلام} نزدش بوده است^۱، به این روایت دست نیافته است.^۲

این روایت، مسند نیست و اگر هم مسند باشد، دلیلی بر وثاقت راویان آن نداریم. علما و

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۰.

۲. همان، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

محققان بسیاری از شیعه آن را از نظر سند و متن، ناصحیح دانسته و گفته‌اند هیچ راهی برای قبول آن، و اعتماد بر آن نیست^۱ و دلایل زیادی را در رد آن در کتب خود آورده‌اند.^۲

در ضمن، صرف اینکه عالمی مثل مرحوم علامه مجلسی، آن روایت را در کتاب خود آورده است، دلیل بر صحت، و نیز قبول آن از طرف وی نیست. چه بسیار روایاتی که در مجامع روایی آمده است و مؤلف آن کتاب یا محققان دیگر، با نقد و بررسی سندی و متنی، آن را نپذیرفته‌اند.

افزون بر اینها، هیچ ربطی بین جزیره خضراء و مثلث برمودا نیست؛ چون به صرف وجود جزیره‌ای در مثلث برمودا و وجود آب سفید (ماء ابیض) در آن، دلیل نمی‌شود که مثلث برمودا همان جزیره خضراء باشد. وجود مثلث برمودا اگر هم صحیح باشد، دلیلی بر صحت حدیث جزیره خضراء نیست.

امام زمان علیه السلام و مسئله ازدواج

ثانیاً مسئله همسر و فرزند داشتن آن حضرت، یکی از آن مسائلی است که برای ما روشن نیست و از حقیقت آن آگاه نیستیم؛ مثل امور زیاد دیگری که در عالم هست و ما از آن بی‌خبریم. از طرفی، ازدواج سنت مؤکد نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و امام زمان علیه السلام به رعایت و عمل به این سنت اسلامی و محمدی صلی الله علیه و آله از همه سزاوارتر است؛ به‌ویژه آنکه معصوم علیه السلام تا جایی که ممکن باشد و مصلحت بالاتری در کار نباشد، هیچ مستحبی را ترک نمی‌کند و هیچ مکروهی را مرتکب نمی‌شود. از طرف دیگر، امام وظیفه غیبت را به عهده دارد و ازدواج خواه ناخواه باعث برملا شدن راز غیبت می‌شود.

روایات در این زمینه، دو دسته‌اند: برخی روایات، همسر^۳ و فرزند داشتن حضرت

۱. ماذا عن الجزيرة الخضراء، سید جعفر مرتضی عاملی، ص ۸۵.

۲. تاریخ الغیبة الكبرى، ص ۷۵.

۳. الغیبة، طوسی، ص ۱۰۲؛ تاریخ الغیبة الكبرى، ص ۶۹.

را تأیید می‌کند و برخی دیگر از روایات، آن را انکار می‌کند.^۱

بسیاری از علما مثل شیخ مفید، شیخ طوسی و علامه مجلسی روایات دسته اول را صحیح ندانسته، و با استناد به روایات دسته دوم، فرزند داشتن را برای آن حضرت نپذیرفته‌اند.^۲

اگر اصل ازدواج را هم کسی بپذیرد باز مجهولات و احتمالات زیادی وجود دارد که برای ما روشن نیست و ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آیا همسر و فرزندان امام، می‌دانند که آن حضرت، امام زمان است یا او را فردی عادی می‌دانند؟!

۲. امام فقط همسر دارد یا فرزند هم دارد؟

۳. عمر همسر و فرزندان نیز مثل امام طولانی است یا آنها عمرهای کوتاه و طبیعی دارند؟

۴. آنها امام را به صورت عمر طبیعی، جوانی و پیری، می‌بینند یا امام برای آنها همیشه به صورت جوان و بدون تغییر در قیافه و سن خواهد بود؟ و احتمالات و سؤالات دیگری که در این زمینه وجود دارد. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که اگر هم حضرت همسر و فرزند، یا فقط همسر داشته باشد، به هیچ وجه نباید با مخفی ماندن راز غیبت حضرت منافات داشته باشد؛ چون شناخته شدن آن حضرت قبل از فرا رسیدن زمان ظهور، با هدف و فلسفه غیبت آن حضرت منافات دارد.^۳

در پایان این مطلب، تأکید می‌کنیم که همسر و فرزند داشتن یا نداشتن آن حضرت، هرگز دلیلی بر وجود نداشتن امام زمان علیه السلام نیست؛ همانند قیامت که با وجود روایات و آیات فراوان، همچنان نکات مخفی و مجهول فراوانی درباره آن هست. ولی همه

۱. اثبات الوصیه، ص ۲۰۸؛ الغیبه، طوسی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲. ماذا عن الجزيرة الخضراء، ص ۶۸ به بعد. به نقل از ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۶ (صفحه آخر)؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵؛ اعلام الوری، شیخ طوسی، ص ۴۶۶.

۳. ر. ک: تاریخ الغیبه الکبری، صص ۵۹ - ۶۵.

مسلمانان با قطع و یقین، اصل وجود قیامت و بهشت و جهنم را تصدیق می‌کنند و هرگز آن مجهولات، باعث انکار اصل آن نمی‌شود. درباره امام زمان علیه السلام نیز اگرچه اصل همسر و فرزند داشتن یا نداشتن، تعداد و سن و مکان زندگی آنها و از این قبیل مطالب، به‌طور قطعی روشن و واضح نیست، ولی به هیچ وجه، موجب انکار اصل وجود امام عصر علیه السلام که با اخبار متواتر ثابت شده است، نمی‌شود.

تاریخچه مسجد جمکران

✘ نویسنده از صفحه ۱۲۷ تا صفحه ۱۳۴ داستان تأسیس مسجد جمکران را که در کتب شیعه ذکر شده، آورده است که حسن بن مثله جمکرانی در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال ۳۹۳ ه. ق. نیمه‌شب با صدایی از خواب بیدار شده، و به محضر امام زمان علیه السلام رسیده است. آن حضرت نیز زمین معینی را به او نشان داده و دستور ساختن مسجد در آن مکان را صادر فرموده و علائمی را برای او معین کرده است؛ از جمله گوسفند ابلق (سیاه و سفید) در گله جعفر کاشانی را خریداری و ذبح کند و بین بیماران تقسیم نماید تا شفا یابند.

همچنین حضرت دستور خواندن دو رکعت نماز در مسجد جمکران و خواندن نماز امام زمان علیه السلام را به حسن بن مثله داده است و ثواب نماز در آن مسجد را مثل نماز خواندن در بیت عتیق (کعبه) دانسته است. سپس حسن بن مثله نزد سید ابوالحسن رضا از فقهای با تقوای آن زمان می‌رود و متوجه می‌شود که سید ابوالحسن رضا اطرافیان، منتظر آمدن اویند و خود سید ابوالحسن رضا امام زمان علیه السلام را در خواب دیده و مأمور به تصدیق مطالب حسن بن مثله شده است.

سپس حسن بن مثله، گوسفند مزبور را در گله جعفر کاشانی می‌یابد و دستور امام را اجرا می‌کند. سپس در همان مکان که امام زمان علیه السلام معین کرده بود، مسجدی می‌سازد و از آن پس رفت‌وآمد به آن مسجد و نماز خواندن در آن شروع می‌شود.

نویسنده در پاورقی صفحه ۱۳۰ می‌گوید: آیا این تشویق و ایجاد رغبت به مسجد جمکران

و نماز خواندن در آن، تلاش برای منصرف کردن مسلمانان از مکه و مدینه نیست؟! سپس در پاورقی صفحه ۱۳۲ می‌گوید: وقتی نماز خواندن در مسجد جمکران گویی نماز خواندن در خانه خداست، پس چه نیازی به زیارت مکه و مدینه وجود دارد؟

آن‌گاه در صفحه ۱۳۵ می‌گوید: این روایت جز از طریق این فرد مجهول (حسن بن مثله جمکرانی) روایت نشده است. همچنین در همان صفحه می‌گوید: مگر در نامه‌هایی که از طرف امام زمان علیه السلام به نایب چهارم (علی بن محمد سمري) رسیده، مهدی علیه السلام نگفته است کسی که قبل از خروج سفیانی و صیحه، ادعای مشاهده مرا داشته باشد، دروغ‌گوست.^۱

نویسنده باز در همان صفحه می‌گوید: این مسجد در حال حاضر موجود است و به شکل نوینی بنا شده است و شیعیان از هر طرف برای نماز خواندن به آنجا می‌آیند و صدقه و خیرات خود را در صندوق‌هایی که داخل مسجد گذاشته شده است، می‌اندازند.

سپس نویسنده می‌گوید: چگونه شیعیان به خود اجازه داده‌اند که نمازی با صفات و ویژگی‌های جدید بخوانند و مطمئن شوند که این مکان فضیلت دارد و گمان برند که نماز خواندن در آن برابر با نماز خواندن در کعبه و مسجد الحرام است؟!

☑ برای روشن شدن بحث توجه به نکات زیر ضروری است: ۱. اصل داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران در کتب معتبر شیعه ذکر شده است.^۲ البته در سال وقوع این داستان، سه احتمال وجود دارد:

الف) این قصه در سال ۳۹۳ هـ. ق اتفاق افتاده، و نخستین بار «ابن قتال نیشابوری» متوفای ۵۰۸ هـ. ق آن را در کتاب خود «مونس‌الحرزین» آورده است و بقیه علما پس از ایشان در کتب خود نقل کرده‌اند.

البته بعضی کتاب مونس‌الحرزین را اثر شیخ صدوق دانسته‌اند^۳ که صحیح نیست؛

۱. کمال‌الدین، ص ۵۱۶.

۲. اماکن زیارتی منتسب به امام زمان در ایران و جهان، علی‌اکبر مهدی‌پور.

۳. جنة المأوی، محدث نوری، الحکایة الثامنة.

زیرا شیخ صدوق چنین کتابی نداشته است و نجاشی که در کتاب رجال خود حدود دوست کتاب از ایشان را نام می‌برد، کتابی به نام مونس‌الحزین را نام نمی‌برد. همچنین شیخ طوسی در «فهرست» می‌گوید^۱ که شیخ صدوق حدود سیصد کتاب نوشته است. ایشان کتاب‌های زیادی را می‌شمارد. ولی نامی از مونس‌الحزین نمی‌برد. افزون بر اینها، شیخ صدوق در سال ۳۸۱ ه. ق رحلت کرده است و نمی‌تواند قضیه‌ای را نقل کند که دوازده سال بعد در سال ۳۹۳ ه. ق اتفاق افتاده است.

گفتنی است کتاب مونس‌الحزین، اثر ابن‌فتال نیشابوری است؛ زیرا شاگردش ابن‌شهر آشوب مازندرانی متوفای ۵۸۸ ه. ق در کتاب خود^۲ روایتی را از کتاب مونس‌الحزین ابن‌فتال نیشابوری نقل می‌کند. شیخ عباس قمی نیز در کتاب «فوائد الرضویه»، سه کتاب برای ابن‌فتال نیشابوری ذکر می‌کند: «روضه الواعظین»، «التنویرفی التفسیر» و «مونس‌الحزین».^۳

اما اینکه معروف است مؤلف کتاب تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر شیخ صدوق رحمته‌الله، این داستان را نخستین بار در کتاب تاریخ قم آورده است، نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا تاریخ تألیف این کتاب سال ۳۷۸ ه. ق است؛ یعنی پانزده سال قبل از سال وقوع داستان مسجد جمکران. بنابراین اگر در چاپ‌های عربی تاریخ قم یا در ترجمه فارسی آن که در سال ۸۶۵ ه. ق به قلم «حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی» صورت گرفته، داستان جمکران آمده است، شاید بعد از نگارش، در متن کتاب تاریخ قم وارد شده باشد؛ به این صورت که ابتدا در حاشیه کتاب تاریخ قم نوشته شده و سپس در طول زمان در استنساخ‌های بعدی وارد متن شده باشد.^۴

۱. فهرست، شیخ طوسی، ص ۱۵۷، ش ۶۹۵.

۲. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۷۵.

۳. فوائد الرضویه، ص ۴۶۹.

۴. آیینه اسرار، حسین کریمی قمی.

ب) سال وقوع این داستان ۲۹۳ هـ. ق باشد؛ چنان که بعضی از مورخان نقل کرده‌اند و از ظاهر کلام حضرت آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی رحمته‌الله به دست می‌آید؛ چون ایشان گفته است: «این مسجد از زمان غیبت صغرا تاکنون مورد احترام شیعیان بوده است و بنای اول مسجد در زمان حسن بن مثله تأسیس شده، و بنای دوم آن در زمان شیخ صدوق رحمته‌الله بوده است».^۱

پس اگر سال وقوع این داستان، ۳۹۳ هـ. ق باشد، غیبت کبرا بوده است نه غیبت صغرا؛ چون پایان غیبت صغرا سال ۳۲۹ هـ. ق بوده است. طبق این تاریخ (۲۹۳ هـ. ق) هیچ اشکالی ندارد که مرحوم شیخ صدوق برای نخستین بار این داستان را نقل کرده باشد و نویسنده تاریخ قم نیز که معاصر شیخ صدوق بوده است، آن را از شیخ صدوق آورده باشد.

ج) سال وقوع آن ۳۷۳ هـ. ق باشد نه ۳۹۳ هـ. ق بنا بر آنچه حاجی نوری در «نجم الثاقب»، «جنة المأوی»، «مستدرک الوسائل» و دیگر کتب خود گفته است که در اصل، «سبعین» یعنی هفتاد بوده، و چون «سبعین» شبیه به «تسعین» یعنی نود است، تصحیف و اشتباه شده است.^۲

بنا بر چنین احتمالی نیز می‌توان گفت شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ. ق) که در آن زمان در قم زندگی می‌کرده است، واقعه را از حسن بن مثله، و صاحب کتاب تاریخ قم نیز در سال ۳۷۸ هـ. ق از شیخ صدوق رحمته‌الله نقل کرده است و بعد هم علمای دیگر در کتب خود ذکر کرده‌اند تا به امروز.

توجه مراجع و بزرگان به مسجد جمکران

۲. توجه مراجع بزرگ تقلید و علمای ربانی از گذشته تاکنون برای رفتن به این مسجد و عبادت کردن در آن، نشان از عظمت و اهمیت این مسجد دارد. کلمات و

۱. به نقل از خبرنگار مسجد جمکران، شماره اول، ص ۲.

۲. نجم الثاقب، حسین طبرسی نوری، ص ۲۵۰.

سخنان بزرگان شیعه درباره مسجد جمکران نیز گویای همین مطلب است که در کتاب‌هایی گردآوری شده است.^۱

تصدیق و تأیید بزرگانی همچون حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی که به اتفاق نظر اهل تحقیق، مردی دقیق بوده است، گواهی بر درستی داستان تأسیس مسجد جمکران است.^۲ علم‌الهدی فرزند محدث و فقیه بزرگ، فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ ه.ق) می‌نویسد:

در سنه ۱۰۸۰ هجری در جوار والد مشرف شدیم به حرم اهل بیت (ع) (حرم حضرت معصومه (ع)) و بعد مشرف شدیم به زیارت مسجد مقدس جمکران، که از مضافات قم المشرفه می‌باشد. حقیر فقیر شنیدم از والد مکرم روحی فداه که مولانا شیخ محمد بهاء الدین عاملی (شیخ بهایی) عطر الله مرقده و مولانا حضرت علامه آخوند محمدتقی مجلسی عطر الله مضجعه، به این مکان مقدس مشرف می‌شدند.^۳

ظهور کرامات و معجزات در مسجد جمکران

۳. سند دیگر اعتبار این مسجد مقدس، ظاهر شدن کرامات و معجزات برای افراد گوناگون، زیارت امام زمان (عج) در آن برای عده‌ای از مشتاقان، شفا یافتن و باز شدن گره از مشکلات مردم در این مکان مقدس است که نمونه‌هایی از آن را افراد موثق نقل کرده‌اند و ما بنا به اختصار، به آنها نمی‌پردازیم. خواننده محترم می‌تواند به کتاب‌های مربوط به این موضوع مراجعه کند.^۴

۴. اگر هم کسی در سند این داستان مناقشه کند، می‌توان گفت که این روایت، دست‌کم روایت مرسل است. در علم اصول فقه شیعه نیز به اثبات رسیده است که طبق

۱. مسجد مقدس جمکران تجلیگاه صاحب الزمان، سید جعفر میرعظیمی، ص ۳۶ به بعد.

۲. سر دلبران، آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی، ص ۲۴۸.

۳. نسخه خطی مجموعه نامه‌ها و مکاتبات و نوشته‌های علم‌الهدی، فرزند فیض کاشانی که در کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی موجود است. به نقل از ترجمه تاریخ قم، ص ۱۱۳. به تحقیق: محمدرضا انصاری قمی.

۴. مسجد مقدس جمکران تجلیگاه صاحب الزمان، صص ۷۰ - ۱۴۴.

قاعده تسامح در ادله سنن، یعنی سختگیری و دقت زیاد نکردن در روایاتی که بر استحباب کاری دلالت دارند، نماز خواندن در این مکان مقدس به قصد رسیدن به پاداش و اجر، نه تنها اشکال ندارد، بلکه به انجام‌دهنده آن پاداش و اجر داده می‌شود. ۵. اگر این داستان، ساختگی باشد، اصل ساختن مسجد و رفتن به آن برای عبادت، نه تنها بدعت نیست، بلکه به سازندگان و آبادکنندگان آن، پاداش داده می‌شود. مسجد جمکران هم از این قاعده مستثنا نیست.

روایات زیادی در فضیلت ساختن مسجد در منابع روایی شیعه و اهل سنت نقل شده است؛^۱ برای نمونه بخاری در صحیح خود^۲ نقل کرده است که وقتی عثمان بن عفان خواست مسجد پیامبر را بنا نماید و به آن اضافه کند، عده‌ای اعتراض کردند. عثمان از پیامبر نقل کرد: «هرکس مسجدی بنا کند و قصدش خدا باشد، خدا همانند آن مسجد را برایش در بهشت بنا می‌کند».

نماز امام زمان علیه السلام، سراسر توحید

۶. نمازی که به دستور امام زمان علیه السلام در این مسجد مقدس خوانده می‌شود، سراسر توحید و توجه به پروردگار است و تکرار جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» شاهد این معناست. استحباب این نماز فقط با روایت حسن بن مثله ثابت نشده است. بلکه علمای شیعه در کتاب‌های خود از طرق دیگری، این نماز را که معروف به نماز امام زمان علیه السلام است، ذکر کرده‌اند: سید بن طاووس در کتاب «جمال الاسبوع»^۳، شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع‌البیان در کتاب «کنوز النجاج»، کفعمی در «مصباح»^۴، قطب راوندی در

۱. جامع الاحادیث، سیوطی، قسم الاقوال، ش ۷۴۲۱؛ کنز العمال، متقی هندی، ش ۲۰۳۴۷؛ مصنف، ابن‌ابی‌شبیبه،

ج ۸، ص ۱۷۲؛ السنن الكبرى للبيهقي و في ذيله الجوهر النقي، ج ۶، ص ۱۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲۲.

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶۵.

۳. جمال الاسبوع، سید بن طاووس، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۴. مصباح، کفعمی، ص ۳۹۶.

کتاب «دعوات»^۱ و سید بن طاووس در «مهج الدعوات»^۲.

از این گذشته، تکرار یک آیه از سوره فاتحه الکتاب، از نظر علمای شیعه و سنی و حتی وهابی اشکال ندارد. حضرت آیت الله العظمی سید محمدکاظم یزدی از فقهای بزرگ شیعه می گوید: «تکرار آیه در نماز واجب و غیرواجب با گریه جایز است». در روایت آمده است که امام سجاد علیه السلام، آیه ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را آن قدر تکرار می کرد تا جایی که نزدیک بود جان دهد. در روایت دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال می شود که آیا نماز گزار می تواند در نماز واجب وقتی به آیه خوف، مثل آیات عذاب می رسد، گریه کند و آیه را تکرار نماید؟ فرمود: «هرچه بخواهد می تواند تکرار نماید و اگر گریه کند اشکال ندارد»^۳.

«محمد صالح عثیمین» مفتی عربستان سعودی می گوید:

تکرار آیه در نماز نافله، مستحب است. نماز گزار می تواند آیه ای را که تکرارش موجب خشوع در قلب می شود، تکرار کند؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز شب هنگامی که به آیه ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۴ رسید، تا وقت نماز صبح و در حال نماز آن را تکرار می فرمود... اما در نماز فریضه، طبق قاعده ای که نزد اهل علم هست، می گویند آنچه در نافله ثابت است، در فریضه هم ثابت است. طبق این قاعده که سنت هم بر آن دلالت دارد، حتی در نماز فریضه اگر به آیه ای رسیدی که تکرارش موجب خشوع می شود، آن را تکرار کن.^۵

مرکز فتوای شبکه اسلامیة نیز که زیر نظر دکتر عبدالله فقیه است، در پاسخ به حکم

تکرار سوره فاتحه الکتاب (حمد) در نماز، می گوید:

۱. دعوات، قطب راوندی، ص ۸۹.

۲. مهج الدعوات، سید بن طاووس، صص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۳. عروة الوثقی، فصل فی مستحبات القراءة، مسئله ۴.

۴. (مائده: ۱۱۸).

۵. اللقاء الشهیری، محمدصالح عثیمین، لقاء ۳۹، مسئله ۳.

تکرار حمد یا آیه‌ای از آن، هرچند عمدی باشد، بنابر مذهب امام احمد بن حنبل، موجب بطلان نماز نمی‌شود. ولی مکروه است... و اما شافعیه پس نووی در «المجموع» از امام الحرمین نقل کرده است که اگر کلمه‌ای از آن را بدون علت تکرار کند، از نظر من با تکرار آیه، موالات در نماز قطع نمی‌شود... بغوی نیز گفته است اگر آیه را تکرار کند، قرائت قطع نمی‌شود و آنچه مورد اعتماد مالکیه است، این است که با تکرار عمدی سوره حمد، نماز باطل نمی‌شود.^۱

۷. مراد از مشاهده در توقیع شریف، همان‌طور که گفتیم^۲، مشاهده معمولی نیست. بلکه به قرینه مقام، ادعای سفارت و نیابت از امام زمان علیه السلام بعد از نایب چهارم آن حضرت است که مدعی آن، دروغگو معرفی شده است.

۸. دعوت به نماز خواندن در مسجد جمکران، نه تنها موجب انصراف و روی برگرداندن مسلمانان به ویژه ایرانیان از مکه و مدینه نیست، بلکه مشوق آنان نیز است. اشتیاق و استقبال زیاد ایرانیان برای رفتن به عمره و حج و زیارت خانه خدا و آمار ثبت‌نام کنندگان و منتظران این سفر معنوی، شاهد این مدعاست.

با وجود این، آیا هیچ فرد بانصافی می‌پذیرد که وجود مسجد مقدس جمکران مانع رفتن ایرانیان به مکه و مدینه می‌شود؟!

تشویق به عمل، با قرار دادن ثواب حج برای آن

۹. اگر هم پاداش نماز خواندن در مسجد جمکران همانند کسی باشد که در بیت عتیق نماز خوانده است، مانع از زیارت مکه و مدینه نمی‌شود. بلکه برخی روایات، برای تشویق و ایجاد انگیزه در انجام دادن یک عمل، ثواب آن را مثل نماز خواندن در کعبه و مسجد الحرام دانسته است. اگر بنا باشد قرار دادن پاداش عملی برای عمل دیگر،

۱. فتاوی الشبکه الاسلامیه، ش ۵۳۱۳۳.

۲. در پاسخ به صفحه ۷۴.

موجب ترک آن عمل شود، باید قرار دادن ثواب حج برای هر عمل دیگری، موجب ترک حج شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس صبح زود به مسجد برود و قصدش فقط آموختن امر خیر یا آموزش دادن امر خیری باشد، پاداشش مثل پاداش حاجی است که حج کامل انجام داده است».^۱ همچنین ابوداود در «سنن»، احمد در «مسند» و بیهقی نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس از خانه‌اش با وضو به طرف نماز واجبی حرکت کند، پاداشش مثل پاداش حاجی در حال احرام است».^۲

ترمذی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که هرکس نماز صبح را با جماعت بخواند و سپس تا طلوع آفتاب بنشیند و ذکر خدا بگوید سپس [وقتی آفتاب طلوع کرد] دو رکعت نماز بخواند، برای او پاداش یک حج و یک عمره کامل خواهد بود.^۳ همچنین انس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «هرکس حاجتی از برادر مسلمانش را برآورد، پاداشی همچون پاداش کسی که حج و عمره به‌جا آورده است، خواهد داشت».^۴

ترمذی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند کسی که یکصد بار در صبح و یکصد بار در شب، تسبیح الهی گوید، مثل کسی است که صد بار حج به‌جا آورده است. ابوعیسی، این حدیث را حسن دانسته است.^۵

آیا می‌توان گفت چون با انجام دادن این اعمال، پاداش حج به این افراد داده می‌شود، آنان دیگر به حج نمی‌روند؟! یا باید گفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تشویق و ترغیب به آن اعمال، چنین پاداش‌هایی را بیان فرموده است!؟

۱. صحیح کنوز السنة النبویة، بارع عرفان توفیق، ص ۲۵۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. جامع الاحادیث، سیوطی، ش ۲۳۵۰۶.

۵. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۱۴.

کمک به عمران مساجد

۱۰. ریختن پول در صندوق‌های جمع‌آوری کمک به مسجد، اختصاصی به جمکران ندارد. بلکه در ایران بیشتر مساجد، با کمک‌های مردمی ساخته و اداره می‌شود. همه مؤمنان در ثواب مسجدسازی مشارکت می‌کنند و یکی از راه‌های جمع‌آوری کمک‌های آنها، صندوق‌هایی است که در مساجد گذاشته می‌شود.

مکه برترین سرزمین و قبله‌گاه همه مسلمانان

☒ نویسنده در پاورقی صفحه ۱۲۸ روایتی را از امام صادق علیه السلام می‌آورد که کربلا بر کعبه افضل است.^۱ نویسنده با آوردن آیاتی از قرآن^۲ در فضیلت کعبه، می‌گوید: چگونه سرزمین کربلا یا غیر آن، قدر و جایگاهش از خانه خدا بیشتر می‌شود یا خداوند جای دیگری را شریف‌تر از آن قرار می‌دهد؟

☑ اولاً از نظر شیعه کعبه، قبله همه مسلمانان و از جمله شیعه است و نماز و همه اموری که رعایت قبله در آن شرط است، مثل دفن اموات، باید به طرف کعبه باشد و همه فقهای شیعه نماز خواندن به طرف مکانی غیر از کعبه را باطل می‌دانند.^۳ از نظر شیعه، حتی رو به قبله نشستن و خوابیدن مستحب است و اینها همه دلیل بر عظمت خانه خدا نزد شیعه است.

ثانیاً روایات بسیاری از ائمه معصوم علیهم السلام در افضل و اشرف بودن کعبه بیان شده است که نمونه‌هایی از آن را اینجا ذکر می‌کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود:

محبوب‌ترین زمین‌ها نزد خدا مکه است و هیچ تربت و خاکی، نزد خدا محبوب‌تر از تربت مکه نیست و هیچ سنگی نزد خدا محبوب‌تر از سنگ مکه نیست و هیچ

۱. کامل الزیارات، جعفر بن قولویه، ص ۴۵۰.

۲. (آل عمران: ۹۶)؛ (عنکبوت: ۶۷)؛ (ابراهیم: ۳۷).

۳. عروة الوثقی، سید کاظم یزدی، ج ۱، ص ۵۴۶.

کوهی نزد خدا محبوب‌تر از کوه مکه نیست و هیچ آبی نزد خدا محبوب‌تر از آب مکه نیست.^۱

میسر بن عبدالعزیز می‌گوید:

نزد امام باقر علیه السلام بودم و در خیمه حضرت حدود پنجاه نفر حضور داشتند. آن حضرت بعد از سکوت طولانی، به ما فرمود: «شما را چه شده است؟! شاید شما فکر می‌کنید من پیامبر خدایم! قسم به خدا این‌طور نیست. من خویشاوند پیامبر از فرزندان اویم. هر کس به ما نیکی و احسان نماید، خدا به او احسان و نیکی کند و هر کس ما را دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد و هر کس حرمت ما را نگاهدارد، خدا حرمتش را نگاه می‌دارد.

آیا می‌دانید کدام سرزمین، جایگاه و منزلت بالاتری نزد خدا دارد؟» راوی می‌گوید هیچ کس از بین ما پاسخی نداد تا اینکه خود حضرت فرمود: «مکه الحرام که خدا آن را برای خود حرم قرار داده و خانه خود را در آن قرار داده است». سپس فرمود: «آیا می‌دانید کدام مکان در مکه حرمتش نزد خدا افضل است؟» باز کسی از بین ما جواب نداد. حضرت خودش فرمود: «مسجد الحرام است». سپس فرمود: «آیا می‌دانید کدام مکان در مسجد الحرام، حرمتش نزد خدا عظیم‌تر است؟» باز کسی از ما پاسخ نداد. حضرت خودش فرمود: «آن مکان، بین رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم و در کعبه، همان حطیم حضرت اسماعیل است».^۲

ابوحزمه ثمالی می‌گوید امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام به ما فرمود: «کدام سرزمین افضل است؟» گفتیم: «خدا و رسول و فرزند رسول دانان‌ترند». پس حضرت فرمود: «بها فضیلت‌ترین مکان، بین رکن [اسود] و مقام ابراهیم است».^۳

علمای بزرگ شیعه نیز مثل شهید اول که آگاهی کاملی به روایات داشتند، مکه را افضل می‌دانستند. شهید اول (محمد بن مکی عاملی متوفای ۷۸۶ ه.ق) می‌گوید:

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۴۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۴۳.

۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۰۵؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۷.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۳.

مکه افضل سرزمین هاست؛ حتی از مکان قبر رسول الله ﷺ، و درباره کربلا که بر ساکنان آن سلام باد، مرجحاتی روایت شده است... اما شهرهایی که قبور پیامبر و ائمه در آنها قرار دارد، مکه از همه آنها افضل است حتی از مدینه.^۱

اما از علمای اهل سنت کسانی مثل مالک بن انس، امام مالکیه و جماعتی، مدینه را افضل دانسته‌اند.^۲ «قاضی عیاض»، موضع قبر پیامبر را افضل مکان‌ها در زمین دانسته است.^۳ ابن حجر هیتمی، تربت شریف پیامبر که اعضای مبارک پیامبر ﷺ را در بر دارد، از عرش هم بالاتر می‌داند و می‌گوید که این مطلب، اجماعی است.^۴

همچنین «رملی» در شرح خود، تربت شریف پیامبر ﷺ را افضل از همه بقاع، حتی افضل از عرش می‌داند. والدش در حواشی روض، تربت شریف پیامبر ﷺ را افضل از آسمان‌های هفتگانه و از عرش و کرسی و بهشت دانسته است؛ تا چه رسد به کعبه.^۵

ثالثاً اگر روایتی درباره افضلیت کربلا موجب شود که شرافت مکه نادیده انگاشته شود، باید روایتی نیز که اهل سنت از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که اشرف مکان‌ها نزد خدا، مدینه است، موجب نادیده گرفتن شرافت مکه شود؛ روایت این است که ابن عمر می‌گوید:

ضحاک بن عثمان برای من نقل کرد که عبدالله بن عبید بن عمیر به من خبر داد که از عبدالرحمان بن حارث بن هشام شنیدم از پدرش نقل می‌کرد که گفت: رسول خدا ﷺ را در موقع حج دیدم که سوار بر مرکب خود ایستاده بود... پیامبر ﷺ فرمود: من از خدا درخواست کردم و گفتم خدایا! تو مرا از محبوب‌ترین سرزمین‌ها نزد من بیرون بگردی، حال مرا در محبوب‌ترین سرزمین‌ها نزد خودت فرو آور. خدا نیز مرا در مدینه ساکن کرد.^۶

۱. الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، شهید اول، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲. المجموع شرح المهذب، ابودکریا نووی، ج ۷، ص ۴۶۹.

۳. همان، ج ۷، ص ۴۷۱ و ج ۸، ص ۴۷۶.

۴. تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، شهاب‌الدین احمد بن حجر الهیتمی.

۵. تحفة الحیب علی شرح الخطیب، سلیمان بن محمد بن عمر البجیرمی الشافعی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۶. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ش ۵۲۱۰.

بنابراین همان‌طور که چنین روایتی موجب از بین رفتن شرافت و فضیلت مکه نمی‌شود، روایت در اهمیت کربلا نیز موجب از بین رفتن افضلیت مکه نمی‌شود.

قرآن مهدی علیه السلام

✑ نویسنده در صفحه ۱۳۷ می‌گوید: وقتی مهدی ظهور کند، قرآن جدید می‌آورد. سپس روایت از امام صادق علیه السلام می‌آورد که حضرت فرمود: «گویی به میان رکن و مقام می‌نگرم و مردم را می‌بینم که بر کتاب جدید با او بیعت می‌کنند و بر عرب شدید است.»^۱ همچنین حضرت علی علیه السلام فرمود: «گویا به شیعیان می‌نگرم که خیمه‌ها را در مسجد کوفه برپا کرده‌اند و نشسته و قرآن جدید را به مردم می‌آموزند.»^۲

سپس نویسنده کلام شهید سید محمد صدر، یکی از علمای شیعه را می‌آورد که ایشان گفته است: مراد از کتاب جدید، این است که مهدی علیه السلام برای مردم تفسیر جدیدی را آشکار می‌سازد که عمیق و وسیع است، یا قواعد کلی جدیدی را ارائه می‌دهد که روش جدیدی از تفسیر و فهم قرآن را بنا می‌نهد... و این فهم جدید، عمیق‌تر از همه فهم‌های سابق است...^۳

آن‌گاه نویسنده اشکال می‌کند و می‌گوید: آیا فهم او (مهدی علیه السلام) عمیق‌تر از فهم امامان قبل مثل علی و باقر و... است؟!

✑ همان‌طور که شهید سید محمد صدر گفته است شاید مراد از کتاب جدید، قرآنی غیر از قرآن موجود نباشد، بلکه مراد تفسیر جدیدی است از همین قرآن موجود که مناسب با فهم بالای مردم عصر ظهور است. چرا این‌گونه نباشد درحالی‌که وقتی امام زمان علیه السلام ظهور کند، عقول مردم را به کمال می‌رساند^۴ و ۲۵ جزء دیگر علم را که تا آن

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۹۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵.

۲. انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۹۵.

۳. تاریخ ما بعد الظهور، شهید سید محمد صدر، ص ۴۵۳.

۴. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۷؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

روز بُروز نکرده بود، به دو جزء دیگرش که تا آن زمان آشکار شده است، ضمیمه می‌کند و منتشر می‌سازد.^۱

بنابراین لازم نیست که فهم آن حضرت از بقیه امامان عمیق‌تر باشد. بلکه مردم آن زمان، از کمال عقلی و علمی برخوردار می‌شوند و فهم آنها، معانی و تفاسیر بالاتری را در می‌یابد. امام نیز آن سفره معرفت را پیش روی آنان می‌گشاید؛ به طوری که گویا مردم قرآن را از نو می‌آموزند و فرا می‌گیرند.

احتمال دیگر آن است که مراد از قرآن جدید، همان قرآنی باشد که امیرمؤمنان علی علیه السلام بعد از رحلت نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قسم یاد کرد که عبايش را برای غیر نماز نپوشد تا قرآن را جمع‌آوری کند؛ چنان‌که ابن‌سعد در «طبقات»^۲، متقی هندی در «کنز العمال»^۳، ابن‌عبدالبر در «استیعاب»^۴ و سیوطی در «الاتقان»^۵ نقل کرده‌اند و «محمد بن سیرین» نیز بنا بر همین نقل‌ها گفته است که آن حضرت، قرآن را براساس تنزیل جمع‌آوری کرده بود و من هم تلاش کردم که آن را بیابم و به علم بسیار آن برسم، ولی آن را نیافتم.^۶

امیرمؤمنان علیه السلام به طلحه فرمود:

ای طلحه! همه آیاتی که خدای عزوجل بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است، همراه با تأویل همه آیاتی که خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و هر حرام و حلال یا حدّ و حکم و هر چیزی که تا روز قیامت امت به آن نیازمند است، با املاء رسول الله و به خط خودم موجود است.^۷

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲. طبقات، ابن‌سعد ج ۲، ص ۳۳۸.

۳. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۸۸.

۴. الاستیعاب، باب عبدالله بن ابی قحافه (ابوبکر).

۵. الاتقان، سیوطی، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۶. همان.

۷. احتجاج طبرسی، ص ۲۲۳؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۲.

حضرت علی علیه السلام به زندیقی نیز که نزدش برای سؤال آمده بود، فرمود: «کتاب قرآن را که مشتمل بر تنزیل، تأویل، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است جمع آوری کرده است.»^۱

این قرآن، به ترتیب نزول (ابتدا سوره‌های مکی سپس مدنی) و مشتمل بر اسباب و شأن نزول آیات، مکان نزول و تفسیر و تبیین آیات بوده است.^۲

این قرآن، محصول تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است؛ چنان‌که خود فرمود:

من هر روز و هر شب بر پیامبر وارد می‌شدم و پیامبر با من خلوت می‌کرد و من در همه حال، کنار پیامبر بودم و همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ‌کس غیر از من چنین نبود و گاهی هم پیامبر به خانه من می‌آمد...

وقتی از آن حضرت سؤال می‌کردم، جواب می‌داد و وقتی من ساکت بودم، خود آن حضرت شروع می‌نمود. هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر آنکه آن را بر من می‌خواند و املاء می‌فرمود و من می‌نوشتم و به من تأویل، تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن آیه را می‌آموخت. پیامبر برایم دعا فرمود که خدا فهم آن را و حفظ کردن آن را به من عطا کند. پس از آن دعا، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا و هیچ علمی از تأویل و تفسیر و بقیه امور را که بر من املاء کرده بود و نوشته بودم، فراموش نکردم.

هیچ چیزی از حلال و حرام و امر و نهی فعلی و آینده و هیچ کتاب فرو فرستاده شده بر احدی قبل از او، از طاعت و معصیت نبود، مگر آنکه آن را به من آموخت و من آن را حفظ کردم و یک حرف از آنها را نیز فراموش نکردم. سپس دستش را بر سینم نهاد و از خدا خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور لبریز کند.

به پیامبر عرض کردم: «ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدایت باد! از آن زمان که برای من دعا کرده‌ای، هیچ چیز را فراموش نمی‌کنم و چیزی را که نوشته باشم هم از

۱. صافی، ج ۱، ص ۴۲.

۲. بحارالانوار، ج ۸۹، صص ۴۰ و ۵۲.

یادم نمی‌رود. آیا بعد از این ممکن است دچار نسیان شوم؟» پیامبر ﷺ فرمود:
«خیر. من از هیچ فراموشی و جهلی برای تو بیمناک نیستم»^۱.

بعد از آنکه ابوبکر و عمر این قرآن را به علی برگرداندند^۲، حضرت نیز به امر پیامبر ﷺ، آن را به وصی خود، امام حسن مجتبیٰ ﷺ سپرد و پس از ایشان به امام حسین ﷺ و سپس از امامی به امام بعدی سپرده شد و اکنون در دست امام زمان ﷺ است.^۳

البته روشن است که قرآن نزد امام زمان ﷺ مشتمل بر تمام قرآن فعلی است که خدا آن را به وسیله جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل کرده است که افزون بر آن، تفسیر و تأویل و شأن نزول و اسامی افرادی که آیات درباره آنها نازل شده نیز به همراه آن است. شاهد آن، قول علی ﷺ است که به طلحه فرمود: «اگر به همین قرآن که در دست شماست عمل کنید، از آتش نجات می‌یابید و به بهشت داخل می‌شوید؛ چون در همین قرآن، حجت ما و بیان حق ما و وجوب اطاعت ما هست»^۴.

اگر هم بعضی از علمای شیعه مثل شیخ مفید در «المسائل السرویه» گفته‌اند^۵ که باقیمانده این قرآن، نزد نگهدارنده شریعت (امام) است، مرادش همین تفسیر و تأویل و شأن نزول و امثال آن است.

از این رو شیخ مفید در کتاب دیگر خود گفته است:

هیچ کلمه، آیه یا سوره‌ای از قرآن کم نشده است. فقط آنچه در مصحف علی ﷺ از تأویل قرآن و تفسیر معانی آن، طبق حقیقت تنزیل بوده است، حذف شده است و [آن حذف شده‌ها] کلام خدای متعال که همان قرآن معجز باشد، نبوده است.^۶

۱. کافی، ج ۱، ص ۶۲؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸.

۲. مناقب شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۱؛ تلخیص التمهید، آیت الله معرفت، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳. احتجاج طبرسی، صص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۳؛ بصائر الدرجات، ج ۱، باب فی الائمه، ان عندهم جمیع القرآن، ح ۳.

۴. احتجاج طبرسی، ص ۱۵۴.

۵. المسائل السرویه، شیخ مفید، صص ۷۸ و ۷۹.

۶. اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، شیخ مفید، ص ۸۱.

رفتار امام زمان علیه السلام با مساجد

✗ نویسنده در صفحه ۱۳۸ می‌گوید: [وقتی مهدی ظهور کند]، مساجد را نابود می‌کند. از امام باقر نقل است: «وقتی قائم ما ظهور کند، به کوفه می‌رود و چهار مسجد را نابود می‌کند».^۱ همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: «هیچ مسجد برپایی روی زمین نیست، مگر اینکه امام زمان آن را نابود می‌کند و هموار می‌سازد».^۲

✗ اگر مسجد بر پایه تقوا ساخته شود و با نیت نشر فرهنگ اسلامی باشد، مکان مقدسی است که هم ساختن آن و هم عبادت و اقامه جماعت در آن، موجب نزدیکی به خداست. اما اگر همین مسجد به قصد ضربه زدن، ضرر وارد کردن، تقویت کفر و نفاق، ایجاد تفرقه بین مؤمنان و کمینگاهی برای جنگجویان با خدا و رسول باشد،^۳ نه تنها مقدس نیست، بلکه سزاوار تخریب و سوزاندن است؛ چنان‌که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با مسجد ضرار همین معامله را کرد.^۴

چهار مسجدی نیز که بنابر روایت، امام زمان علیه السلام آنها را تخریب می‌کند، از این قبیل‌اند؛ وگرنه در کوفه، مساجد دیگری هم هست که مورد تعرض واقع نمی‌شود. بلکه نماز خواندن در آنها نسبت به مساجد دیگر، دارای فضیلت بیشتری است. امام باقر علیه السلام فرمود: «در کوفه مساجد مبارک هست و مساجد ملعون هم هست»^۵ امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «علی علیه السلام از خواندن نماز در پنج مسجد نهی فرمود».^۶ چهار مسجد از این مساجد را کسانی ساخته بودند که با امیرمؤمنان علیه السلام دشمنی داشتند و با آن حضرت نماز نمی‌خواندند. یکی از آنها به نام مسجد ضراء، یا حمراء، روی قبر یکی از فراعنه ساخته شده بود.^۷

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۳۶؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲. همان.

۳. (توبه: ۱۰۷).

۴. مجمع البیان، طبرسی، ج ۵، ص ۱۱۰؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۱۶، ص ۱۴۷؛ مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۰۴۶.

۵. کافی، ج ۳، ص ۴۹۰.

۶. کافی، ج ۳، ص ۴۹۰.

۷. خصال، شیخ صدوق، ص ۳۰۱.

به اندازه‌ای سازندگان این مساجد، یعنی اشعث بن قیس کندی، جریر بن عبدالله بجلی، سماک بن محزمه، شبت بن ربیع و پیروانشان، با علی علیه السلام و خاندان آن حضرت کینه داشتند که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، برای ابراز شادی و شکرانه پیروزی، این مساجد را تجدید بنا کردند.^۱

امام زمان علیه السلام این مساجد را که بر پایه ضرر و ایجاد تفرقه و تقویت کفر و نفاق و ایجاد پایگاهی برای منافقان و مخالفان امیر مؤمنان علیه السلام است، تخریب می‌کند؛ همان کاری که پیامبر اسلام با مسجد ضرار منافقان کرد.

زمخشری در کشاف می‌نویسد: «هر مسجدی که برای مباهات، ریا، سُمعه و هر نیتی غیر وجه‌الله یا با مال غیر پاکیزه ساخته شده باشد، در حکم مسجد ضرار است».^۲

اما تخریب همه مساجد که نویسنده به امام زمان علیه السلام نسبت داده است، تهمتی است بزرگ که با مراجعه به روایات در کتبی که خود نویسنده آدرس داده است، باطل بودن آن روشن می‌شود و غرض ورزی و امانتدار نبودن نویسنده را آشکار می‌سازد.

در کتاب‌های شیعه که نویسنده نیز از آنها نام برده است: الحدائق الناضره^۳، وسائل الشیعه^۴، ارشاد مفید^۵ و بحار الانوار^۶، عبارت روایت به این صورت است:

لَمْ يَبْقَ مَسْجِدٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَهُ شُرْفٌ إِلَّا هَدَمَهَا وَجَعَلَهَا جُمَاءً.

وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند، مسجدی که دارای کنگره باشد روی زمین باقی نمی‌ماند، مگر آنکه حضرت آن کنگره را تخریب می‌کند و هموار می‌سازد.

نویسنده به جای ضمیر مؤنث در «هَدَمَهَا»، ضمیر مذکر آورده و گفته است: «هَدَمَهَا».

دنبال آن، مترجم بی‌سواد نیز «شُرْف» را به معنای «برپایی» گرفته و چنین ترجمه کرده

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۹۰، خصال، شیخ صدوق، ص ۳۰۲.

۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. الحدائق الناضره، ج ۷، ص ۲۸۱.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۳۶.

۵. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۶۰.

۶. بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۳۶۹.

است: «هیچ مسجد برپایی روی زمین نیست مگر اینکه امام زمان آن را نابود می‌کند و هموار می‌سازد»؛ درحالی‌که شُرَف در لغت، جمع شُرْفه است و به چیزی می‌گویند که بالای دیوار می‌سازند و دیوار را از صاف بودن خارج می‌کنند.^۱

در فارسی به شرفه، کنگره می‌گویند که به‌صورت مثلث‌مثلث یا مربع‌مربع نزدیک به هم، بالای دیوار یا قصر می‌سازند.^۲ پس آنچه امام زمان علیه السلام خراب می‌کند، خود مساجد نیست. بلکه کنگره‌هایی است که بالای دیوار مساجد ساخته شده است.

اما درباره علت اینکه امام زمان علیه السلام کنگره بالای دیوار مساجد را خراب می‌کند، امام صادق علیه السلام در روایتی از پدر خود امام باقر علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در کوفه، مسجدی را دیدند که برایش کنگره ساخته بودند. حضرت فرمود: «شبیعه بیعه (کلیسا) شده است». همچنین فرمود: «مساجد باید بدون کنگره، و صاف ساخته شود».^۳

همچنین عبدالرزاق از معمر، و ثوری از ایوب از عبدالله بن شفیق نقل کرده است که در گذشته (صدراسلام) مساجد صاف و بدون کنگره، و دیوار شهرها با کنگره ساخته می‌شده است.^۴ بعضی از فقهای بزرگ شیعه کنگره‌دار بودن مساجد را جایز ندانسته‌اند.^۵

بنابراین معلوم شد که امام زمان علیه السلام مساجد را تخریب نمی‌کند. بلکه کنگره‌های آنها را تخریب می‌سازد و بالای دیوارها را صاف می‌کند. در ضمن علت تخریب این کنگره‌ها برای از بین بردن شباهتی است که مساجد به کلیسا پیدا می‌کند.

۱. الحدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۷، ص ۲۸۱.

۲. مجمع الفائدة، المحقق الاردبیلی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۰؛ بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۳۵۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۶؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۱۵.

۴. مصنف، عبدالرزاق، ص ۱۵۲.

۵. النهایه، شیخ طوسی، ص ۱۰۸.

پیروی حضرت مهدی علیه السلام از شیوه قضاوت حضرت داود علیه السلام

✧ نویسنده در صفحه ۱۳۸ می‌گوید: [مهدی] به حکم داود حکم می‌کند. از ابوجعفر (امام باقر) نقل است که وقتی قائم آل محمد بیاید، به حکم داود و سلیمان حکم می‌کند و دلیلی از مردم نمی‌خواهد.^۱

از ابو عبدالله (امام صادق) نیز نقل شده است که دنیا از بین نمی‌رود تا اینکه مردی از [فرزندان] من بیاید و به حکم داود حکم کند و [او در حکمش] دلیل و بینه نمی‌خواهد.^۲

✧ اولاً از سند این‌گونه روایات که بگذریم^۳، می‌دانیم اگر قاضی، آن هم معصوم، علم به واقع داشته باشد و بداند حق با کدام یک از طرفین دعواست، به نفع او حکم می‌کند و نیازی به بینه و دلیل ندارد. البته اگر راه علم به واقع بسته باشد یا معصوم، مأمور به حکم کردن طبق ظاهر باشد، به وسیله بینه و دلیل و شاهد و سوگند و اقرار حکم می‌کند.

اینکه در روایات آمده است که امام زمان علیه السلام همانند داود علیه السلام حکم می‌کند، برای آن است که امام زمان علیه السلام همانند حضرت داود به واقع و باطن امر آگاه است و طبق علم خود حکم می‌کند.^۴

وقتی راه علم باز و حاکم، معصوم از خطا باشد، نوبت به بینه و شاهد نمی‌رسد. اما برخی می‌پرسند امام علیه السلام این علم را از کجا به دست آورده است؟! براساس روایات معتبری که از ائمه معصوم علیهم السلام نقل شده است، خدای متعال آن علم

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۷۹؛ کافی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲. همان.

۳. مرحوم طبرسی که آگاه و عالم به اخبار است در صحت سند این روایات خدشه کرده است. اعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۲.

۴. دعوات، قطب راوندی، ص ۲۰۹؛ النجم الثاقب، ص ۳۲۵.

را به آنان الهام می‌کند و ائمه علیهم‌السلام نیز طبق آن حکم می‌کنند و امام از هر چیز پنهانی خبر دارد و خبر می‌دهد.^۱

ثانیاً فایده حکم کردن براساس علم به واقع این است که کار قضاوت و رسیدگی به شکایت‌ها سریع‌تر انجام می‌شود. افزون بر این، تبهکاران و جنایتکاران از این سرعت محاکمه بیمناک می‌شوند و از این رو نمی‌توانند به راحتی هرگونه جنایتی کنند.

ثالثاً نویسنده با این بحث خواسته است این شبهه را در ذهن خواننده ایجاد کند که اگر مهدی علیه‌السلام وصی پیامبر اسلام است پس چرا طبق شریعت داود یا آل داود عمل می‌کند؟!

پاسخ این است که در هیچ‌کدام از این روایات نیامده است که امام زمان علیه‌السلام طبق شریعت داود حکم می‌کند. بلکه مضمون همه روایات این است که ایشان همانند داود یا آل داود (داود و سلیمان) حکم می‌کنند؛ یعنی آن حضرت طبق شریعت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل می‌کند ولی روش قضاوتش با علم به واقع است؛ به عبارت دیگر، ایشان در اصل حکم، به شریعت جد بزرگوارش حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل می‌کند. ولی در روش قضاوت، روش داود و سلیمان را به کار می‌برد.^۲

رابعاً گفتنی است همان‌طور که در بحث علم امامان معصوم علیهم‌السلام ثابت شده است^۳، علم امام به واقع مسائل و الهام فرشتگان و روح القدس به امام، اختصاص به امام زمان علیه‌السلام ندارد و همه امامان از این کمال برخوردار بوده‌اند و هرکدام از آنان اگر شرایط حکومتی امام زمان علیه‌السلام را می‌داشتند، چنان‌که امام صادق علیه‌السلام و امام سجاد علیه‌السلام فرمودند، در قضاوت از روش قضاوتی حضرت داود استفاده می‌کردند.^۴

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۶؛ نجم الثاقب، ص ۳۲۵.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۰۵.

۳. ر.ک: کتاب امامت را بشناس، مبحث علم امام.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

اما پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان علیؑ در دوره حکومتی خود، مأمور به استفاده از روش قضاوت باطنی و علم به واقع نبوده‌اند؛ چنان‌که خود پیامبر ﷺ فرمود: «همانا من بین شما با بینات (ادله) و سوگند قضاوت می‌کنم»؛^۱ یعنی طبق آنچه از واقع می‌دانم قضاوت نمی‌کنم.

بقیه ائمه علیهم السلام نیز به علت استیلای حاکمان جور و ستم بنی‌امیه و بنی‌عباس، فرصت و زمینه حکومت ظاهری نیافتند. ولی امام زمان ﷺ مأمور به قضاوت به طریق حضرت داود علیہ السلام، یعنی علم به واقع و باطن امر است.

اشکال تراشی با استناد به روایات ضعیف

✘ نویسنده در صفحه ۱۳۹ می‌گوید: [مهدی] بر ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها حدّ شرعی جاری می‌کند. از ابو جعفر نقل شده است که وقتی قائم ما ظهور کند، عایشه را نزد او می‌آورند تا او را حدّ شرعی بزند تا انتقام فاطمه دختر محمد ﷺ را از او بگیرد.^۲ همچنین ابوبکر و عمر را از قبرهایشان بیرون می‌آورد و آنها را به صلیب می‌کشد و می‌سوزاند.^۳

✘ اولاً این روایات ضعیف‌اند؛ زیرا روایت حدّ زدن به عایشه را علامه مجلسی از ماجیلویه از عمویش، از برقی، از محمد بن سلیمان، از داوود بن نعمان، از عبدالرحیم قصیر، از امام باقر علیهم السلام نقل کرده است.

ماجیلویه خودش موثق است. ولی عمویش مجهول است. در کتب رجال، مانند خلاصه علامه، فهرست شیخ و رجال کشی گفته شده است که احمد بن محمد بن خالد برقی از افراد ضعیف روایات زیادی نقل می‌کند و به روایات بی‌سند اعتماد

۱. کافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۴.

۳. همان، ج ۵۳، صص ۱۲-۱۴.

می‌کند. ابن غضایری نیز گفته است: «اهل قم او را به علت کسانی که از آنها روایت نقل می‌کند، ملامت کرده‌اند».^۱

محمد بن سلیمان بصری یا دیلمی نیز متهم به غلو است.^۲ عبدالرحیم قصیر نیز توثیق نشده است.^۳ بنابراین سند روایت، ضعیف و غیرقابل اعتماد است.

افزون بر ضعف سند، متن روایت نیز مخالف روایاتی است که حضرت مهدی علیه السلام را در خُلق و صفات و سیره عملی همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توصیف می‌کند. پیامبر به نص قرآن **﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾**^۴ است. چگونه آخرین وصی او به جای رحمت، نعمت بر جهانیان باشد؟! ضمن آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله در اجرای حدود الهی میان خویشاوندان خود و سایر مسلمانان تفاوت نمی‌گذاشت. پس اگر عایشه مستحق حد بود، پیامبر صلی الله علیه و آله در اجرای آن کوتاهی نمی‌کرد.^۵

روایاتی هم که درباره بیرون آوردن ابوبکر و عمر از قبر و سوزاندن و بر باد دادن آنان است، پنج روایت است که همگی آنها ضعیف است:

روایت اول: این روایت را علامه مجلسی از کتاب یکی از اصحاب که معلوم نیست چه کسی است، با سند حسین بن حمدان نقل کرده که به محمد بن نصیر می‌رسد که او نیز از عمر بن فرات، از محمد بن مفضل، از مفضل بن عمر نقل کرده است.^۶

هرچند شیخ مفید مفضل بن عمر را مدح کرده است^۷، ولی نجاشی در رجال خود او را فاسدالمذهب، مضطرب‌الروایه، غیرقابل اعتماد معرفی کرده است.^۸ ابن غضایری

۱. جامع الرواة، اردبیلی غروی حائری، ج ۱، ص ۶۳.

۲. منتهی المقال، ابوعلی حائری مازندرانی، ج ۶، ص ۵۹.

۳. همان، ج ۴، صص ۱۱۹ و ۱۲۱.

۴. (انبیاء: ۱۰۷).

۵. ر. ک: به موعود ادیان، ص ۱۷۸.

۶. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱.

۷. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۲۱۶.

۸. رجال نجاشی، ص ۴۱۶.

ضمن تصریح بر فاسدالمذهب بودن و غیرقابل اعتماد بودن او، گفته است: «عُلات چیزهای زیادی را در روایات او اضافه کرده‌اند و از این رو نقل و نوشتن روایات او جایز نیست».^۱

بنابر آنچه شیخ طوسی^۲ در کتاب غیبت و علامه مجلسی در بحارالانوار^۳ از سعدبن عبدالله نقل کرده‌اند، محمد بن نصیر نمیری، مدعی رسالت و نبوت، قائل به تناسخ و مدعی ربوبیت امام هادی (علیه السلام) بود و نکاح با محارم و همجنس‌بازی مردان را حلال و نشانه تواضع می‌دانست.

شیخ طوسی از ابن نوح نقل کرده است که محمد بن نصیر، مدتی به دروغ، خود را نایب خاص امام زمان (علیه السلام) معرفی کرد و مورد لعن محمدبن عثمان عمری (نایب دوم امام زمان (علیه السلام)) قرار گرفت و پس از افشای دروغش، در صدد عذرخواهی و نزدیک شدن به محمد بن عثمان برآمد؛ ولی محمد بن عثمان او را به حضور نپذیرفت. علامه مجلسی^۴ گفته است محمد بن نصیر افزون بر خبثت‌هایی که به آنها اشاره شد، این روایت را از فردی غالی (اهل غلو) و دارای فسادهای بسیار به نام «عمر بن فرات بغدادی» نقل می‌کند.

نجاشی نیز عمر بن فرات را غالی و دارای فسادهای بسیار می‌داند. حسین بن حمدان نیز بنابر نقل و تأیید جامع الرواة^۵، فاسدالمذهب، کذاب و ملعون است و به گفته او اعتماد نمی‌شود. اما محمد بن مفضل، هم توثیق شده و هم توثیق نشده است و علی بن عبدالله در کتب رجال، مجهول است.

۱. رجال ابن‌الغضائری، ج ۱، ص ۸۷.

۲. الغیبة، طوسی، ص ۳۹۸.

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۸.

۴. همان؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۵.

۵. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۳۷.

بنابراین در بی‌اعتباری روایت مذکور و ضعف سند آن شکی نیست. افزون بر آنکه نقل این مطالب، بر فرض صحت سند، بیانگر جعلی بودن روایت است.^۱

روایت دوم^۲: راوی این روایت «بشیر نبال» است که توثیق نشده است و علامه در «خلاصه» درباره او گفته است: «من در روایات او متوقف هستم».^۳

روایت سوم^۴: در سند این روایت، «سنانی» قرار دارد که مجهول‌الحال است و نیز شخصی به نام «اسدی» هست که مشترک بین سه نفر است که دو نفر آنان توثیق نشده‌اند و از این رو روایت مورد اعتماد نخواهد بود.^۵

روایت چهارم^۶: در سند این روایت، «احمد بن هلال» قرار دارد که صاحب «جامع الرواة» به نقل از فهرست شیخ طوسی او را غالی و متهم در دین معرفی کرده است و ما^۷ گفتیم که امثال احمد بن هلال عبرتایی و محمد بن نصیر نمیری، افرادی بودند که به سبب خواسته‌های مادی و حب ریاست منحرف شدند و امام زمان علیه السلام در توفیق شریف که به حسین بن روح نوبختی (نایب سوم) داد، آنان را لعن کرد.^۸ خود نویسنده نیز به انحراف احمد بن هلال اعتراف کرده است.^۹

علامه در «خلاصه» و نجاشی و کشی در کتاب‌های خود گفته‌اند: «مذمت‌هایی درباره او از امام عسکری علیه السلام نقل شده است».^{۱۰} علامه در «خلاصه» و استرآبادی در

۱. ر. ک: موعود ادیان، صص ۱۷۰ - ۱۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۳. جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۳.

۵. موعود ادیان، ص ۱۷۵.

۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۹.

۷. در پاسخ به صفحه ۷۸.

۸. الغیبة، طوسی، صص ۴۱۰ و ۴۱۲.

۹. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۸۲.

۱۰. جامع الرواة، ج ۱، ص ۷۴.

«الرجال الوسیط» گفته‌اند به نظر ما روایت او مورد قبول نیست.^۱
 روایت پنجم^۲: علامه مجلسی این روایت را از کتاب غیبت سید علی بن عبدالحمید بدون ذکر سند از اسحاق بن عمار نقل می‌کند. هرچند اسحاق بن عمار، فطحی مذهب است، ولی قابل اعتماد است.^۳ البته از سند این کتاب و واسطه‌های آن تا مرحوم مجلسی اطلاعی در دست نیست و در نتیجه حدیث مرسل است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.
 پس این چند روایت، ضعیف و غیر قابل اعتماد است و با روایات زیاد و متواتری که دلالت دارد حضرت مهدی علیه السلام به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کند و خُلق و خوی او همانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله سرشار از رحمت و مهربانی به بندگان خداست، متعارض است و نمی‌توان به آنها استناد کرد.

ثانیاً در مسائلی که درباره حضرت مهدی علیه السلام از سویی، و عایشه ام‌المؤمنین یا بعضی از صحابه پیامبر از سوی دیگر مطرح می‌شود، باید همانند بزرگان اهل سنت عمل کرد؛ آنان در مسائلی مثل نافرمانی معاویه مقابل علی علیه السلام و برپایی جنگ صفین، پیمان‌شکنی طلحه و زبیر و همراهی با عایشه در جنگ جمل علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام^۴، گرفتن آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام داده بود، سخن نگفتن فاطمه علیها السلام با ابوبکر و عمر تا زمان رحلت خود، چنان‌که ابن حبان در صحیح خود از قول عایشه نقل کرده است^۵ و مسائلی از این قبیل نظرهایی داشته‌اند؛ برای نمونه برخی از بزرگان اهل سنت در این موارد سکوت کرده‌اند و امرش را به خودشان واگذار کرده‌اند.^۶ برخی گفته‌اند باید این مسائل را به محمل‌های مناسب حمل

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۳. منتهی المقال، ج ۲، ص ۲۴.

۴. فیض‌القدیر، ج ۶، ص ۴۷۴ و ج ۴، ص ۴۷۴ و ۶۱۳.

۵. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج ۱۱، ص ۱۵۲.

۶. مناقب امام احمد حنبل، ابن جوزی، ص ۱۶۴. به نقل از دعاوی المناوئین لابن تیمیه، الفصل السادس، المبحث الاول، عقیده اهل السنة والجماعة فی الصحابه.

کرد.^۱ برخی نیز گفته‌اند این موارد را باید پیچید و کنار گذاشت. بنابر نظر ذهبی باید این مسائل را از بین برد و کتمان کرد؛ چه از طرف عموم مردم و چه از طرف علما.^۲ این تمییمه نیز به صورت یک قاعده کلی در این باره گفته است: «وقتی دو مسلمان در قضیه‌ای با هم مشاجره نمایند که ربطی به مردم ندارد و حقیقت آن برای مردم معلوم نیست، سخن گفتن از آن مصلحت ندارد و غیبت به حساب می‌آید».^۳

خواندن خدا به نام عبری

✘ نویسنده در صفحه ۱۳۹ می‌گوید: [امام زمان] وقتی خروج می‌کند، خداوند را به نام عبرانی‌اش می‌خواند. [البته متأسفانه مترجم به اشتباه ترجمه کرده است که خدا او را به نام عبرانی‌اش صدا می‌زند؛ درحالی‌که عبارت روایت این است: «دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرَانِي»].^۴

✘ اگر از سند ضعیف این روایت که مرسله است، بگذریم، چه اشکالی دارد امام زمان علیه السلام خدا را به نام عبرانی‌اش بخواند؟! درخواست از خدا و خواندن خدا چه اشکالی دارد؟! مگر خدا دارای اسماء حُسن است که باید او را به آن نام‌ها خواند؟! خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾.^۵

رفتار امام زمان علیه السلام با کعبه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه

✘ نویسنده در صفحه ۱۴۰ می‌گوید: [مهدی] کعبه و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله را ویران می‌کند. آن‌گاه نویسنده قسمتی از روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام را می‌آورد که مفضل از جعفر بن محمد سؤال می‌کند: «سرورم! او (مهدی علیه السلام) با خانه خدا چه کار

۱. رساله القیروانی، ابن ابی زید القیروانی، ص ۹؛ دعاوی المناوئین لابن تیمیه، الفصل السادس، المبحث الاول، عقیده اهل السنة والجماعة فی الصحابه.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۹۲.

۳. منهاج السنة، ج ۵، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۸؛ غیبت نعمانی، ص ۳۱۳.

۵. (اعراف: ۱۸۰).

می‌کند؟» فرمود: «آن را نابود می‌کند و تنها پایه‌های آن خانه را باقی می‌گذارد؛ خانه‌ای که در زمان حضرت آدم ساخته شده است و حضرت ابراهیم و اسماعیل آن را تجدید بنا کردند...»^۱

آن‌گاه نویسنده روایت ابوبصیر را از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «وقتی قائم ما (مهدی ع) بیاید، خانه خدا و مسجد پیامبر و مسجد کوفه را به اساس آن برمی‌گرداند.»^۲

☑ البته معلوم نیست چرا نویسنده ادامه روایت را نقل نکرده است. حضرت در ادامه روایت علت خراب کردن کعبه را چنین بیان کرده است:

آنچه بعد از ساختن حضرت ابراهیم و اسماعیل ساخته شده، به وسیله هیچ پیامبر یا وصی پیامبری ساخته نشده است و او (مهدی ع) کعبه را همان‌طور که خدا می‌خواهد می‌سازد و تمام آثار ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر سرزمین‌ها از بین می‌برد.

ثانیاً این خراب کردن برای اهانت و بی‌احترامی نیست. بلکه حضرت آنها را خراب می‌کند، چون آن‌طور که خدا خواسته، ساخته نشده است. خدای متعال می‌خواهد مساجد براساس تقوا ساخته شود و اگر براساس تقوا ساخته نشود، نماز خواندن در آنها سزاوار نیست.^۳ شاید هم حضرت آنها را خراب می‌کند؛ چون افراد مؤمن و خداترس آنها را نساخته‌اند؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید:^۴

مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند؛ درحالی که بر کفر خویش گواه‌اند... مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده، و نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و جز از خدا نترسد...^۵

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱.

۲. کافی، ج ۴، ص ۵۴۳.

۳. (توبه: ۱۰۸).

۴. (توبه: ۱۷ و ۱۸).

۵. الشموس المضيئة، ص ۱۷۸.

ثالثاً روایت دوم، مرسله است و قابل اعتماد نیست.^۱ ولی با صرف نظر از ضعف سند، همان طور که در متن این حدیث آمده، تخریب برای آن است که آنها را به اصلشان برگرداند. در ضمن اگر اصل خراب کردن و سوزاندن مسجد کار حرام یا زشت و ممنوعی بود، نبی اکرم ﷺ دستور خراب کردن و سوزاندن مسجد ضرار را که براساس تقوا ساخته نشده بود، نمی داد.^۲

مهدی ﷺ، نعمت و عذاب بر ظالمان و کافران و مشرکان

☒ نویسنده در صفحه ۱۴۰ می گوید: خدا او را برای انتقام مبعوث می کند. سپس نویسنده روایتی را از امام باقر (ع) می آورد که حضرت فرمود: «خداوند محمد ﷺ را برای رحمت و مهدی را برای انتقام مبعوث می کند».^۳

☒ اولاً این حدیث، ضعیف است؛^۴ چون نجاشی، محمد بن عبدالله بن مهران کرخی را که در سند روایت است، غلوکننده، کذاب و فاسد در مذهب و حدیث می داند.^۵ کشی نیز او را متهم و غالی دانسته است.^۶

ابن غضائری نیز گفته است وی غالی، ضعیف و کذاب است و کتابی درباره ممدوحان و مذمومان دارد که دلالت بر خبثات و دروغگویی اوست.^۷ همچنین «عبدالملک بن بشیر» و «عیثم بن سلیمان» موجود در سلسله سند روایت، هر دو مجهول اند.

ثانیاً بر فرض که سند حدیث هم مشکل نداشته باشد، امامی که برای ایجاد عدل و قسط در جامعه جهانی ظهور می کند، نعمت و عذاب برای مشرکان و ظالمان است، نه بر مؤمنان.

۱. مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۲۴۹.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۱۰؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۱۶، ص ۱۴۷؛ مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۰۴۶.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵؛ کافی، ج ۸، ص ۲۳۳.

۴. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۷۰.

۵. رجال طوسی، ص ۳۷۸.

۶. رجال کشی، ص ۵۷۱.

۷. رجال ابن الغضائری، ج ۱، ص ۹۵.

شدت و نعمت بر کافران و مشرکان، نه تنها مذموم نیست، بلکه قرآن، همراهان پیامبر را به آن صفت می ستاید و می فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (فتح: ۲۹)

محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کفار شدید و سرسخت، و بر همدیگر مهربان‌اند.

خود پیامبر اسلام ﷺ نیز مأمور به مجاهده با کافران و منافقان و شدت و غلظت بر آنان بود؛^۱ با آنکه ایشان به مؤمنان، بسیار مهربان بود.^۲

کشته شدن نوادگان قاتلان امام حسین ﷺ

✕ نویسنده در صفحه ۱۴۱ می گوید: [مهدی] نوادگان قاتلان حسین را می کشد. سپس می گوید: به رضا گفته شد ای پسر رسول خدا! درباره حدیثی که از صادق نقل شده است که: «وقتی مهدی قائم خروج کند، نوادگان قاتلان حسین را به جرم پدرانشان می کشد»، چه می گوئید؟ [امام رضا] گفت: «همین طور است». راوی می گوید گفتم: پس این سخن خدای متعال که «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد»^۳، چه می شود؟ فرمود: «خدای متعال در همه گفتارش راستگو و صادق است. اما نوادگان قاتلان حسین ﷺ برای این کشته می شوند که به کار پدرانشان راضی اند و به آن افتخار می کنند».^۴

☑ نویسنده در این اشکال، جواب را هم ذکر کرده است؛ زیرا در ذیل روایت، علت کشته شدن نوادگان قاتلان امام حسین ﷺ، راضی بودن و افتخار کردن آنها بر کار پدرانشان بیان شده است. ابتدای همین روایت که نویسنده آن را ذکر نکرده است، مطلب را روشن تر می سازد؛ چون امام رضا ﷺ فرمود:

۱. (توبه: ۷۳)؛ (تحریم: ۹).

۲. (توبه: ۱۲۸).

۳. (فاطر: ۱۸).

۴. بحار الانوار، ج ۵۲؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۱۶۲.

و هر کس به کاری راضی باشد مثل کسی است که آن را انجام داده است و اگر فردی در مشرق کشته شود و فرد دیگری در مغرب، راضی به قتل او باشد، این فرد که راضی به کار آن قاتل است، نزد خدا شریک قاتل است و قائم (مهدی علیه السلام) وقتی قیام کند نوادگان قاتلان امام حسین علیه السلام را به علت راضی بودن آنان به عمل پدرانشان می‌کُشد.^۱

علمای اهل سنت نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

اگر گناهی روی زمین انجام شود، کسی که شاهد آن عمل بوده، ولی ناراضی به آن گناه باشد، مثل کسی است که در آنجا حاضر نبوده، و کسی که آنجا نبوده، ولی راضی به آن گناه باشد، مثل کسی است که آنجا حاضر بوده است.^۲

در قرآن می‌خوانیم:

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...﴾ (آل عمران: ۱۸۱)

خداوند، سخن آنها (گروهی از یهود) را که گفتند: «خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم»، شنید. به زودی آنچه را گفتند و [نیز] کشتن پیامبران را به ناحق، خواهیم نوشت و به آنها خواهیم گفت: «بچشید عذاب سوزان را».

خدای متعال به یهودیان زمان پیامبر می‌گوید که شما انبیا را کشتید؛ در حالی که بین این یهودیان با اجدادشان فاصله زیادی بوده است.

شیخ الازهر «طنطاوی» می‌گوید:

علتش آن است که یهودیان معاصر پیامبر به عمل پدران خود راضی بودند و هر چند خود به‌طور مستقیم انبیا را نکشتند، ولی چون عمل آنها را ناشایست ندانستند، مثل این است که خودشان انبیا را کشتند.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۳.

۲. سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سنن کبری، بی‌هقی، ج ۷، ص ۲۶۶؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۳، ص ۷۰؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیّه، ج ۳، ص ۳۶۶.

۳. تفسیر الوسیط للقرآن، محمد سید طنطاوی، ج ۲، ص ۳۵۷.

قرطبی می‌گوید: «مراد این است که پدرانشان، انبیا را کشتند. ولی چون اینها راضی به فعل اسلاف خود بودند، صحیح است که قتل به اینها نسبت داده شود».^۱
 درباره پی‌کننده [و قاتل] شتر حضرت صالح ع‌ل‌یه‌السلام با آنکه یک نفر بود^۲، ولی خداوند در چند جای قرآن به جمع نسبت داده است.^۳ امیر مؤمنان ع‌ل‌یه‌السلام فرمود: «چون همه به فعل فردی که شتر صالح را کشته بود، راضی بودند، خداوند به همه نسبت داده است».^۴

امام عصر ع‌ل‌یه‌السلام و اعراب

✪ نویسنده در صفحه ۱۴۱ می‌گوید: مهدی بر قتل عرب‌ها و به‌ویژه قریش پافشاری می‌کند. آن‌گاه نویسنده روایاتی را از کتب شیعه نقل کرده است. وی از امام صادق ع‌ل‌یه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «میان ما و اعراب به جز قتل و کشتار، چیز دیگری باقی نمانده است».^۵ روایت دیگری را نیز از امام صادق ع‌ل‌یه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «از اعراب بپرهیز؛ چون خبر بدی درباره آنها وجود دارد و هیچ‌کدام از آنها با مهدی قائم ع‌ل‌یه‌السلام خروج نمی‌کنند».^۶

همچنین از امام صادق ع‌ل‌یه‌السلام نقل می‌کند: وقتی که قائم آل محمد ع‌ل‌یه‌السلام ظهور نماید، پانصد نفر از قریش را جمع می‌کند و گردن می‌زند و سپس پانصد نفر دیگر را جمع می‌کند و گردن می‌زند و این کار را شش بار تکرار می‌کند؛ یعنی سه هزار نفر. راوی می‌گوید، گفتم: «قریش به این تعداد هستند؟» فرمود: «از خودشان و از موالیان آنها».^۷

۱. الجامع لاحکام القرآن، شمس‌الدین قرطبی، ج ۴، ص ۲۹۵.

۲. (قمر: ۲۹).

۳. (شمس: ۱۴).

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۹، ص ۶۰.

۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹.

۶. همان، ص ۳۳۳؛ الغیبه، طوسی، ص ۴۷۶.

۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۲.

روایت دیگری را نیز از ابو جعفر امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اگر مردم می‌دانستند که قائم علیه السلام هنگام ظهور چه کار خواهد کرد، بیشترشان دوست داشتند که او را نمی‌دیدند؛ به علت اینکه مردم زیادی را می‌کُشد و از قریش هم شروع می‌کند و جز شمشیر چیزی رد و بدل نمی‌شود؛ تا جایی که بسیاری از مردم می‌گویند، این از آل محمد علیهم السلام نیست و اگر از آل محمد علیهم السلام بود، رحم می‌کرد.^۱

سپس نویسنده می‌گوید: آیا این کار موافق کلام پیامبر است که فرمود: «خداوند را در مورد اهل بیتم به یاد داشته باشید».^۲ مگر بنی‌هاشم از قریش نیستند؟! پس چرا آنها را نیز می‌کشد؟! می‌کشد؟! می‌کشد؟! می‌کشد!؟

☐ اولاً از بررسی و صحت سند این روایات که بگذریم، به یقین صرف عرب بودن یا از قریش بودن، موجب مصون ماندن از حکم الهی نیست. آیا کسانی که در بدر، اُحد، خندق و... مقابل پیامبر قرار گرفتند، عرب نبودند؟ واضح است که ملاک، عرب بودن یا عجم بودن نیست. بلکه ملاک، ایمان نیاوردن به خدا و رسول علیهم السلام است.

به یقین، عده‌ای از دشمنان و مخالفان، مقابل امام زمان علیه السلام ایستادگی می‌کنند و آن حضرت برای برقراری حکومت عدل جهانی با آنها، چه عرب باشند و چه عجم، چه از قریش باشند یا قبیله دیگر، مبارزه خواهد کرد و جنگ هم بی‌کشته نخواهد بود.

ثانیاً امام زمان علیه السلام، کافران، منافقان و فاجران عرب و قریش را می‌کُشد، نه مؤمنان را. امام باقر علیه السلام در روایتی که شباهت‌های امام زمان علیه السلام را به پنج تن از پیامبران بیان می‌کند، فرمود:

... و اما شباهتش به جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله این است که با شمشیر ظهور می‌کند و دشمنان خدا و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و جباران و طاغوت را می‌کُشد و همانا او با شمشیر و ایجاد ترس در دل دشمن، یاری می‌شود.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴؛ غیبت نعمانی، ص ۲۳۸.

۲. صحیح مسلم، ش ۲۴۰۸.

۳. کمال‌الدین، ص ۳۲۷.

در روایت دیگری نیز امام باقر علیه السلام فرمود: «همواره دشمنان خدا را می‌کشد تا خدای عزوجل راضی شود».^۱ در روایت دیگری هم امام صادق علیه السلام فرمود: «امام زمان علیه السلام بر عرب، سخت گیر است. وای بر طاغوت عرب از شری که فرا می‌رسد».^۲

ابوالجارود، قسمتی از روایت طولانی امام باقر علیه السلام را نقل می‌کند که حضرت فرمود: «سپس داخل کوفه می‌شود و در آنجا هر منافق شک‌کننده‌ای را می‌کشد و قصرهای آن را منهدم می‌کند و جنگجویانشان را می‌کشد تا خدای عزوجل راضی شود».^۳

در روایت دیگری امام جواد علیه السلام فرمود: «وقتی آن تعداد، یعنی ده هزار نفر، کامل شدند، با اذن خدای عزوجل خارج می‌شود و همواره دشمنان خدا را می‌کشد تا خدای عزوجل راضی شود». راوی حدیث (عبدالعظیم حسنی) می‌گوید: «عرض کردم، آقای من! چگونه آگاه می‌شود که خدای عزوجل راضی شده است تا از کشتن آنها دست بردارد». فرمود: «خدای متعال، رحمت را در قلب او القا می‌کند».^۴

در روایتی دیگر حارث همدانی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: فقط با شمشیر با آنها مواجه می‌شود، در این هنگام فاسقان و فاجران قریش آرزو می‌کنند کاش فدیة‌ای از دنیا و آنچه در آن است از آنها می‌گرفت و آنها را می‌بخشید. دست از آنها برنمی‌دارد تا آنکه خدا راضی شود.^۵

بنابراین مؤمنان از ظهورش بیمناک نیستند؛ چون آنها را نمی‌کشد. بلکه باید کافران و طاغیان و ظالمان، از آن روز در هراس باشند. افزون بر اینها، اگر آن‌گونه که نویسنده القا می‌نماید که امام زمان، همه اعراب را می‌کشد، پس نباید در یاران او عرب دیده شود؛ درحالی‌که طبق روایات، در یاران آن حضرت اعراب نیز حضور دارند.

۱. کمال‌الدین، ص ۳۲۹.

۲. الغیبة، نعمانی، صص ۱۹۴ و ۲۰۴.

۳. ارشاد مفید، ص ۳۴۳.

۴. کمال‌الدین، ص ۳۷۷.

۵. غیبت نعمانی، ص ۲۲۹.

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

بین رکن [حجرالاسود] و مقام [ابراهیم علیه السلام] سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر با قائم علیه السلام بیعت می کنند که در آنها نجبای اهل مصر، آبدال اهل شام و آخیار اهل عراق حضور دارند...^۱

ثالثاً امام زمان علیه السلام همه (عرب و عجم، قریش و غیرقریش) را به فرمانبری و عمل به قرآن و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت می کند و هر که نپذیرد، با او به زبان شمشیر سخن می گوید. مگر پیامبر صلی الله علیه و آله با ابولهب که عموی اوست، ولی از شرک دست برداشت، به علت قریشی بودنش اظهار دوستی نمود و مبارزه نکرد؟! جا دارد از نویسنده که حامی مکتب اموی است، بپرسیم: آیا پیامبر، به نقل صحیح مسلم^۲، در جریان غدیرخم به تقلین، یعنی قرآن و عترت (اهل بیت) سفارش فرمود؟! آیا فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و بقیه امامان معصوم علیهم السلام، اهل بیت پیامبر نیستند تا بنی امیه و بنی عباس رعایت آنها را بکنند و آن قدر ظلم به آنها روا ندارند؟! آیا فقط همان افرادی که امام زمان علیه السلام به علت کافر یا مشرک یا منافق بودنشان از دم شمشیر می گذارند، از اهل بیت پیامبرند؟! مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله سفارش اینها را کرده است؟! ﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۳

☒ نویسنده در صفحه ۱۴۴ به بعد، بسیاری از مطالبی را که از ابتدای کتاب تاکنون آورده است، دوباره به صورت فهرست تکرار می کند که ما نیز به همه آنها در جای خود پاسخ دادیم.

والسلام علی من اتبع الهدی

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۱. الغیبة، طوسی، ص ۴۷۶؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۲. صحیح مسلم، ش ۲۴۰۸.

۳. «شما را چه می شود. چگونه داوری می کنید؟». (یونس: ۳۵).

کتابنامه

قرآن مجید

نهج البلاغه

۱. ابن تیمیہ فی صورته الحقیقة، صائب عبدالحمید، سلسلة الكتب المؤلفة فی الرد علی ابن تیمیہ الوهابیة، شماره ۲۷، مرکز ابحاث العقائدیة.
۲. ابن تیمیہ و امامت امام علیؑ، سید علی الحسینی المیلانی در سلسله کتب مؤلفه در ردّ بر ابن تیمیہ، شماره ۱۴، مرکز الابحاث العقائدیة.
۳. الاتقان، عبدالرحمان بن أبی بکر جلال الدین السیوطی، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، هیئة المصریة العامة للكتاب، ۱۳۹۴ ق - ۱۹۷۴ م.
۴. اثبات الوصیة، ابو الحسن مسعودی، چاپ سوم، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۲۳ ق.
۵. اثبات الهداة، شیخ حر عاملی، بامقدمه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، نوبت اول، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۲۲ ق.
۶. احتجاج، شیخ طبرسی، ترجمه جعفری، اول، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۸۱ ش.
۷. الاحتجاج، شیخ طبرسی، اول، مشهد، نشر المرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۸. احیاء علوم الدین، محمد بن محمد الغزالی أبو حامد، بیروت، دارالمعرفة.
۹. اخطاء ابن تیمیہ، السید الشریف دکتر محمود الصبیح، الطبعة الاولى، قاهره، دار رکن مقام، ۱۴۲۳ ق - ۲۰۰۳ م.

۱۰. اربعون حدیثاً فی المهدی علیه السلام، الحافظ أبو نعیم الأصبهانی، تحقیق علی جلال باقر، سلسله الكتب المؤلفة فی أهل البيت: (۱۴۴) إعداد مرکز الأبحاث العقائدية.
۱۱. ارشاد مفید، سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ یازدهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹ش.
۱۲. اصول فقه، مرحوم مظفر، قم، اسماعیلیان.
۱۳. اصل الشیعه و اصولها، الشیخ محمد الحسین آل کاشف الغطاء، تحقیق علاء آل جعفر، مؤسسة الإمام علی علیه السلام.
۱۴. اضواء علی عقاید الشیعة الامامية، آیه الله جعفر سبحانی، قم، مؤسسة امام الصادق علیه السلام.
۱۵. اعتقادات، شیخ صدوق، ترجمه حسنی، اول، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۶. الاعتقادات، شیخ صدوق، دوم، قم، المؤتمر العالمي للشیخ المفید، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. اعلام الوری بأعلام الهدی، امین الاسلام شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۱۸. اقبال الاعمال، سیدبن طاووس، ترجمه محمد روحی، پنجم، قم، سماء قلم، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، علامه محمدجواد بلاغی نجفی، تحقیق واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، اول، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ ق.
۲۰. الزام الناصب، علی یزدی حائری، تحقیق سید علی عاشور، اول، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۲۲ ق.
۲۱. اماکن زیارتی منتسب به امام زمان در ایران و جهان، علی اکبر مهدی پور، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام.
۲۲. امالی، سید مرتضی، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.
۲۳. الامام جعفر الصادق علیه السلام، المستشار عبدالحلیم الجندی، قاهره، ۱۹۷۷.
۲۴. الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷ ق - ۱۹۸۷ م.
۲۵. امامت را بشناس، پرسش ها و شبهات، مرتضی مطیعی، چاپ اول، قم، انتشارات کریمه

- اهلیت، ۱۳۹۰ ش.
۲۶. امامت و مهدویت (بخش فروغ ولایت در ندبه)، آیه الله شیخ لطف الله صافی، دوم، قم، مؤسسه انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۸۰ ش.
۲۷. امتاع الاسماع بما للنبی صلی الله علیه و آله من الاحوال و الاموال و الحفده، تقی الدین احمد بن علی المقریزی، تحقیق محمد بن عبد الحمید النمیسى، طبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۹ م - ۱۴۲۰ ق.
۲۸. اوائل المقالات، شیخ مفید، اول، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۹. آیینہ اسرار، حسین کریمی قمی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، تابستان ۱۳۷۹ ش.
۳۰. بابی گری تا بهایی گری، عزالدین رضا نژاد.
۳۱. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، تهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۲ ق.
۳۲. البحر المدید، احمد بن محمد بن المهدی بن عجیبة الحسنی الادریسی الشاذلی القاسی ابوالعباس، الطبعة الثانية، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۲ م - ۱۴۲۳ ق.
۳۳. بحوث فی الملل والنحل، الشیخ جعفر السبحانی، الطبعة الثالثة، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسین بقم المشرفة.
۳۴. البداية و النهایة، ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی، بیروت، مكتبة المعارف.
۳۵. بركات حضرت ولی عصر علیه السلام، خلاصة العبقري الحسان، سيد جواد معلم، ذاكر المهدی، ۱۳۸۱.
۳۶. البرهان فی تفسیر القرآن، سيد هاشم بحرانی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثة، اول، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۳۷. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، تحقیق میرزا محسن كوچه باغی، طهران، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۶۲ ش - ۱۴۰۴ ق.
۳۸. بصائر ذوی التمییز فی لطائف الكتاب العزیز، مجدالدین محمد بن یعقوب الفیروز آبادی.

٣٩. البيان فى تفسير القرآن، آية الله العظمى الخويى، الثالثه، قم، مؤسسة احياء آثار الامام الخويى، ١٤٢٨ ق - ٢٠٠٧ م.
٤٠. بيان المعانى، ملا حويش آل غازى عبدالقادر، دمشق، مطبعة الترقى، ١٣٨٢ ق.
٤١. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن محمد بن عبد الرزاق الحسينى، أبو الفيز، الملقب بمرتضى الزبيدى، تحقيق مجموعة من المحققين، دارالهداية.
٤٢. تاريخ الاسلام، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، تحقيق دكتور عمر عبدالسلام تدمرى، الطبعة الاولى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٧ ق - ١٩٨٧ م.
٤٣. تاريخ الامم و الملوك ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى، قاهره، الاستقامه، ١٣٥٨ ق - ١٩٣٩ م.
٤٤. تاريخ الخلفاء، السيوطى، حقه الشيخ قاسم الرفاعى، الشيخ محمد العثمانى، الطبعة الاولى، بيروت، دارالقلم، ١٤٠٦ هـ.ق.
٤٥. تاريخ الغيبة الصغرى، سيد محمد صدر، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١٢ ق.
٤٦. تاريخ دمشق، الحافظ أبو القاسم على بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعى المعروف بابن عساكر، دراسة وتحقيق على شيرى، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٤٧. تاريخ غيبى، حسن عاشورى لنگرودى و ديكران، انتشارات حضور.
٤٨. تاريخ ما بعد الظهور، آية الله شهيد محمد صادق صدر، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١٢ ق.
٤٩. تذكرة الخواص، شيخ شمس الدين ابوالمظفر يوسف بن قزاعلى حنفى بن عبد الله معروف به سبط بن الجوزى، تهران، مكتبة نينوى الحديثه.
٥٠. ترجمه تاريخ قم، تحقيق محمدرضا انصارى قمى، اول، ناشر كتابخانه حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى، ١٣٨٥ ش - ١٤٢٧ ق - ٢٠٠٦ م.
٥١. تحفة الحبيب على شرح الخطيب، سليمان بن محمد بن عمر البجيرمى الشافعى، الطبعة الاولى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٧ ق - ١٩٩٦ م.
٥٢. تحفة المحتاج فى شرح المنهاج، شهاب الدين احمد بن حجر الهيتمى.

۵۳. تصحیح اعتقادات الامامیه، شیخ مفید، اول، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۵۴. تفسیر تسنیم، آیت الله عبدالله جوادی آملی، دوم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹ ش.
۵۵. تفسیر الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، محقق هشام البخاری، الرياض، دار عالم الکتب، ۱۴۲۳ ق - ۲۰۰۳ م.
۵۶. تفسیر الخازن، علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم البغدادی الشهیر بالخازن، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ ق - ۱۹۷۹ م.
۵۷. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۵۸. تفسیر روح المعانی، آلوسی، تحقیق علی عبدالباری عطیه، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۵۹. تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن علی شریف لاهیجی، تحقیق میرجلال الدین حسینی ارموی، اول، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
۶۰. تفسیر صافی، المولی محسن فیض کاشانی، الثالثه، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۷۹ ش.
۶۱. تفسیر طبری (جامع البیان فی تأویل القرآن)، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الآملی، أبو جعفر الطبری، المحقق أحمد محمد شاکر، الطبعة الأولى، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۰ ق - ۲۰۰۰ م.
۶۲. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقی، المحقق سامی بن محمد سلامة، الطبعة الثانية، دار طيبة للنشر والتوزيع، ۱۴۲۰ ق - ۱۹۹۹ م.
۶۳. تفسیر عیاشی، المحدث الجلیل ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی المعروف بالعیاشی المحقق السید هاشم الرسولی المحلاتی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه.
۶۴. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، شانزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
۶۵. تفسیر نورالثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

٦٦. تفسیر المنار، محمد رشید بن علی رضا، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٠ م.
٦٧. تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبائی، پنجم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ١٣٧١ ش - ١٤١٢ ق.
٦٨. تفسیر الوسیط للقرآن، محمد سید طنطاوی، دار النشر.
٦٩. تفضیل الائمة علی الانبیاء، آية الله السيد علی الحسيني الميلاني، سلسلة الكتب العقائدية (٨٦)، إعدد مركز الأبحاث العقائدية.
٧٠. تلخیص التمهید، آیت الله محمد هادی معرفت، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
٧١. تهذیب الاصول، جعفر سبحانی، سوم، قم، دار الفکر، ١٣٦٧ ش.
٧٢. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، دوم، قم، ایران دار الشریف الرضی للنشر، ١٤٠٦ ق.
٧٣. الثقات، الامام الحافظ محمد بن حبان بن أحمد أبی حاتم التمیمی البستی، الطبعة الاولى، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدکن الهند ١٣٩٣ ق - ١٩٧٣ م.
٧٤. جامع الاحاديث، جلال الدين سيوطي.
٧٥. جامع الرواة، محمد بن علی الاردبیلی الغروی الحائري، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٣ ق.
٧٦. الجامع لاحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبي، اول، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٤ ش.
٧٧. جلاء العيون، محمد باقر مجلسي، اول، انتشارات رشیدی، ١٣٦٢ ش.
٧٨. جنة المأوى في ذكر من فاز بلقاء الحجة عليه السلام، آية الله الشيخ ميرزا حسين النوري، تقديم وتحقيق: مركز الدراسات التخصصية في الإمام المهدي عليه السلام، النجف الاشرف.
٧٩. الجواهر السنية في الاحاديث القدسية، محمد بن الحسن بن علی بن الحسين الحر العاملي، قم، منشورات مكتبة المفيد.
٨٠. جواهر المطالب في مناقب الامام علی عليه السلام، شمس الدين ابوالبركات محمد بن احمد السبقي

الباعونى الشافعى، المحقق محمدباقر المحمودى، الطبعة الاولى، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ۱۴۱۵ ق.

۸۱. الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والأصول والنحو والإعراب وسائر الفنون، جلال الدين عبدالرحمان بن أبى بكر السيوطى، تحقيق: عبداللطيف حسن عبدالرحمان، الطبعة الاولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ ق - ۲۰۰۰ م.

۸۲. الحدائق الناضرة، محقق بحراني، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۳ ش.

۸۳. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبونعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني، الطبعة الرابعة، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۰۵ ق.

۸۴. حماسه حسینی، مرتضى مطهرى، سيزدهم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶ ش.

۸۵. خبرنامه مسجد جمكران، شماره اول، فروردین ۱۳۷۸ ش.

۸۶. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، تحقيق ونشر مؤسسة الامام المهدي (ع)، قم المقدسة، الطبعة الاولى، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۰۹ ق.

۸۷. خصال شيخ صدوق، مترجم مدرس گيلانى، چاپ سعدى، ۱۳۶۲ ش.

۸۸. الخلاصة، حلى، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.

۸۹. دادگستر جهان، ابراهيم امينى، يازدهم، قم، شفق، ۱۳۶۹ ش.

۹۰. الدرر السنية فى الأجوبة النجدية، علماء نجد الأعلام، المحقق: عبدالرحمان بن محمد بن

قاسم، الطبعة السادسة، ۱۴۱۷ ق - ۱۹۹۶ م، مصدرالكتاب: موقع مكتبة المدينة الرقمية: <http://www.raqamiya.org>.

۹۱. الدر الثمين مختصر الرد المحكم المتين. المحدث العلامة الغمارى، اختصار و تقريب سعيد فوده.

۹۲. الدروس الشرعية فى فقه الاماميه، شهيد اول محمد بن مكى عاملى، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، قم، ۱۴۱۷ ق.

٩٣. دعاوى المناوئين لابن تيميه، عبد الله بن صالح بن عبد العزيز الغصن، مصدر الكتاب: موقع صيد الفوائد: www.saaaid.net .
٩٤. الدعوات، قطب الدين الراوندى، سعيد بن عبدالله بن حسين، اول، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤٠٧ ق.
٩٥. دفاع از روايات مهديت در نقد مشرعة بحارا الانوار، مهدي حسينان قمى، بنياد فرهنگى حضرت مهدي موعود عليه السلام.
٩٦. دفاع عن الكافي، دراسة نقدية مقارنة لاهم الطعون والشبهات المثارة حول كتاب الكافي للشيخ الكليني، ثامر هاشم حبيب العميدى، مركز الغدير للدراسات الاسلامية فى قم المشرفة.
٩٧. دلائل الامامة، طبرى، سلسلة الكتب العقائدي، ١٨٤، قسم الدراسات الاسلاميه، مؤسسة البعثة.
٩٨. ذخائر العقبي فى مناقب ذوى القربى، العلامة الحافظ محب الدين أحمد بن عبد الله الطبرى، القاهرة، مكتبة القدسى، ١٣٥٦ ق.
٩٩. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، العلامة الشيخ آقا بزرك الطهرانى، بيروت، دار الاضواء.
١٠٠. راهنمای حقيقت، آية الله جعفر سبحانى، سوم، تهران، نشر مشعر، ١٣٨٦ ش.
١٠١. رجال ابن العضايرى، احمد بن حسين بن غضائرى، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٣٦٤ ق.
١٠٢. رجال ابن داود، ابن داود حلى، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣ ق.
١٠٣. رجال طوسى، شيخ طوسى، نجف، انتشارات حيدريه، ١٣٨١ ق.
١٠٤. رجال كشى، محمد بن عمر كشى، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ ش.
١٠٥. رجال نجاشى، احمد بن على نجاشى، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٧ ق.
١٠٦. الرحيق المختوم، صفى الرحمان المبار كفورى، الطبعة الثالثة، المملكة العربية السعودية.
١٠٧. رسائل فى الغيبة، شيخ مفيد، اول، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، ١٤١٣ ق.
١٠٨. الرسائل العشر، شيخ طوسى، دوم، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٤ ق.

۱۰۹. رسائل الشريف مرتضى، شريف [سيد] مرتضى، تحقيق سيد مهدي رجائي، اول، قم، دارالقرآن الكريم، ۱۴۰۵ ق.
۱۱۰. رسالة القيرواني، ابن أبي زيد القيرواني، عبدالله بن عبد الرحمان دارالفكر، مصدر الكتاب: موقع مكتبة المدينة الرقمية: <http://www.raqamiya.org>.
۱۱۱. رسالتان في البداء، حضرت آية الله العظمى خويي و حضرت آية الله علامه محمد جواد بلاغي. اعداد السيد محمد علي الحكيم، مركز الابحاث العقائدية.
۱۱۲. الرعايه لحال البدايه في علم الدرايه، شهيد ثاني، شيخ زين الدين بن علي العاملي، الاولي، قم، بوستان كتاب، ۱۴۲۳ ق - ۱۳۸۱ ش.
۱۱۳. الروض الانف في شرح السيرة النبويه، عبدالرحمان بن عبدالله السهيلي، قاهره، دارالنصر.
۱۱۴. الرياض النضرة في مناقب العشرة، محب الدين احمد بن عبدالله الطبري، بيروت، دارالكتب.
۱۱۵. الزيارة و التوسل قسم العقائد الخلافيه.
۱۱۶. زيارة القبور و الاستنجاد بالمقبور، الطبعة الاولي، الرياض، الادارة العامة للطبع و الترجمة، ۱۴۱۰ ق.
۱۱۷. سرّ دلبران، آيت الله شيخ مرتضى حائري يزدي، اول، قم، انصاري، ۱۳۷۷ ش.
۱۱۸. سلسلة الاحاديث الصحيحة، ناصر الدين الباني وهابي، چاپ رياض.
۱۱۹. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابو عبدالله القزويني، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، ناشر دارالفكر.
۱۲۰. سنن ابي داود، ناشر دار الكتاب العربي، بيروت با تعليق حكم الباني.
۱۲۱. سنن الترمذي (الجامع الصحيح سنن الترمذي)، محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذي السلمى، تحقيق: أحمد محمد شاكر وآخرون، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
۱۲۲. السنن الكبرى للبيهقي و في ذيله الجوهر النقي، طبعة الاولي، حيدرآباد، ناشر مجلس دائرة المعارف النظاميه في الهند، ۱۳۴۴ ق.

١٢٣. سنن النسائي الكبرى، طبعة الاولى، بيروت، دارالكتب العلمية، تحقيق: دكتور عبدالغفار سليمان البنداري و سيد كسروي حسن، ١٤١١ ق - ١٩٩١ م.
١٢٤. سورة القصص دراسة تحليلية، دكتور محمد مطني.
١٢٥. سير اعلام النبلاء، شمس الدين أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي، المحقق مجموعة محققين بإشراف الشيخ شعيب الارنوط، مؤسسة الرسالة.
١٢٦. السيرة الحلبية، علي بن برهان الدين حلي، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٠ ق.
١٢٧. سيره پيشوايان، مهدي پيشوايي، ششم، قم، مؤسسه تحقيقاتي و تعليماتي امام صادق (عليه السلام)، ١٣٧٦ ش.
١٢٨. السيرة النبوية، امام أبو الفداء اسماعيل بن كثير، تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، ١٣٩٦ ق - ١٩٧١ م.
١٢٩. السيرة النبوية، ابن هشام، دوم، ايران، مصطفوي، ١٣٦٨ ش.
١٣٠. شجرة طوي، شيخ محمد مهدي حائري، الطبعة الخامسة، منشورات المكتبة الحيدرية و مطبعتها في النجف، ١٣٨٥ ق.
١٣١. شرح اصول كافي، مولي محمد مازندراني، تحقيق و تعليق ميرزا ابوالحسن شعراني، تصحيح علي عاشور، اول، بيروت، دار احياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٢١ ق.
١٣٢. شرح صحيح البخاري، ابن بطلال، تحقيق ابوتميم ياسر بن ابراهيم، الطبعة الثانية، مكتبة الرشد السعودية، رياض، ١٤٢٣ ق - ٢٠٠٣ م.
١٣٣. شرح المقاصد في علم الكلام، سعدالدين تفتازاني، تحقيق د. عبدالرحمان عميره، اول (افست)، قم، الشريف رضي، ١٤٠٩ ق.
١٣٤. شرح النووي على صحيح مسلم (المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج)، أبو زكريا يحيى ابن شرف بن مري النووي، الطبعة الثانية، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ ق.
١٣٥. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلي، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، الثانيه، بيروت،

- احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق.
۱۳۶. الشموس المضيئه فی الغيبة والظهور والرجعه، آية الله شيخ على سعادت پرور تهرانی، اول، پیام آزادی، ۱۴۱۶ ق.
۱۳۷. شیعه در اسلام، سید محمدحسین طباطبایی، سیزدهم، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۱۳۸. الشیعة فی الاسلام، علامة الطباطبایی، اول، بیروت، بیت الکاتب، ۱۹۹۹ م.
۱۳۹. صحیح ابن حبان بترتیب ابن لبلان، تحقیق: شعیب الارنؤوط، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ ق - ۱۹۹۴ م.
۱۴۰. الصحیح الجامع، محمد ناصرالدين الألبانی، الطبعة المجددة والمزیدة والمنقحة؛ المكتب الإسلامی، ۱۴۰۸ ق.
۱۴۱. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، الطبعة الاولى، الناشر دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ ق.
۱۴۲. صحیح کنوز السنة النبویة، بارع عرفان توفیق.
۱۴۳. صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۴۴. صحیفه امام، مجموعه آثار امام خمینی، اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.
۱۴۵. صفة الصفوة، عبدالرحمان بن علی بن محمد أبوالفرج بن الجوزی، تحقیق: محمود فاخوری، د. محمد رواس قلعه جی، الطبعة الثانية، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ ق - ۱۹۷۹ م.
۱۴۶. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، تحقیق عبدالرحمان بن عبدالله التركي و کامل محمد الخراط، طبعة الاولى، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۸ م.
۱۴۷. طبقات الحنابلة، أبوالحسین ابن أبی یعلی، المحقق: محمد حامد الفقی، بیروت، دار المعرفة.
۱۴۸. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری، تحقیق: إحسان عباس، الطبعة الاولى، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۸ م.
۱۴۹. ظهور مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان، سید اسدالله هاشمی شهیدی، اول،

- نگین، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰ ش.
۱۵۰. العروة الوثقی، السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدی، الرابعه، قم، اسماعيليان، ۱۳۷۸ ش - ۱۴۲۰ ق.
۱۵۱. علل الشرايع، شيخ صدوق، دوم، مؤسسة دار الحججہ للثقافه، ۱۴۲۱ ق.
۱۵۲. عقد الدرر في أخبار المنتظر، يوسف بن يحيى بن علي المقدسى الشافعى السلمى، مصدر الكتاب: موقع الوراق <http://www.alwarraq.com>.
۱۵۳. الغدير، عبدالحسين احمد الامينى، پنجم، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۱ ش.
۱۵۴. غيبت، محمد بن ابراهيم نعمانى، اول، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۱۵۵. الفتاوى الحديثه، ابن حجر الهيتمى، الطبعة الثانية، دار المعرفة.
۱۵۶. فتاوى الشبكة الاسلامية، باشراف دكتور عبدالله الفقيه.
۱۵۷. فتح البارى في شرح صحيح البخارى، أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، بيروت، دار المعرفة، ۱۳۷۹ ش.
۱۵۸. فتنه باب، اعتضاد السلطنة به كوشش عبدالحسين نوابى، روضة الصفاى ناصرى.
۱۵۹. فرائد السمطين، بيروت، ۱۳۹۸ ق.
۱۶۰. الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد البغدادى أبو منصور، الطبعة الثانية، بيروت، دار الآفاق الجديدة، ۱۹۷۷ م.
۱۶۱. الفصول المختارة، شيخ مفيد، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد.
۱۶۲. الفصول المهمه، على بن احمد بن عبدالله مكى مالكى المشهور بابن الصبّاغ، مركز نشر دار الحديث.
۱۶۳. فضائل الخمسه من الصحاح الستّه، اول، قم، منشورات فيروزآبادى، ۱۳۸۷ ش.
۱۶۴. فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، تهران، كتابفروشى مركزى.
۱۶۵. الفهرست، محمد بن إسحاق أبو الفرج النديم، بيروت، دار المعرفة، ۱۳۹۸ ق - ۱۹۷۸ م.
۱۶۶. فهرست، شيخ طوسى، نجف، مكتبة المرتضويه.

۱۶۷. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبدالرؤوف المناوی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیة ۱۴۱۵ ق - ۱۹۹۴ م.
۱۶۸. قاعدة جلیله فی التوسل و الوسیله، ابن تیمیہ، محقق: ربیع بن هادی عمیر المدخلی، الطبعة الاولى، مکتبة الفرقان، ۱۴۲۲ ق - ۲۰۰۱ م.
۱۶۹. قرآن در اسلام، محمد حسین طباطبائی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ ش.
۱۷۰. قرب الاسناد، ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحمیری، تحقیق: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
۱۷۱. القواعد الفقهیة، آية الله ناصر مکارم شیرازی، الرابعه، قم، مدرسة الامام امیرالمومنین عليه السلام، ۱۴۱۶ ق.
۱۷۲. قواعد و أسس فی السنة و البدعة، دكتور حسام الدین عفانه، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ ق - ۲۰۰۱ م.
۱۷۳. القول المبین فی سیرة سید المرسلین، محمد الطیب النجار، بیروت، دار الندوة الجدیة.
۱۷۴. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، الثامنة، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۷ ش.
۱۷۵. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، تحقیق: نشر الفقاهه، اولی، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۷۶. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ابوالحسن علی بن أبی الکرّم محمد بن محمد بن عبدالکریم الشیبانی، تحقیق: عبدالله القاضی، الطبعة الثانية، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۱۷۷. کتاب البیع، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۰۹ ق.
۱۷۸. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، سوم، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۵ ق.
۱۷۹. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، محمود زمخشری، سوم، بیروت، دار الکتب العربیة، ۱۴۰۷ ق.

١٨٠. كشف الاستار، ميرزا حسين نوري طبرسي، مؤسسة النوار، بيروت، ١٤٠٨ق.
١٨١. كشف الغمة فى معرفة الائمة، على بن عيسى بن ابى الفتح اربلى، الثانيه، بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٥ق.
١٨٢. كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، علامه الحلى، تحقيق: علامه حسن زاده آملى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعة المدرسين.
١٨٣. كمال الدين، شيخ صدوق، دوم، تهران، انتشارات اسلاميه، ١٣٩٥ق.
١٨٤. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، على بن حسام الدين المتقى الهندي، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٨٩م.
١٨٥. الكنى والالقب، الشيخ عباس القمى، تقديم محمد هادى الامينى.
١٨٦. لسان العرب، ابن منظور محمد بن مكرم بن منظور الأفريقى المصرى، الطبعة الاولى، بيروت، دار صادر.
١٨٧. اللقاء الشهري، محمد الصالح العثيمين: <http://www.saaaid.net>
١٨٨. ماذا عن الجزيرة الخضراء، سيد جعفر مرتضى عاملى، مركز اسلامى للدراسات، الطبعة الاولى، ١٤٢٣ق - ٢٠٠٣م.
١٨٩. المجروحين، أبو حاتم محمد بن حبان البستي، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، حلب، دارالوعى.
١٩٠. مجلة الجامعة الاسلاميه فى المدينة المنوره، الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة الناشر: موقع الجامعة على الإنترنت: <http://www.iu.edu.sa/Magazine> مصدر الكتاب: ملتقى أهل الحديث: <http://www.ahlalhdeth.com>.
١٩١. مجله ثقافة الهند، شماره ٤، دسامبر ١٩٧٥.
١٩٢. مجمع البحرين، فخرالدين الطريحي، تحقيق السيد احمد الحسينى، تهران، المكتبة المرترضويه.
١٩٣. مجمع البيان فى تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسى، تحقيق: با مقدمه محمدجواد

- بلاغی، سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۱۹۴. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۲ ق.
۱۹۵. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، احمد بن محمد مقدس اردبیلی، تحقیق: آقا مجتبی عراقی و دیگران، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق.
۱۹۶. مجموع فتاوی، ابن تیمیه، دراسة و تحقیق: عبدالرحمان بن محمد بن قاسم، الاصدار الثاني، ناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة المنوره، ۱۴۱۶ ق - ۱۹۹۵ م.
۱۹۷. مجموعة الرسائل و المسائل النجدیة، بعض علماء نجد الأعلام، الطبعة الاولى، مصر، مطبعة المنار، ۱۳۴۹ ق.
۱۹۸. کتاب المهذب المجموع شرح المهذب، ابو ذکریا نووی، دار الفکر.
۱۹۹. المحلی، أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزيع، مصدر الكتاب: موقع مكتبة المدينة الرقمية: <http://www.raqamiya.org>
۲۰۰. مختصر بصائر الدرجات، الشیخ الجلیل حسن بن سلیمان الحلّی، الطبعة الاولى، النجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ ق - ۱۹۵۰ م.
۲۰۱. المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، الطبعة الرابعة، اسوه قم، ۱۴۲۵ ق.
۲۰۲. مرآة العقول فی شرح اخبار آل رسول، محمد باقر مجلسی، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، الخامسة، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
۲۰۳. مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، الثانيه، قم، دار الهجره، ۱۴۰۴ ق - ۱۳۶۳ ش - ۱۹۸۴ م.
۲۰۴. المسائل السرویه، شیخ مفید، اول، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۰۵. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، تحقیق: عبدالقادر عطا، با تعلیقات ذهبی بر

- تلخيص، الطبعة الاولى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١١ ق - ١٩٩٠ م.
٢٠٦. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، آية الله الشيخ حسين الطبرسي النوري، اول، بيروت، مؤسسہ آل البيت (عليه السلام)، ١٤٠٨ ق.
٢٠٧. مسجد مقدس جمکران تجليگاه صاحب الزمان، سيد جعفر ميرعظيمي، اول، انتشارات جمکران، نيمه شعبان ١٤١٥ ق.
٢٠٨. مسند ابي يعلى موصلي، تحقيق: حسين سليم اسد، الطبعة الاولى، دمشق، دارالمأمون للتراث، ١٤٠٤ ق - ١٩٨٤ م.
٢٠٩. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، تحقيق: سيد ابوالمعاطي النوري، طبعة الاولى بيروت، عالم الكتب، ١٤١٩ ق - ١٩٩٨ م.
٢١٠. مسند البزار (البحر الزخار)، أبوبكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله، بيروت، مؤسسة علوم القرآن مكتبة العلوم والحكم، ١٤٠٩ ق.
٢١١. مشرق الشمسيين، شيخ بهاء الدين عاملي، قم، مكتبة بصيرتي، ١٣٨٩ ش.
٢١٢. مصباح، محمد بن صالح كفعمي، سوم، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤٠٣ ق.
٢١٣. المصنف في الأحاديث والآثار، أبوبكر عبدالله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، تحقيق: كمال يوسف الحوت، الطبعة الاولى، الرياض، مكتبة الرشد، ١٤٠٩ ق.
٢١٤. مصنف، أبوبكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق: حبيب الرحمان الأعظمي، الطبعة الثانية، بيروت، المكتب الإسلامي، ١٤٠٣ ق.
٢١٥. مظلوميت فاطمة الزهراء، السيد على الميلاني.
٢١٦. معجم الادبا، ياقوت حموي، بيروت، ناشر دارالكتب العلمية، ١٤١١ ق - ١٩٩١ م.
٢١٧. معجم الكبير، سليمان بن احمد بن ايوب ابوالقاسم الطبراني، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، الطبعة الثانية، موصل، مكتبة العلوم و الحكم، ١٤٠٤ ق - ١٩٨٤ م.
٢١٨. معجم رجال الحديث، آية الله السيد ابوالقاسم الخويي، چهارم، بيروت، دارالزهراء للطباعة و النشر والتوزيع، ١٤٠٩ ق.

۲۱۹. معجم نهج البلاغه، محمد الدشتی و سید کاظم المحمدی، السادسه، قم، مؤسسة امیرالمؤمنین للتحقیق، ۱۳۷۵ش.
۲۲۰. مغازی واقدی، أبو عبدالله محمد بن عمر بن واقد الواقدی، محقق: مارسدن جونس، بیروت، عالم الکتب.
۲۲۱. مفاتیح الاصول، سید محمد مجاهد طباطبایی، اول، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۲۹۶ ق.
۲۲۲. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
۲۲۳. مفاتیح الغیب، فخر رازی، سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲۲۴. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق: السید احمد صقر، الثالثه، بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ق - ۱۹۹۸ م.
۲۲۵. المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله الأشعری، دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ش.
۲۲۶. مقاله اسناد نهج البلاغه، نوشته سید کاظم طباطبایی، نرم افزار باب العلم.
۲۲۷. مقاله‌های برگزیده نخستین همایش مهدویت و انتظار، جمعی از محققان، اول، أبرخ، ۱۳۸۴ ش.
۲۲۸. مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمان ابن خلدون المغربي، بغداد، مکتبه المثنی.
۲۲۹. الملاحم والفتن، ابن طاووس، الطبعة الخامسة، قم، المکتبه المصریة، چاپ منشور الرضی، ۱۳۹۸ ق - ۱۹۸۷ م.
۲۳۰. المنار المنیف فی الصحیح والضعیف، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر الحنبلی الدمشقی ابن قیم، تحقیق: عبدالفتاح ابو غدة، الطبعة الثانية، حلب، ناشر مکتب المطبوعات الاسلامیة، ۱۴۰۳ق.
۲۳۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۶ق - ۱۹۵۶م.
۲۳۲. مناهل العرفان فی علوم القرآن، محمد عبدالعظیم الزرقانی، الطبعة الثالثة، مطبعة عیسی البابی الحلبی و شرکاه، مصدر الكتاب: موقع مکتبه المدینة الرقمية <http://www.raqamiya.org>.
۲۳۳. منتخب الاثر، آیه الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، السابعة، قم، مکتبه داوری.
۲۳۴. منتهی المقال فی احوال الرجال، ابوعلی حائری الشیخ محمد بن اسماعیل المازندرانی،

- اول، قم، محقق و ناشر مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤١٦ ق.
٢٣٥. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق محمد بن علي بن بابويه، دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ ق.
٢٣٦. منهاج السنة، محمد بن تيميه، تحقيق: محمد رشاد سالم، الطبعة الثانية، ١٤١١ ق.
٢٣٧. موعود اديان، حسينعلی منتظري، سوم، تهران، مؤسسه فرهنگي خرد آوا، ١٣٨٥ ش.
٢٣٨. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي، مصدر الكتاب: موقع يعسوب.
٢٣٩. مهج الدعوات، سيد بن طاووس، قم، انتشارات دار الذخائر، ١٤١١ ق.
٢٤٠. المهدي الموعود المنتظر عند علماء اهل السنة والاماميه، شيخ نجم الدين جعفر بن محمد العسكري، شبكة الإمامين الحسينين عليه السلام للتراث الإسلامي.
٢٤١. نبذة مفيدة من حقوق ولاة الامر، عبدالعزيز بن عبد الله بن باز، ١٤١٧ ق.
٢٤٢. النجم الثاقب في احوال الامام الغائب عليه السلام، آية الله الشيخ حسين الطبرسي النوري، تقديم و ترجمه و تحقيق و تعليق: السيد ياسين الموسوي، سلسلة الكتب المؤلفة في اهل البيت عليه السلام شماره ١٣٧، مركز الابحاث العقائدي.
٢٤٣. نجم الثاقب، حسين طبرسي نوري، مشهد، انتشارات كتابفروشي جعفری، [بی تا].
٢٤٤. نظم الدرر في تناسب الآيات و السور، برهان الدين ابوالحسن ابراهيم بن عمر البقاعي، تحقيق: عبدالرزاق غالب المهدي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق - ١٩٩٥ م.
٢٤٥. نهاية الاقدام في علم الكلام، محمد بن عبد الكريم بن احمد ابوالفتح الشهرستاني، مكتبة المثنى بغداد.
٢٤٦. النهاية في غريب الحديث و الأثر، أبوالسعادات المبارك بن محمد الجزري، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، محمود محمد الطناحي، بيروت، المكتبة العلمية، ١٣٩٩ ق - ١٩٧٩ م.
٢٤٧. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ابو جعفر محمد بن حسن طوسي، دوم، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٠٠ ق.

۲۴۸. وسائل الشیعه (تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة)، محمد بن الحسن الحُر العاملی، الطبعة الأولى، المحقق ونشر: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۲۴۹. وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، الإمام الحجة نورالدين أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد الحسنی الشافعی السمهودی.
۲۵۰. وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابوالعباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلکان، محقق: احسان عباس، الطبعة الاولى، بيروت، ناشر: دار صادر، ۱۹۷۱ م.
۲۵۱. ينابيع الموده، الحافظ سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي، السابعة، قم، الشريف الرضي، ۱۳۷۱ ش - ۱۴۱۳ ق.